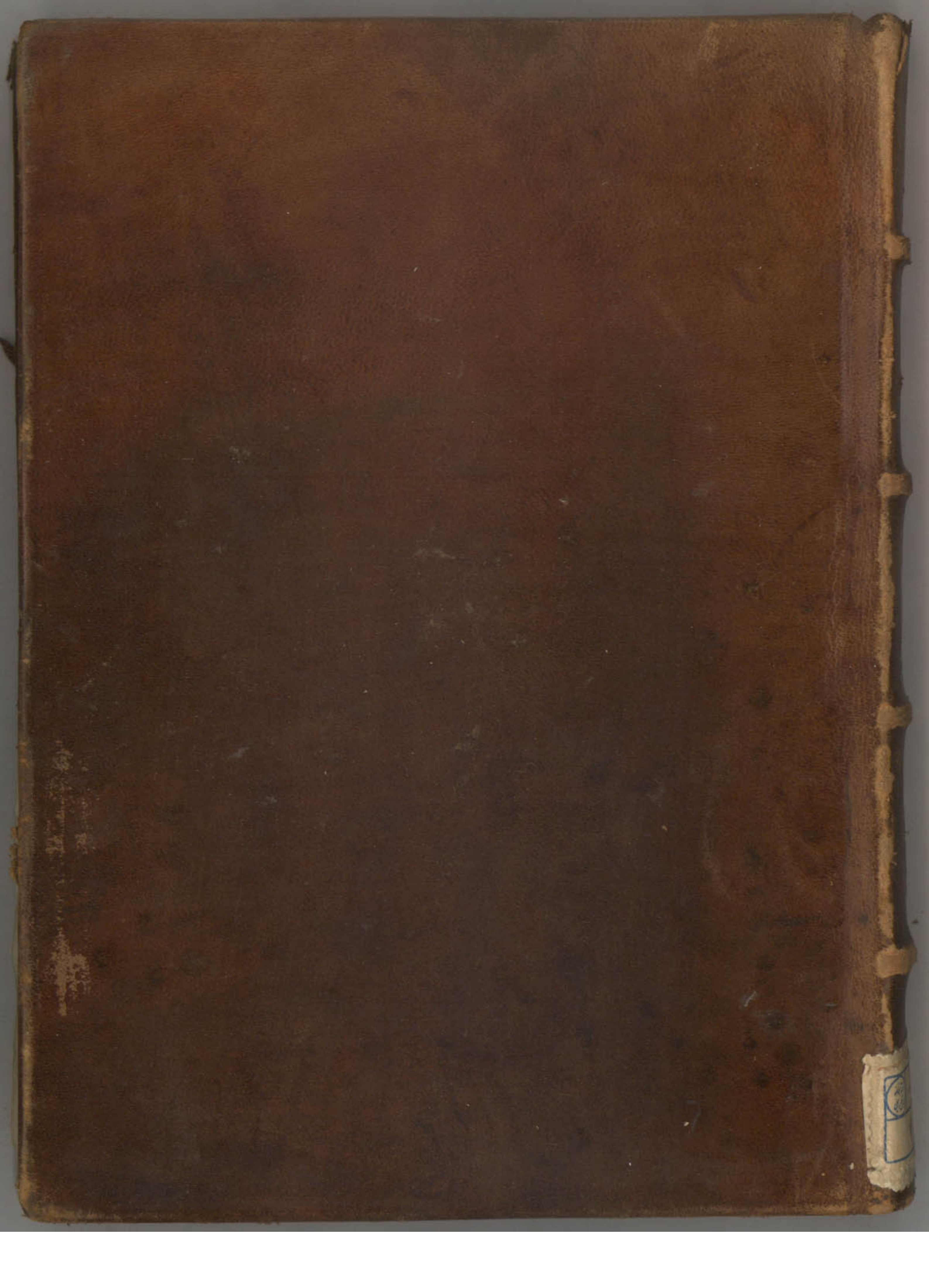

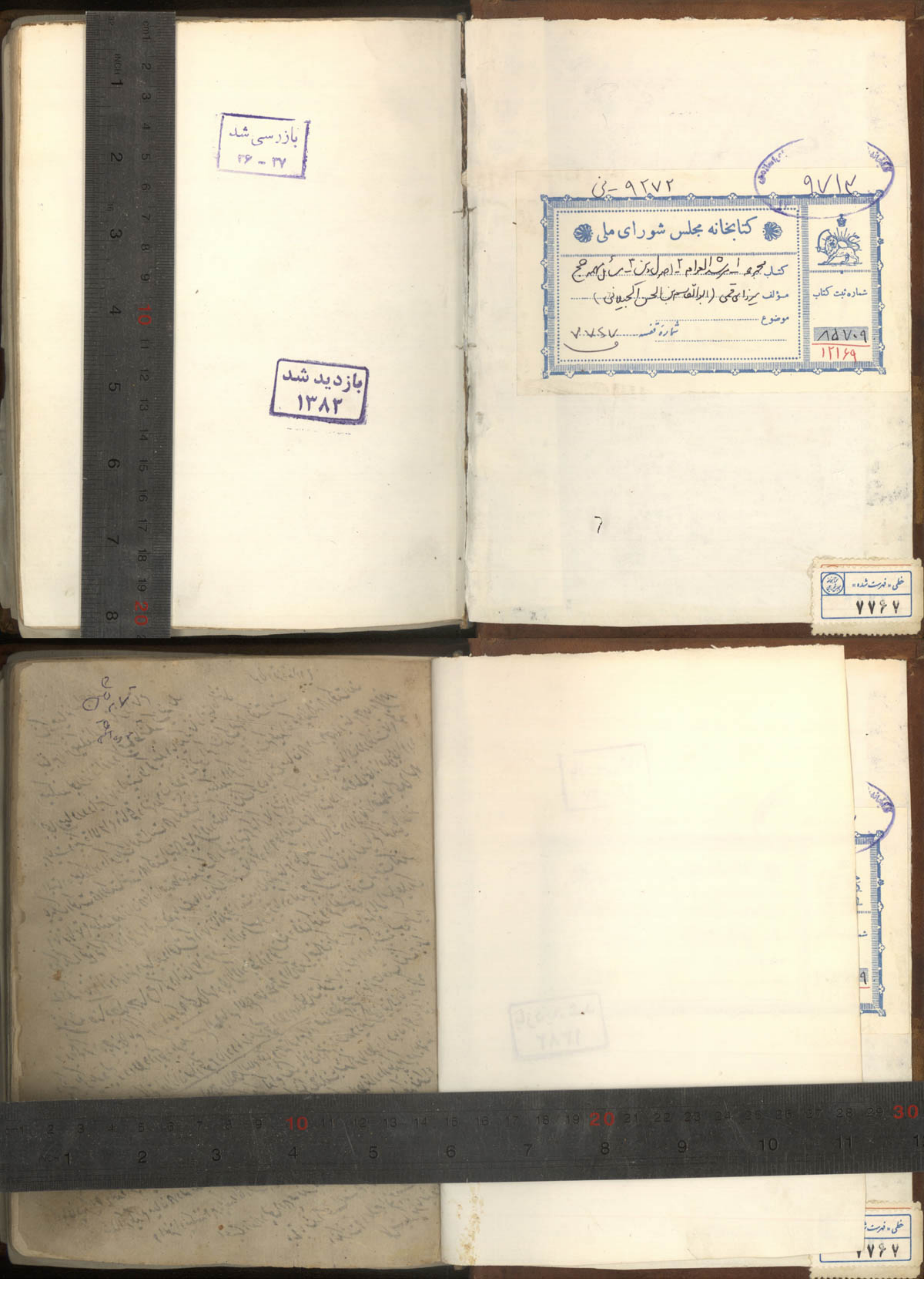
بازرسی شد
۳۶ - ۳۷
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
کتاب مجموعه
مؤلف میرزای قمی (ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی)
موضوع
شماره قفسه
۸۵۷۰۹
۱۲۱۶۹
خطی - فهرست شده
۷۷۶۲

سوره و قنوت ندارد ...

[illegible]

... اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ...

[illegible]

در كيفيت نماز آيات و آن دو ركعت است ...
و چهار سجود و پنج قنوت در هر ركعت ... قنوت ...
... بگويند الله اكبر ... الحمد ...
... بگويد الحمد و سوره را بخواند پس قنوت بخواند پس ركوع ...
... بخواند بعد از ركوع ... سجود ...
... پنج قنوت ...
... بعد از ركوع ... تشهد و سلام ميخواند ...

يا علي مدد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد
چنين گويد اقل عباد الله ابو القاسم بن الحسن الجيلاني كه اين چند كلمه ايست در بيان مسائل
عبادات حسب الاقتضاء جماعتى از برادران دينى بر قوم قلم شكسته رقم ميگردد و از ان استمداد كرده ارشاد
العوام مرتب گردانيدم بچند كتاب كتاب الصلوة چون نماز افضل اعمال بدنيه است و مقبول
ان شرط قبول ساير عبادات است انرا مقدم داشتيم بر ساير عبادات و ان بر دو قسم است
واجب و سنت و گاهى كراهت بر آن عارض ميشود بسبب امور خارجه مثل نماز در حمام و امثال
آن و نمازهاى واجبى هفت است نمازهاى يوميه و نماز جمعه و نماز عيدين و نماز آيات و نماز
طواف و نمازى كه بسبب نذر و شبه او واجب شده باشد يا بسببى لازم شده باشد و نماز
ميت و افضل افراد ان نماز پنجگانه است كه در هر شبانه روزى واجبست يكى آوردن و نمازهاى
سنتى بسيار است و افضل انها نوافل شبانه روز است و بعد از اين مذكور خواهد شد و در شرط
وجوب نماز بلكه ساير عبادات بلوغ است و عقل و فهم پس طفل و ديوانه و ان بيهوش
وكسيكه در خواب باشد بر انها تكليف نيست و اما انكه قضاى نماز در روزها بر انها هست يا نه بعد
از اين مذكور خواهد شد بلى سنت است كه اطفال را بنماز وادارند و انها را بعبادات عادت
بدهند و حق رغبت كه بجهة اطفال هم ثواب باشد در ان عبادت و بلوغ دانسته ميشود بيكى از چند
چيز اول احتلام است و آن عبارتست از بيرون آمدن منى از فرج مرد يا زن در بيدارى

يا در خواب

يا در خواب دويم روئيدن موى درشت است در اطراف فرج مرد يا زن و موى زير بغل و در انها اعتبار ندارد
و بعضى از علما اعتبار بر روئيدن موى ريش هم كرده اند ... سيم تمام شدن سال پانزدهم است
از براى مرد ... و تمام شدن ... سال ...
در سال چهاردهم اكتفا كرده اند و قول اول اقوى است ...
... اعتبار ميكنند ... حامله شدن ...
... علما ... بلوغ ...
... معامله ... صحيح است ...
شروع ميكنيم در مسائل نماز و مقدم ميداريم ... حقيقت نماز ...
... قاعده اولى در مقدمات نماز ... بيان ...
منهج اول در طهارت است ... طهارت ... حدث ... دخول نماز ...
...
...
ميداريم مسائل طهارت از حدث ... وضو و غسل و تيمم و بيان مسائل ...
باب اول در وضو است و در ان چند فصل است فصل اول در احكام و اقسام و موجبات ...
مطلب اول وضو منقسم ميشود بواجب و سنت و وضو واجب ميشود از براى نماز واجب و طواف واجب
...
...
شرط صحت ... نذر و عهد و قسم ...
... مثل نماز و طواف ...
... وضو ...

ان وضوئی که دارد از برای نماز واجب است مطلقا یا از برای چیزی که قصد رفع حدث در آن کرده باشد مثلا وضو بجهت تلاوت قران یا دخول مسجد یا از برای اینکه بر طهارت باشد و کذا ان پس بهمان اکتفا میتواند بکند و وضوی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه در نیت هیچ جا قصد رفع حدث نکند بلکه قصد فعلی را بکند که صحت آن یا کمال آن موقوف بر رفع حدث باشد مثل قرائت قرآن و امثال ان اگر نیز ما نیست و اگر ان وضوئی که دارد از این قبیل نباشد بلکه مثلا وضوی تجدیدی باشد پس هرگاه معلوم شود که حدثی از او صادر شده بود [illegible] و بعد از ان وضوی تجدیدی ساخته [illegible] در اکتفا بان وضو اشکال است و احوط انست که حدثی بعمل بیاورد و بعد از ان [illegible] یا اینکه وضوی [illegible] بقصد قربت و نیت واجب و سنت نکند و همچنین اگر وضوئی که جهت امری غیر [illegible] باشد و بعد از ان معلوم شود که حدثی [illegible] از وضو واقع شده [illegible] ان هم مثل وضوی تجدیدی است [illegible] وضوئی که از برای [illegible] طهارت [illegible] باشد [illegible] ظاهر اینست که با آن [illegible]

مطلب سیوم

سنت است وضو در مواضع بسیار از جمله انها وضو از برای نمازهای سنتی است و طواف سنت و سایر مناسک حج و قرائت قرآن و مس کتابت قرآن و با خود داشتن قرآن و دخول مسجد و از برای اینکه با وضو باشد و از برای مهیا بودن بجهت نماز قبل از دخول وقت ان و ظاهر اینست که بهمان وضو [illegible] نماز [illegible] که جایز است پیش از وقت بنیت سنت [illegible] قصد او [illegible] مهیا بودن برای نماز [illegible] اینکه [illegible] دارد در این صورت [illegible] وضو قبل از وقت [illegible] بلکه ظاهر صحیح نیست و ظاهر اینست که هرگاه داند که در اول وقت نماز میسر نمیشود [illegible] میخواهد مهیا باشد آن وقت [illegible] وضو را قبل از وقت نماز بجهت مهیا بودن در وقت [illegible] و همچنین سنت است وضو از برای طلب حوایج و زیارت قبور مومنین و نماز جنازه و از برای تجدید در وقتی که فاصله معتد به حاصل شده باشد از وضوی اول خواه با وضوی اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است وضو از برای خوابیدن خصوصا جنب و از برای جماع کردن [illegible] و جماع بعد جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع کردن کنیز بعد کنیز دیگر و غسل دادن جنب میت را و از برای کسی که میخواهد

میت را بغیر بگذارد و کسی که غسل میت داده و خواهد میت را [illegible] کند و از برای ذکر حائض در اوقات نمازها و از برای کسی که قبل از استنجا آب وضو ریخته باشد و از برای کسی که از او مذی آمده باشد از رد [illegible] و از برای کتابت قرآن و سنت است وضو دادن میت قبل از غسل

مطلب سیم در بیان احداثی که موجب وضو میشود و ان بول و غایط کردن و بیرون آمدن باد است از مخرج معتاد و هرگاه مخرج معتاد مسدود شده باشد یا اینکه مخرج او مخصوص شده در موضعی که غیر موضع طبیعی که خلقت انها عادت بر انست ان نیز موجب وضو میشود اما با در [illegible] از جای دیگر بیرون آید مثل آنکه [illegible] حاصل شده باشد و اما موضع طبیعی در حالت [illegible] پس ابطال وضو در این معلوم نیست و همچنین باد [illegible] از ذکر مرد یا قبل زن بیرون آید موجب وضو نیست و از جمله موجبات خوابیدن است که بر عقل و هوش غالب شود و ان در وقتیست که گوش چیزی نشنود و همچنین هر چیزی که زایل کند عقل را مانند دیوانگی و مستی از جمله موجبات است و استحاضه بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد و اکثر علما حیض و نفاس و مس میت را نیز از موجبات وضو دانسته اند و حکم کرده اند باینکه بغسل تنها ای امور کرده باشد بتنهایی نماز نمیتوان کرد بلکه باید وضو هم بسازد پس هر یک از این امور باعث این میشود که حدث اکبر و حدث اصغر هر دو حاصل شود که غسل رافع حدث اکبر است و وضو رافع حدث اصغر و تحقیق این مسئله [illegible] حق اینست که اینها باعث حدث اصغر نمیشود پس اگر فرض کنیم که زنی حامله باشد و وضو داشته باشد و وضع حمل او شود و [illegible] و باک شود و از دیگر از موجبات وضو سر نزده غسل نفاس میکند و نماز میکند دیگر وضو نمیخواهد و همچنین مس میت و اما حیض پس آن چون که از سه روز کمتر نمیشود و در این مدت [illegible] در این مدت [illegible] از موجبات وضو [illegible] از ان زن [illegible] پس اینکه حکم بوجوب وضو با غسل میکنیم بجهت این احداث است نه بجهت حیض و همچنین است [illegible] حق اینست که این غسلها ساقط وضو نیستند چنانکه بعد از این خواهیم گفت حاصل اینکه اگر حیض و نفاس و مس میت صرف شد مثل بول و غایط و خواب و غیر اینها حاصل نشده باشد وضوی دیگر در کار نیست اما وضو ساختن احوط است

مطلب چهارم هرگاه کسی بیقین طهارت داشته باشد و بعد از ان شک کند در حدث خواه وضو و خواه غیر آن و بعد از ان شک کند در حدث

بنا بر طهارت میگذارد و بهمان طهارت اکتفا میکند بلکه هرگاه اعتقاد [illegible] بجهت حکم بان طهارت نمیتوان نماز کرد و [illegible] وضو ساختن [illegible] و همچنین هرگاه یقین [illegible] کند که ایا بعد از ان طهارت بعمل آمد یا نه در حکم محدث است و واجب است که طهارت بعمل بیاورد و هرگاه یقین دارد که از او حدثی و طهارتی هر دو صادر شده [illegible] مثل اینکه جزم دارد که هم بول کرده و هم وضو ساخته اما نمیداند کدام پیش و کدام بعد بوده است اقوی انست که در حکم محدث است و واجب است وضو بسازد

مطلب پنجم مشهور اینست که کسی که او را سلس البول داشته باشد و ممکن نباشد که بول خود را نگاه دارد از برای هر نماز وضوی میسازد و بجهت محافظت از [illegible] کیسه یا کهنه یا لته که بجاری بول او محافظت کند از تعدی [illegible] و بعضی گفته اند که یک وضو نمازها را میتوان کرد و بعضی گفته اند ظهر و عصر را با هم جمع کند و یک وضو برای انها کافیست و همچنین مغرب و عشا و احوط بلکه اقوی قول اول است و همچنین اظهر در کسی که او را [illegible] داشته باشد و نتواند [illegible] اینست که از برای هر نماز وضو میسازد و اینست که صاحب سلس البول و مبطون هرگاه دانند که از برای ایشان زمانی میسر میشود که نماز [illegible] با وضو بکنند انتظار آن زمان را بکشند و در این صورت چنانچه زمانی میسر شود از برای کسی که [illegible] دارد با اینکه [illegible] در نماز و ناگاه در اثنای نماز [illegible] چیزی بیرون آید [illegible] وضو بسازد و از همان جا که گذاشته است تمام کند [illegible] با اینکه [illegible] میتوانند که خود را [illegible] سازد و از سر گیرد چنانکه علامه [illegible] ظاهر اینست که مذهب مشهور [illegible] و همچنین ناگاه [illegible] دارد از سلس البول جماعتی از علما گفته اند که وضو بسازد و از همانجا بنا بگذارد و بعضی گفته اند که اگر تواند [illegible] نماز خود را [illegible] کند و وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و طرف احتیاط را در این مسایل نگاه دارد که [illegible]

فصل دوم در احکام و آداب خلا رفتن و در ان چند مطلب است

مطلب اول واجب است پوشیدن عورتین از کسی که

کراهت که نظر کند بعورت و آن غیر زن و کنیز و اطفال است بلکه ستر عورت از غیر ممیز واجب است و عورت در مرد ذکر است و خصیتین و مخرج غایط و عورت زن هم قبل است و هم دبر [illegible] بپوشد از غیر شوهر هر چند در سایر بدن [illegible] از غیر محارم باید بپوشد و اظهر انست که حرام است در حالت بول کردن و غایط کردن بلکه در حالت استنجا هم رو بقبله نشستن و پشت بقبله نشستن و [illegible] رو کردن و پشت کردن بجمیع بدن است پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و سر عورت را از قبله بگرداند [illegible] و اظهر انست که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکی است

مطلب دوم واجب است شستن مخرج بول و بعضی علما گفته اند هرگاه آب میسر نشود سنگ و کهنه و مثل آنها را واجبست ازاله بول بکند و باطل [illegible] ظاهر نیست و لیکن احوط است و اظهر انست که مخرج شستن [illegible] قدر که آب را بر آن موضع جاری سازد هر چند یکبار کم [illegible] زوال عین نجاسه کافی نیست و بهتر است که دو مرتبه بشویند و هرگاه ازاله عین بدون دست مالیدن نشود دست مالیدن در کار نیست و هرگاه ضرور باشد مثل اینکه مخرج بمذی یا چیزی [illegible] آلوده باشد [illegible] پاک نمیشود دست مالیدن و اما مخرج غایط پس در این مخیر است در میانه شستن با آب و پاک کردن جسم طاهر مثل سنگ و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر اینها بشرط اینکه ازاله عین نجاست بکند و اظهر انست که پاک شدن بجسم [illegible] کافیست هر چند بیکبار مالیدن باشد و احوط انست که سه مرتبه بمالد هر چند طرف یک سنگ یا یک کلوخ باشد و احوط انست که سنگ و کلوخ هم سه عدد باشد و هر طرفی [illegible] کنند و جمع واجب دانسته اند این را و ان ضعیفست و زوال اثر واجب نیست [illegible] بقیه میماند [illegible] رنگ و بو پس ماندن آن در استنجا به آب هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم که استعمال جسم طاهر کافیست در وقتیست که نجاست از موضع معتاد تعدی نکرده باشد و اگر تعدی کرده بغیر آب بهیچ چیز پاک نمیشود و باید باب ازاله عین و اثر هم بکند و شستن اندرون [illegible] کردن انگشت و پنبه و غیر آن در کار نیست و حرامست استنجا کردن با چیزهایی که محترم باشد مثل نان و میوه و هر چیزی که در نزد خدا احترام داشته باشد مثل ورق قرآن یا دعا یا تربت [illegible]

بلکه از اوقات مستحب بلکه [illegible] اما اگر چنانچه کاری از او سر زند پس ظاهر اینست که موضع پاک بشوید و بعضی گفته‌اند

چه پاک کردن [illegible] **مطلب سیم** سنت است در حالت خلا نشستن مخفی و مختفی باشد باینکه داخل خانه یا خیمه بشود

یا در گودی داخل شود یا دور برود که کسی او را نه بیند و سنت است پوشیدن سر وقت [illegible] و مقدم

داشتن پای چپ وقت دخول و پای راست در وقت بیرون آمدن [illegible] بسم الله [illegible]

و خواندن دعاهای که وارد شده در وقت دخول [illegible] و در وقت نشستن [illegible]

نظر کردن با چه از او بیرون می‌آید [illegible] و وقت بیرون آمدن و دست [illegible] الحمد لله [illegible]

[illegible] و سنت است [illegible] و مثل آن [illegible]

بلکه بعد از آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **مطلب چهارم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل سیم

فصل سیم در کیفیت وضو است و در او چند مطلب است **مطلب اول** واجب است در وضو

شستن رو و شستن دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها [illegible]

[illegible]

[illegible] واجب است شستن [illegible]

که از [illegible]

[illegible] واجب نیست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یا [illegible] در دست [illegible] داشته باشد واجب است در زیر آن [illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible]

[illegible] واجب نیست شستن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با

یا واجب [illegible] واجب است [illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible] افضل و احوط است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مسح [illegible] ظاهر اینست که مسح [illegible]

اما بهتر است [illegible] مسح [illegible]

[illegible] مسح کند و اگر متعذر [illegible]

[illegible] واجب [illegible]

[illegible] واجب است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کردن و احوط آنست که تا چیز وضو بکند نماز نماینکه امید رفع عذر باشد یا آنکه جمع کند ما بین این
وضو و تیمم و هرگاه رطوبت بقصد قربت بکشد و هرگاه در سر یا پا تری باشد اگر تری وضو که در دست است
زیاده بران تری باشد بهتر آنست مسح کردن بلکه لازم نیست که هرگاه زیاده بران هم باشد صحیح است
اما احوط آنست که آن تری را خشک کند یا کم کند و در مسح نیز شرط است که حایل نباشد مثل جامه و کفش
و حنا مگر اینکه ضرورتی باشد که [illegible] مسح [illegible] سر مانع [illegible] ما دام که [illegible]
[illegible] که از [illegible] اگر چنانچه باشد بر [illegible] موی مسح کنند و هرگاه موی غیر پیش سر بلند شده
باشد و [illegible] بران مسح جایز نیست و همچنین هرگاه حایل بر پا باشد آن کفش و چکمه و غیر آن
مگر از برای تقیه یا خوف [illegible] یا دزد و قطاع طریق و باز ماندن از رفیق که در این صورتها جایز است
مسح کردن بر چکمه و هرگاه عذر زایل شود [illegible] وضو [illegible] و احوط اعاده وضو است
بلکه احوط آنست که این وضو را بشکند و وضوی تازه بسازد

مطلب چهارم

واجبست در وضو ترتیب باین نحو که اول رو را بشوید بعد از آن دست راست را بعد از آن دست چپ را و بعد از آن
مسح سر کند بعد از آن مسح پای راست [illegible] و واجبست مقدم داشتن پای راست را
بر پای چپ [illegible] علما [illegible] از صاحب الامر صلوات الله و سلامه
علیه [illegible] که مضمون آن اینست که هر دو پا را با هم میتواند مسح کند و اما اگر از هم جدا کند
واجبست که پای راست را مقدم دارد و فتوی [illegible] از علما بر این مضمون [illegible]
و اگر ترتیب را فراموش کند پس باید که برگردد و ترتیب را بعمل آورد پس اگر اول دست راست را بشوید و اول
فراموش کند باید که برگردد و رو را بشوید بعد از آن دست راست را بشوید و همچنین اگر دست راست را فراموش
کند و دست چپ را بشوید بعد از آن [illegible] باید برگردد دست راست را بشوید بعد از آن دست چپ را
بشوید و همچنین [illegible] در این صورت اشکال هست و آن اینست که رو را بشوید بعد از آن دست چپ را
بشوید بعد از آن دست راست را از بعضی روایات معتبره ظاهر میشود که برگردد و دست راست را بشوید

بعد از آن دست چپ را [illegible] و بعضی [illegible] دلالت [illegible] اینکه هر مرتبه [illegible] دست راست در [illegible]
و ظاهر اینست که فتوی علما بر این [illegible] از جماعتی [illegible] و احوط آنست که چنین کند و وضو را
اعاده کند

مطلب پنجم

واجبست موالات در وضو [illegible] اجزاء وضو را [illegible] متفرق نکند [illegible]
[illegible]

لیلة [illegible] نیست از برای او [illegible] فعل [illegible] کردن آن فعل
از برای خدا [illegible] وقت [illegible] فعل [illegible]
[illegible]

اینست که [illegible]
[illegible]

از برای وسعت روزی و بسیاری مال در نماز کفایت نمیکند تا جزء کردن غرض و امثال آن و اما ضم کردن مباحات
در نیت مثل خنک شدن در وضو بآب سرد یا گرم شدن در غسل بآب گرم یا گرم شدن بنماز کردن
در آفتاب و امثال اینها در این خلاف است اظهر این است که هرگاه داعی تقرب بخدا و اطاعت چنان
قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشد مستقل است در برای او حاصل میشود و البته خواهد کرد این عمل را کافی
نیست و احتیاط اجتناب است بقدر امکان و اما مثل لذت بردن بخنکی آب در بعضی
وضوها و لذتهای شدن بهیکل که ترک لذت عبادات به بلند پس ظاهر این است که ضرر ندارد هرگاه
این داعی تو بر فعل نباشد اما اگر داعی عبادت قصد ریا و خودنمائی بکند بعمل با هم که نیت
قربت المنعقد بشد پس نماز باطلست و هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود نکند
به نیت وضو را او باطلست هرچند تمام کند و اگر عود بنیت کند پس اگر به موالات فوت نشود
پس ظاهر این است که وضو صحیح است **تنبیه** هرگاه کسی عمداً قصد سنت کند در وضوی واجب
یا بعکس اظهر این است که وضوی او باطلست بلکه در صورت جهل بمسئله با احکام نیز احوط
هم چنین است و اظهر این است که وضوی سنت را در حال اشتغال ذمه بواجب میتوان کرد
هرچند ظاهر مشهور این است که نمیتوان کرد **مطلب پنجم** جایز نیست وضو بآب غصب مثل اینکه کسی
ظرف آبی که داده از برای خود کسی بدون اذن او از رود و حوض برد و یا از حوض که در خانه غیر است
است بیرون ببرد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد یا از انهار مباح و رودخانه
مباح الاصل باشد و کسی آنها را در تحت ملک خود در نیاورده باشد یا آنکه مالک راضی باشد اما اذن
داده باشد از وضو بآن صریحاً یا بعنوان فحوی یا بقرائن مثل اینکه کسی او را بضیافت طعام یا نحو بیگر و مثلا
در خانه او و از حوض پس جایز است که از حوض خانه او وضو بگیرد هرچند از برای استعمال وضو
بشو با اینکه از شاهد حال معلوم باشد و اما این احوال معلوم باشد که صاحب این آب راضی است و از ظاهر
اگر علما معلوم میشود که بالعلم رضا حاصل شود بضیافت و از بعضی ظاهر میشود که کمان هم کافی است و اول

احوط است اما نهرهای که مال غیر است و قنوات پس جایز است وضو ساختن از آنها بدون
اذن و همچنین غسل کردن و آب خوردن و رخت شستن در آنها مگر اینکه صاحب آنها منع کند
یا علم بهم رسد بر راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه بداند که یتیم یا مجنون و غیرهما در آن دخل
دارد یا نه و خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن آب بحمام و جمع کردن آن در حوضها و مثل اینها
پس اگر حق آبی از برای او از قدیم بجهه و طریقه مستمره بآن تعلق گرفته است پس ظاهر این است که باکی نیست و اما اگر معلوم
نباشد پس در آن اشکال است و اگر کسی این نهرها و ملوک را غصب کنند پس ظاهر این است که حکم باقی باشد است
و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و کوزه آب پر کردن ظاهر این است که بخود غاصب نمیتواند این تصرف را بکند
بکند بجهه آنکه غالب این است که مالک بتصرف او راضی نیست و هرگاه آب مغصوب مشتبه شود بآب مباح که
نداند کدام ظرف آب مباح است و کدام مغصوب پس مشهور این است که استعمال هیچکدام جایز نیست و از این
حکم اشکال است و همچنین هرگاه بعضی از این آبها و ضرب نقد حکم بر بطلان وضو مشکل است و احوط این است که
بهیچ یک وضو نسازد خصوصاً در وقتی که آب مباح بقدر کافی باشد و اگر یکی و متوضی باشد و آب دیگر نباشد
و احوط این است که تیمم هم بکند و شرط است در آب وضو اینکه پاک باشد و وضو بآب نجس باطل است
و اما هرگاه مشتبه شود آب نجس بآب پاک مثل اینکه هرگاه در یکی از دو ظرف آب افتاده است و آلت نمیداند که کدام
یک نجس شد پس واجب است اجتناب از هر دو و یا از همه آبها که هر دو نیم کند و باید که از وضو نیز اجتناب
کند و آن بعضی مثل بول و شراب و عرق نجس و آب شراب که اینها را ممزوج نباشد بلکه آب حقیقی باشد و امر آن باطل است
مضاف مشتبه شود از آب دیگر اگر ممکن باشد از بهر یک جدا وضو نماید و اگر یکی از اینها را هر دو و دیگر پیدا نکند
یکی که با آن مانع وضو نماید و بعد از آن تیمم هم بکند **مطلب ششم** واجب است که شکی نکند خود مباشر وضو
باشد در حالت اختیار اما اگر عذری داشته باشد مثل مرض و غیر آن که خود نتواند وضو نماید دیگری او را
وضو میتواند داد و احوط این است که هر دو نیت بکنند **مطلب هفتم** در احکام جبایر است هرگاه
در اعضای کسی شکسته بسته باشد که آنها را جبیره خوانند هرگاه تواند که آن جبیره را بر دارد و زیر آنرا

بشوید یا اگر چنانچه بسته است آب میتواند در زیر آن جاری کند که ضرری باو نرسد چنان بکند و اگر نتواند هیچ یک از اینها
بکند پس بر جای عضو صحیح است بشوید و بر جای عضو شکسته که جبیره بسته است دست تر بر روی آن بمالد در حکم
جبیره است کهنه که بر روی زخم و جراحت و دمل بسته باشند واجب نیست جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان
دست مالیدن کافیست اما باید دست را بهمه روی آن بمالد و ظاهر این است که از رخنه ها نیز بهتر است باجزای
آن جبایر رسد و رنجانیده و اما موضع مسح مثل سر و پا پس اگر مسح آنرا میتواند بعمل آورد چنانکه بیان کردیم در باب
مسح پس بهمان اکتفا کند و اگر میسر نشود پس در اینجا نیز دست بر جبیره بمالد و باید که آن جبیره یعنی آن کهنه پاک
باشد و اگر نجس باشد چیزی پاک بر روی او بگذارد و بر او مسح کند و اما اگر زخم و جراحت باشد که بر روی او چیزی
نبسته باشد و ممکن نباشد شستن آن پس اطراف آنرا بشوید و آن زخم را بگذارد و اگر در دست مالیدن بر آن
ضرری نرسد دست بمالد و هرچند مسح شستن بعمل نیاید و اگر انعام عبر نشود مرد در ریختن دست
مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی او بگذارد و دست تر بر روی او بمالد احوط است و ظاهر این است که دمل
و دنبل که بر روی او چیزی نباشد هم حکم زخم دارد و اگر در اینجا تیمم هم بکند احوط است و هرگاه بعضی
اعضا را نتوان شست و نتوان بر جبیره آن دست تر مالید یا آنکه جبیره هیچ ندارد مثل اینکه آن
عضو مریض باشد پس در این صورت باید تیمم کرد و دیگر شستن اعضای صحیح در کار نیست و همچنین
هرگاه عضو مسح باید کرد و این حالت داشته باشد و جمیع آنچه ذکر کردیم در احکام جبیره در غسل جاریست
و فرق ما بین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم هم جاریست و هرگاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه
دست او شکسته باشد و تخته ها که بر او بسته اند از مرفق تا سر انگشتان را اگر فته است پس او نیز وضو
میسازد و عمل بمقتضای حکم جبیره میکند بلکه از بعضی علما ظاهر میشود که هرگاه جمیع اعضای
و باید بشوید جبیره داشته باشد باز بمقتضای آن عمل کند و احوط این است که در این صورت جمع
ما بین آن و تیمم بکند **تنبیه** هرگاه کسی وضو با جبیره ساخته و بعد از آن عذر زایل شود و آن
وضو باطل باشد اقرب این است که وضو باطل نشود و احوط این است که تقض بعمل بیاورد

و وضو را اعاده کند **مطلب هشتم** هرگاه که شک کند در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضو
هست باید که آن فعل را بعمل بیاورد و بعد از آن آنچه از وضو است بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ
شده و در عمل دیگر داخل شده پس بر او چیزی نیست و اما اگر فارغ شده و هنوز باقیست و مشغول عمل دیگر
نشده پس ظاهر این است که در این هم بر او چیزی نیست و هرگاه یقین کند که بعضی افعال وضو را ترک داده
پس باید بر گردد و آنرا بجا آورد و آنچه بعد از آن است بعمل بیاورد بشرط آنکه اخلال بموالات نشود و اگر
آن شک در وضو اعتنا نکنند مثل نماز **فصل چهارم** در آداب وضو و سنتهای وضو است
قبل از وضو مسواک کردن و در آن تأکید بسیار وارد است و اگر قبل از وضو فراموش کند بعد از
وضو بکند و هرگاه مسواک نباشد بانگشت یا بچوب و مهمی مسواک کند و سنت است که ظرف
آبی که از آن وضو میسازد اگر در کاسه است در طرف راست بگذارد و دست در آن فرو برد و اگر
ابریق و بدست چپ است آب بگرداند بدست چپ و بآن دست راست را بشوید و اما مثل افتابه و کوزه پس
آنها را در طرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست آب را بریزد بدست راست و از آنجا بگرداند
بدست چپ و بآن دست راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضو و شستن دستها
تا بند دستها پیش از آنکه داخل ظرف بکند از برای بول و خواب یک مرتبه و از برای غائط دو مرتبه و از برای جنابت سه
مرتبه و سنت است مضمضه یعنی خواه از ظرف بخواهد وضو بسازد که در اول وقت در دهان و سنت است استنشاق
کردن و استنشاق کردن بعد از آن هر یک سه مرتبه بهتر است که از برای هر دو سه دفعه یک کف آب بر دارد
و مضمضه آن است که آب را در دهان بگرداند و در تمام دهان بگرداند و بیرون بریزد و استنشاق آن است که آب را
بالا کشد در بینی و بیرون کند و سنت است که مبالغه در رسانیدن آب بجمیع دهان و بینی بکند و سنت است
گشادن چشم در حالت وضو بدون اینکه آب را داخل چشم بکند و دعاهای که وارد شده است از برای
هر یک از افعال بخواند و سنت است که مرد آب را بر پشت ذراع بریزد و زن بر شکم ذراع و سنت است
و وضو ساختن آب کند و آب را و آب را بریزد هر چند مجرد جریان آب کافی است و هر جزء را از سر انگشت دست و ید

کافیست در تحقیق شستن و سنت است که آب وضو یک مد باشد و آن یک چهار یک من تبریز شرعیست
در مثقال و نصف و هشت یک مثقال و یک دانگ تبریزی است عبارت از چهار یک و شش مثقال و چهار یک
مثقال کم است و بعضی آب استنجا را داخل این میدانند و آن بعید است و مشهور آنست که مستحب است
چهار یک از او دو دست تا آرنج را بشویند و بعضی گفته اند سنت نیست و بعضی گفته اند حرامست و قول اول
اقوی است و آنکه مراد بار آب ریختن بر هر عضوی هر گاه نه داخل کردن در وضو موقوف باشد بر آن این نیز
مستحب است و این معنی از بار شستن نیست بلکه از بار شستن آنست که هر دفعه تمام عضو را بشوید
و آب بریزد و در دو بار آب ریختن این معنی منظور نیست و آنچه هر گاه آب وضو فانکند بسبب خشکی دست
یا بسبب یکجا اکثر آنچه که میریزد بر دست از اطراف آن پس لازم است دفعه دیگر بریزد بلکه هر گاه حاجت
افتد سه بار هم ضرر ندارد بلکه بیشتر هم و آنچه سه بار شستن هر یک از اعضا پس آن حرامست و مبطل
وضو است خصوصا هر گاه مسح بار شستن سیم باشد و اما مسح پس در آن تکرار مستحب نیست اما هر گاه بکند
و معتقد رجحان و شرعیت آن نباشد معلوم نیست که وضو باطل شود و مکروهست استعانت در وضو یعنی
کسی دیگر آب بدست او بریزد و او خود وضو را بعمل آورد اما مثل آب از چاه کشیدن یا از نهر آوردن
مثل اینها پس کراهت اینها معلوم نیست چنانکه در روایت است که جناب امیر المؤمنین امام محمد حنفیه را
امر فرمود که آب بیاورد از برای وضو ساختن و مکروهست وضو ساختن با آبی که در آفتاب گرم
شده باشد اگر کسی مباشر آن نشده باشد و آن آب آنقدر در آفتاب گرم شده باشد که گرمی آن
چنانی باشد و این در غیر مثل حرمین و بسر که و امثال آن بحالست و در اینها کراهت نیست و همچنین
مکروهست وضو ساختن با آبی که متغیر یا متعفن شده باشد بغیر نجاست و آبی که موش و کرباسه
و مار یا نها بر خورده باشد یعنی در حال حیات و همچنین آبی که عقرب یا مور خورده باشد و همچنین
سؤر حایض متهم که احتیاط در نجاست نداشته باشد بلکه هر کسی که حرجی بر وی از نجاست باشد و اما
غسالهٔ جنابت پس اظهر آنست که بمنزله آن باو غسل کرده و وضو نمیتوان ساخت بلکه حیض هم چنین است

بلکه نفاسی هم و از اطلاق کلام علما بر میآید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال شده باشد چنانی است پس سنت نه
و مس میت هم باید داخل باشد و بعضی مکروه میدانند و اول احوطست و اظهر و مراد از غساله آن
آبیست که جدا شود از بدن از آب غسل و آن قطره که از بدن جدا شده در آب ضرر ندارد و همچنین داخل کردن
دست جنب در آن آب بجهة برداشتن یا غیر آن هم ضرر ندارد و اما حوضی در خزانه حمام و غسل آن که
بقدر کر و زیاده بر آن باشد هرگاه غسل بکنند ضرر ندارد و مکروهست خشک کردن بدن از
آب وضو بدستمال و بهتر آنست که بدن هم بخشک نشود **باب چهارم** در غسل است و در آن چند
فصل است **فصل اول** در غسلهای واجب و در آن دو مطلب است **مطلب اول** غسلهای واجب
شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت و گاه است
که واجب میشود بنذر و قسم و آن و اقوی اینست که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است و تا وقت نماز داخل
نشود بنیت وجوب نمیتوان کرد مگر آنکه آن غسلیکه واجب شده باشد بنذر و قسم آن و از غیره که گفتیم که غسل
از برای او واجب میشود چند چیز است اما غسل جنابت پس آن واجب است از برای نماز واجب و شرط است از
برای صحیح بودن هر نمازی و همچنین واجب است از برای طواف واجب و از برای مس کتابت قرآن
اگر واجب شده باشد بنذر و قسم آن و همچنین از برای درنگ کردن در مسجدها و از برای داخل شدن
در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و همچنین از برای قرائت سورهائی که سجده واجب دارند اگر قرائت آنها
از برای اینها اگر واجب شده باشد و اما غیر اینها از سجدها واجب پس اظهر آنست که جایز است خواندن
آنها از برای جنب و حایض و مشهور آنست که زیاده از هفت آیه یا هفتاد آیه مکروهست و حکم بکراهت
تمام آنها اظهر است و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت است در همه مذکورات و همچنین غسل نفاس و همچنان
واجبست غسل جنابت از برای داخل شدن در روزه واجب هر چند بعضی علما تردد کرده اند در
وجوب آن از برای غیر روزه رمضان و اقوی در اینجا وجوب است از برای رمضان و قضای آن و اما غسل
روزه در غیر آن هر چند روایت صریح ندیده ام اما کلام اکثر علما مطلق است در وجوب از برای

اقسام پیش شد و اما در روزهای دیگر پس اقوی آنست که شرط نیست غسل بلکه اگر عمدا جنب بماند
تا صبح میتواند آن روز را روزه بگیرد و اقوی در نزد حقیر آنست که غسل حیض هم واجب
باشد از برای روزه واجب و همچنین غسل نفاس و اما غسل استحاضه پس آن واجبست از برای نماز و طواف
و روزه و در مس کتابت قرآن دو قولست و اظهر وجوبست و اما در دخول در مسجدها و مکث در آنها
نیز پس اظهر عدم وجوبست و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی ندارد هر چند اولی اجتناب است
باشد و هر گاه غسل کردن از برای روزه در شب میسر نشود تیمم بکند بدل از غسل و با تیمم داخل صبح شود
و از کلام علما ظاهر میشود که غسل واجب است از صبح باید بکند بمقدار اینکه [illegible] در غسل مگر اینکه واجب
دیگر در ذمه او باشد که بنیت آن غسل را بکند و آن غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر آنست که غسل
از برای روزه ضرور است و تمام شب میتواند بنیت واجب بکند از برای روزه فردا و بقصد قربت هم اکتفا
میتواند کرد **مطلب دوم** واجبست غسل بر کسی که بدن او به بدن میت آدمی برسد بعد از
سرد شدن میت و قبل از غسل دادن آن و ظاهر اینست که هر گاه بدن بموی و ناخنی او برسد موجب
غسل نمیشود و همچنین هر گاه موی و ناخنی او بکسی برسد بدن او و مشهور آنست که پاره از بدن میت
یا پاره که از بدن آدم زنده جدا شود آن نیز حکم میت دارد در این معنی و اما هر گاه بعضی اعضای
میت را غسل داده باشند و بعضی نداده باشند پس بکسی که آن عضو برسد که غسل داده پس اظهر
آنست که غسل واجب میشود و اظهر آنست که غسل میت هم واجب لغیره است **فصل دوم** در بیان
حقیقت موجبات غسل است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جنابت حاصل
میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد از مرد یا زن در بیداری یا در خواب و بی شک در خروج
منی مثل اینکه خواب ببیند که جماع میکند و وقتی بیدار شود تری در موضع معتاد نه بیند اعتنا
نکند که منی است بر او غسل واجب نیست و منی شناخته میشود بجستن و قوه و دفق و سست
شدن بدن بعد از آمدن و مقارن بودن باشهوة و در مریض همان شهوة کافیست چند

قوه دفع نباشد و حاصل میشود بداخل کردن ذکر تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر آنست
که داخل کردن در دبر زن تا ختنه گاه همین حکم دارد و در هر صورت بر مرد و زن هر دو غسل
واجب میشود و هر گاه العیاذ بالله در پس پسر یا مردی داخل کند تا ختنه گاه اقوی آنست که آن نیز
موجب غسل است و اقوی اینست که بر مفعول هم غسل باشد و سید مرتضی فرموده است که وطی حیوانات
هم موجب غسل است و احتیاط در اینست و اینها همه وقتیست که منی نیاید اما اگر منی بیاید در
هیچ حالی غسل ساقط نیست و خلافی نیست و اکثر علما در منعی فرقی ما بین زنده و مرده نکرده اند
و اما احکام جنب پس حرامست بر او نماز و روزه و طواف چنانکه گذشت و قرائت سورها که سجده
واجب دارند و قرائت بعضی از آنها حتی بسم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ مشترکه مثل الم و حم هر گاه
بنیت سوره سجده بخواند و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ باسم ربک و حرامست
بر او مس کتابت قرآن مع تشدید و مد و اسم خدا و بعضی ملحق کرده اند بآن اسمهای انبیا و ائمه اطهار را
و حرامست بر او نشستن در مسجدها و کذلک گذاشتن چیزی در آنها و گذر کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و مکروهست
از برای او خوردن و آشامیدن مگر اینکه مضمضه و استنشاق کند و بهتر آنست که اول دستها را بشوید و بعد از آن
مضمضه و استنشاق کند و بعد از آن چیزی بخورد و هر گاه مطول باشد بر سه بار یا کارها و چیز خوردن اینها را اعاده
کند و وضو هم سنت است از برای جنب طالب چیز خوردن و مکروهست از برای او دست کذا شستن خضاب
یعنی بخوابید و در کراهت خضاب که دفع خلاف است و بهتر ترک آنست **مطلب سیم** در حیض
و در آن چند بحث است **بحث اول** بدانکه چون حیض را خلقت انسانی است که حق تعالی بمصلحتی چند
خلق کرده مثل اینکه غذای طفل باشد در شکم مادر و در اطراف آن طفل جمع شود از برای
حفظ او و مبدل بشیر میشود از برای غذای طفل و بعد از تولد او غلبه دارد و عادت
شده بلکه عظم و غلظه مرتبه زیاده میشود و از ظرف رحم بیرون می آید و هر چه ممکن است خون حیض
بیشتر و شرایط آن وارد و منطوق در اخبار است که خون حیض و الله و احکام

الف بعمل آورد پس اگر سه روز خون ببیند و بعد از آن قطع شود و پس از تمام شدن
ده روز دیگر باز خون ببیند مجموع اینها را حیض حساب کنند و همچنین هرگاه ده روز از حیض
بگذرد و باز خون ببیند بشرط اینکه حیض آن نیز حکم حیض دارد یا آنکه حکم حیض است و شرط
خون حیض اینست که قبل از تمام شدن نه سال نباشد و بعد از یائسگی هم نباشد و حد یائسگی پنجاه سال است
در غیر قریشیه و تمام شدن شصت سال است از برای قرشیه و اظهر اینست که زن حامله حیض ببیند و حکم
بحیض بودن ... عادت خود ببیند و قول اینست که هرگاه بعد از بیست روز
از عادت ... خون حیض نیست و این قول قوة دارد و خون حیض از سه روز کمتر و از ده روز
بیشتر نمیباشد و همچنین طهر یعنی پاکی از ده روز کمتر نمیباشد پس هرگاه ده روز از حیض نگذشته خون ببیند حیض
نیست هر چند بصفت حیض باشد و شرط است در این سه روز اینکه متوالی باشد و کافی نیست
در تحقق این همین قدر که در هر یک از سه روز قدری خون ببیند و هرگاه خون حیض مشتبه شود
بخون بکارت پنبه بگذارد و بردارد پس اگر آن خون به پنبه طوقی بندد و میان پنبه پاک باشد
آن خون بکارت است و اگر خون پنبه را فرو گیرد و تمام را آلوده کند خون حیض است و بهتر
اینست که در این حالت بخوابد و پاها را بالا بگذارد و دو لحظه صبر کند و بعد از آن پنبه را
بیرون آورد و ملاحظه کند **بحث دوم** زنانی که خون می بینند بر سه قسمند ذات عادت
و مبتدئه و مضطربه و ذات عادت آنست که از برای او عادتی حاصل شده باشد بخون دیدن
و این بر سه قسمت **قسم اول** آنست که عادت کرده است که در هر ماهی مثلا در اول ماه هفت
روز خون می بیند یا در میان ماه یا آخر ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه ماهها یکیست
این را ذات عادت وقتیه و عددیه میگویند **قسم دوم** آنست که عادتش بوقت است و اما در عدد
او اختلاف بهم رسیده مثل اینکه همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز
می بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز این را ذات عادت وقتیه میگویند

قسم

قسم سیم آنست که عادت بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل اینکه در هر ماه
هفت روز حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می بیند و گاهی در میان و گاهی در آخر و عادت
بدو دفعه حاصل میشود پس هرگاه دو ماه بیک طریق ببیند در ماه سیم بمجرد دیدن خون باید خود را
حایض بداند اما در قسم اول پس شکی نیست و اما در قسم سیم پس خلاف در آن است که آیا در
مرتبه سیم بمجرد دیدن خون خود را حایض بداند یا صبر کند تا سه روز تمام شود و اظهر در نظر حقیر
اینست که خود را حایض بداند و احکام حیض را بعمل آورد از ترک نماز و روزه و غیر اینها
اما احوط آنست که احتیاط کند و جمع کند ما بین عمل حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود و بعد از آن
خود را حایض بداند و چون عادت گاهست پس می افتد و گاهست پیش می افتد پس هرگاه یک روز
یا دو روز پیشتر افتد ظاهر آنست که بمجرد دیدن خون خود را حایض بداند و ظاهر اینست که ذات
عادت وقتیه نیز حکمش همین است در آخر حیض مثل مضطربه باشد و حکم آن می آید و اما مبتدئه و آن زنیست که تا حال
حیض ندیده است و اظهر آنست که آن زن بمجرد دیدن خون خود را حایض نمیداند بلکه احتیاط بکند
تا سه روز و بعد از آن خود را حایض بداند و روزه که در آن چند روز گرفته است قضا کند و همچنین
مضطربه یعنی زنیکه عادت خود را فراموش کرده باشد آن نیز مثل مبتدئه است **مبحث سیم** بدانکه
مادام که حیض زن از ده روز قطع نشده است پس اگر خون از پیش از آن قطع شود پس واجب است احتیاط کند
یعنی پنبه بگذارد و بردارد پس اگر پنبه پاک بیرون آید غسل میکند و اگر آلوده باشد هر چند بقدر کمی
باشد صبر کند تا پاک شود و بهتر آنست که در وقت پنبه برداشتن بالسته ... خود را
بچسباند و پای چپ خود را بر دارد چنانکه سگ بول کند ... بعد از آن معلوم شد
... اگر مبتدئه یا مضطربه باشد صبر کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و اگر ده روز
تمام شد و پاک نشد معلوم میشود که همه خون حیض نیست و اگر از ده روز بگذرد حکم آن بعد از این بیان
میکنیم و اگر ذات عادت باشد پس اگر خون از ده روز زیاده بر عادت ببیند ... که باید

در حکم حیض داند تا ده روز پس اگر از ده نگذشت همه اینها حیض بوده است و قضای روزه های همه را
میکند و اگر گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت او استحاضه بوده و قضای نماز و روزه آن روزها را
باید بکند و احکام آن را بیان میکنیم حکم خونی که از ده روز بگذرد پس میگوئیم اما ذات عادت که بعد
از عادت خون ببیند تا از ده روز بگذرد پس اگر تمیز نداشته باشد یعنی همه خونها یک رنگ و یک
صفت باشند یا آنکه تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق عادت نباشد باین معنی که در ایام عادت
خونها که می بیند بصفت حیض باشد و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام عادت
خود را حیض میداند و باقی ایام عمل استحاضه میکند و اگر تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق ایام
عادت نباشد باین معنی که در ایام عادت بصفت حیض نباشد و در غیر آن بصفت حیض باشد
پس اگر میان ایام عادت و ایام تمیز اقل طهر که ده روز است فاصله شده باشد پس ظاهر اینست که هر دو را
حیض حساب کند اما در ایام تمیز صبر کند و احتیاط کند تا سه روز بگذرد همچنانکه در مبتدئه
و مضطربه گفتیم و چنان کند تا آنکه از ده روز تجاوز نکند ... از برای او حاصل شود و اگر بعد
از ایام عادت ده روز نگذشته باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت و ایام تمیز
اگر چه فاصله میان این دو تا از ده روز تجاوز نکند ظاهر آنست مجموع را حیض میداند و احوط
آنست که در ما بعد ایام عادت تا انقضای ده روز جمع کند ما بین عمل حیض و عمل استحاضه
و اگر از ده روز تجاوز کند پس در این صورت ممکن نیست که مجموع حیض باشد و مشهور و اظهر
در اینجا اعتبار عادت است و زاید بر آن را استحاضه دانند و ظاهر آنست که ذات عادت عددی
عدد ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را **و اما مبتدئه** پس آن نیز اگر تمیز دارد یعنی باین
معنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد و بعضی نه رجوع به تمیز میکند بشرط آنکه
آنچه بصفت خون حیض است یعنی سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده است کمتر از سه روز نباشد
و اگر در هر یک از سه روز خون بصفت خون حیض ببیند هر چند مجموع آنچه در سه روز

عادت

ببیند

ببیند چنانچه نباشد کافی نیست و بیشتر از ده روز نباشد و خون ضعیف که ببیند کمتر
از ده روز نباشد و ظاهر آنست که در تمیز مرتبه بهم رسد بخون حیض هم کافی نیست پس هر چه شبیه تر است
بخون حیض آن را حیض حساب کنند مثلا هرگاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی زرد سرخ را حیض
حساب کنند یا بعضی سیاه باشد و بعضی زرد سیاه را حیض حساب کنند و ... مابین سرخی و زردی ...
بعضی از فقها ... اعتبار کرده اند و اگر ... تمیز حاصل نشود اگر چه بفقد آنچه از شرایط مذکوره
باشد پس ... رجوع میکند بعادت ... اگر ... متفق باشند در عادت
و ... عادت ... است که در اول ... عادت ... در آخر ... اگر
... عادت ... پس در این صورت باید که عمل ... در روایات
وارد شده بکنند و اظهر روایات در نزد حقیر اینست که عمل بهر یک از اینها بکنند یا در ماهی هفت روز را
حیض حساب بکند از هر جا که خواهد یا آنکه در یک ماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز و همچنین و عمل
اول در نظر حقیر بهتر است و بعضی گفته اند در صورت نبودن خویشان یا اختلاف آنها رجوع بعادت
زنانی که هم سن او باشند میکنند و اگر آنها هم نباشد عمل بامور مذکوره میکنند و دلیلی از برای این نیست
و اما مضطربه و آن کسی است که وقت و عدد عادت خود را فراموش کرده و این را متحیره میگویند
پس آن اگر تمیز دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد پس هیچ از آنها که
باید بکند که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر آن کار است یعنی در هر ماهی هفت روز را حیض
از هر جا که خواهد بگیرد و ظاهر آنست که زنی که چند بار خون دیده است اما هنوز عادت از برای
او متعین نشده بهیچ وجه آن نیز در حکم مضطربه است و اما ذات عادت که وقت حیض را
بخاطر دارد اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه میداند
که اول حیض او اول ماه بوده اما نمیداند چند روز بوده پس اول ماه را اول حیض بگیرد تا سه
روز بیقین خود را حایض داند و اختیار دارد در اینکه هیچ از آنها را کار بسابق را در ما بعد

سه روز یکی آورد یا بی میشم که در یکماه بهمان سه روز اکتفا کند و در یکماه دیگر هفت روز هم بر سه روز همین زیاده
یا آنکه در هر ماهی چهار روز و یکبار هم به سه روز بیفزاید در ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد که اول آن
هفت روز اول وقتی باشد که در خاطر داشته و اگر آخر وقت را در خاطر دارد آن اول را میداند
مثلا اینکه میداند که حیض در روز یازدهم ماه یک میشد از حیض اما نمیداند که چند روز حیض
میدید پس این نیز عمل کند یکی از آن دو کار و در اینجا باید که ایام را پیش از روز یازدهم قرار بدهد
و اگر وسط عادت را بخاطر داشته باشد و وسط یکی از آن دو کار که گفتیم قرار بدهد و این در جایی
میشود که ممکن شود وسط اندن پس اگر بخاطر اش باشد که ششم ماه وسط حیض او بوده پس این نمیتواند
که ششم را وسط ده قرار بدهد و اما میتواند وسط سه و هفت قرار بدهد و همچنین هرگاه داند که
ششم و هفتم وسط حیض او بوده این میتواند که اینها را وسط ده قرار بدهد اما وسط سه و هفت
نمیتواند قرار داد و هرگاه داند که عدد او از ده کمتر بوده اما نداند چند روز بوده پس در این عمل
به هیچیک از این دو کار که گفتیم نمیتواند کرد بلکه در صورتی که نداند کمتر بوده باز هم عمل به هیچیک از آن
دو کار نکند و است بجهت آنکه اینمعنی در آن ماهی که سه روز باید خود را حایض داند درست نمیشود
و احوط در چنین جاها عمل بمقتضای قول شیخ است که ده روز را از باب احتیاط عمل حایض و مستحاضه
بکند و در هر وقتی که احتمال انقطاع حیض میرود غسل حیض هم بکند و [illegible] که بنا را بر اقل
ما یمکن بگذاریم مثلا هرگاه در صورت مذکوره در خاطر داشته که وسط حیض او ششم و هفتم
بوده پس قدر متیقن آنست که عادت او چهار روز بوده است پس خود را از روز پنجم حایض
داند و در روز نهم غسل حیض کند و برای تتمه فروض دیگر و اگر وقتی غیر معین را در خاطر
دارد مثل اینکه میداند در روز دهم ماه همیشه حایض بوده اما نمیداند که اول حیض بوده
یا وسط یا آخر پس اقوی آنست که یکی از آن دو کار که گفتیم بمقتضای او عمل کند خواه آن ده را
از جمله سه و ده قرار دهد خواه از جمله هفت و باقی عدد را که باید با او ملحق کند

مختار است

عادة [illegible]

مختار است که پیش بنهد آنرا یا پس بنهد آنرا یا بعضی را پیش بنهد آنرا و بعضی را پس بنهد آنرا
که وقت را بالمره فراموش کرده اما عدد را میداند پس این نیز رجوع بتمیز میکند با وجود شرایط
و هرگاه تمیز او از عدد و وقت و دانسته باشد پس ظاهر آنست که تمام عدد را اعتبار کند و اگر تمیز
نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را حیض خود قرار میدهد در هر جا از اوقات که خواهد
گم کرده است که خواسته باشد و اولی آنست که اول وقت بنهد باشد و اینکه گفتیم در وقتی است که عددی که
گم کرده است وقت او را در ماهی زمانی گم کرده بیش از آن عدد و ضعف آن زمان
باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند که در هر ماه در ده روز اول چهار روز حیض میدید
یا پنج روز میدید و نمیداند که در اول ده بوده یا آخر آن یا آنکه میداند که در نصف اول ماه
ده روز حیض میدید اما نمیداند که در کدام از آن نصف بوده یا میداند که در ماهی ده روز یا هشت
روز حیض میدید اما نمیداند در کی از ماه بوده و اما اگر از نصف آن زمان بیشتر باشد مثل
اینکه میداند در ده روز اول شش روز عادت او بوده اما وقت را تعیین نمیداند پس چهار از آن
بیقین پنجم و ششم را باید حیض داند و چهار روز دیگر را خواهد پیش بنهد آنرا و خواهد پس بنهد آنرا
و خواهد قدری پیش بنهد آنرا و قدری را پس و همچنین هرگاه داند که عادت او در ماهی شش روز و این را
هم میداند که از هر دو نصف ماه جزوی داخل حیض او بوده پس پانزدهم روز بیقین داند که پانزدهم
و شانزدهم ایام حیض او است پس تتمه عدد را بهمان نحو که گفتیم تمام میکند **مبحث چهارم**
در احکام حایض است حرام است برای او نماز و روزه و طواف و مس کتابت قرآن و مکث در مسجد
کند و اینکه چیزی در آنجاها گذارد یا گذر کند در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و قرائت سوره‌های
که سجده واجب دارد چنانکه گذشت در جنب اما اگر خواهد [illegible] بخواند آنرا
و بر او سجده کردن لازم است در آن حالت بلکه اگر بشنود که کسی میخواند هر چند گوش نداده باشد
احوط سجده کردن است و جماع هم در این حالت حرام است و جماعت کردن از [illegible]

تا پاک نشود و اظهر آنست که همینکه پاک شود جماع جایز است هر چند غسل نکرده باشد اما مکروه است و بعضی کفاره
را واجب دانسته‌اند بر کسی که عالما و عامدا جماع کند با زن حایض در اول حیض یک دینار و در وسط
نیم دینار و در آخر آن ربع دینار و دینار یک مثقال طلای سکه دار است بمثقال شرع
و اگر حرام است جماع کردن در قبل زن حایض است و اما تمتعات جایز است و واجب است بر او قضای
روزه بدون نماز و سنت است که در اوقات نماز وضو بسازد و رو بقبله بنشیند و بمقدار نماز ذکر
خدا بکند و مکروه است از برای او خضاب کردن **مطلب سیم** در نفاس است و آن خونیست
که وقت زائیدن می‌آید خواه همراه طفل آید خواه بعد از آن و آنکه پیش از زائیدن می‌آید
نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده ساقط شود هر چند مضغه باشد
هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه ماده آن نسبت و مضغه شبیه است بپاره گوشت جاییده و بعضی
علقه را هم ملحق کرده‌اند هرگاه علم بهم رسد که آن نیز ماده و مبدا انسانست هر چند بکفایی چهار زن
قابله باشد و علقه پاره خون بسته است و اقل نفاس را حدی در شرع نیست [illegible] ممکن لحظه هم
بشود و در اکثر آن خلافست و تحقیق آن از مشکلات مسائل فقه است و آنچه در نظر حقیر راجح است
اینست که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما باید که اگر زن ذات عادت باشد ایام عادت خود را
در حیض است همان قدر بنشیند و خود را صاحب نفاس میداند اگر در تمام شدن ایام پاک
شد غسل میکند و اگر پاک نشد می‌نشیند تا ده روز هرگاه خون در ده روز یا کمتر قطع شد معلوم
میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت
استحاضه بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم و اما مبتدئه و مضطربه پس این هرگاه
خون ببیند تا ده تمام شود همه را نفاس میشمرد خواه قطع شود بر سر ده یا از ده بگذرد
و مثل حیض نیست که رجوع بتمیز یا عادت خویشان یا غیر آن بکنند و هرگاه زن در روز اول
زائیدن لحظه خون ببیند و در روز دهم هم خون ببیند مجموع ده روز را نفاس میداند

بلکه

روز را

بلکه هرگاه در زائیدن و بعد از آن هیچ خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم خون ببیند باز مجموع ده روز را
نفاس میداند و خونی که زیاده بعد از ده روز می‌بیند آن خون خون استحاضه است و باید در او عمل
استحاضه بکند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر اینکه بعد از قطع شدن خون نفاس ده روز گذشته
باشد که اقل طهر است پس ذات عادت باید بعادت خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند
مگر اینکه چنان باشد که حیض تازه از برای او حاصل شود پس در اینصورت هر چند ایام عادت هم نباشد
او را حیض میداند و چنانکه زنی که در غیر عادت خود خون دید بمجرد دیدن خون ترک نماز میکند بلکه
نماز را احتیاطا عبادت بکند و بعد از آن خود را حایض داند هرگاه بعد از ایام نفاس مستمر الدم باشد
یعنی خون مستمر ببیند پس احکام او چنانست که در مسائل حیض گفتیم و اما احکام نفسا پس او مثل احکام حایض است
در واجبات و محرمات و مکروهات و فرقی که ذکر کرده‌اند همانست که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف
حیض و در اکثر نفاس خلافست و در اکثر حیض خلاف نیست و در اینکه در حیض گاهی رجوع بعادت
خویشان و تمیز و غیر آن میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر در مابین دو حیض باید فاصله شود اما مابین
دو نفاس شرط نیست پس هرگاه طفلی متولد شود و خونی ببیند و [illegible] بعد از چند روز دیگر
طفل دیگر متولد شود و خونی ببیند هر یک از آنها نفاس علیحده است **مطلب چهارم** در استحاضه است
و خون استحاضه غالبا سرد و زرد و نازک است و هر خونی که معلوم شود که از دمل یا زخم بهم رسیده و ممکن
نباشد که خون حیض یا نفاس باشد بسبب نبودن شرایط آنها آن استحاضه است و مستحاضه بر سه قسمست
قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود این اقسام باینکه زن پنبه بخود برمیدارد اگر خون به پنبه فرو رود
و پنبه را فرو گیرد و از او بیرون آید و بکهنه و لته برسد آن کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد و [illegible]
کند اما از پشت پنبه روان نشود آن متوسطه است و اگر پنبه را فرو نگیرد هر چند در او قدری فرو رفته
باشد آن قلیله است اما قلیله پس حکم آن اینست که از برای هر نماز وضو بسازد و [illegible] اما
متوسطه پس [illegible] از برای هر نماز وضو [illegible] غسل هم بر او واجب است پیش از نماز صبح

بکند و اما اگر کرده پس او نیز آنچه برای نمازها واجب است بر او هم واجب است بعلاوه دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر
و دیگر از برای مغرب و عشا و نمازها را نیز با هم بکنند و بدان که زن مستحاضه بکثیره هرگاه بعد
از غسل صبح این فهم آنکه قلیله شود دیگر بر او غسل نیست از برای ظهرین و عشائین و هرگاه بعد ظهرین
استحاضه اش قلیله شود دیگر غسل نیست از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام مثلا هرگاه زن مستحاضه
بمتوسطه قلیله بعد از نماز صبح کثیره شود و هر چند یک لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل کند و همچنین
هرگاه بعد ظهرین رود هم باید غسل بکند از برای عشائین و هم چنین در سایر اقسام و ضرور نیست که
این سه قسم در تمام وقت متصل و اوقات نمازها باشد بلکه همان مجرد دیدن حاصل شد کافی است
در ثبوت حکم و همچنین هر وضو از برای قلیله مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله ببیند
بقدر لحظه و دیگر پاک شود تا ظهر و حدث دیگر از او سر نزند باید وضو از برای ظهر بسازد و اگر
بعد از آن دیدن خون نیاید از برای عصر وضو مجدد در کار نیست و آنچه گفتیم در کثیره که سه غسل بکند در صورتی
است که جمع کند ما بین ظهرین و عشائین و اما از برای هر نماز غسل کردن کافی است و اگر نه جایز است که از برای
هر نماز غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکنند بلکه بعضی دعوای اجماع بر استحباب این کرده اند و جایز است
بر زن مستحاضه که در وقت هر نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند و
ظاهر هم بر اهم لیفه بعد اگر آلوده شده باشد و تمام این مطلب در لمعه مذکور خواهد آمد ان شاء الله

فصل سیم در غسلهای سنتی است و در آن دو مطلب است مطلب اول در اقسام آن بدان که
غسلهای واجبه که مذکور شد سنت است کردن آنها بمجرد حصول سبب هر چند وقت عبادت
مشروطه بآن داخل نشده باشد و سنت است کردن آنها از برای هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت
مثل نماز سنتی یا طواف سنتی یا مس کتابت قرآن سنتی یا مشروط باشد کمال آن عبادت بطهارت
مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن
در هر وقت سنت است هر چند بسیار از اصحاب معتقد بعمل بآن نبوده باشند و همچنان سنت است

غسل

غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده باشد اما هنوز
نماز جمعه یا ظهر را نکرده است غسل بنیت قضا و ادا هیچکدام نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل
نکرده است پس او هم ما بنیت قضا بکند و هر چه غسل را نزدیک بظهر بکند افضل است و هرگاه غسل
در روز جمعه فوت شد در روز شنبه قضای آن را بکند و ظاهر این است که در قضا مخیر است ما بین
ظهر و روز شنبه و دور نیست که بعد از ظهر افضل باشد بجهت تعجیل و جمعی مستحب دانسته اند قضا را در شب
شنبه نیز با وجود مظنه آنکه فوت در روز شنبه و این حکم خالی از اشکال نیست و کسی که در روز پنجشنبه ترسد که در روز
جمعه آب یافت نشود از برای غسل جایز است تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاصی بخوف کمی آب ندارد
و همچنین که بترسد که فوت شود از او در روز جمعه در روز پنجشنبه میتواند کرد و بعضی شب جمعه را هم ملحق
بروز پنجشنبه کرده اند و عمل بآن باکی نیست و هرگاه اتفاق افتد که در چنین صورتی پنجشنبه غسل کند و در روز جمعه غسل
متعذر نشود سنت است که غسل را اعاده کند و از جمله غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید قربان است و وقت
آن بعد از طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید را میکنند و دور نیست که تا آخر روز هم توان کرد و غسل شب
عید فطر هم سنت است و وقت آن از غروب آفتاب است و غسل روز عرفه که روز نهم ماه ذیحجه است و روز ترویه
که هشتم است و روز عید غدیر که هجدهم است و روز مباهله که بیست و چهارم است و غسل روز مولود
نبی که هفدهم ربیع الاول است و غسل روز دحو الارض که بیست و پنجم ذی القعده است و روز مبعث که بیست
هفتم رجب است و شب نیمه آن و روز نوروز و شب نیمه شعبان و شب [illegible]
از ماه مبارک رمضان خصوص شب اول و شب نیمه آن و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست
و سیم و [illegible] غسل [illegible] نماز [illegible]
ترک [illegible] از برای احرام و از برای طواف و بعضی از اقسام حج را [illegible]
[illegible] و غسل توبه از کفر و فسق [illegible] و غسل زیارت [illegible] و غسل دخول
مکه و کعبه و حرم و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر [illegible]

او را ابلاغ کنند بعد از سه روز و از برای کشتن وزغ یعنی کربابسه و سنت است غسل مولود یعنی غسل دادن
طفلی که تازه متولد شود و غسل نماز حاجت و استخاره و طلب باران و بدان که هر غسلی که سنت است از برای
وقتی باید در آن وقت کرد و آنچه از برای دخول مکانی است باید پیش از داخل شدن در آن مکان کرد و آنچه
از برای فعلیت مثل زیارت و نماز احرام باید قبل از آن کرد یعنی توبه و تعزیه دار کنیدن و کشتن
کربابسه که بعد باید کرد و آنچه از برای فعلی میکنند اگر قبل از کردن فعل حدثی حاصل شود اعاده بکند
غسل را و آنچه از برای زمانست مثل غسل جمعه و عید و مثل آن همان کردن غسل کافیست و بسبب حدث
اعاده در کار نیست مطلب چهارم هرگاه بر مکلف چند غسل جمع شود پس یا اینست که همه آنها واجب است
یا همه سنت است یا بعضی از آنها واجب و بعضی سنت است پس اگر همه آنها واجب باشد پس اگر در میان آنها
غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل بکند و نیت همه آنها را بکند مجزیست از همه و ظاهر او هم [illegible]
و اگر نیت غسل جنابت تنها بکند آن نیز مجزیست از همه مگر آنکه در نیت قصد کند که این غسل از برای
جنابت تنها است و میخواهم که غسلهای دیگر را بعد بکنم که در این صورت مجزی بودن او از همه اشکال
و احوط است بجهت آنها علیحده غسل کند و وضو در اینجا نیز ساقط است و اگر غیر غسل جنابت را
نیت کند مثل غسل حیض یا مس میت پس احوط بلکه اظهر است که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست
بلکه مجزی از همان چیزی است که قصد کرده و اگر در جمله آنها جمیع غسلهای [illegible] و نیت غسل جنابت
نباشد پس احوط بلکه اظهر در نظر حقیر آنست که اگر یک غسل قصد همه را بکند کافی است اما اگر
قصد بعض بکند از غیر مجزی نیست و اگر آن غسلها همه سنت باشند پس ظاهر آنست که اگر همه را قصد کند
و یک غسل بکند کافی است و اگر بعض را قصد کند غسل خصوص همانست که قصد کرده
یعنی همان قدر قصد کند که هر چه امروز مستحب باشد من غسل میکنم از برای او کافی است هر چند
بتفصیل متذکر آن نباشد مثل آنکه امروز جمعه است و میخواهد زیارت هم بکند اما متذکر
این نیست که روز مباهله هم هست یا میخواهد داخل مکان شریف بشود [illegible] و مثل اینها و اما حال

کر ۱۵ و قصد

او

سنت

او اینست که اگر بدانند و متذکر باشند همه را بنیت قربت قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها واجب و بعضی
سنت باشد اقوی در نظر حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را قصد کند یک غسل کافی است و اگر بعض را [illegible]
مخصوص همان [illegible] مگر آنکه آن بعض غسل جنابت باشد که همان مجزیست از غیر آن

فصل چهارم در کیفیت غسل است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدان که واجب است در غسل
جنابت [illegible] و هرگاه [illegible] مضطر باشند [illegible]
[illegible] کیفیت آن [illegible] وضو گفتیم معلوم [illegible]
و واجب است [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اعضا بشوید و هرگاه در میان آب ایستاده غسل میکند [illegible] بیرون بیاورد و آب [illegible]
به آن طرف [illegible] سمت [illegible] بشوید و ظاهر این است که هرگاه [illegible]
[illegible] غسل [illegible] آب فرو برد کافی نیست [illegible] هرگاه [illegible] بشوید
[illegible] آب فرو برد [illegible] کافی نیست اما آب
[illegible] بهتر است **مطلب** جایز است که [illegible] غسل ترتیبی نیت غسل بکند [illegible]
در آب فرو برد [illegible] غسل [illegible]
آب [illegible] هرگاه [illegible] غسل [illegible] آب [illegible]
[illegible] غسل کند [illegible]
تمام بدن [illegible] غسل [illegible]
تمام بدن [illegible] غسل میت [illegible] روایات [illegible]
بیرون آب [illegible] نیت غسل بکند [illegible]
[illegible]

دست

دست [illegible] غسل [illegible]
[illegible] **فصل پنجم** [illegible] غسل [illegible]
[illegible] **مطلب** [illegible]
[illegible]

اعاده کند [illegible] غسل [illegible]
[illegible] **مطلب چهارم** [illegible] غسل [illegible]
[illegible]

انها

[illegible] غسل [illegible]
[illegible] **فصل اول** [illegible] تیمم [illegible]
[illegible]

خاک و تیمم از برای نماز میت هر چند آب حاضر باشد و همچنین تجدید کردن تیمم از برای هر نماز

فصل دویم در اسبابیکه باعث عدم تمکن از وضو و غسل می‌شود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جمله اسباب تیمم نیافتن آبست بقدر وضو یا غسل و اگر مطلقا آب نداشته باشد که وضو بکند و ممکن باشد که مطلق را با آب ممزوج کند مثل گلاب یا عرق یا مثل آن داخل آن کند که کفایت کند و آن آب از اطلاق در نرفته و باز در عرف آنرا آب گویند باید که داخل کند و بآن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر آب بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و غسل بر او واجب باشد مثل آنکه در غسل جنابت باشد احوط آنست که غسل کند در عوض وضو تیمم کند و اگر نجاستی در بدن او باشد که لازم باشد ازاله آن یا آن نجاست در جامه او باشد و نتواند جامه طاهر خود را بکند بجهت سرما یا غیر آن ازاله نجاست مقدم داشته و در عوض وضو یا غسل تیمم کند مگر آنکه چیزی که بآن تیمم کند و تواند بهم رسد در اینصورت باید آب وضو یا غسل بعمل آورد و بآن نجاست نماز کند و کسیکه آب نداشته باشد تحصیل آن کند یا وقت نماز باقیست آب بجهت او میسر نشود و لازم نیست که تحصیل آب کند در وقت بیشتر بشود نماز در وقت مبتلا شد گردد بعد در صورت اول بر او طلب آب و تفحص آن لازم نیست و در صورت ثانیه جر و احتیاط آنست در است و همچنین هر گاه مظنه حصول آب داشته باشد تیمم باید مطلب بکند که گمان او باقی است و اما در صورتی که گمان او اینست که در وقت آب میسر نمیشود یا گمان او زیاده نمیشود در بعضی صورت حصول و عدم حصول آب را متساوی دانند او در وقت طلب آب بکند بقدر پرتاب تیری در زمین ناهموار که کوه و درخت و سنگلاخ باشد بقدر دو تیر پرتاب از هر چهار جانب تفحص کند و اگر زمین ناهموار است بقدر تیر پرتاب و تحقیق از هر طرف تیر رسد و هم چنین باید طلب از دو طرف است و این وجوب طلب در وقتی است که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش از طلوع آفتاب یا غروب آن بر خیزد و وقت فوت شود تیمم کند و نماز کند و همچنین هر چند

موجود باشد اما وقت آنقدر نیست که وضو یا غسل بعمل آورد باید تیمم کند و اگر کاهلی کند و بطلب آب نرود تا وقت تنگ شود مشهور آنست که گناه کرده است اما تیمم کند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز را اعاده کند و هر گاه آب موجود باشد و اهمال کند تا وقت تنگ شود وضو یا غسل و ادراک نماز در وقت هر چند بقدر یک رکعت آن باشد نماز را تیمم کند و نماز را در وقت بکند و احوط آنست که اعاده هم بکند و اعاده را در این صورت هم ترک نکند که در مسئله اشکال قوی هست

مطلب دویم از جمله اسباب تیمم اینست که در طلب آب نتواند رفت یا ترس ضرر و مانعی دیگر باشد یا بسبب آنکه آب در چاه است و بند و دلو ندارد که آب بیرون بیاورد و بسبب آب را میفروشند و قیمت ندارد که بخرد یا از دزد یا از درنده بترسد خواه از جان خود ترسد یا از مال یا از عرض خود و خوف زیاده هم از جمله عذر هاست هر چند که از امور مذکوره نباشد مثل کسی که از رفتن بقبرستان بترسد یا از خانه تاریک بترسد و همچنین هر گاه از سرما بترسد و شاق باشد بر او تحمل آن هر چند ایمن باشد از آزار رسیدن و هر گاه ممکن باشد او را کندن چاه یا آب را از چاه بیرون آوردن بهر چاره که باشد حتی مثلا اینکه جامه خود را بچاه بیاویزد و بعد از آنکه تر شد بیرون آورد و آنقدر بیاورد که تحصیل آب بکند و همچنین واجبست گرم کردن آب هر گاه از سرما ترسد و واجبست خریدن آن از برای کسی که ممکن باشد یا تیمم و ضرر بر او نرسد در دادن قیمت هر چند باضعاف قیمت آن باشد اما اگر ضرر باو برسد یعنی محتاج باشد بقوت خود و عیال خود و لباس ضروریه معطل میماند پس بر او واجب نیست خریدن خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد از این هر گاه امید بهم رسیدن چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجبست خریدن بند و دلو و امثال آن هر گاه موقوف باشد تحصیل آب بآن و همچنین خریدن هیزم برای آب گرم کردن و امثال آنها و اگر کسی آب را بدو ببخشد واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آب را ببخشد و میسر شود خریدن هم واجبست قبول آن **مطلب سیم** از جمله عذرها

ازار رسیدن است هر چند بالفعل مرضی از استعمال آب خواه از مردن بترسد یا از سخت شدن ازار و طول کشیدن آن و همچنین هر گاه از ازدیاد مرض بترسد که آزار بهم رسد و همچنین در حالت جرح و اعلام زیست و مثل آن حصول شقاق و ترسیده است که در عادت تحمل آن نباشد شاق است نه مجرد الم مرضی و ازار بجهت آنکه لپها و از آنجهت که استعمال آب سرد از جانب فرو ریخته و مخاطرهٔ مرض بلکه احتمال هم کافی است و هرگز ترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمدا خود را جنب کرده باشد یا به احتلام جنب شده باشد و بعضی علماء قائل شده اند بوجوب غسل بر کسی که عمدا خود را جنب کرده باشد هر چند بترسد از تلف و این قول ضعیف است و کسی که در اثنای آب بدست او نیاید جایز است از برای او جماع کردن بلکه هر چند بقدر وضو هم آب داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف تشنگی صورت و خوف از حدوث الم از جمله عذرهاست بلکه شاید اهم از اسباب تیمم شمرده اند و آن اینست که کسی است جرب و زخمی بشود و بعد روایت میشود و کاهی پوست رفته میشود و کاه است که منتهی میشود بتر کیدن پوست و دعوی اجماع نیز بر آن کرده اند و بعضی مردم از راه جهالت و دعوی صلاح در همچنین اوقات وضو یا غسل بعمل می آورند و نماز آن میکنند و در آن صورت نماز ایشان باطل است اگر کسی در بعضی این احوال مثل طرف پیشانی یا بر کمر دست و امثال آن وضو بسازد یا غسل کند بان التفات نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها تشنگی است و خوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد در این صورت آب را نگاه دارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مؤمن هم عذر است بلکه چاروای محترم همراه داشته باشد اگر چه انسان باشد بجهت او ذبح آن ضرر لازم نیاید و تضییع مال نشود که در این صورت جمعی تجویز ذبح کرده اند **مطلب چهارم** هر گاه کسی از برای او آب میسر نشود و برف باشد اگر تواند که با آب کردن برف یا ماليدن ببدن بحدی که آب از آن روان شود حتی شستن بعمل آید بآن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر این مقدور نشود بخاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک و نه غبار و نه گل و نه سنگ بهم نباشد ظاهر آنست که طهارت از او ساقط است و احوط آنست که ببرف تیمم کند مثل خاک و اگر

با وجود تیمم برف را بر اعضای وضو و غسل هم بمالد بطریقی که احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند **فصل سیم** در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست که اول نیت کند و قصد بکند که تیمم میکنم بدل از وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا هر چه از برای او تیمم میکند واجب قربة الی الله و حقیقت نیت و تفصیل آن و احکام آن همان است که در وضو گذشت و نیت رفع حدث در کار نیست بجهت آنکه تیمم رفع حدث بالمره نمیکند بلکه اگر منظور رفع حدث باشد تا وقتی که استعمال آب میسر شود یا تا وقتی بهم رسد مانع ندارد و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر خاک بزند و مجرد گذاشتن دست بر خاک کافی نیست هر چند بقوه بگذارد و تمام کف هر دو دست ها را بر خاک بزند با مواضع بالای بینی و جبینین را طرف پیشانی است و منتهی میشود بکنارهای آن و بعضی مسح ابروها هم واجب دانسته اند و احتیاط در آن مذکور است و داخل کردن آنها احوط است بعد از آن بکف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بمالد و بعد از آن بکف دست راست تمام پشت دست چپ را و احوط آنست که تمام کف هر دو دست بتمام پشت دست و جبین برسد و همچنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست و تمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ اما اینکه هر جزوی از اجزای کف بجزوی از اجزای رو و پشت دستها برسد ضرور نیست و باید قدری از موی سر داخل کند از باب مقدمه واجب در خارج جبهه مسح جبین بعمل آمد باید که همچنین بقدری از بالای بند دست داخل کند و باید مسح بکف دست بعمل آید و به پشت دست نمیتوان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستها را او بر او هر بیماری باشد بکف دستها ساقط است و بذراع خود را دست مسح کند و اگر آنهم میسر نباشد نایب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر یک دست او قطع شده باشد آن دست را مسح کند و پشت این دست را بزمین بمالد و اگر مسح نتواند نایب بگیرد و اگر مشکل شود بخاک بمالد و اگر بعضی دست او شل باشد باقی را مسح کند و ظاهر آنست که واجب است جزئی از دست بجهت از خاک که بآن مسح کند و هر گاه بمسح بدست او

بجبهد دنه دیگر است بر خاک بزنند **مطلب دوم** مشهور آنست که در تیمم بدل از غسل یکمرتبه دیگر دستها را
بر خاک بزنند از برای دست دستها و در بدل وضو همان دفعه اول اکتفا کنند و اظهر در نزد حقیر آنست
که فرقی میان وضو و غسل نیست ولکن فهم در هر دو کافی نیست اما اگر هر تیمم دو دفعه کند است خصوصا
از برای غسل و نهایت احتیاط آنست که بدل از وضو یا غسل هر کدام باشد او را تیمم بکند یکدفعه و دیگر
را [illegible] هر دو را لا تعبد قربة یا آنکه یکدفعه را بنیت وجوب کند و دفعه دیگر را به نیت سنت و در تیمم بدل
غسلها فرقی نیست مگر آنکه در تیمم بدل از غسل جنابت وضو لازم نیست اما سایر اغسال هر گاه بوجه
وضو هم رسد وضو را بکند و اگر وضو میسر نشود تیمم دیگر هم بدل وضو بکند **مطلب سیم** واجب است
ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالاة یعنی متعقب همدیگر کردن افعال خواه بدل از وضو باشد خواه بدل
غسل و ابتدا از بالا کند در رو و دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید موضع مسح پاک
باشد و این احوط است و اگر ازاله ممکن نباشد باکی نیست تیمم بکند هر چند متعدی باشد و خاک را
و بر نجاست کند و هم چنین [illegible] هر چند نجس حایل باشد مثل خون غلیظ خشکیده و واجب است
که تیمم را خود بجا آورد مگر در صورت عجز پس در آن وقت نایب بگیرد و این نایب دستهای
او را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و اگر آن نشود نایب دستهای خود را بخاک بزند و اعضای او را
مسح کند و باید بخواهیم [illegible] و اینکه غیر دست او را بخاک بزند یا دست خود را بخاک بزند اگر بخاک
مالیدن صورت دست بستن مستند اشکال است بجهت آنکه دست بخاک زدن هم از افعال تیمم است
پس باید دو آن نایب بگیرد و اگر آنهم میسر نشود اعضای تیمم را خود بخاک بمالد **مطلب چهارم**
سنت است بسم الله گفتن و گشادن انگشتان در وقت زدن بخاک و تخلیل انگشتان در مسح و بیشتر دست
مالیدن در میان آنکه تمام [illegible] در نیست بلکه مستحب هم نیست و سنت است که دستها را از عضو بر ندارد
تا مسح تمام شود **فصل چهارم** در بیان چیزهایی که بآن تیمم جایز است بدانکه خلافی نیست میان علما در اینکه
تیمم بخاک جایز است و اقوی در نزد حقیر آنست که تا خاک میسر شود بچیز دیگر نمیتوان تیمم کرد و اکثر علما

متاخرین

سه دلیل

متاخرین و بعضی از قدما گفته اند هر چه بر روی زمین صادق آید خواه خاک باشد مثل سنگ و ریگ و غیر آنها و
آن تمام نیست زیرا که دلیل میشود خورده که تیمم بخاک است پس ظاهر آنست که جایز است تیمم با آن
و خلاف در آن نقل شده الا آنکه ریگ و امثال آن از جنس آنها پس اگر خاک بر آنها صادق بیاید مثل بعضی [illegible]
که اینها خاک است خوب است و اگر صادق نیاید اظهر آنست که تیمم بغیر از آن دو [illegible] جایز
نیست تیمم با آنها و بعضی جایز دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین اظهر آنست که بسنگهای مثل آجر
و کوزه بر نشد و نقل آنها تیمم کند و اظهر اینست که غبار مقدم است بر سنگ و احوط جمع میان تیمم بغبار
و سنگ است و اظهر آنست که در تیمم بعد از سنگ بیندازد آن جامه یا امثال آن که معتبر است که آن غبار محسوس
شود و بعد از آن تیمم کند و اگر فرض شود که در آنجا هیچ غبار نباشد پس تیمم با آن ساقط است و باید
که غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آرد و امثال آنها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود بگل تیمم کند و طریق
اینست که دستها بگل میگذارد و بعد از آن خشک کند و بعد از آن بر اعضا میمالد و گل هم بیاید که از آب
و خاک باشد بعضی از گل خاکستر و امثال آن نباشد و اظهر آنست که گل هم بر سنگ مقدم است
و احوط آنست که جمع میان هر دو کند اگر هر دو موجود باشد و اگر هیچ یک از اینها بهم نرسد و برف یا یخ رسد
پس حکم آن پیش گذشت و باید که خاک تیمم پاک باشد و بر خاک نجس تیمم جایز نیست و همچنین باید
که مباح باشد و هر گاه مجبور شود یا در مکان غصبی و اگر آنرا از غصب معلوم نباشد و ضرری باو نرسد از تیمم
کردن در آن تیمم بکند و اگر غیر این باشد محل اشکال است و مکروه است تیمم بر زمینهای شوره زار و رمل
و سنت است که از بلندیهای زمین باشد و در میان جاده ها نباشد **فصل پنجم** در احکام تیمم و لواحق
آنست و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن
وقت اما بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتواند تیمم بکند و بعضی گفته اند
که صبر کند تا آخر وقت و اقوی در نزد حقیر آنست که اگر امید زوال عذر نباشد و ممکن باشد که آب
بهم رسد یا [illegible] رفع شود صبر کند تا آخر وقت بقدری که [illegible] باشد که وقت بقدر تیمم

و نماز باقی مانده است آن وقت تیمم بکند و نماز بکند و اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتواند
تیمم بکند و هر گاه کسی تیمم از برای نمازی کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود بآن تیمم نماز دیگر را در اول
وقت میتواند بکند و انتظار رفع عذر نمیکشد و به یک تیمم چندین نماز میتواند بکند و از برای نماز
قضا هر وقت که اراده کند میتواند تیمم بکند و همچنین اظهر آنست که از برای نوافل یومیه در اول وقت
میتواند تیمم بکند و از برای نمازهای سنت دیگر هم هر وقت که خواهد میتواند تیمم کند و همچنین نماز آیات
مطلب دوم هر گاه نماز را با تیمم کرده دیگر بر او قضای آن نماز نیست و همچنین هر گاه بعد از نماز
آب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر و خواه در حضر و لیکن
مستحب است اعاده و اگر تیمم کند و هنوز نماز نکرده آب پیدا شود و عذر زایل شود و بقدر اینکه آب را
استعمال کند در وضو یا غسل از برای او استعمال میسر شد تیمم او باطل میشود هر چند که قبل از استعمال آن
آب تلف شود یا ثانیا عذر حاصل شود و اما اگر بقدر استعمال کردن آب نگذشته آن آب تلف شود
یا عذر حاصل شود پس در این دو قول است احوط بلکه اظهر بطلان است پس باید ثانیا تیمم کند و نماز کند
و اما اگر آب پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد بعضی بعد از احرام را گفته اند یا شروع در آن کرده باشند
پس اقوی آنست که نماز را اتمام کند و لیکن سنت است که تا برکوع نرفته است بر گردد و وضو بسازد یا
غسل کند و نماز را از سر بگیرد و ظاهر اینست که بهمان تیمم نماز دیگر را هم میتواند کرد هر گاه بعد از
فراغ آب تلف شده باشد و چنانکه تیمم نسبت بآن نماز باطل نیست نسبت بنماز دیگر هم باطل نیست
و ظاهر اینست که فرقی مابین نماز [illegible] و واجب هم نیست **مطلب سیم** هر گاه جنب تیمم کرده باشد
و بعد از آن از او حدثی اصغر صادر شود اظهر و اشهر آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هر چند
قادر باشد بر وضو [illegible] رسیده در تیمم فاصل شده است با اینکه باید وضو بگیرد و اگر نتواند
تیمم بدل از وضو بکند و وقتی که غسل او را میسر شود و احوط اینست که وضو بسازد و تیمم بکند و اگر
وضو میسر نشود دو تیمم بکند یکی بدل از وضو و دیگر بدل از غسل جنابت و ظاهر اینست که کلام در حیض

بدل از غسل تیمم

و نفاس

و نفاس و امثال آنها نیز همین باشد و لیکن دلیلی بر آن نباشد **مطلب چهارم** کسی که نه آب بیابد و نه خاک
و نه چیزی دیگر که با او تیمم توان کرد نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند و اعاده هم بکند
و بعضی گفته اند در اوقات نماز ذکر خدا بکند بمقدار نماز و قول اول اقوی است و اما قضا پس ظاهر
آنست که واجب است **باب چهارم** در نجاسات و طریق ازاله آنها و انواع مطهرات و در آن چند فصل است
فصل اول در نجاسات است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جمله نجاسات بول و غایط
حیوانی است که حرام گوشت باشد بشرط اینکه آن حیوان خون رونده داشته باشد یعنی که هر گاه رگ
از آن حیوان بریده شود خون از او بقوت روان شود و در مقابل آن خون نیست که بعنوان ترشح و نشت بیرون آید مثل
خون ماهی پس بول و غایط آن و گربه و شغال و شیر و روباه و موش و گربه و امثال آنها نجس است و بول و غایط
ماهی حرام گوشت و غوک و عقرب و سوسک و جعل و زنبور و مگس و پشه و امثال اینها پاک است و بعضی بول
پسر شیرخوار را قبل از اینکه بجز شیر خوراک خورده باشد پاک دانسته اند و آن ضعیف است و جماعتی از علما گفته اند که بول و غایط
هر پرنده پاک است هر چند حرام گوشت باشند و بعضی از این جماعت بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم
بنجاست کرده اند و اقوی اینست که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت
آنها نجس است خصوصا خفاش و دلیل نجاست بول آن اقوی است از پرنده های دیگر و اما حیوانات حلال گوشت
پس بول و غایط آنها همه پاک است و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند و اقوی اینست که هم پاک است اما کراهت
دارد و کراهت بول بیشتر از سرگین است و کراهت بول و سرگین الاغ بیشتر است و بعضی علما بنجاست آنها
قایل شده اند و آن ضعیف است و مشهور [illegible] و حیوانات حلال گوشت که بسبب نجاست خوار شدن
گوشت آنها حرام شود و همچنین گوسفندی که شیر سگ خورده باشد [illegible] و حیوانی که انسان با او جماع کرده باشد
با هم اینها بول و غایط آنها نجس است و گوشت آنها حرام است **مطلب دوم** از جمله نجاسات منی و خون
حیوانیست که خون رونده داشته باشند و منی حیوانی که خون رونده ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون
رونده دارد نجس است خواه از سر بریدن بیاید یا از رگ بیاید یا از خراشیدن و قطار [illegible] و زخم

خواه کم و خواه بسیار بغیر خونی که در میان گوشت میماند خواه در اصل رگ نیست جمع شود و خواه در میان رگها باشد و از این
جمله است خونی که در میان دل حیوان است امّا خونی که در میان شکم حیوان جمع میشود در وقت ذبح و معلوم
باشد که بکشیدن نفس فرو برده است یا بسبب آنکه در وقت ذبح در بلندی سر بلند است پس آن نجس است
و حرام است و امّا اگر معلوم نباشد که بسبب اینها برگشته باشد و لیکن احتمال بسیار باشد پس با وجود این معفو نیست
و حکم بطهارت آن مشکل است هر چند حکم بنجاست هم ... مشکل است پس میتوان
توان گفت هر گاه آن خون در جامه یا بدن بیش از درهم بغلی باشد نماز خواندن نکرد و امّا اگر ازاله
آن شود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل آنکه خشک شود و بریزد یا پاک ... ازاله شود دیگر واجب نباشد تطهیر
بدن و جامه امّا احوط اجتناب مطلق از ما احتساب کند و امّا خون حیوانی که خون رونده ندارد مثل
ماهی و کیک و پشه و امثال آن پس آن پاک است و خونی که در میان تخم مرغ بهم رسد نجس است
و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا میشود و خونی که معلوم نباشد که خون نجس است یا خون
نجس اصل طهارت است **مطلب سیم** از جمله نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون رونده
داشته باشد خواه آدمی و خواه غیر آدمی و خواه آبی و خواه صحرائی و در میت آدمی پیش از سرد شدن
خلافست و احوط اجتناب است و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستها اگر تری ملاقات کند نجس
میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان نجس است خواه از زنده جدا
شود یا از مرده و امّا اگر از بدن زنده قطعه بسیار اندک باشد و از و جدا شود و بعد از آن روح
از آن قطعه مفارقت کند پس آن نجس است جزماً و اگر روح از آن قطعه مفارقت کند و هنوز جدا
نشده باشد پس آن نجس است و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح پس در آن اشکال است و احوط
اجتناب است و امّا مثل ثالولهای منتفخ و پوستهای که از لب جدا میشود بخودی خود یا بجهت دست
مالیدن بدون قوّت و المی پس نجاست آنها معلوم نیست خصوصاً آنچه از کف دستها در وقت
شستن جامه و فشردن آن جدا میشود و اولی است مردار ... اجتناب کردن ... نمیشود و از مردار چیزی

جز آنکه نشانها است که انها پاک کننده و آن پشم است و مو و کرک و پر و استخوان و شاخ و سُم و تخم و
بز باشد و در تخم شرط است آنکه پوست بالای رویش باشد هر چند سخت نشده باشد و مراد از ...
ها ... آنچه بچه حیوان در اوایل تولد بخورند و در شیردان او بسته میشود و بعضی گفته اند
خود شیردان هم پاک است امّا ظاهر از احادیث معتبره اوّل است و ظاهرا احتیاج بشستن ندارد نشسته باشند
هر گاه بجای ... مردار با رطوبت ملاقات نکنند و احوط اجتناب است از آنچه ... و در شیر ... مردار ... شتند
خلافست و احوط اجتناب است و مو و پشم و امثال آنها هر گاه از مردار بکار ... زنده ... ظاهر
دیگر گاه از آنها بکنند و مو و پشم ... ظاهر است حکم شاخ و سم هم ... و غیره ... استثنا
امور مذکوره یا حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه خشک که از آهو ... جدا شده باشد ... یا ...
مراد ... کرده باشند ... اشکالی نیست و اگر از مردار جدا شود در آن اشکال است و احوط اجتناب است
هر چند ... آنکه معلوم نیست خصوص ... که از مسلمی گرفته باشند و امّا اصل ... پس آن نیز ... پاک است
و ظاهر اینست ... در صورت علم باینکه از مردار گرفته باشد هم پاک است و بدانکه خلافی نیست در اینکه ادیم ...
... ذبح کردن پاک نمیشود و همچنین ... خلافی نیست در اینکه هر حیوان حلال گوشت ... پاک میشود
و خلاف کرده اند در حیوانات درنده مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها و در ... و حشرات
و ... مشهور در حیوانات درنده اینست که پاک میشود و اظهر در غیر درنده ... اینست ... و حشرات ... حیوانی
باشد و اظهر اینست ... دباغی کردن آنها هم شرط نیست ... چنانکه در حدیث صحیح وارد شده ...
و ... در حیوان ... که نوعی از ماهیست ... و عقرب و خرس و ...
و زنبور و در بعضی روایات ... و در بعضی ... هم وارد شده ... و از حشرات حیوانات ...
جا میکند مثل موش و ... و غیر آنها **مطلب چهارم** از جمله نجاسات سگ و خوک دشتی است امّا
سگ و خوک ... پس ... نجس است و امّا سگ و خوک آبی ... آنها معلوم نیست ... و
... و غیر آن ... و بعضی علما گفته اند ... سگ ... از ... گرفته ... نیست

شستن آن و این ضعیف است و مو و استخوان و ... و هم جزو آنها نجس است و بچه آنها نیز نجس است امّا اگر
بچه متولد شود از ... سگ و خوک ... پس ... است ... و قول بطهارت قوی است و اگر
... از ... حیوان پاک ... شود ... به اسم ... واجب ... امّا ...
غیر ... یهود و نصاری و مجوس ... آنها ... نیست خواه ... و خواه ...
غیر آنها و بالجمله هر که انکار ... خدا و پیغمبر ... یا ... کند ...
و امّا یهود و نصاری و مجوس پس ... ظاهر ... است ... که ...
کنند مثل ... و ... هم ... نجس ... و همچنین هر کسی که ... از ... ضروریات دین را
بکند و در حق او ... ضروریات ... باشد مثل ... نماز ...
پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال اینها و همچنین غالیان ... بعضی ...
... پیغمبر ... یا امیرالمؤمنین ... یا احدی از ائمه ... قائل ...
پس ... نجس است ... معلوم نیست و ... احوط اجتناب و امّا ...
... آنها نیست و همچنین اظهر ... و ... طاهر ...
پاک است ... که ... هر چند بالغ ... و هر گاه ...
... تابع مسلمانند در پاکی **مطلب پنجم** از جمله نجاسات شراب است ... کننده که
از اصل روان باشد مثل ... از خرما ... و غیر آن و ... هم نجس است ...
... و امّا مثل ... و ... و غیر آنها که ... بالاصل ... پس ... پاک است
هر چند آب داخل ... کنند و همچنین آب انگور ... هر گاه بجوش آید نجس میشود خواه ... بجوش آید
یا بغیر آن یا بخودی خود امّا آب مویز و خرما پس ... نجاست آنها ... گاه بجوش
بیاید و احوط اجتناب است و در عرق جنب که از حرام جنب ... و عرق شتر ...
و احوط ... نجاست ... و بعضی علما ...

فصل دوم در ازاله نجاسات است و آن مشتمل بر چند مطلب است **مطلب اوّل** بدانکه واجب است ازاله
نجاست از جامه و بدن از برای نماز و طواف واجب ... و ظرفی که استعمال میشود در خوردنی و آشامیدنی
... بتفصیلی که بعد از این خواهد آمد مگر در حال اضطرار یا بسبب عفو ... چنانکه بیان خواهیم کرد
و واجب است ازاله نجاست از مسجد ... و اینکه نجاست را داخل مسجد نکنند ...
... واجب ... نجاست ... بمسجد سرایت ... کند پس اگر ... بعضی ... نجس ... باشد
نجس همراه ... داشته باشد ... معلوم نیست ... داشته باشد ... ظاهر ... هر گاه نجس ...
مسجد ... حرام است هر چند رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند امّا مطلق داخل کردن ...
معلوم نیست ... هر چند بوریا و فرش مسجد ... مسجد ... احوط ...
ازاله ... کنند و همچنین ... و جمعی از علما گفته اند که حکم ...
مختصه بآنها مثل جلد و ... قرآن ... مثل مسجد است **مطلب دوم** ... حکم نجس است
موقوفست بر زوال عین آن پس اگر عین ...
... باقی باشد پاک نمیشود و واجب است دو بار شستن بدن و جامه از بول ...
... واجب نیست ... و آن ... و ... اوّل
غیر ... باید زوال عین ... در ... بشود ... غلیظ ...
... بول مخلوط ... غالب ...
... و امّا ... مثل ... و ...
... حقیقی ...
و ... ضرورت ... مثل ... و امثال آن و ...
...
از حصول ... شستن و ... بعد از آن ... دیگر ...

و اینکه گفتیم در لزوم دو مرتبه در صورتیست که به آب قلیل بشویند و اما در آب جاری
پس یک مرتبه کافیست و مشهور آنست که اگر در آب کثیر باشد یک مرتبه کافیست هرچند آب راکد
باشد و این دور نیست و احوط در هر دو مرتبه است خصوص در آب ایستاده و این حکم
مذکور در غیر بول رضیع است و بول رضیع یعنی طفل شیرخوار یک مرتبه کافیست و فشردن
ضرور نیست بلکه باید آب تمام آن بول را فرو گیرد و ظاهر آنست که جدا شدن آب
هم ضرور نباشد همین که به همه اجزاء بول برسد کافیست و این در وقتیست که آن شیر
خواره هنوز چیز خور نشده باشد یعنی غذای او غالب شیر باشد و اگر دو ساله گذشته باشد اما هنوز
کمتر و کم غذا باشد یا غذایی نادری که اتفاق افتد ضرر ندارد و اگر اتفاقی بیفتد که آن
طفل هیچ غذا نخورده باشد تا دو سال یا کمتر هم نشده باشد احتمال است که شرط این است
که دیگر این حکم را نداشته باشد هرچند هنوز غذا نخورده باشد و مشهور آنست که اصل این
حکم مخصوص پسر است و بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و آن ضعیف است و اما غیر بول
نجاسات دیگر پس وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در همه دو مرتبه است

مطلب سیم

در طریق شستن ظرفها است پس اگر در ظرف سگ ولوغ کرده باشد
یعنی سگ دهان خود را در آن ظرف زده یا از آن خورده است در این صورت دو سه بار باید شسته شود
که اول آن خاک مالیده شود و بعد از آن دو مرتبه به آب شستن کافیست و اکثر علما معلوم است
شود که خاک با آب مالیدن است هرچند خاک خشک باشد و بعضی گفته اند
که باید ممزوج نمود با آب که شسته شود و این اظهر است و احوط آنست
که اول قدری آب با خاک بمالند و بعد دیگر بکار برد آن بمالند و بعد از آن دو بار بشویند
و ظاهر آنست که مالیدن به دست یا به کهنه یا دستمال که در ظرف به حرکت دادن کافی باشد
و دیگر دست مالیدن در کار نباشد خصوص در ظرفی که دهن آن تنگ باشد هرچند

احوط دست مالیدن است به قدر مقدور و اما در وقتیکه کوزه و مثل آن و ابریق و امثال آن
که ممکن نیست نه در حال خشک و نه در حال اضطرار و جمعی از علما گفته اند که حکم ولوغ یعنی
لیسیدن ظرف به زبان مثل ولوغ است و این احوط است اما اگر سگ در ظرف ببینند با آب دهان او هم برسد
در غیر حال ولوغ یا اینکه سگ در آن ولوغ کرده ظرف دیگر بریزد و امثال اینها هیچ یک این حکم سابق را
ندارد بلکه مثل سایر نجاسات است که بعد از این گفته خواهد شد و هرگاه سگ چند مرتبه در ظرف ولوغ
کند با یکمرتبه شستن به طریق مذکور کافیست و هرگاه خوک در ظرف ولوغ کند مشهور آنست که واجب است
هفت مرتبه بشویند و ظاهر این است که در اینجا خاک در کار نیست و ظرفی که شراب نجس شده باشد ظاهر این است که
سه مرتبه شستن کافی شود و احوط هفت مرتبه است و ظاهر این است که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ و غیره
نیز چنین باشد و فرقی نیست در تطهیر ظروف از چینی است یا مس و غیره که از گل باشد یا از چوب یا از کدو
یا غیر آن و بعضی علما گفته اند که ظرف شراب هرگاه کدو باشد یا چوب یا سفال پاک نشود و آن بد نیست
یا اگر مدتی شراب در آن کرده و چوب مانند آن باشد که در آن نفوذ کرده باشد تطهیر اعماق آن موقوف است
به اینکه آب در آن بکند الا که آب در اعماق آن نفوذ کند و پاک کند اما ظاهر آن بمجرد شستن پاک
میشود و هرگاه موش در ظرفی بمیرد و هر دو رطوبت ملاقی آن شود اظهر آنست که هفت مرتبه بشویند و اما
سایر نجاسات یعنی آنچه ذکر کردیم اظهر آنست که ظرف را از همه آنها سه بار بشویند و اما طریق شستن
ظروف پس کافیست در آن اینکه آب را بریزد در ظرف و حرکت بدهد که آب همه جا نجس را
فرو گیرد و بعد از آن آب را بریزد و هرگاه ظرف بزرگی باشد که نتوان حرکت داد یا در جایی
نصب کرده باشد مثل خمره و رنگرزی و امثال آن پس طریقه آنست که آب را در اطراف آن جاری کنند و در
او که جمع میشود آنرا با ظرفی بیرون بیاورند و بنابر قول به اینکه غساله نجس است چنانکه اشهر است باید هر مرتبه
هر ظرفی که به آن بیرون آورند ظرف و دست را بشویند دیگر مرتبه فرو بریزند تا تمام آب بیرون بیاید
و اگر در ته آن قدری بماند که به ظرف بیرون نیاید به کهنه و لته در آن بینداز که آب را به در بچینند

نجاسات بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار تعدد در آب کر نیست و اعتبار شود یکمرتبه شستن کافیست و شرط آنکه
اگر شستن با کمال نجاست شرط باشد آنرا بعمل آورده باشند و این بد نیست و احوط آنست که عدد را
بعمل بیاورند

مطلب چهارم

هر چیز که با رطوبت ملاقات کند با نجس آن نیز حکم ملاقات نجس دارد
خلاف بعضی متأخرین در نهایت ضعف است بنابراین پس هر چیزی که با چیزی نجس الملاقات با رطوبت رسد
از دور ازاله شود به غیر مطهر شرعی مثل آنکه خون را به آب دهان برداشته باشند و سعی این یکی کنند باز هر وقت چیزی
با محل خون رسد نجس میشود و باید شست

مطلب پنجم

شرط است در آبی که به آن تطهیر باید نمود
اینکه در اول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی مثل گلاب و آب عرق یا آب هندوانه نباشد که آب مطلق بشوید
و جمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاست اینکه آب وارد بر نجاست شود و شسته شود پس هرگاه
جامه نجس در ظرفی که آب در آن باشد بگذارند و بمالند پاک نشود هرچند دلیل این قول تمام نیست اما اظهر خلاف
این نیست چنانکه حدیث صحیح دلالت میکند بر اینکه جامه را بشوید در میان ظرفی که آب
در آن باشد لیکن احوط قول اول است و احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر اینها
در وقت شستن و فشردن جدا میشود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصاً
در وقتی که نجاست بر آب وارد شود و خصوصاً از شستن اول هرچند دلیل تمامی بر حکم آن نیست
اینها بنظر حقیر نرسیده است خصوصاً در وقتی که آب بر نجس وارد شود و این که گفتیم که در غیر
غساله استنجا است و اما غساله استنجا پس آن پاک است خواه از بول باشد یا از غایط مادامی که
علم بتغیر آن به نجاست حاصل نشده باشد و نجاستی خارج ضرور نیست اگر ملاقی اجزای آن ... باشد
آن آب است و دیگر علم که جاری ... مشکل است خصوصاً هرگاه آن آب در جایی جمع شود و آن
نجاست در میان آن باشد و احوط این است البته اجتناب بکنند و ظاهر این است که فرقی نیست در اینکه
دست به نجاست برسد یا آب برسد در هر دو صورت یکی است مگر اینکه به غیر از استنجا دست
آدمی بدون قصد استنجا نجس بخورد و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجا کند در این صورت

ظاهر آنست که این حکم که گفته شد جاری باشد و این معفو نیست و هرگاه بول و غایط مخلوط با نجس
دیگر از مخرج بیاید مثل منی یا خون ظاهر عدم عفو است و هرگاه مخرج آلوده به منی یا خون شده باشد و بعد از آن
بول و غایط کند پس در اینجا البته اجتناب کنند و اظهر آنست که نیت لازم نیست در ازاله نجاست مگر و بعضی
منع کرده اند و اما رفع حدث به آن پس ظاهر اخلاف نیست که جایز نیست و اجماع بر آن نقل کرده اند و کلام در غساله
حمام بعد از این مذکور خواهد شد

مطلب ششم

هرگاه این چیز که نجس شده است از بابت جامه و فرش است
و امثال آن ... ساختن آب بر آن و جاری کردن آب از آن مثل آب است فشردن پس آنرا باید فشرد و احوط
بلکه اظهر آنست که بعد هر شستنی فشردن ضرور است و باید که در شستن اول عین نجاست زایل شود و اگر عین موجود
باشد بعد بعد فشردن و امثال ترک نکنند و اشهر بلکه اظهر آنست که هرگاه عین نجاست زایل شده باشد در آب جاری
و کر دیگر فشردن در کار نیست و احوط آنست که بعمل بیاورد و فشردن را بهر نحو که ممکن شود باید کرد و بعضی صاحبت به
پیچانیدن جامه و امثال آن حاصل شود و در بعضی با لگد زدن و در بعضی با لگد زدن مثل لحاف و امثال آن هرگاه
نجاست بباطن آنها رسیده باشد و اگر ظاهر آنها نجس شده باشد همان ظاهر را بشویند و ثبوت است
با آن است از الهی رسیدن و نحاله از آن بیرون آمدن بلکه اگر باطنی هم نجس شده باشد شستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک شود
و اقصای باطن نجس خود بماند و همچنین جامه که همه آن نجس باشد هر قدر را از آنها که بشویند پاک میشود و اتصال
اجزاء به نجس دیگر بآن ضرر ندارد و بالجمله سرایت باطل است و دلیل بر آن تمام نیست و همچنانکه گفته اند
که هرگاه سرایت ثابت شود باید که هرگاه سگ در بیابان وسیعی راه رود در وقتی که همه آن بیابان گل باشد
و رطوبت داشته باشد همه آن بیابان نجس شود هرچند هزار فرسنگ طول و عرض آن باشد و اما مثل خاک و آرد
و امثال آن پس تطهیر آن به آب قلیل صورت ندارد و اما به آب جاری یا کر هرگاه علم بهم رسد به رسیدن آب
به همه اجزاء آن و ازاله شدن نجاست از آن پس ظاهر آنست که پاک میشود و بعضی علما تجویز کرده اند تطهیر زمین را
با آب اندکی بجهت آنکه آب به آن غالب و ظاهر شود و آن مشکل است و بعضی گفته اند هرگاه زمین نجس شده باشد

بر هر چیزی نجسی که از وی آب جدا شود و هر دو یکبار جمع شوند و چنانکه گفته شد پاک است ای که آب جمع شد نجس است
و این هم مشکل است مگر اینکه زیادی فرش به آجر یا سنگ باشد که تا بسیار رسد آب [illegible] پس در آن صورت ظاهر است
که پاک میشود مثل سیب و [illegible] و امثال آن هر گاه بعد از بریدن نجس شود ظاهر است که به آب
قلیل هم پاک میشود مگر آنکه بسیار رسیده و از هم رفته باشد و مثل دانه شکسته انگور پس در او قسمی است که به آب
کثیر توان تطهیر کرد و اگر به سر بجدی رسد که آب نفوذ کند پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه [illegible] آمده و گندم و جو
و برنج و امثال اینها هر گاه باطن آنها نجس نشده باشد هر گاه تواند شد با آب قلیل تطهیر کند که غساله جدا شود
مانعی ندارد و اگر اندرون آنها نجس شده تطهیر آن بغیر آب جاری و کر مشکل است و اما گوشت و دنبه
هر گاه نجس شود پس با آب قلیل هم میتوان تطهیر کرد و اگر در آب نجس جوشیده باشد و آب نجس با عماق اینها رسیده
باشد پس تطهیر آن با آب قلیل مشکل است مگر اینکه علم بهم رسد که آب باعماق آن میرسد و حدیثی
وارد شده است در باب آب گوشتی که در آن موشی مرده یافتند و فرموده اند که آب بریزید و گوشت را
بشوئید و بخورید و این حدیث محمول باشد بر صورتی که علم بمکث طویل بهم نرسیده باشد و احتمال باشد که تازه
افتاده باشد یا تجویز براین است که مکث طویل در میان آب قلیل بجهت تطهیر ضرر نداشته باشد و این بعید
و بهتر تجدید [illegible] که در آب جاری و کر بی اشکال است تطهیر میتوان کرد و خشک کردن هم در کار نیست و اما آن
آب گوشت که نجس شده است پس آن قابل تطهیر نیست و همچنین هر آب مضاف مثل گلاب و آب غوره
و همچنین هر مایع دیگر مثل روغن و عسل و شیره هیچیک اینها قابل تطهیر نیستند مگر [illegible] و عسل
و شیره نجس را آب بسیار بریزند که از کر کمتر نباشد و ممزوج شود با آب و مستهلک شود بعد از آن آب را
بجوشانند تا اینکه شیره یا عسل بجا ماند پس آن پاک است و بعضی علما تجویز دانسته اند که روغن را در آب
کثیر بریزند و بهم بزنند تا مخلوط شود بعد از آن که جمع شود پاک است و این در صورتی میشود که آب گرم
باشد و این نیز مشکل است و اما آب مطلق پس آن قابل تطهیر هست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد

و هر گاه

و هر گاه خمره و رنگ ایزار نجس شود جایز است که جامه با آن رنگ کنند و بعد از آن آن را بشویند تا [illegible] که دیگر
آب رنگین از وی بیرون نیاید و اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند تا آب
باعماق او برسد کافی است و لیکن مرکب و شنجرف و امثال آن [illegible] قابل تطهیر نیست مگر بجدی که دیگر
از و آب سیاه و سرخ بیرون نیاید و اما اگر بگذارند خشک شود و بعد از آن در آب کر بگذارند تا آب
باعماق آن برسد ظاهرا پاک میشود **مطلب پنجم** هر گاه موضع نجس معلوم باشد اجتناب از آن بشوید
و اگر مشتبه باشد به مواضع دیگر همه را بشوید و اگر اشتباه در همه آن چیز باشد مثل اینکه بگوید یکی از جامه
نجس شده و [illegible] باید همه آن را بشوید و همچنین حکم بدن و اگر یکی از دو جامه
یا سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد و ندانند که کدام است اگر محصور باشد مشهور و احوط آن است که باید همه را
بشوید و در هیچ یک نماز نمیتوانند بکنند و اما در شبهه غیر محصور مثل جامه بسیار یا فرشی بسیار [illegible]
یکی از آنها نجس است و لیکن بجهت بسیاری آنها شناسائی هم موجب مشقت و ظلم و عسر شدید میشود پس شناسائی
هم واجب نیست و همچنین در شبهه [illegible] اجتناب از آن واجب نیست مثل آنکه بداند که در این شهر
یک گاو [illegible] حرام است [illegible] اجتناب واجب نیست یا بداند که در این شهر
در خانه غیر معین [illegible] اجتناب [illegible] هم خانه ها و اظهر و اقوی آن است که ملاقات شبهه
محصور [illegible] نجس نمیشود مگر آنکه تمام آن مشتبه ملاقات کند و هر گاه [illegible]
کنند یکی بگوید نجاست ملاقات کرده با این جزء و دیگری بگوید [illegible] و همچنین هر گاه
[illegible] در خارج بهم رسد [illegible] یا این جامه رسید و دیگری بگوید به جامه دیگر
رسید اقوی طهارت [illegible] است و هر گاه علم برسیدن نجاست [illegible] نرسد بر طهارت [illegible]
باقیست هر چند ظن به نجاست حاصل شود مثل اینکه بسیار بول ترشح کند [illegible]
و مظنه باشد [illegible] احساس رطوبت بکند
بر و شستن [illegible] واجب نیست و تحقیق هم ضرور نیست بلکه قول یک نفر عادل

هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهم رسد و اما هر گاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست
پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است و اما قول ذو الید یعنی صاحب ید یعنی آنکه مالک و در دست او است پس آن
نیز معلوم نیست [illegible] مسموع است یعنی از برای او نجس است و اما از برای غیر پس [illegible]
و احوط آن است که [illegible] در نماز [illegible] مشروط بطهارت است بعمل نیاورد و اما اگر بر طهارت با ملاقات کند
دلیل بر نجس شدن ملاقی آن نیست هر چند که آن صاحب ید عادل هم باشد و اما قول صاحب ید در طهارت
مسموع است هر چند [illegible] داشته باشد و همچنین هر گاه جامه نجس را [illegible]
همین که بگوید شستم و تطهیر کردم ظاهر [illegible] **فایده** از اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که [illegible]
شدن آنها [illegible] ملاقات کند مثل اینکه [illegible]
بول [illegible] ملاقات کند یا عرق جنب [illegible] و امثال آنها مستحب است [illegible]
موضع [illegible] و همچنین هر گاه خواهد که در مسجد [illegible] نماز کند [illegible] مکان [illegible] بعضی
علما گفته اند هر گاه بدن [illegible] ملاقات کند [illegible] **مطلب هشتم** از جمله مطهرات زوال
نجاست عینی است از بواطن مثل اندرون دهن و چشم و بینی و گوش [illegible] بعد از زوال عین
دیگر احتیاج بشستن نیست و هر گاه در میان دندانها [illegible] و امثال آن [illegible] دهان نجس
شود مثل خون [illegible] مرتبه پاک شود
و همچنین اعضای حیوانات هر گاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود [illegible] از نظر غایب شود
و احتیاج بشستن نیست و همچنین آدمی هر گاه عضو او نجس شود و غایب شود [illegible]
تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند که باید آن شخص [illegible] علم [illegible] داشته باشد و اهل [illegible]
بکند مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند [illegible] عمل آورده [illegible] مثل نماز
با طهارت کرده باشد و حق این است که اگر خواهی حکم بطهارت [illegible] شرط [illegible] بعمل بیاید و اما
از برای اینکه با او بر طهارت ملاقات کنی [illegible] در او ازاله [illegible] است

و تطهیر

و تطهیر [illegible] **مطلب نهم** از جمله مطهرات خاک است و آن پاک
میکند زیر چکمه و نعل و زیر پا [illegible] و بعضی عصا و غیره را ملحق کرده اند [illegible]
فرقی نیست در میان افراد چکمه و نعل مثل کفش [illegible] و نعل چوبی و غیر اینها [illegible]
معلوم نیست [illegible] پاک شود و فرقی نیست در اینکه [illegible] جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا جرم نداشته باشد
مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست ما بین اینکه [illegible] خشک [illegible] تطهیر
است عین نجاست زایل شود [illegible] بر طرف شود و فرقی نیست در اینکه زمین [illegible]
[illegible] و احوط [illegible] اقوی آن است [illegible]
[illegible] اشکال عظیم هست و اگر
قائل بتطهیر نشویم حرج عظیم لازم می آید خصوص [illegible] در فصل زمستان [illegible] احتیاط را ترک نکنند و همچنین
در سنگ و آجر و چوب [illegible] و غیر اینها اشکال است و احوط آن است که [illegible] اکتفا نشود بلکه اقوی در سنگ
و آجر [illegible] است **مطلب دهم** از جمله مطهرات آفتاب است و آن پاک میکند [illegible]
از بول و آب نجس [illegible] و از الجمله است [illegible] بعد از ازاله عین [illegible]
هر گاه [illegible] یا بوریا یا حصیر یا دیوار [illegible] نهاده [illegible] و گیاه [illegible] اشجار [illegible] و بعضی
مخصوص بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص [illegible] حصیر و بوریا قرار داده اند و اظهر عموم است
در آنچه گفتیم و اظهر و اشهر آن است که حقیقتاً پاک میشود و بعضی گفته اند هر گاه آفتاب بخشکاند [illegible]
بوریا و حصیر [illegible] میتوان کرد [illegible] و این ضعیف است
و هر گاه [illegible] نجس بغیر آفتاب بخشکد بعد از آن آب بر آن بریزند [illegible] پاک میشود
و هر گاه [illegible] دیوار [illegible] اندرون آنها هم پاک میشود
اما اگر اندرون نجس باشد [illegible] خشک [illegible]
آن است که [illegible] باید [illegible] آفتاب باشد

مطلب یازدهم از جمله مطهرات انتقال است و آن این است که منتقل شود چیزی که نجس است مثل خون به بدن نجس العین
به جانوران غیر نجس العین و انتقال آنها هرگاه خاک شود بعد انتقال و همچنین [illegible] و آنچه را پاک است و بعضی گفته‌اند
دود روغن نجس نجس است و آن ضعیف است و اما چیز متنجس یعنی مثل چوب که نجس باشد یا سرگین حیوان
حلال گوشت که نجس شده باشد پس در پاک شدن آن چوب بسوختن [illegible] انتقال است و محل تأمل [illegible]
چیزی که رطوبت [illegible] خاکستر آنها ملاقات کند تطهیر آنها واجب نیست و اما اگر خاکستر نشود بلکه زغال
شود پس در آن اشکال است و تطهیر ملاقی آن نیز واجب نیست در ظرف [illegible] و آجر هرگاه
از گل نجس پخته باشند نیز اشکال است و اظهر این است که پاک نمی‌شود و تطهیر آن بآب ممکن است [illegible]
و آجر [illegible] در آب جاری یا کر [illegible] بآب [illegible] نفوذ کند و خمیر نجس به پختن پاک نمی‌شود
و هرگاه غایط مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک می‌شود و همچنین هرگاه [illegible] نمک [illegible] و مستحیل
بنمک شود [illegible] پاک است و علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد و مستحیل به بول و غایط
شود [illegible] و انتقال [illegible] پس [illegible]
چون درین وقت ابتدا در عرف خون آدمی و خون گاو و گوسفند [illegible] خون [illegible] و خون [illegible]
پس پاک است و [illegible] خون زالو که [illegible] می‌اندازند [illegible] و بعد از آن خارج
می‌شود اشکال است احوط [illegible] و اما منقلب شدن شراب بسرکه پس آن نیز
معلوم نیست که از راه استحاله [illegible] و لیکن در طهارت آن اشکال نیست بسبب اجماع و اخبار و فرقی
نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا اینکه چیزی در آن بریزند که سرکه شود و همچنین فرقی
نیست که آنچه مایع در آن باشد مثل سرکه یا جامد و خشک باشد مثل نمک و اینکه آن اجزا [illegible]
باقی مانده باشد یا مستهلک شده و اگر شراب قلیلی در خمره سرکه بریزند همه آن نجس می‌شود و سرکه پاک
نمی‌شود هر چند شراب از او مستهلک شود و هر چند [illegible] سرکه اگر شراب [illegible]
[illegible] مستحیل بسرکه [illegible] پاک شدن آب انگور بعد از جوش آمدن بسبب کم شدن [illegible]

نه از جهت [illegible] است بلکه از راه اجماع و اخبار است و طهارت آن حاصل شود [illegible] آن [illegible]
[illegible] باقی بماند و احوط [illegible] [illegible] و [illegible] است و فرقی نیست در اینکه آن
[illegible] پاک شدن [illegible] [illegible] جمع [illegible] که در آب انگور
[illegible] [illegible] نجس [illegible] و ظاهر این است که [illegible] پاک [illegible] مثل [illegible]
و [illegible] و [illegible] آنها و ظرف و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] پاک می‌شوند و [illegible] آب انگور [illegible] قبل [illegible] هرگاه
[illegible] خشک شدن پاک شود هر چند [illegible] مطلب دوازدهم از جمله
مطهرات اسلام است و آن موجب طهارت بدن [illegible] است [illegible] و اما اگر [illegible] کافر نجاست
دیگر نجس شده باشد باسلام پاک نمی‌شود و همچنین [illegible] اسلام پاک نمی‌شود خواه نجس شدن آنها
بنجاست کفر باشد یا غیر آن و [illegible] فطری یعنی مسلمان زاده که کافر شود [illegible] اسلام
آوردن در طهارت او اشکال است فصل سیم در اقسام و احکام [illegible] آبها است و در آن مقدمه
[illegible] چند مطلب است مقدمه بس بدانکه [illegible] [illegible] آب [illegible]
مطلق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مثل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مثل [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مطلق [illegible] [illegible] [illegible] مثل
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مثل [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مطلق [illegible]
جاری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکم [illegible]

[illegible] آن [illegible] ملاقات نجس است [illegible] [illegible] و لیکن وضو هم بآن نمی‌توانیم [illegible] [illegible]
شرط است [illegible] مطلق باشد و هرگاه منحصر شود [illegible] استعمال این آب احوط
جمع [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و اما مطلق
پاک و پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف [illegible] [illegible] که هرگاه در اصل [illegible]
[illegible] [illegible] نمی‌توان کرد و ازاله حدث هم نمی‌توان کرد [illegible] [illegible] ملاقات نجاست
نجس می‌شود بخلاف مطلق که در اقسام او فرق است چنانکه [illegible] تفصیل مذکور می‌شود و آب مطلق چند قسم است
آب جاری و آب [illegible] و آب چاه و آب حمام و آب باران و آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] از کر و احکام [illegible] [illegible] چند مطلب خواهد آمد مطلب اول آب [illegible] که کمتر از کر
باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضعیف است
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکم آب قلیل دارد [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ملاقات نجاست نجس می‌شود و تطهیر آنها هم ممکن است و مقدار
کر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] موافق [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طول [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و عمق [illegible]
حاصل ضرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که حاصل ضرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] طول
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و همچنین هرگاه طول او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و عمق او یک وجب [illegible] [illegible] و همچنین و اقوال در تحدید [illegible] مختلف است و اقوی این است که مذکور
شد پس هرگاه آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملاقات نجاست نجس نمی‌شود
مطلب دوم در آب [illegible] [illegible] کر باشد و آن بملاقات نجاست نجس نمی‌شود مگر اینکه [illegible]
او یا مزه او از نجاست متغیر شود و همچنین [illegible] [illegible] متغیر شده هرگاه باقی کمتر از کر است
همه نجس می‌شود [illegible] [illegible] متغیر شود و هرگاه [illegible] [illegible] آب [illegible]
او [illegible] آب [illegible] نجس نمی‌شود و مراد از تغیر [illegible] [illegible] حسی است یعنی حقیقت متغیر شود
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متغیر شدن آب [illegible]
[illegible] مثل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بملاقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متغیر [illegible] [illegible] [illegible] تغیر
[illegible] معلوم [illegible] تغیر نجاست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شرط است [illegible] [illegible] [illegible] ملاقات نجاست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] آب نجس نمی‌شود و بملاقات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آب [illegible] نجس نمی‌شود مطلب سیم در آب جاری [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و خواه روان شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] روان [illegible] [illegible] فرقی نیست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روان شود [illegible]

اید آنکه اصل آب جاری نیست و آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بو یا طعم
آن بنجاست متغیر شود و اقوی در انتظار آنست که کریت در آن شرط نیست بلکه هر چند کمتر از کر باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری اینست که از ماده جوشد منقطع شود مثل اینکه از میان
نهر حایلی قرار دهند که آب بجای دیگر رود این قسم آب که در نهر رود انتزاع این احکام
جاری نکند بلکه و از او باید کریت را اعتبار کرد و همچنین هر گاه میان نهر کسی بریزد و همان
جائی که ریخته است متغیر شود که مطلقا رشته آب منجذب تغیر در میان نماند پس آن موضع
جزء نجس است و بالای آن در حکم آب جاری باقیست و ما تحت آنرا باید در کریت را اعتبار کنیم
و آب جاری که از ماده قطع شده هر گاه فی الجمله بسوی نشیب میرود هر گاه پائین تر یا نجاست
آن ملاقات کند فقط آن جزء و بالای آن نجس نمیشود اگر چه پائین تر از کر است هر گاه
کر نباشد نجس میشود و همچنین هر آبی که در روی زمین روان شود هر چند از زمین نابع نشده باشد
و هر گاه آب قلیل در کنار آب جاری باشد و با آن متصل باشد آن نیز در حکم جاریست هر گاه
مساوی باشد یا جاری در بالا باشد و اما اگر جاری در پائین باشد پس از ملاقات نجس میشود
مطلب چهارم آب حمام یعنی آن حوضهای کوچک که در جنب خزانه میسازند در
بواسطه تنبوشه از خزانه در آن آب میآید و این در بلاد عجم زیاد و در عراق عرب متعارف نیست
پس آن نیز در حکم آب جاریست فی الجمله اگر متصل است بخزانه بشرط اینکه خزانه از کر بیشتر باشد
و در حین ملاقات نجاست معلوم باشد که در خزانه است بمقدار کر یا بیشتر است و همچنین
که اتصال قطع شود حکم آب قلیل دارد و در حکم آب حمام است غیر آن مثل شیر حوضها
در هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره و اما غساله حمام یعنی آبی که از شستن بدن و غیره
جمع میشود در مغلاب پس اگر علم بنجاست آن باشد یا علم بطهارت پس حکم آن ظاهر است و اگر ندانسته
نیست و اگر علم بهیچیک نباشد پس ظاهر آنست که طاهر است و این در نظر حقیر احوط نیست

بلکه اظهر

بلکه اظهر است بملاحظه نقل اجماع و دلالت بعض اخبار و اما اصل زمین حمام و آبهائی که در آن بهم
میرسد از شستن و شستشو اظهر طهارت است بلکه ظاهر خلافی در آن نیست و لکن احوط اجتناب است
و اشکال در جائیست که علم بنجاست زمین حمام بهم رسد مثل اینکه دیدیم که خون ریخت یا میت بان رسید
یا از جائی که بول بطهر یا لا برده اند و بسیاران مالیدند و بعد از آن علم بتطهیر آن بهم نرسید و اما احتمال اینکه
تطهیر کرده باشند حاصل باشد پس ظاهر اطلاق اخبار و فتاوی علما طهارت است و مقتضی استصحاب نجاست است
و آنچه بعد از تامل در اخبار و سایر ادله در نظر حقیر رجحان دارد اینست که مطلقا آنها را طهارت بدانیم
و لکن بر آن زمین بجهت ایمنی نکنیم و تیمم نیکنیم هر گاه شک باشد و اگر کسی مطلقا احتیاط بکند بهتر است
مطلب پنجم در آب باران است و آن در حکم جاریست در اینکه بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه
اعداد اوصاف او متغیر شود بنجاست و شرط نیست میان جاری بودن آن از ناودان و اختلاف آنست در اینکه آیا
جاری بودن شرط است یا اینکه مطلقا جاری نشود مثل اینکه در گودالی جمع شده باشد هر چند کمتر از کر باشد و اینها همه
در وقتیست که باران از آسمان فرود می آید و هر گاه باران قطع شد دیگر این حکم ندارد و هر گاه کمتر
از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هر گاه قلیل آب باران در گودال جمع باشد بعد از آن باران ببارد
بمجرد وقوع باران باز همان حکم دارد که گفتیم بلکه ظاهر اینست که اگر آب قلیل از غیر باران در جائی باشد در وقت
نزول باران بر آن نیز همین حکم دارد و باران بهر جزء نجس که فرود آید بجائی که تمام اجزاء را فرو گیرد
پاک میشود بشرط زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و هر گاه آب نجس در جائی باشد بمجرد وقوع
باران بر آن پاک میشود مگر اینکه آب باران در میان آن باریدن جاری شود و داخل شود با آن و ممزوج شود تا آنقدر
باران بر آن ببارد که باز ظاهر جهة بعمل آید و بیاد شود و فاضلی باشتراط کریت در آب جاری در آب باران
قایل بآن نشده اند
مطلب ششم در آب چاه است و مراد از آن چاههای متعارف است که از زمین
آن آب بر می آید و در آن جمع میشود و غالبا در اینجا است و بیرون نمی آید پس مثل چاههای قنوات
که آب آنها در زیر زمین جاریست یا اینکه بر روی زمین جاری شود و اینها از آن داخل در این نیست

و آنها در حکم آب جاریست و همچنین هر گاه کسی چاهی بکند و آب از آن بیرون نیاید و لیکن از بیرون آب بر او
بریزند و آب در آن جمع شود آن نیز در حکم آب ایستاده است اگر بمقدار کر است در حکم کر است و اگر کمتر از کر است در حکم
آب قلیل است و در آن چاه متعارف خلاف عظیم در میان علما است مختار قدما آنست که بملاقات
نجاست نجس میشود و مشهور در میان متاخرین آنست که نجس نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال دیگر
در مسئله هست که ضعیف است و علی ای تقدیر هر گاه متغیر شود بنجاست اشکالی در نجاست آن نیست
و بنا بر مختار منزوحاتی که دارد در شرع مستحب است از برای رفع نجاست چنانکه خواهد آمد مجمول است بر استحباب
مطلب هفتم آب قلیل هر گاه بملاقات نجس شود پس تطهیر آن بچند چیز حاصل میشود اول
اینکه یک کر آب یا بیشتر را یکدفعه بر آن بریزند و با آن ممزوج و مخلوط شود و مجرد اتصال بس
نیست و هر گاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از زوال تغیر بقدر کر باقی بماند تا آنرا پاک کند
و هر گاه قدری از کر را متغیر کند آن باقی قابل نخواهد بخشید دوم آنکه آب قلیل را داخل کر کنند
و ممزوج و مخلوط شود پس هر گاه کوزه آب نجس را بر یا کسی در کر فرو برد بمجرد این پاک
نمیشود بلکه هر گاه آب کوزه در آن پاک و آب کر در آن داخل شود و ممزوج شود پاک میشود سوم بآب
جاری میتوان تطهیر کرد بشرط آنکه ممزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست و همچنین است هر گاه
آب خزانه که از کر بیشتر باشد بیاید و حمام زیر آن قلیل شود و هر گاه بعد از ملاقات اتصال بیابد بیک
در آن خزانه بقدر کر نباشد باید بعد از زوال تغیر آب قلیل هر گاه متغیر شده بقدر کر باقی نماند
باشد کافی نیست و این در وقتی است که آن خزانه در بالای آن آب قلیل باشد و اما هر گاه مساوی باشند
مثل دو کوزه که یکی کمتر از کر باشد و دیگری بقدر کر باشد پس در این مجرد ممازجت و مخلوط شدن کافیست
مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد و قدری از کر را متغیر کند پس در اینجا بعد از زوال تغیر باید از کر
کمتر نباشد تا آن قلیل را پاک کند و مجرد اتصال در اینجا هیچ کدام کافی نیست و هر گاه کر در زیر آب
قلیل باشد و از آنجا آب بجوشد و داخل قلیل نجس شود پس هر گاه بفوریت که بر او صادق آید

که یک

که دیگر آب آنها نیست آن نیز پاک میشود و اگر بر آن بلند شود که مطهر زیاده از کر باشد مگر اینکه و
که قلیل متغیر نجس شده باشد و بعد از زوال تغیر از کر ناقص شود چنانکه گفتیم چهارم آب باران میتوان تطهیر کرد
چنانکه گذشت و هر گاه آب نجس کمتر باشد مثل اینکه دو کم آب نجس جمع باشند تا بقدر کر یا بیشتر
متغیر بنجاست نباشد پس آن در احکام تطهیر مثل آب قلیل است و هر گاه متغیر کر متغیر بنحو زایل شود
بالیدن و زدن باد یا مثل اینها پس آن قابل پاکی است و تطهیر آن بنحو آب میشود و اما آب جاری هر گاه نجس شود
بسبب تغیر پس طریق تطهیر آن آنست که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط شود تا آنکه تغیر زایل
گردد و همچنین حمام و آنچه شبیه بآنست و لیکن در اینجا شرط است که آن ماده از کر بیشتر باشد از اصل تا بعد از زوال
تغیر هر گاه و اندازه آنچه متغیر شده باشد
مطلب هشتم در تطهیر آب چاه بنا بر قول بنجاست و اظهر آنست
و تطهیر آب چاه بکر و جاری و آب باران و غیر اینها بتفصیلی که گذشت ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه
در کار نیست و از بعض علما ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصر است در کشیدن آب بتفصیلی که میآید و آن ضعیف است
و اگر تمام آب آن چاه را جاری کنند پس ظاهر اینست هر گاه بقدر مقدری که در نص است و آنکه باید کشید از آن
باقی پاک است و اگر آب چاه فرو رود و باز بر گردد پس ظاهر آنست که دیگر احتیاج بکشیدن آب نیست
خصوصا هر گاه که چاه مثل آنکه آب یا باران پاک شود و هر گاه آب چاه بنجاست متغیر شود پس اقوی بنا بر مختار
آنست که باید کشید تا تغیر زایل شود و بنا بر قول بنجاست آب چاه بملاقات اقوال بسیار در آن است و مذهب
قریب آن اقوال باین مذهب آنست که هر گاه آن نجس است مقداری در شرع وارد است که باید کشید هر گاه
بیشتر است از مقدار زوال تغیر اکثر را بعمل آورند و الا بکشند تا تغیر زایل شود و هر گاه تغیر خود بخود زایل شود
پس آن پاک نمیشود بلکه باید آنرا کشید و در متعلق آن اشکالی است و اظهر آنست که هر گاه تمام آن در نص است
که اکثر تغیر باقی باشد بقدر کشیدن زایل میشد همان قدر را بکشند و الا تمام آب چاه را بکشند
و اما در صورت عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعضی نجاسات بخصوص تقدیری وارد شده و در بعضی
نزح و در ما لا نص فیه یعنی آنچه در او بخصوص تقدیری از شرع وارد نشده مشهور آنست که تمام آب چاه

باید کشید و بعضی گفته اند چهل دلو و بعضی سی دلو و اول اظهر است و بنا بر مختار مستحب است بهر یک عمل
نماید هر چند عمل باکثر افضل است و آنچه در تقدیرات از شرع رسیده است بیان میکنیم در ضمن چند
مسئله **مسئله اول** در آنکه تمام آب چاه را از برای آن باید کشید و آن شراب است و مشهور آنست
که فرقی میان کم و بیش آن نیست و بعضی گفته اند از برای یک قطره از آن بیست دلو بکشند و از برای [illegible] قطره
آن در حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آنست که سایر مسکرات مایعه نیز مثل شراب است و جمعی از علما فقاع
هم بآن ملحق کرده اند و این دور نیست و بعضی آب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که جوش
بیاید و ثلث آن نرفته باشد و دیگر نجس است و مشهور و اظهر آنست که در گاو هم همین حکم داخل است و دیگر
منی است و خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام
هم ملحق کرده اند و دلیلی بر آن نیافتم و هر گاه کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی
آب پس باید چهار مرد بیکدیگر یک روز آب از آن چاه بکشند دو نفر دو نفر [illegible]
و اظهر آنست که از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب کافی نیست و احوط اعتبار روز [illegible] و کشنده
در شب کافی نیست و هر یک از [illegible] و شب هم کافی نیست و جماعت زنان و اطفال هم کافی نیست
و احوط آنست که در وقت چیز خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه هر یک در وقت [illegible] رفع
حاجت خود بکنند **مسئله دوم** مشهور وجوب کشیدن یک کر است از برای مردن اسب و استر
و الاغ و جمعی از اصحاب ماده گاو را هم بآنها ملحق کرده اند و این خوب است **مسئله سیم** واجب است
کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان و فرقی نیست ما بین اینکه انسان بمیرد یا مرده او در چاه
بیفتد و هر گاه بعد آلوده بنجاست دیگر باشد مثل منی یا خون حیض یا غیر آن پس اکتفا بهفتاد
دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم شود حکم کافر غیر مومن باشد و ابن ادریس از علما گفته است
باید از برای کافر تمام آب چاه کشید و دعوی اجماع کرده است و این بعید است و اظهر آنست که
انسان از جمله ما لا نص فیه دانیم و همچنین کافر [illegible] هر گاه بدن او مباشر آب چاه شده

مسئله چهارم اظهر آنست که از برای غایط انسان ده دلو باید کشید هر گاه از هم پاشیده نشده باشد
و هر گاه از هم پاشیده باشد و آب شده باشد چهل دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و در روایت
مجرد از هم پاشیدن هم همین حکم داشته باشد خواه آب شده باشد یا نه و خواه تمام آن [illegible]
باشد یا بعضی آن و جمعی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند و اقرب آنست که سی دلو تا پنجاه
دلو بکشند از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند در اکثر چاهها ببینند و خون از آن جاری است
و چند دلو [illegible] از ده دلو است بکشند از برای خون کم مثل انگشت بریدن [illegible] ببینند
یا مثل قطرات خون رعاف که از دماغ بچکد در چاه **مسئله پنجم** مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است
از برای سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و مشهور نیز وجوب چهل دلو است از برای بول
مرد و ابن ادریس فرقی ما بین بول مرد و زن نکرده است و احوط آنست که از برای بول زن تمام آب چاه را
بکشند و ظاهرا فرقی ما بین بول مسلم و کافر نباشد و همچنین است یعنی در غایط و خون **مسئله ششم**
مشهور آنست که واجب است کشیدن سی دلو از برای آب باران که مخلوط باشد ببول و عذره و سرگین
سگ چنانکه در روایت مذکور است و از آنجا تعدی بغیر اینها نمیتوان کرد و در دو روایت
و هر گاه بعضی از مذکورات هم داخل باشد باز هم همین حکم باشد زیرا که هر گاه [illegible] مخلوط شدن
با آب باران و اثری باشد **مسئله هفتم** واجب است کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر و آنچه [illegible]
از مثل کبوتر و بزرگتر از آن تا کوچکتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور
است [illegible] اظهر آنست که مجرد مباشرت جنب با آب چاه این حکم دارد هر چند غسل نکند
و ظاهر اینست که این حکم در صورتی است که بدن او خالی از نجاست باشد والا از برای نجاست حکم
او ثابت است و اظهر آنست که غسل او [illegible] جنب در چاه باطل است و بعضی گفته اند باطل است
و همچنین از برای سگ که در چاه بیفتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و همچنین از برای بول [illegible]
طفل است که از [illegible] شیر [illegible] هفت دلو بکشند

و مشهور آنست که این در صورتی است که از هم پاشیده باشد و اگر نه سی دلو کافی است و بعضی گفته اند هر گاه از هم پاشیده شده
هفت دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو گفته اند و در میان اینها اظهر قول مشهور **مسئله هشتم** اظهر آنست
که از برای ذرق مرغ خانگی که نجاست خوار باشد [illegible] دلو بکشند کافیست و زیاده هم در نیست **مسئله نهم**
مشهور وجوب سه دلو است بجهت مردن مار و بعضی هفت دلو را واجب دانسته اند و جمعی واجب دانسته
سه دلو را از برای وزغ [illegible] و بعضی یک دلو را هم کافی دانسته اند و از برای عقرب [illegible] است که سه دلو
بکشند **مسئله دهم** واجب است کشیدن یک دلو از برای گنجشک و آنچه شبیه آن باشد در جثه و مقدار
تا بحد کبوتر و ظاهر آنست که [illegible] پس جوجه مرغ خانگی [illegible]
حکم [illegible] هر چند [illegible] مثل هم [illegible] و اکثر علما واجب دانسته اند کشیدن یک دلو را از برای
بول طفل شیرخوار بلکه طفل عظیم هم این حکم دارد [illegible] طفلی که [illegible] از شیر [illegible] باشند و هفت دلو
[illegible] مذکور شد بعد از آنست که او را فطام کرده باشند **مسئله یازدهم** هر گاه نجاسات متعدده در چاه
بیفتد اقوی آنست که مقتضای هر یک را باید بعمل آورد خواه مساوی باشند در جنس و مقدار و خواه مختلف
و خواه مقداری که شرع مقرر [illegible] از برای آنها مساوی باشند یا مختلف و بعضی استثنا کرده اند
مثل آنکه خون کمی در چاه ریخته باشد و بعد از آن هم خون کمی دیگر بریزد که بسبب آن خون زیاد شود و گفته اند
که در اینجا حکم خون بسیار را باید جاری کرد و [illegible] دلیل [illegible] بلکه اظهر آنست که حکم دو خون کم را دارد
و از برای هر یک [illegible] دلو بکشند و مجموع [illegible] نکشند و هر گاه آب چاه وفا نکند بکشیدن
مقدار هر یک از نجاسات متعدده پس کشیدن تمام آب چاه کافی است و هر گاه متعذر باشد
تراوح کنند چنانکه گذشت و [illegible] نیست که تراوح [illegible] اکتفا کرد و [illegible] از اشکال
نیست **مسئله دوازدهم** هر گاه پاره از حیوانی که از برای او مقدار معین از شرع وارد شده
در چاه افتد مثل سر یا دست آن پس در آن خلاف است بعضی آنرا ملحق بحکم کل آن حیوان کرده اند
و بعضی بما لا نص فیه کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم ما لا نص فیه کمتر است

بهمان اکتفا کنند و اگر بیشتر است بمقدار ما لا نص فیه را بکشند و این دور نیست و اگر پارهای متعدده
از یک حیوان بریزد یا یک پا از یک حیوان و پای دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشد
مثل دست یک انسان و دست انسان دیگر یا پای انسان دیگر پس اظهر آنست که هر یک حکم جدا دارند
و تداخل نشود و همچنین پارهای حیوان ما لا نص فیه و اما حیوان کامل هر گاه معلوم نشود که آب چاه
بحد آن هم رسیده است یا حیوانی که فضله او نجس باشد معلوم نشود که آب نجاست آن هم رسیده است
پس در آن اشکال است و اظهر در ثانی آنست که حکم [illegible] اشکال [illegible] است
و اما بنا بر مختار در عدم انفعال چاه است پس در هیچ جا اشکال نیست **مسئله سیزدهم** آب کشیدن
از برای تطهیر باید بعد بیرون آوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن آن در چاه مگر در جائی که تمام
آب چاه را باید کشید اگر قدری [illegible] از بیرون آوردن [illegible] کشیده شود پاک نیست و هر گاه اجزای
نجاست پراکنده شده است باید همه بیرون بیاید و بعد از آن آب بکشند و همچنین موی حیوان
نجس العین و اگر موقوف باشد بیرون آمدن هم بکشیدن همه آب چاه که باید کشید و تمام
نشود و جمیع اجزاء بیرون نیامد پاک نشود و ظن غالب بتمام شدن اجزا ظاهرا کافی است
مسئله چهاردهم معتبر در دلو همانست که متعارف مثل آن چاه باشد بحسب عرف و عادت
آن بلد از مثل آن چاه بمثل این دلو آب میکشند و اظهر اینست که عدد دلوها ملاحظه باید کرد پس هر گاه
از چاه ده دلو باید کشید پس ظرف بزرگی بجا کنند که بیک بار ده دلو آب بیرون بیاورد کافی نیست
عدد در جائی که بجهة زوال تغیر میکشند در جائی که تمام آب چاه را باید کشید یا بمقدار کر باید کشید
در این تعدد دلو در کار نیست **مسئله پانزدهم** قطراتی که از دلو میچکد در حال کشیدن معفو است
دیگر از برای آنها جدا جدا نباید کشید و همچنین دیوار چاه و کنارهای آن و دلو که در آن آب است
هم معفو است و بعد از خلاص شدن هم آنها پاک کنند و قبل از خلاص شدن اشکال است و همچنین
دلو و بند و چرخ و آنچه آب میکشد و بنا بر مختار اشکال در هیچ یک نیست **فایده** بدانکه

هرگاه آب چاه نزدیک ببالوعه باشد یعنی جایی که در او آب نجس یا بول رسد این نجاست باشد مادامی که معلوم نشود که نجاست آن وترآن بچاه آب رسیده است پاک است و بعد از آنکه علم بهم رسد که رطوبت آن بچاه آب رسیده است بنابر مختار نجس میشود مگر اینکه احد اوصاف او متغیر بآن نجاست شود و بنابر قول بنجاست نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذرع هرگاه زمین سخت باشد یا چاه از زمین بالوعه بلندتر باشد یا در زمینی سخت باشند و هفت ذرع هرگاه چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمال البعد هم مثل بلندتر بودن زمین است

منهج دویم در دانستن اوقات نمازها و در آن چند بابست

باب اول در اوقات نمازهای یومیه پنجگانه است و در آن چند مطلب است

مطلب اول هر یک از نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است و یکی وقت اجزاء یعنی نماز در آن وقت اداست و قضا نشده است اما فضیلت مذاهب چند صورت ندانسته باشی و بعضی گفته اند که وقت اول از آن هر وقت از برای مختار است و دویم از برای معذور و مضطر یعنی که اگر کسی بی عذر نماز را بگذارد تا وقت دویم معصیت کرده است بلکه بعضی گفته اند که قضا هم میشود و کردن در آخر وقت موجب عقوبت است و گفته اند مراد از عذر سفر است و باران و از کار و شغلی که ترک آن ضرر میرساند یا به دشواری آن داخل باشد و مراد در ضرورت پنج چیز است

اول اینکه کافری مسلمان شود در آخر وقت **دویم** طفلی بالغ شود **سیم** زنی که حائض بوده پاک شود **چهارم** مجنونی عاقل شود **پنجم** بیهوشی بهوش آید و مشهور و اظهر قول اول است اما وقت اول نماز ظهر پس اول آن از اول زوال است تا آنکه سایه شاخص که بعد از ظهر از برای هر چیزی بهم میرسد بلند میشود بمقدار آن چیز و بعضی گفته اند تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد مثل آن سایه شود که در اول ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است و معنی زوال را بعد بیان خواهیم کرد و وقت دویم نماز ظهر تا وقتی است تا اینکه باقی بماند بغروب آفتاب آنقدر وقت که نماز عصر را بتمامی توان کرد پس آن دیگر مخصوص عصر است و ظهر را نمیتوان کرد و اما اول نماز عصر پس آن بنابر قول مشهور از وقت فارغ شدن از نماز

ظهر است تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم میرسد دو مثل آن چیز شود و وقت دویم آن منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال دیگر در مسئله هست همه ضعیف اند و اما وقت اول مغرب و افضل است پس آن از غروب آفتاب است تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق سرخی است که در جانب مغرب میماند بعد از غروب آفتاب و وقت دویم آن باقی است تا اینکه بماند بنصف شب بقدر چهار رکعت و اما عشاء پس بنابر مشهور وار دو حقیر هرگاه بمقدار چهار رکعت که نصف شب باشد میتواند مغرب را هم ادا کند بجهت آنکه هر کس یک رکعت از نماز را در وقت خود تواند ادا کند تمام آنرا در یافته چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب دو شب باقیست تا صبح و این ضعیف است بلی اگر کسی از خواب مانده باشد یا فراموشی کرده بعضی گفته اند مغرب را ادا بکند تا اینکه بماند بصبح بمقدار نماز عشاء و احوط آنست که مطلق مغرب را حکم دانسته بکند و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز عشاء پس بنابر مشهور و اقوی بعد از ادا از نماز مغرب است تا ثلث شب اول و بعضی گفته اند اول وقت آن بعد از فرو نشستن شفق است و اول آن و بعضی هر چند این افضل است و آخر وقت آن نصف شب است بنابر مشهور و اقوی و چنانکه پیشتر گذشت مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز صبح پس آن طلوع صبح دویم است که صبح صادق باشد و آخر وقت آن بلندشدن آفتاب است

مطلب دویم مشهور آنست که اول وقت ظهر مخصوص نماز ادا است بقدر اینکه نماز ظهر شود و بعد از آن مشترک اند با عصر در وقت تا آنکه بقدر عصر بماند بغروب آفتاب و بعضی از علما گفته اند که نماز در همه وقت با هم شریکند از اول تا آخر و این متفرع کرده اند بر اینکه هرگاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش بیاید که نماز ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از آن ظهر و عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک بوده است یعنی بعد از آنکه بقدر نماز ظهر گذشته باشد عصر کرده است پس بنابر اصح صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا آورد و همچنین در مغرب و عشاء و بنابر آن قول دیگر که میگویند در هر وقت که نماز دویم را کرده است و بعد فارغ شود بخاطرش آمد این است صحیح است

و اعاده نمیخواهد بلکه نماز اول را بعد از آن بکند و قول مشهور را اظهر است هر چند در تفریع مسئله اشکال است اما دفع این جمیع مختار در مسئله مذکور و اینکه گفتیم در وقتی است که بعد از فراغ بخاطرش آید هرگاه در میان نماز بخاطرش آید پس در صورت ممکن است عدول بکند بنیت نماز اول یعنی بهمان قرار بدهد که اگر کرده ام نماز اول باشد عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد عدول مثل اینکه لازم آید زیاد شدن رکنی پس آن نماز باطل است مثلا نماز مغرب را مقدم داشته و بعد از رکوع رکعت چهارم بخاطرش آید که مغرب را نکرده ام دیگر نمیتواند عدول کرد بمغرب و اما تا داخل رکوع نرفته است میتواند عدول کرد و در نماز عصر میتواند عدول کرد تا وقتی که سلام نماز را نداده باشد بلکه بعضی گفته اند در نماز عصر بعد از خلاصی شدن هم عدول به نیت قوانند کرد چنانکه در حدیث صحیح با آن دلالت دارد است

مطلب سیم شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن سایه بعد از کم شدن یا به پیدا شدن بعد از تمام شدن و بیان این آنست که در وقت طلوع آفتاب هر چیزی که در روی زمین است سایه طولانی دارد تا بطرف مغرب و هر چه آفتاب بالا میآید آن سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب میرسد بخط نصف النهار و چندان بلند شود که دیگر سایه از آن کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد و بعضی موسم برطرف میشود پس بعد از آن شروع میکند بزیاد شدن یا آنکه سایه تمام برطرف شده بود بعد از تمام شدن دارد میکند بجانب مشرق پس آن اول ظهر است و از برای دانستن دایره نصف النهار و میل کردن آن از چند طریق گفته اند و بهتر نیست که جایی از آنها را در این رسالۀ بیان کنیم طریقه دایره هندیه است و طریقه آن این است که زمینی را خوب هموار کنند مطلق پست و بلندی نداشته باشد بعد از آن بپرگار دایره بر آن بکشند بهر قدر که خواسته باشند و نصف کنند بمرکز دایره یعنی وسط حقیقی آن شاخص را که گرده که سر آن تیز باشد که طول آن تقریبا ربع قطر دایره باشد نصب کنند بابستی که خطا در آن نداشته باشد و دانسته میشود استقامت آن باینکه اینها را اندازه کنند و از سر شاخص تا محیط دایره یعنی آن خط پرگار از سه طرف اندازه بگیرند که هم یک

اندازه باشد و بعد از آن انتظار بکشند و ملاحظه کنند سر آن سایه که در طرف مغرب است و بجای آن از دایره است چه وقت داخل میشود بجایی که سایه داخل شد بآن خط پرگار علامتی بگذارند پس بعد از آنکه ظهر هم از آن بگذرد تا اینکه از سایه وقتی میخواهد که از خط پرگار بیرون رود پس بعد از آنکه ظهر بجای آن خط پرگار را به هم وصل کنند بعد از آن میانه آن دو را نشان بگذارند بخط مستقیم بجانب مشرق بجای خط پرگار را بهم وصل کنند پس در این وقت از آن دایره شبیه بکمان حاصل میشود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال آنکه در جانب شمال است آنرا نیز تنصیف کنند بخط مستقیم که یک سر آن بمرکز دایره باشد و سر دیگر آن بخط پرگار باشد پس بجای خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه میان حقیقی او و دیگر آن بخط پرگار باشد پس بجای خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شخص بر این خط افتاد هنوز ظهر نشده و بجایی که شروع کرد سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق پس اول ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود نیز باینکه آفتاب بگردد بجانب ابروی راست برای کسی که رو بقبله باشد و این در همه جا صحیح نیست بلکه آن مخصوص جاهایی است که قبله آن در نقطه جنوب باشد مثل اطراف بغداد و عراق و اما در مثل عراق عجم کاشان و کم و قم که آفتاب بابرو دارد است بر سر داما عقب بابیت از ظهر گذشته باشد بلکه این علامت از برای تبیان که بعد از ظهر خواهد است نه از برای تحدید اول وقت ظهر و اما غروب آفتاب پس بنابر مشهور و احوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی آن سرخی که از جانب مشرق بالا می آید و محاذی بالای سر که میرسد بر طرف میشود و آن اول مغرب است و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست که همینکه قرص آفتاب پنهان شود و شعاع روشنی آن از دیوارها و کوهها زایل شود اول مغرب است و این قول قوی است ولیکن احوط قول اول است و اما صبح اینکه گفتیم که اول نماز صبح صادق است که میگویند پس آن سفیدی است که پهن میشود در افق و در زمانی متصل میشود و اول آن مثل نصف دایره است و صبح اول که اول پهن میشود کاذب است که میگویند سفیدی است بطول است که کشیده است یک طرف بالای آسمان و در زمانی متصل نیست و ما بین او و زمینی هر شب حایل است و مدت مدید طول میکشد تا صبح صادق شود

از اول وقت الی آخر آن میگویند بعضی ... **مطلب چهارم** اول وقت افضل است ... [illegible]

و افضل ... [illegible] ... اول وقت و چند جا استثنا کرده اند ... [illegible]

اول ... [illegible] ... **دوم** ... [illegible]

ظهر را تاخیر میکنند تا آخر وقت فضیلت ... **سیم** تاخیر ...

عشا ... مغرب ... **چهارم** تاخیر نماز مغرب ... [illegible]

... افطار ... **پنجم** ...

... **ششم** ... [illegible]

... **هفتم** ... [illegible]

... **هشتم** ... [illegible]

... **نهم** ... [illegible]

... [illegible]

... **دهم** ... [illegible]

اول وقت نماز جمعه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... **مطلب سیم** ... [illegible]

... **مطلب اول** ... [illegible]

... **مطلب دوم** ... [illegible]

... [illegible] ... **مطلب چهارم** ... **مطلب سیم** ... [illegible]

ملا مظفر ... [illegible] ... **مطلب چهارم** ... **باب چهارم** ... **مطلب اول** ... [illegible]

مردم هرگاه که ممکن شود ملاحظه کند و هرگاه نشود و عمل بخبر یک نفر عادل نمیتوان کرد هر چند دعوای علم
کند مگر آنکه خبر او مفید علم باشد و ممکن است عمل بشهادت عدلین در صورت عدم امکان تحصیل
یقین اظهر جواز عمل بمظنه است بامارات و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین حاصل
شود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد آن یعنی اگر تمام نماز پیش از وقت واقع شد
نماز او باطل است و اعاده میکند باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت در اثنای نماز داخل شده هر چند
پیش از سلام دادن باشد پس ظاهر و مشهور آنست که صحیح است و اعاده نمیخواهد و هرگاه گمان کند که وقت
تنگ شده است بغیر نماز عصر را نمیتوان کرد یا بغیر نماز عشا نمیتوان کرد و بعد از آن معلوم [illegible]
گمان غلط شده که وقت باقیست پس درین احتمالات بسیار است و [illegible] که اظهر این باشد که
[illegible] کند و نماز ظهر یا مغرب را بعد از آن بکند پس اگر در وقت مشترک ادا کند و اگر در وقت
مختص نماز دیگر است قضا بکند و احوط ترک نیت قضا و ادا است بلکه اگر در ظهر و عصر یک
چهار رکعت دیگر بکند و تعیین ظهر و عصر هم نکند کافی باشد **مطلب ۴** هرگاه کسی را
ممکن شود که شرایط نماز را بعمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد لازم است اداء
ادای آن یعنی این وقت از برای این شخص وقت نماز اوست و نماز را تمام میکند پس هرگاه
کسی بمقدار پنج رکعت نماز در آخر روز دریابد ظهر و عصر را هر دو دریافته است و همچنین هرگاه
بمقدار سه رکعت از آخر وقت را دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه
این مقدار را پیش از نصف شب دریابد بلکه هرگاه بمقدار چهار رکعت به نصف شب مانده
باشد دریابد مغرب و عشا را دریافته است بنابر مختار حقیر چنانکه پیش گفتیم خواه حاضر باشد
و خواه مسافر و اظهر آنست که ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده دوم حاصل میشود و بعضی اکتفا
بادراک رکوع کرده اند و آن بعید است و اما هرگاه مقدار یک رکعت نماز را با شرایط از اول
وقت دریابد و بعد از آن مانعی بهم رسد پس [illegible] قضا [illegible] بلکه هرگاه بمقدار تحصیل

و شرایط نماز را دریابد و نکرده باشد بر او قضا واجب است و بعضی گفته اند هرگاه اکثر نماز را در اول
وقت دریافته است و آن بعید است **مطلب سیم** هرگاه نماز آیات با فریضه حاضره جمع شود
هر کدام که وقت او تنگ شده او را مقدم دارند و اگر هر دو وقت [illegible] تنگ شده باشد فریضه
حاضره را مقدم دارند و هرگاه وقت هر دو گشاده باشد پس مشهور و اقوی آنست که مختار است
در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب دانسته اند تقدیم حاضره را و این احوط است و اگر در اثنای نماز آیات
بترسد که وقت فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از آنجا که
جا مانده [illegible] را تمام کند و بعضی واجب دانسته اند که از سر بگیرد و اول اقویست و هرگاه معلوم
[illegible] که وقت نماز آیات تنگ است [illegible] اول شروع گرفتن آفتاب [illegible]
شد و نمیدانند که آفتاب خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد یا کم خواهد گرفت در این صورت اگر وقت
حاضره وسعت دارد احوط تقدیم نماز آیات است هر چند وجوبش معلوم نیست **مطلب چهارم** مشهور آنست
که حرامست کردن نماز سنتی در وقت نماز واجبی مادامی که واجب را نکرده است بغیر از نوافل روزمره
که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و اظهر آنست که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر اینست که
کراهت در نوافل [illegible] هم است هرگاه [illegible] وقت فضیلت فریضه فوت شود هرگاه نماز سنتی کردن
باعث فوت نماز فریضه شود [illegible]
و همچنین است حال در نماز سنتی کردن برای کسی که بر گردن او نماز قضای واجب باشد [illegible] پس هرگاه
داند که کردن این سنت باعث این میشود که ترک واجب را بکند آن نماز سنتی را نکند و اما اگر از حال خود
[illegible] که اگر نماز سنتی را نکند نماز قضا را هم نخواهد کرد [illegible] آن نماز سنتی از این حالت
بلکه کراهت در این حالت مشکل است **مطلب پنجم** مشهور آنست که مکروه است نافله مبتدئه
یعنی نماز سنتی که [illegible] سببی ندارد [illegible] سنت است که کسی [illegible] رکعت سنت بجا آورد
در وقت طلوع آفتاب [illegible] غروب آفتاب و [illegible] بلند شدن آفتاب [illegible] نصف النهار

با نزدیک آن و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر و بعضی مایل بحرمت شده اند و بعضی توجیهات دیگر داده اند
و اظهار [illegible] حقیر اینست [illegible] که باین مضمون وارد [illegible] محمول بر تقیه است

منهاج سیم در مکان نمازگذار است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست
نماز کردن در مکان غصبی [illegible] تصرف در آن مثل مسجد یا مکانی که مملوک این شخص یا باجاره گرفته باشد یا وقف
بر او باشد یا امثال اینها و همچنین هرگاه صاحب مکان اذن داده باشد صریحا [illegible] یا بالفحوی
فحوی مثل آنکه [illegible] در این خانه مهمان من باشی [illegible] و قرائن دلالت
کند بر رضای صاحب منزل [illegible] نماز کردن در املاک
[illegible] و مثل صحراها [illegible] از زراعت و بهیچ وجه ضرر [illegible] معلوم باشد
[illegible] صغیر و دیوانه است بلکه اگر معلوم هم باشد [illegible] اعتبار
کرده اند هر چند آن شخص [illegible] و احوط [illegible] اظهر آنست [illegible] صحراها
[illegible] اکتفا نکند و باید علم [illegible] حاصل شود هر چند [illegible] مثل صحراها گفتیم [illegible]
ظاهر [illegible] صاحب کافی باشد و مشهور آنست که نماز در مکان غصبی باطل است و جمعی دعوای
اجماع بر آن کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف در آن کند بدون اذن صاحب خواه آن
شخص [illegible] یا بدون رخصت نماز کند هر چند صاحب [illegible] باشد
یا دیگری صاحب [illegible] و این در نماز کند و اظهر آنست که هرگاه [illegible] غاصب [illegible] از برای
غاصب [illegible] نماز جایز باشد هرگاه [illegible] معلوم نیست
و جایز باشد و هرگاه علم نداشته باشد بغصب مکان و در آن نماز کند نماز صحیح است و همچنین
هرگاه فراموش کند [illegible] مکان غصبی است و در آن نماز کند مگر آنکه خود غاصب باشد [illegible]
نماز کند ظاهر این است که در این صورت هم باطل باشد و هرگاه جاهل [illegible] نماز در مکان
غصبی باطل است مشهور آنست که [illegible] نماز او باطل است و این اقوی است [illegible] هرگاه علم اجمالی

بشرایع و احکام داشته و تفصیل آنها را تحصیل نکرده و اما اگر کسی را جبر کنند که در مکان مغصوب
نماز کند نماز [illegible] صحیح است و اگر کسی را محبوس کنند در جایی نماز او صحیح است [illegible]
و بعضی افعال نماز موجب [illegible] صاحب مکان [illegible] مثل آنکه [illegible] تیمم [illegible]
[illegible] و تیمم کردن موجب [illegible] شدن مکان [illegible] صاحب مکان [illegible]
[illegible] در این صورت [illegible] تیمم و نماز [illegible] محبوس بودن [illegible] قرار [illegible]
مباح میکنند اما هرگاه [illegible] معلوم نیست که مباح کند و مراد از مکان غصبی که نماز [illegible] باطل است
[illegible] که در آن تصرف میکند بسبب [illegible]
خواه [illegible] خانه باشد و خواه [illegible] و خواه [illegible] فرش [illegible] باشد و خواه حایل [illegible] بر روی آن غصبی
باشد مثل فرشی مباح [illegible] و اما هرگاه جامه غصبی مثلا [illegible] و محل [illegible] مباح باشد
[illegible] و همچنین هرگاه دیوار [illegible] خانه غصبی [illegible] نماز کند [illegible]
بام مباح باشد [illegible] دیوارها [illegible] بام [illegible] قرار گرفته غصبی باشد پس در آن اشکالی است و احوط
اجتناب است **مطلب دویم** واجب است که محل [illegible] یعنی [illegible] میکنند پاک
باشد از هر نجاستی اما باقی مکان نمازگذار اگر نجس باشد نماز صحیح است بشرط آنکه متعدی نباشد
[illegible] تر نباشد که [illegible] بجامه [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] و بعضی از علما طهارت [illegible] مکان را شرط دانسته اند و بعضی [illegible]
[illegible] شرط کرده اند [illegible] اقوی آنست [illegible] شرط نیست و اظهر آنست
و هرگاه خون [illegible] کمتر از درهم [illegible] در آن مکان باشد [illegible]
[illegible] برسد [illegible] زخم [illegible] معفو است هرگاه [illegible]
یا جامه برسد [illegible] معفو [illegible] اجتناب [illegible]
[illegible] و احوط اجتناب [illegible] نجاسات معفوه در مکان مگر آنکه [illegible] اجتناب [illegible]

لازم آید **مطلب سیم** سنت است از برای مصلی ستره قرار دادن یعنی چیزی در برابر روی خود قرار بدهد
که مانع باشد از گذشتن کسی از پیش او [illegible] در پیش روی او و باعث این شود که شاغل دل او باشد از نظر کردن
بغیر و پراکنده شدن خاطر و این معنی متحقق میشود باینکه نزدیک دیوار بایستد یا ستونی [illegible]
رو دار [illegible] یا پالان شتری بگذارد یا عصائی بر زمین فرو زند یا جامه بگذارد حتی [illegible] و اگر هیچ
هیچ نباشد خطی در پیش روی بکشد [illegible] حاصل آنکه این ستره [illegible] سنت است از برای [illegible]
از برای او که از آن [illegible] منع کند و نگذارد [illegible] خاطر [illegible] کند و مکروه است
از برای دیگران هم گذشتن از پیش نماز گزار [illegible] ستره در مکه معظمه [illegible] است [illegible] ازدحام مردم [illegible]
مطلب چهارم سنت است از برای مرد نماز کردن در مسجد [illegible] در غیر [illegible]
بسیار در آن [illegible] خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و مسجد اقصی
و مسجد جامع [illegible] متفاوت [illegible] ترتیب مذکور و این در نمازهای واجبه است [illegible] در نمازهای
سنتی [illegible] ظاهر آنست که در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز تحیه [illegible]
مساجد [illegible] زنان [illegible] نماز [illegible] در خانه افضل است خواه واجبه و خواه سنتی
بلکه [illegible] خانه افضل است از [illegible] افضل است از [illegible] خانه **نماید** سنت است
ساختن مسجد و در آن فضیلت بسیار است و [illegible] تعمیر کردن [illegible] و سنت است که مسجد
بی سقف باشد و مکروه است که سقف داشته باشد [illegible] ساختن [illegible]
و چیزی بر سر آن بلند [illegible] که سایه کند و سنت است [illegible] محل [illegible]
در در مسجد سازند [illegible] مسجد [illegible] بام مسجد بلند تر نکنند بلکه از دیوار مسجد هم
بلند تر نکنند و سنت است [illegible] در مسجد [illegible] خصوصاً با
[illegible] نماز [illegible] از خانه وضو ساختن و با وضو داخل مسجد شدن و ملاحظه [illegible] از مسجد
[illegible] داخل مسجد [illegible] در وقت دخول پای راست را پیش گذاشتن و در خروج پای چپ را و دعا

که دران

که [illegible] بخوانند [illegible] کفش [illegible] پیش [illegible] چراغ [illegible]
تحیت [illegible] و مکروه است [illegible] و صورت حیوانات [illegible]
بوی [illegible] داخل مسجد شدن [illegible] و سنت است [illegible]
[illegible] و مکروه است [illegible] شعر [illegible] خواندن [illegible] و تعریف [illegible]
کردن و [illegible] بلند کردن و بیع و شری [illegible] دنیا و حدیث دنیا کردن و [illegible]
[illegible] و حکم [illegible] در مسجد قرار دادن و [illegible]
[illegible] مسجد الحرام و مسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله **مطلب پنجم** [illegible] مکروه [illegible] از برای [illegible]
از مرد و زن [illegible] پیش [illegible] مرد [illegible]
[illegible] کراهت [illegible] ده ذراع [illegible] فاصله [illegible]
[illegible] ده ذراع [illegible] محل سجود [illegible] اظهر آنست [illegible]
[illegible] ده ذراع [illegible]
[illegible] ده ذراع [illegible]
قیام [illegible]
[illegible] کراهت [illegible] مرد بر زن [illegible]
و افضل [illegible] دیوار [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible] نماز او باطل [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
و اگر [illegible] نماز او صحیح است و اگر هیچ [illegible]

نماز [illegible] بایستند [illegible] بعد از آنکه هر دو فارغ شدند مطلع شدند نماز هر دو صحیح است و اگر در اثنای
مطلع شوند [illegible] نماز [illegible] تمام میکنند و صحیح است [illegible]
کدام [illegible] از مرد و زن نماز [illegible] باطل است [illegible]
بایستند نماز هر دو باطل است و این [illegible] در حالت اختیار است [illegible] اضطرار
[illegible]
[illegible] هر دو [illegible] نماز [illegible]
[illegible] اول نماز [illegible]
[illegible]
[illegible] پیش [illegible] نماز [illegible]
[illegible] اول نماز [illegible] **مطلب ششم** مکروه است نماز در میانه قبرها کردن
[illegible] قبر [illegible] اظهر آنست که قبر [illegible]
رو قرار دادن [illegible]
ده ذراع [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] نماز در [illegible]
[illegible]
[illegible]
بلکه [illegible]
[illegible]

باشد

باشد خصوصاً آتش افروخته مثل چراغ و شمع خصوصاً [illegible] از [illegible] بعض احادیث
بر می آید که از برای [illegible] کراهت [illegible] صورت [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] صورت [illegible] مشهور کراهت است [illegible] صورت [illegible] آن [illegible]
در آن صورت [illegible] و از بعضی اخبار بر می آید که اگر یک چشم [illegible]
مکروه است و بهتر آنست که [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] از برای [illegible]
[illegible] رو بروی مصحف [illegible] مشغول کند [illegible]
[illegible] در خانه [illegible] بیت الخلاء [illegible] دیوار [illegible]
رطوبت [illegible] مطلق [illegible] و مکروه است
نماز در حمام و [illegible] خانه است [illegible] کندن [illegible]
آمدن [illegible]
[illegible] **مطلب هفتم** جایز نیست کردن نماز واجب
در حال [illegible] در حضر [illegible] خوف [illegible]
و گل و باران [illegible]
[illegible]
[illegible] نماز کردن [illegible] پیاده نماز کردن [illegible]
[illegible] نماز [illegible] اختیار [illegible]
[illegible] جمیع افعال [illegible]
[illegible] نماز [illegible]

بسته باشد که هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر اینست که در رف معلّق میانهٔ در خانه هم
هرجای خود باشد مانعی نباشد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر اینست که بر تخت
روان هم نماز توان کرد هرگاه مخل نماز نباشد هرچند احوط آنست که بدون ضرورت نکند
و امّا نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون آمدن نداشته باشد جایز است نماز در آن با تأنی و
علما و بقدر مقدور مراعات قبله و قیام و رکوع و سجود بکنند و با عجز اشاره میکنند و اگر تواند
بیرون آید پس اگر ممکن نیست او را فعل نماز بتمام و تمامیت است بیرون آید و نماز کند
و اگر مخل نماز او بهیچ وجه نمیرساند اقرب جواز است و اینکه گفتیم در نماز واجب است و امّا نماز نافله
پس جایز است کردن آن با اختیار در کشتی و سواره و پیاده و در جای نشسته و در حال اضطرار و در سفر و در حضر و مستحب است
رو بقبله کردن در تکبیرة الاحرام و بعض واجب دانسته اند و ظاهر است که ایما و اشاره از رکوع و سجود و نشاید
سجود و باید پست تر از آن رکوع باشد و اگر تکیه که براه میرود رکوع و سجود را رو بقبله بر دوام
صحیح عمل بیاورد افضل است و بعض از علما تجویز نموده اند نافله را بغیر قبله در جای قرار
بر زمین بدون عذر و آن مشکل است **منهاج چهارم** در قبله است و در آن چند مطلب است
مطلب اوّل در حقیقت قبله است اکثر علما قائل گشته اند که خانهٔ کعبه قبلهٔ مسجد الحرام است و مسجد
قبلهٔ حرم است و حرم قبلهٔ دنیا است و اقوی اینست و حقیر آنست که قبله خود خانهٔ کعبه است از
برای کسی که ممکن باشد که علم بعین خانه بهم رسانند مثل اهل مکه و واجبست که محاذی خانه بعینه
بایستند هرچند خانه را نبینند و هرکه ممکن نشود علم بعین خانه پس قبلهٔ او جهت خانهٔ کعبه
و سمت آنست و بعض از علما قول اول را ترجیح کرده اند که بالای قول ثانی نزاعی و خلافی
نباشد و اینکه ... و مراد از جهت کعبه و سمت آن فضای محاذی خانه دراز است
از زیر زمین تا آسمان پس در بالای کوه ابو قبیس هر بنای مرتفع تر است از خانه نماز صحیح است
و همچنین در سرداب که قرار او در زیر خانه است و امّا حجر اسمعیل هرچند بگوئیم که داخل

داخل

داخل خانهٔ کعبه نیست نماز رو بسوی آن نمیتوان کرد و نماز نافله را در میان خانهٔ کعبه میتوان
کرد و همچنین واجب را در حال اضطرار و امّا در حال اختیار پس اقوی آنست که میتوان کرد
و در صورتی که جواز رو بسوی دیوار که نماز کند خوبست و نماز در پشت بام خانهٔ کعبه جایز است بنا بر اشهر
و ظاهر اینست که ایستاده نماز کنند و رکوع و سجود را تمام بعمل بیاورند و قدری از پشت بام پیش رو
از برای قبله بگذارند و احوط آنست که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکنند **مطلب دوّم** واجبست
بر اهل هر اقلیم متوجه شوند بجانب آن رکنی کعبه که سمت ایشانست و علما از برای هر یک از بلاد
علامات چند ذکر کرده اند که در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند که همه اینها را
از قواعد هیئت استنباط کرده اند بغیر قبلهٔ عراق که در احادیث وارد شده و از کلام بعضی دیگر
بر می آید که همهٔ اینها را از احادیث استفاده شده بخصوص هر یک حدیثی بنظر حقیر نرسیده و آنچه گفته اند
در از برای قبلهٔ عراق حدیث وارد شده در آن نیز تصریح نشده باینکه قبلهٔ عراق است تنها ... است
مقام و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که از برای اهل عراق است و چون در تعیین
در قبله معتبر ملاحظهٔ جهت و جانب است و آن در بلاد و اماکن مختلف میشود و عراق هم عربی و عراقی
دارد پس آن علامت هم نظر بعضی بطریقه درست نمی آید مگر با واسط عراق مثل کوفه و بغداد
و نواحی آنها پس باید آنها را علامت اواسط عراق قرار بدهیم و آن حدیث اینست که محمد ابن
مسلم گفت که سؤال کردم از یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام از قبله
گفت بگذار جدی را در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است که گفت مردی
از حضرت ع سؤال کرد که من در سفر میباشم و راه نمی یابم بقبله در شب پس فرمود که آیا میشناسی
ستاره را که آن را جدی میگویند گفتم بلی گفت پس او را بر طرف راست خود و هرگاه
در راه حج باشی بگذار آن را در میان دو شانهٔ خود تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف غربی
عراق مثل بصره و دیگر مواضع جدی را بطرف راست میگیرند و میل زیاده بجانب

عراق

مغرب میکنند و امّا اطراف غربی آن مثل موصل و کرمانشاهان و اردبیل مشرق اعتدال را بطرف جدی مغرب اعتدال
بطرف راست و آفتاب را در وقت ظهر بطرف ابرو راست میگیرند و ذکر کرده اند از برای علامات
اهل شام اینکه جدی را پشت شانهٔ چپ بگذارند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در وقت
غروب بر چشم راست و بنات النعش را در وقت غایب شدن آن در پشت گوش راست و اهل مغرب جدی را
بر طرف چپ صورت خود بگذارند و ثریا را بطرف راست خود و مشرق را بطرف چپ و از برای اهل بصره و فارس
جدی را بر طرف راست بدارند و نسر طایر را در وقت طلوع در میان دو شانهٔ خود بگذارند و از برای اهل هند و سند
جدی را بر گوش راست و سهیل را در وقت طلوع پشت گوش چپ و بنات النعش را در وقت طلوع بر طرف راست
رو و از برای اهل یمن جدی را در میان دو چشم خود بگذارند و سهیل را در وقت غایب شدن در میان دو شانهٔ خود
و اکثر اصحاب گفته اند که قبلهٔ خراسان و عراق یکی است و آنچه ملاحظه میشود از اختلافات حاصل میشود
از این علامات مذکوره و آنچه که از امام علیه السلام در حدیث بیان فرموده است تنصیص در تعیین
اینکه عراق و اطراف آنرا و وجوه اختلاف خصوصیات در راه کعبه و غیر آن معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظهٔ
جهت است و وسعتی در امر قبله هست و گرفتن دلیلی ... اند و لیکن تا مقدور میشود باید تحصیل
علم بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم محرابهاست که معصوم رخصت بآن داده باشد و استعمال قواعد هیئت در
بعض اوقات افادهٔ قطع میکند و امّا اگر ممکن نباشد تحصیل علم پس تکیه میکند بگمان حاصل شود او را
از علامات و علاماتیکه پیشتر ذکر کردیم هیچیک بیشتر از گمان افاده نمیکنند و هر راهی که گمان او بهتر
خوبست و از جمله خبر دادن دیگری هرچند عادل نباشد و با وجود ظن اقوی باید ضعیف عمل نکند و کسی را
حاجت ... ممکن نباشد مثل کور یا محبوس پس تکلیف اینست که عمل بخبر غیر بنماید اگر دو عادل
مسلمانان و قبرستانها ایشان از جمله اموریست که افادهٔ ظن قوی میکند و جایز است عمل بر اینها
و در صورتیکه ممکن باشد تحصیل علم تحصیل بکند و باینها اکتفا نکند و بدون امکان جایز نیست
اجتهاد را در امر جهت و سمت قبله نکند بغیر آن عمل کند مگر اینکه ... و بعضی جایز دانسته اند

اجتهاد

اجتهاد را و اکثر را عاجز و جواب اجتهاد در آن پس دلیلی بر آن تمام نیست بلکه بعضی جایز ندانسته اند و این احوط است
هرچند ظاهر جواز است و هرگاه بهیچ جهت از جهات تحصیل علم و ظنی بجهتی از برای او ممکن نباشد پس
مشهور آنست که نماز میکند بچهار جانب و بعضی گفته اند که قرعه بزند و بآن عمل کند و بعضی
از اصحاب گفته اند که یکجا نماز بکند بهر سمتی که خواهد و این قوی است و حقیر اظهر است **مطلب سیم** هرگاه
تحصیل گمان بسمت قبله بکند و نماز کند و ظاهر شود که خطا کرده پس یا آنست که در اثنای نماز ظاهر میشود
یا بعد از نماز امّا اوّل پس اگر انحراف او از قبله ما بین مشرق و مغرب است باید برگردد بجانب
قبله و نماز را صحیح است و امّا اگر بیقین مشرق یا مغرب رسیده یا پشت بقبله کرده است باید ابتدا
پس در همه صورت اعاده کند نماز را مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند اعاده نماز کند و بقدر رکعت
از وقت هم داشته باشد پس او برگردد بجانب قبله و نماز را تمام کند هرچند ظاهر شود که پشت او بقبله
بوده است و احوط در این صورت اینست که قضا هم بکند و امّا اگر بعد از فراغ از نماز
پس اگر انحراف او ما بین مشرق و مغرب است پس هیچ چیز نیست و اگر بجانب مشرق یا مغرب است پس اگر
وقت باقیست اعاده کند و اگر نه بر او قضا نیست و اگر پشت بقبله بوده پس در آن هم قول است اقوی
آنست که آن نیز چنان است و ظاهر اینست که حکم متحیر که نماز میکند بیک جهت چنانکه گذشت حکم
... مخطی است که بگمان خود اجتهاد در قبله کرده است و اظهر آنست که کسیکه از روی فراموشی از قبله گشته است
هم چنین باشد و امّا جاهل بمسئله که تقصیر در تحصیل کرده باشد پس ظاهر آنست که او چنان نیست و در حکم کسی است
که عمداً از قبله منحرف شده باشد و کسیکه عمداً منحرف شود از قبله نماز او باطل است بجهت آنکه استقبال قبله واجبست
در جمیع فرایض و شرط صحت آنست در حال اختیار امّا نوافل پس حکم آن گذشت که میتوان در حال اختیار
ترک قبله در آن کرد بغیر صورتیکه استثنا کردیم **منهاج پنجم** در لباس مصلی است و در آن چند
مطلب است **مطلب اوّل** واجبست پوشیدن عورت در نماز و هرگاه کسی با امکان و قدرت
عمداً ترک آن کند نماز او باطل است و اظهر آنست که هرگاه بمیاید عورتش او پیدا است نماز باطل نیست

فراموش کرد لیکن بعد از نماز متذکر شود بر او اعاده در وقت نیست و اگر باقی نباشد [illegible] پیدا نیست و اگر اخلال
کند به پوشیدن نماز او باطل است و اظهر آن است که هرگاه [illegible] مثل قرآن
ساتر عورت بعمل آورد با جامه [illegible] و جایز است ستر باقی هرچند [illegible] ممکن باشد و اگر
هیچکدام ممکن نباشد پس اگر تواند [illegible] چنان ساتر بعمل آورد که در حالی نماز [illegible]
[illegible] عورت باشد در رکوع و سجود [illegible] بکنند چنانچه [illegible]
با جامه [illegible] هرچند احوط [illegible] و اگر [illegible] ممکن نشود [illegible]
عورت را [illegible] هرچند [illegible] احوط آن است که [illegible] عورت را [illegible]
باقی و نماز را [illegible] و اگر هیچ چیز ممکن نشود و نتواند تحصیل ساتری کرد [illegible]
باید [illegible] و مستلزم [illegible] در این صورت [illegible] نماز کند و رکوع
و سجود [illegible] بعمل بیاورد و آن [illegible] و اگر ممکن شود [illegible]
[illegible] رکوع و سجود [illegible] و [illegible] شود از برای آنکه [illegible] عورت
ظاهر شود و [illegible] بلکه [illegible] رکوع و سجود [illegible] ممکن شود محل سجود را
بلند کنند [illegible] و وجوب آن [illegible] ثابت نیست هرچند احوط است و اظهر
آن است که هرگاه در جائی است که ایمن است از اینکه کسی او را ببیند ایستاده نماز کند و هرگاه ایمن
نیست نشسته نماز کند و در جائی که ایستاده نماز میکند ظاهر روایات و کلام مشهور علما آن است
که از برای سجود هم ایستاده [illegible] میکنند و بعضی از علما تقویت این کرده اند که از برای سجود
بنشینند و [illegible] و این در نظر حقیر اقوی است هرگاه باعث کشف عورت نشود و اقوی
این است که برهنه هرگاه گمان این داشته باشد که از برای او ساتری بهم میرسد بلکه هرگاه
امید این داشته باشد هم نماز را واجب است که تاخیر کند تا وقت تنگ شود یا امید او برطرف
شود و اگر در اثنای نماز ساتر بهم رسید پس اگر ممکن باشد ستر بدون فعل منافی نماز ستر کند

و اگر ممکن نشود پس ظاهر صحت نماز است هرچند وقت وسعت داشته باشد [illegible]
واجب نیست ستر عورت از نحو [illegible] پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال رکوع عورت
خود را می بیند اما بر کسی دیگر ظاهر نمیشود نماز او صحیح است و هرگاه چنان باشد که [illegible]
[illegible] نماز او باطل است و نماز او از اول باطل نیست بلکه صحیح است تا [illegible]
[illegible] ممکن است که عورت او را کسی ببیند [illegible] عورت او [illegible]
[illegible] حافظ باشد تواند دید [illegible] بالفعل [illegible] حافظ باشد و این حاصل است
در جائی [illegible] و عادت [illegible] عورت [illegible] پس هرگاه [illegible]
[illegible] و هرگاه [illegible] که [illegible]
[illegible] نماز او صحیح است هرچند عورت [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] نماز او باطل است هرچند [illegible]
[illegible] نماز جماعت [illegible]
[illegible] مطلب [illegible]
[illegible] عورت [illegible] واجبست
[illegible]
[illegible] هرچند [illegible]
[illegible] تمام [illegible] و هم چنین [illegible]
[illegible] آن است که [illegible]
[illegible] از بودن زیر [illegible] متعارف است
[illegible] و اگر [illegible] شود [illegible]
شد حکم [illegible] آزاد است و اما کنیز و دختر نابالغ پس آنها سر را واجب نیست [illegible] نماز بکنند [illegible]

کم است باشد [illegible] نماز کردن [illegible] از روایات ظاهر میشود [illegible] پوشیدن
[illegible] واجب [illegible]
از زنان است [illegible] معلوم نیست [illegible] احوط است [illegible]
بعضی از آزاد باشد پس او در حکم آزاد است

واجبست پاک بودن بدن و جامه در نماز
[illegible] صحت نماز [illegible] پس هرگاه عالم به نجاست [illegible] نماز [illegible] کند نماز او باطل است مگر
آنکه وقت تنگ باشد که نتواند [illegible] و جاهل [illegible] تقصیر در تحصیل آن کرده است
در حکم عالم [illegible] و هرگاه عالم به نجاست [illegible] فراموش کند [illegible] از نماز فارغ
شود ظاهر [illegible] آن است که نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد یا نه [illegible] و هرگاه
در اثنای نماز [illegible] و اگر وقت [illegible] احوط آن است که نماز را تمام کند و اعاده هم
بکند و [illegible] نجاست [illegible] مطلع [illegible] در اثنای نماز
[illegible] اظهر عدم اعاده است خواه وقت باقی باشد یا نه [illegible] احتمال [illegible]
نجاست [illegible] در اثنای نماز [illegible]
پس اگر معلوم شود [illegible] اعاده میکند نماز را [illegible]
وقت [illegible] تمام میکند [illegible] احوط است و اگر [illegible]
نجاست در اثنای نماز [illegible] نماز بعمل بیاید
مثل [illegible] تمام کند نماز را و اگر نتواند
[illegible] ازاله نجاست کند [illegible] حکم او آن است که [illegible] اظهر
آن است [illegible] در اثنای نماز [illegible]
تفصیل [illegible] هرگاه بعد از نماز نجاست ببیند [illegible] در حال نماز [illegible]

[illegible] نماز کردن با نجاست

اول خون زخمها و دملها و در مقداری که قرار داده شده است [illegible] و اظهر [illegible]
آن است [illegible] معفو است مطلقا [illegible] خون او [illegible] قطع [illegible] است [illegible] معفو نباشد
[illegible] زخم و دمل [illegible] و اول احوط است [illegible] جامه
و بدن [illegible] واجب نیست تبدیل جامه و نه [illegible] زخم [illegible] احوط
[illegible] اظهر آن است [illegible] خون زخم و دمل [illegible] اگر زخم [illegible]
و خون [illegible] ممکن [illegible] معفو [illegible]
مثل [illegible] و اظهر آن است که [illegible]
[illegible] مثل [illegible] و اظهر آن است [illegible]
زخم و دمل [illegible] و اظهر آن است [illegible]
[illegible] عفو [illegible] درهم [illegible] مقدار آن [illegible] است
و آنچه علما ذکر کرده اند [illegible] بعضی گفته اند [illegible] بعضی گفته اند
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible]
احتیاط [illegible] از مقدار [illegible] انگشت [illegible]
از این حکم خون حیض [illegible] و بعضی از علما ملحق کرده اند [illegible] و دلیل آن
[illegible] خون متفرق [illegible] هیچ قطره از آن [illegible] درهم
نباشد [illegible] و اظهر آن است [illegible] بقدر درهم باشد
[illegible] کنند [illegible] حکم اینکه خون [illegible] پس هرگاه
خون از [illegible] جامه [illegible] است خواه جامه [illegible]
و هرگاه مشتبه شود [illegible] معفو [illegible] هرگاه خون [illegible]

طهارت است سیم نجاست از آنست که در چیزی باشد که ساتر عورت نیست خواه از جمله لباس باشد
مثل عرقچین و جوراب و بند زیر جامه و کیسه احتلام و امثال آنها یا نباشد مثل کمربند و انگشتر و دستمال
و امثال اینها باشد و خواه آنچه از لباس است در موضع خود باشد مثل عرقچین در سر و جوراب در پا
یا نه مثل آنکه اینها در کیسه او باشد یا در بغل او باشد و در عمامه بر موضع خود نیست اشکالی است و ظاهر
نیست که معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه و پدر او است بجهت آنکه مادامی که بر موضع عمامه است ستر
عورت نیست و دو ثلث از علما هم و اکثر عمامه نیست و بنا بر این پس باید شال و امثال آن که متعارف است
بکمر می بندند همچنین باشند و اشکال در این بیشتر است و البته احتیاط را در این ترک نکنند و از اینجا
معلوم می شود که اگر کسی بکتف بسته باشد دستمالی نجس و بپیچد آن را و تکمه ببندد نمی تواند با او نماز کند بلکه او
نیست هرگاه قبای او رخته نجس در دامن او باشد با او تواند نماز کند بلکه او رخت که هرگاه رخت
خود نجس پوشد هرگاه نجس باشد و اینها بکنند تر کنند و در حج بلکه اینها همچنان باشد و حاصل اینکه آنچه
احادیث و ادله معلوم می شود اینست که باید بدن مصلی و جامه هائی که پوشیده است پاک باشد یا نجس باشد
و اما اینکه مطلقا همراه داشتن نجس جایز دارند پس معلوم نیست و اجتناب او اولی است اگرچه نمی
میتوانند ظاهر است هیچ جا دلیلی بر وجه ترک نکنند و اما علمای ترتیبی آن جایز ندانسته اند بهرحال
چنانکه گفتیم پس هرگاه نجس شد بول یا خون و در آن لباس باشد با آن لباس بدن و جامه نکند با آنکه [illegible]
مبطل نماز نیست و همچنین هرگاه خون نجس در زیر پوست داخل کرده باشند و از جمله بر اطعمه نجس
نجس یکی وقت کردن آن واجب نیست و اما خونی که بسبب کوفته شدن کوفت در پوست جمع می شود و دیگر
اند بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین هرگاه نجس باشد مثل شمشیر نجس و امثال آن نجس همراه داشته
باشد بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین طفل در بغل داشتن و نماز کردن با حیوان حلال گوشت
همراه داشتن جیب ضرر ندارد چهارم جامه زنی که تربیت طفل میکند و یک جامه بیش ندارد
و در شبی نماز را نیکو گفته اند و از بعضی هم معاصرین عفو کرده اند

و این

و این را نیست بجهت آنکه در حدیث لفظ مولود وارد شده و آن شامل پسر و دختر هر دو است
و ممکن است که مرد و پسر هم ملحق باشند به زن در مرتبه و همچنین زیاده تر از یک جامه هم مثل یک جامه باشد هرگاه
مضطر باشند و آن [illegible] و همچنین بیشتر از یک طفل مثل یک طفل و همچنین غایط مثل بول و الحاق بعضی بجا اشکال است
و اقوی آنست که اکتفا بر آنچه در حدیث است نکنند هر چند که ممکن است بول با پسر بخوبی اشکال باشد بلکه اگر بیندازد آخر روز شستن آن
هم نماز با یک جامه پاک بکند یا نه این گمان بهتر است و جمعی از اصحاب گفته اند که جامه در شبانه روزی یک مرتبه بشوید
برای اکثر نمازها متواتر است و معتمد این ملاحظه و حرج نکنند و بقدری که ممکن است [illegible] لازم نیست
و در [illegible] هرگاه [illegible] برهنه [illegible] در موضع [illegible] کتف باشد [illegible] اکتفا کنند **مطلب پنجم**
هرگاه جامه نجس باشد و ممکن نباشد تطهیر آن و جامه دیگر نداشته باشد خلافی نیست در اینکه اگر جامه
بلند نمود و غیر با نماز کند صحیح است و لیکن خلاف کرده اند که آیا جایز است در جامه نجس نماز کردن
یا نه بعضی گفته اند باید برهنه نماز کنند یا جامه نجس نماز کنند و بعضی واجب دانسته اند که برهنه
نماز کنند و این در نزد حقیر اقوی است و اگر مضطر شود در جامه نجس نماز کند بجهت سرما یا گرما یا غیر آن در آن
جامه نماز بکند و جمعی گفته اند که اعاده هم میکنند و این احوط است و اقوی عدم وجوب است و هرگاه دو جامه
داشته باشد که یکی از آنها نجس است و نمیداند که کدام است ظاهر و مشهور آنست که واجب است در هر یک جدا نماز کند
و بعضی گفته اند هر دو را بپوشد و یک نماز کند و این ضعیف است و ظاهر این است که نه در میان
دو جامه و بیشتر فرقی نیست و باید نماز کند بعدد جامه های نجس و یک جامه پاک مگر آنکه حرج و مشقت
بسیار لازم آید و در این صورت احتمال دارد [illegible] که در هر یک نماز کنند و احتمال دارد که بقدر حرج
عمل کنند و احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هرگاه وقت تنگ باشد [illegible] نتواند همه نماز را در جامه
بیشتر را در بیشتر [illegible] بقدر [illegible] وقت در هر یک از جامه ها که خواهد نماز کند
و هرگاه که نماز [illegible] ظهر و عصر [illegible] نیست [illegible] اولی احوط این است که
شود احوط آنست که نماز ظهر را در آنکه [illegible] و عصر را هم [illegible] ملاحظه ترتیب

بکند پس کسی که میخواهد نماز ظهر و عصر را در دو جامه مشتبه بکند و اول هر دو نماز را در یکجامه بکند و بعد از آن
هر دو نماز را در جامه دیگر بکند و میتواند که ظهر را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن عصر را در هر یک از دو جامه
بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند بعد از آن عصر را در جامه دیگر بعد از آن ظهر را در این جامه آخری و عصر را
در جامه اول پس در این وقت صحیح نخواهد بود مگر نماز ظهر زیرا که ممکن است جامه پاک همان آخری باشد و در ترتیب
بعمل نیامده **مطلب ششم** جایز نیست نماز در پوست مردار هرچند از حیوان حلال گوشت باشد اگرچه
دباغت شده باشد و خواه لباس ساتر عورت باشد و خواه [illegible] و خواه [illegible] مرده باشد یا [illegible] ذبح شرعی نکرده
گفته اند خواه ذبح نباشد و خواه نحر و خواه صید و خواه غیر آن نمیتوان در پوست آن نماز کرد تا ثابت شدن آن یا
علم است یا شهادت عدلین یا بآنکه گرفته شود از دست مسلمانان یا از بازار مسلمانان خواه شیعه باشند و خواه سنی
و خواه آن شخصی که از دست او میگیرد در بازار مسلمانان علم باسلام او داشته باشد و خواه نداشته باشد و خواه آن
کسی باشد که ذبایح اهل کتاب را حلال میداند یا نه مگر اینکه علم بهم رسد که ذبیحه اهل کتاب است یا آنکه در دست دارد
بلکه مدعی [illegible] است و [illegible] بلکه مستحب [illegible] است [illegible] اگر [illegible] پوست را افتاده باشد در جائی در بلاد مسلمانان
و دست مسلمان بر آن نباشد در آن نماز نمیتوان کرد و هرچند حکم بنجاست [illegible] اشکال است و در مثل جلد قرآن مجید
اشکالی است و در [illegible] بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی باشد و ظاهر اینست که [illegible] از پوست ساخته اند
و مشک [illegible] آن هرگاه جزم شود از [illegible] مسلمین [illegible] پاک باشد و احوط آنست که از پوست مردار جدا کنند
خون [illegible] مثل ماهی هم احتیاط کنند و با او نماز نکنند و اظهر اینست که همراه داشتن جزئی از مردار
هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل [illegible] قطعه از پوست [illegible]
از پوست مردار ساخته و یا غلاف شمشیر [illegible] از پوست مردار [illegible] غلاف
شمشیر بکنند با او نماز نمیتوان کرد که اجزای مردار [illegible] در مبحث نجاسات [illegible] کردیم با آنها نماز
میتوان کرد **مطلب هفتم** جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت باشد هرچند
تذکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه را که استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا مو یا کرک [illegible]

باشد

باشد و اشهر و اقوی آنست و فرقی نیست ما بین جامه ساتر عورت و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه
و غیر آن و همچنین اشهر و اظهر آنست که همراه داشتن هر جزئی از آن نیز این حکم دارد هرچند لباس نباشد مثل
موی گربه و [illegible] شتر [illegible] هرگاه [illegible] با اینها نماز کرده [illegible] در آن اشکال است و دلیل بر وجوب
اعاده نیست هرچند احوط است خصوصا در لباس و خصوصا در آنکه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن اجزای
غیر ماکول اللحم بغیر آن مثل [illegible] یا پشم [illegible] بافتند [illegible] اما این جزء ماکول است یا غیر ماکول
اشکال است [illegible] اقوی عدم وجوب اجتناب است و احوط اجتناب است بلکه احتیاط مؤکد است
و اما اگر غیر ماکول اللحم [illegible] مشتبه شود بغیر آن پس اقوی وجوب اجتناب [illegible]
و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم جزء از آن است و نماز در فضلات طاهره آن مثل عرق و چرک و موی [illegible]
آن صحیح است هر چند از غیر خود باشد و همچنین مراد [illegible] مثل زنبور [illegible] و امثال آن است بجهت آنکه اینها
ضرر ندارد و اما آنکه وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد دو چیز است اول خز است که نماز در موی آن بالاتفاق
صحیح است و در پوست آن هم بنا بر اقوی و اشهر صحیح است نهایت اشکال در حقیقت خز است و اهل عرف
در او اختلاف دارند و کلمات علما هم در آن مختلف است بعضی گفته اند حیوانی است چهار دست و پا که از
آب صید میکنند و می میرد بجدا شدن از آب مثل ماهی و بعضی گفته اند که آن سگ آبی است و بعضی
چیز دیگر گفته اند و شیخ زین الدین در شرح لمعه گفته است که [illegible] امروز مجهول است و کسی [illegible]
باسم [illegible] مانند [illegible] اسم آن [illegible] و در اوایل اسلام [illegible] است و الحال [illegible]
و اظهر اینست [illegible] که [illegible] باشد [illegible] مذکور شد [illegible] از [illegible] قول است
و اظهر آنست که جایز است نماز در آن بشرط آنکه تذکیه شرعی بعمل آمده باشد و مراد [illegible]
مطلب هشتم حرام است پوشیدن ابریشم خالص مردان را و مبطل نماز است از برای ایشان
بخلاف زنان که حلال است برای ایشان و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است
[illegible] از برای مردان در حال جنگ [illegible] مانعی ندارد پوشیدن و نماز کردن در آن و ظاهر آنست

و مراد جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین در حال اضطرار بجهة سرما و گرما و دفع آن و دفع [illegible]
بغیر حریر عذری نیست بلکه بعضی با آن نماز می‌کنند و بعضی جایز دانسته‌اند از برای کسی که [illegible]
ازار کند و اظهر در نزد حقیر آنست که اگر شپش باشد دفع میشود و تحلل از آزار شپش [illegible] صحیح است [illegible]
میتواند پوشید و با آن نماز کند والا فلا و اینکه مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت باشد و اما غیر آن
مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و غیر آن پس در آن خلاف است و اظهر در نزد حقیر آنست که مبطل نماز است
و اما سجاف که در دور دامان و سر آستین ها میدوزند و در استر جامه یا ابره آن پس اظهر آن است
که مبطل نیست و احوط اجتناب است و احوط آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد در حکم سجاف
[illegible] و تیر طاقه که در دور گریبان پیراهن میدوزند و در دور دامان جامه ها میدوزند و اما تکمه و بند
قبا پس در آن جواز در نهایت شهرت است و اما جامه که غیر ابریشم در آن یا ابریشم مخلوط باشد جایز است
نماز در آن بجهة مردان و جامه که در عرف میگویند مخلوط است کافی نیست و ظاهر آنست که هرگاه ده
یک آن غیر ابریشم باشد هم خوبست و هرگاه ابریشم باشد و [illegible] باشد و هرگاه
جامه را پاره پاره باشد و بعضی تمام حریر باشد و بعضی تمام [illegible] هم خوبست و هرگاه جامه از قطعه ها
چند دوخته باشند که بعضی حریر باشد و بعضی چیز دیگر از قبیل جبه قلمکار هر چند [illegible]
جامه را پاره پاره باشد که [illegible] پس در آن اشکال است و اظهر اجتناب است و همچنین هرگاه جامه کرباس
شال و امثال آن را ابریشم نقش کنند متصل بهم باشد از قبیل جامه زری که در این زمان ها
متعارف است و اما هرگاه بجای پنبه در جامه پنبه دار ابریشم بگذارند در آن دو قول است و احوط
اجتناب است **تنبیه** جایز است نشستن بر روی فرش حریر محض و سوار شدن بر آن و اظهر
در نزد حقیر آنست که نماز هم بر روی آن کند صحیح است **مطلب دوم** حرامست پوشیدن طلا از برای
مردان و باطل است نماز در آن و در اینها خلافی نیست هرگاه تمام جامه ساتر عورت از طلا باشد
مثل آنکه از مفتول طلا جامه ببافند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و امثال آن و همچنین در مخلوط

بطلا

بطلا مثل آنکه جامه را از مفتول طلا و [illegible] و ابریشم بافته باشند و در مموه یعنی آنکه [illegible]
طلا داشته باشد در حرمت اینها و بطلان نماز در اینها خلافیست و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلان است
و این احوط بلکه اظهر است و همچنین انگشتر طلا از برای مردان حرامست و علامه تصریح به بطلان
نماز در آن کرده است و بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد و بعضی تامل در بطلان نماز در آن کرده اند
و احوط اجتناب است و احوط بلکه اظهر حرمت استعمال تکمه طلا و سجاف جامه از طلاست و همچنین احوط
بلکه اظهر بطلان نماز است در اینها و اما زنان خلافی نیست که جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز
کردن در آن هم و اما همراه داشتن طلا پس [illegible] ندیده ام که دلالت کند بر حرمت آن در حال نماز و باطل شدن
نماز به آن خواه سکه دار باشد خواه نباشد بلکه اگر خوف فراموشی کردن و تلف شدن آن باشد اجتناب هم
[illegible] بلکه گاهی [illegible] که حرامست جدا کردن از خود اگر در جائی باشد که [illegible] و تلف
[illegible] بیرون آوردن بهتر است **مطلب سوم** جایز نیست نماز کردن در جامه غصبی بلکه باید جامه
یا ملک خود باشد یا اذن از صاحب آن داشته باشد صریحا یا بفحوی یا به شاهد حال و مشهور علما نماز را
باطل میدانند و بعضی دعوی اجماع بر آن کرده اند و هرگاه مالک اذن بدهد غاصب را جایز است
نماز در آن **مطلب چهارم** مکروه است نماز در جامه یا انگشتری که در آن تمثال باشد و اظهر آنست که
کراهت مخصوص صورت حیوانات [illegible] است پس در مثل جبه و قلمکار و امثال آن کراهتی نیست هر چند
صورت گل و درخت در آنها باشد و همچنین مکروه است نماز کردن با پول [illegible] که در آن
صورت [illegible] است و کراهت آن سبک [illegible] بپوشند [illegible] همیانی با کیسه و مکروه
[illegible] که [illegible] در [illegible]
مکروه است نماز کردن با آهن خواه انگشتر باشد خواه غیر آن مگر [illegible] آهن
[illegible] در غلاف [illegible] و در احادیث [illegible]
مکروه است نماز در جامه [illegible] که اجتناب [illegible] میکنند و [illegible]

عمل کنی اولی است مثل پوستین و امثال آن و جامه هائی که مجوس می بافند [illegible] اجتناب
[illegible] و همچنین مکروه است در جامه [illegible]
کردن حلال دانند و در جامه که در زیر [illegible] باشد که از [illegible] و مکروه است [illegible]
کردن بغیر ردا بلکه مطلق نماز کردن بی ردا [illegible] جامه [illegible]
جامه [illegible] باشد تنها [illegible] اینکه [illegible]
و کیفیت ردا آنست که جامه بر دوش [illegible] و هر دو طرف جمع کنند و [illegible]
با آنکه [illegible] و ظاهر آنست که عبا و پوستین و امثال آن [illegible]
از ردا بکند و مکروه است از برای کسی که نماز با عمامه میکند اینکه عمامه او تحت الحنک نداشته
باشد و مستحب است نماز را با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک [illegible] اقوال علما
در احادیث از بعضی ظاهر میشود اینست که قدری از عمامه را [illegible] و آخر آن [illegible]
[illegible] و سر او را [illegible] بعمامه [illegible] و از بعضی [illegible]
از زیر چانه بیاورند و [illegible] و از بعضی اخبار ظاهر میشود [illegible]
[illegible] تردد در [illegible] تردد [illegible] و بعضی
گفته اند [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] و [illegible] همه [illegible] اول [illegible]
[illegible] عمامه [illegible]
[illegible] تحت الحنک [illegible]
[illegible] مکروه نباشد و مکروه است نماز [illegible]
[illegible]
و همچنین نماز کردن در جامه [illegible]

زن

زن یا عورت مرد [illegible] باطل است و اما اگر حجم عورت نمایان [illegible] آن نمایان نشود اظهر کراهت است
و بعضی مبطل دانسته اند و احوط اجتناب است و اما پوشیدن عورت [illegible] پس آن کافی
نیست [illegible] و همچنین مکروه است که مرد [illegible] نماز کند و زن [illegible] نماز کند
[illegible] نماز کند که [illegible] باشد یا در حالی که [illegible] باشد [illegible] و کردن بند
و مکروه است نماز در [illegible] و همچنین مکروه است بجامه سیاه بغیر عبا و عمامه و [illegible] و در جامه
[illegible] و همچنین در [illegible] باشد مثل
[illegible] در این زمان متعارف است [illegible] و اکثر [illegible]
اند و این احوط بلکه اظهر است و ظاهر آنست [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] و هر چند [illegible]
[illegible] نماز کردن [illegible] است **فایده** سنت است خوشبو کردن خود را
در حال نماز [illegible] چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود نماز
کسی که خود را خوشبو کرده باشد افضل است از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد **فایده دیگر** در
[illegible] نماز ها [illegible] و در آن [illegible] باب است **باب اول** در اقسام نماز ها [illegible] احکام
آنها و در آن [illegible] فصل است **فصل اول** در اعداد نماز یومیه و نماز جمعه است و احکام آنها و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر و هر یک از آنها چهار رکعت
و مغرب و آن سه رکعت است و عشاء و آن چهار رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است و وجوب
آنها در هر شبانه روزی بر هر مکلف که شرایط تکلیف داشته باشد بدیهی دین است و کسی که حلال
داند ترک یکی از آنها را [illegible] کافر است **مطلب دوم** نماز
ظهر در روز جمعه بدل میشود بنماز جمعه [illegible] که مذکور خواهد شد در حالی [illegible]
نماز جمعه و دیگر نماز ظهر را نمیتوان کرد و بعضی از علما دعوی اجماع کرده اند که [illegible]

که امام معصوم حاضر باشد یا نایب خاص او و اگر معصوم غایب باشد پس نماز جمعه واجب نیست و مشهور در میان متأخرین

اینست که درین وقت سنت است کردن آن یعنی به این معنی که مکلف اختیار دارد اگر میخواهد نماز

ظهر را بکند و میخواهد جمعه را اما افضل نماز جمعه کردن است و بعضی گفته اند که درین وقت نماز

جمعه حرامست و اول ظهر است و احوط آنست که جمعه را بکنند و اعاده ظهر را هم بکنند و در هر دو اکتفا

بقصد قربت میتوان کرد و احتیاط آنست که جمعه را ترک نکنند بجهة آنکه جمعی قایل شده اند که مطلق

نماز جمعه واجب عینی است و با وجود شرایطی که بعد مذکور میشود دیگر بنماز ظهر نمیتوان اکتفا کرد

و بعضی گفته اند در حال غیبت امام و نایب خاص آن هر چند سنت دانیم نماز جمعه را باید که پیش

نماز مجتهد جامع الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز جمعه بکنند و این احوط است **مطلب سیم** شرطست

در صحت نماز جمعه اینکه بجماعت ادا شود و شرطست در امام که بالغ و عاقل باشد و به هر کاه دیوانه

باشد که گاهی عاقل میشود در حال عاقل بودن آنکه خلاف است اظهر کراهت است و همچنین باید مرد باشد

و حلال زاده باشد و شیعه اثنا عشری باشد و عادل باشد و در معنی عدالت خلاف است و آنچه این

حقیر را بگو باشد عدالت را توان شناخت و اظهر آنست که حسن ظاهر کافیست بنابر حدیث صحیح

عبد الله ابن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سؤال کرد از آن حضرت

که بچه چیز شناخته میشود عدالت مرد در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او از برای ایشان

و ضرر ایشان پس فرمود آن حضرت باینکه بشناسید او را بستر و عفاف و بازداشتن شکم و فرج و دست و زبان

و شناخته میشود بدور کردن از گناهان کبیره که خدای عز و جل وعده آتش بر آنها داده از جمله

شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از جهاد و غیر اینها و چیزی که دلالت میکند بر اینها

همه اینست که پوشیده باشد همه عیبهای خود را تا اینکه حرام شود بر مسلمانان اینکه دریده اند از

لغزشها و عیبهای او یا اینکه غیر عیبهای او نیست که در دل توهم کنند و از پوشیده کند که حرام شود تفتیش

و تفحص کردن از اینها و واجب شود بر ایشان خوب شمردن او و ظاهر کردن عدالت او در میان مردم و اینکه

تخلف

تخلف نکند از جماعت مسلمانان بدون عذری پس هرگاه که سؤال شود از او در قبیله او و محله اش بگویند

ندیدیم ما از او مگر خوبی و او ملازمت میکند بر نمازها و محافظت میکند اوقات نمازها را

و حدیث مشتمل است بر آنچه درین فقرات رسید و کم است بعد منافع حاجت ذکر کردیم و حاصل

اینست که باید شخص را باید دید که از ارتکاب معاصی ازو ظاهر نشود و صلاح و طاعات و خیرات

ازو ظاهر شود دیگران باید معصیت ازو ظاهر نشود و اگر کسی را بدی داشت معصیت بدیده

او در بعد و دوری آن باشد و مشهور در میان علما آنست که در عدالت معتبر است اینکه منافی مروت

هم ازو بعمل نیاید و مروت را معنی بوده که عادت باینکه ترک آن باعث آن شود که از امور مستهجنه

مشهور شد بخلاف عادت باشد از کسی کند از مباحات و مکروهات که نها منسوخ و باعث اظهار آنها شود

مثل چیز خوردن در بازار و بول کردن در راه که این وقت که عد مردم و امثال اینها که تقبیح شمرده شود

و در میان مردم و مثل ارتدادی که بکشند تراز و بقدر بسیار آنچه و امثال اینها بجهة اینکه این

امور از راه سفاهت است یا از بیحیائی و هر دو منافی و ثوق و اعتماد است و پوشیده نیست

سابق مذکور شده هم دلالت بر آن دارد و بدانکه هرگاه چیزی که منافی عدالت باشد از اینکه

ظاهر شود و توبه کند باز عدالت برجوع میکند و بمجرد ظاهر توبه کافیست هر چند قابل باشیم باینکه

عدالت عبارتست از ملکه است و اختلاف کرده اند که آیا شرطست در امام جمعه آزاد بودن

و سالم بودن از خوره و پیسی و حد شرعی و اعرابی بودن و کوری و جواز امامت عبد مبنی است

بر قول بمنعقد شدن جمعه بآن و بعد مذکور خواهد شد و اظهر سالم بودن از غیر کوری

در امام جمعه شرط باشد و تمام این کلفه ها در نماز جماعت مذکور خواهد شد ان شاء الله **مطلب چهارم**

واجب نمیشود نماز جمعه مگر بر مرد آزاد بالغ عاقل صحیح سالم از کوری و لنگی و پیری باشد

و فاصله میان او و نماز جمعه کمتر از دو فرسنگ باشد و باران هم نباشد پس بر زنان نماز جمعه واجب

نیست و همچنین بر بنده و هرگاه بعضی ازو آزاد باشد در آن اشکال است و اظهر اینست که نوبت

جمعه ظهر باشد هر چند جمعه در روز نوبت افتد که او را از آن بود بقسمت اداکند و اگر نه باشد

و همچنین اظهر اینست که از مسافر پس قطع شده مراد از مسافر کسی است که مرد و قصر واجب باشد

خواه در خانه خود باشد یا کثیر السفر باشد و در محل اقامت باشد یا در سفر معصیت پس آنها هم را

حکم حاضر است و در جائیکه مخیر است میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه در آن اشکال است

و اظهر اینست که قطع شده و در از رجوع بعرف میشود پس هرگاه لنگ باشد بر زمین است لاکه

ساقط میشود و همچنین از پیر بسیار است و حد آن بتحلیل رفتن باشد و بعضی گفته اند هرکسی که

بقدر دو فرسنگ تمام را راه رود واجبست که حاضر شود و ظاهر آنست که مراد واجب نیست نهایت

خلاف درین بی فایده است بجهة اینکه جائی که فرض کرده یافت شود فاصله دو فرسنگ تمام باشد که نه

زیاد و نه کم و اینکه نهاده دو فرسنگ بیشتر راه باشد مساوی حکم او است بر دو واجب نیست اما

بعد از آنکه حاضر شود بانزدیک بجا باید بر دو واجب میشود بخلاف و بعضی ملحق کرده اند بباران و

گرمای شدید و سرما و خوف اینها و هر چه موجب عسر و حرج باشد باعث سقوط میشود و از این جمله است

که باعث تعب باشد و هرگاه این جماعت که نماز جمعه از ایشان ساقط است اتفاق افتد که حاضر

شوند در نماز جمعه پس جایز است از برای ایشان نماز جمعه و مجزی است از ایشان بلکه متعین میشود

بر آنها که نماز جمعه بکنند بغیر از زن و بنده و مسافر که در اینها خلافست و اکثر علما بر آنها نیز واجب

میدانند و این اظهر است و اما از زنی که اینها حاضر شده اند و نماز بر اینها واجب شده ایشان

و عدد که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد آمد با اینها حاصل میشود و جمعه با اینها منعقد میشود بغیر زن

که او از جمله عدد محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلاف است و اظهر اینست که اقرب انعقاد جمعه

باشد با آنها **مطلب پنجم** هرگاه از پنج نفر کمتر باشند جایز نیست کردن جمعه و شرطست در

انعقاد جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از ایشان امام باشد و لکن در این صورت واجب جمعه متعین نمیشود

اما هرگاه هفت نفر جمع شوند که یکی از آنها امام باشد در آن صورت متعین است جمعه **مطلب ششم**

شرطست

شرطست در صحت جمعه اینکه جمعه دیگر آنجا منعقد نشود و فاصله میان آنها کمتر از یک فرسنگ باشد

و معتبر ملاحظه احرام از جماعتهاست با اول جماعت دیگر پس اگر از صف آخر یکی عقد عدد

جمعه بآن منعقد میشود تا اول جماعت دیگر یک فرسنگ باشد کافی نیست بلکه معتبر ملاحظه پائین صف

آخر آن جماعت و امام این جماعت دیگر است پس هرگاه اتفاق افتد که با وجود عدم فاصله یک فرسنگ

هر دو یکبار نماز کنند یعنی که هر دو یکبار تکبیرة الاحرام بگویند نماز هر دو باطل است و باید جمعه را اعاده

کنند و اگر یکی بیشتر شروع کند نماز دیگری باطل است و آن دیگری نماز ظهر را اعاده میکند و مقدار

فرسخ سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بمقدار و عرض بیست و چهار انگشت غالبا

و هر انگشتی مساوی عرض هفت دانه جو است و بعضی گفته اند شش دانه و هر جوی مساوی هفت دانه موی از مو

یا بو است **مطلب هفتم** شرطست در صحت جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز و مشهور آنست که واجبست در هر یک

حمد خدا گفتن و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و موعظه و قرائت قرآن و مستحب است هر یک از مذکورات

بعمل آید کافیست بهر لفظی باشد هر چند بلکه بخصوص روایت شده بخوانند بهتر است اما قرائت قرآن

مشهور آنست که واجبست در خطبه یک سوره تمام بخوانند و قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبه آخر یک آیه

تمام کافی هم گرفته اند و در حدیث وارد شده است که آخر کلام آیه ان الله یأمر بالعدل و الاحسان تا آخر آیه

باشد و مشهور آنست که واجب است خطبه را بزبان عربی بخوانند و اظهر آنست که هرگاه عدد جمعه عربی نفهمند

بعجمی بگویند و احتیاط در اینست که هم از زبان بگوید و اگر واجب دانیم عربی را اظهر اینست که هر عددی که معتبر

واجبست باید که بفهمند معنی آن را و اگر ممکن نشود بعد از آن بعجمی بگوید و اظهر آنست که واجب است امام

و خطیب یکی باشند و واجبست بلند خواندن در حال خطبه و شرطست صحت نماز است مگر با عجز در صورت

عجز هرگاه ممکن باشد که نایبی بگیرد در خطبه و نماز بنابر مذهب مختار یا از برای خطبه خواندن بنا

بر قول بجواز فرق بر امام و خطیب نایب بگیرد و اگر نتوانند نشسته خطبه بخوانند و واجبست که بنشیند

و امام در حال قیام بجهة خطبه خواندن و واجبست که در میان دو خطبه بنشیند و آرام بگیرد و اظهر آنست

حرها رت شرط است در حال خطبه خواندن چنانکه از احادیث معلوم شود و خطبه‌ها بمنزله دو رکعت نماز است
و اظهر آنست که واجب است بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند و اقوی وجوب گوش دادن است
نیز بلکه ساکت بودن هم و اقوی حرمت کلام است بر غیر خطیب در اثنای خطبه بلکه بعضی علما حرام دانسته‌اند هر چیز را که
حرام است در صلوة و بهتر آنست که در پی هر خطبه سوره کوچکی بخواند و بعد از فراغ از خطبه و قبل از امام
… و سنت است از برای خطیب آنکه بر عصا و امثال آن تکیه کند و بر بلندی باشد مثل منبر و آنکه
اول خود را بمردم کند و سلام کند در اول وقتی که بالا رفته است و بنشیند تا موذن اذان بگوید و قائم
شود و آنکه بلیغ باشد و وعظ میکند پند پذیر باشد و … کردن آنرا تاخیر کند **مطلب ششم** سنت است
در روز جمعه غسل کردن و احکام … اول روز … مسجد اعظم بعد از آنکه سر
تراشیده باشد و ناخنها و شارب خود را گرفته باشد بلکه در همه از این امور سنت است و بجا …
خوشبو کردن خود و … و پوشیدن بهترین جامه‌های خود و پاکیزه‌ترین آنها بلکه مطلقا زینت کردن
و آنکه با آرام تن و آرام دل باشد و بقدر مقدور کار خیر بکند و دعاهای که وارد شده بخواند و حرامست سفر کردن
در روز جمعه بعد از دخول ظهر و هر گاه … نماز جمعه در … باشد که باعث … پس در
این صورت در جواز سفر اشکال است و اظهر عدم جواز است … است چون مخالفت
و پیش از ظهر بقدری … نماز جمعه شود … هر گاه … جایی قدر
بظهر مانده است که بنماز جمعه برسد … هم سفر حرام باشد و اگر سفر او … جانب باشد
که نماز جمعه میکنند پس اظهر جواز سفر است و آنکه مذکور شد در وقتی است که سفر واجب نباشد اما هر گاه
واجب باشد پس فقها گفته‌اند که … حرام نیست مثل سفر حج و جهاد هر گاه مضطر باشد بسفر بجهة
رفع ضرورت و … حرامست خرید و فروش در وقت نماز جمعه و ظاهر این است که سایر معاملات غیر
بیع هم چنین باشد و اظهر آنست که معامله که در آن وقت شود صحیح باشد هر چند این فعل حرام باشد **فصل چهارم**
در بیان نمازهای واجب است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در نماز عیدین یعنی عید فطر

و اضحی و در آن چند مبحث است **مبحث اول** واجبست نماز عیدین نهایت وجوب آن مشروط است
بچند شرط که معتبر است در اکثر شروط نماز جمعه مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب خاص او که معصوم
او را بخصوص منصوب کرده باشد و مثل عدد و اقوی باعتبار پنج نفر است چنانکه یکی از آنها امام باشد و بعضی
هفت نفر را اعتبار دانسته‌اند و مثل امکان بجماعت کردن آن نماز و آنکه باید نماز دیگر نباشد
یعنی در کمتر از یک فرسخ … پس ظاهر علما … بعضی از ائمه این است این شروط
و این قول قویست و جماعتی قایل شده‌اند که این در وقتی است که نماز عید واجب باشد اما هر گاه سنت
باشد بسبب اختلال شرایط پس … و اما خطبتین پس مشهور استحباب آنهاست
و بعضی آنها را عینی واجب دانسته‌اند و بعضی شرط صحت نیز دانسته‌اند و این احوط است و کیفیت آنها
مثل خطبه جمعه است ولیکن در خطبه عیدین باید آنچه مناسب آنها است گفته شود از احکام فطره و قربانی
و محل خطبتین بعد از نماز است و گوش دادن بآنها سنت است و کیفیت نماز بنا بر مشهور اینست که نیت کند
و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره بخواند پس تکبیر بگوید پنج مرتبه و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر ششم
رکوع را بگوید و برکوع رود پس سجده کند و بعد از سجده برخیزد و بار دیگر حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید چهار
مرتبه و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر … رکوع را بگوید و برکوع رود و بعد از آن نماز را تمام
کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر و تعیین … در باب قرائت نماز و قنوت … آن
مذکور خواهد شد و حرامست سفر بعد طلوع آفتاب و مکروه است بعد طلوع صبح و پیش از …
مبحث دوم هر گاه مختل شود شرایط نماز عید پس مستحب است کردن آن بجماعت و فرادی …
نماز عید از هر که نماز جمعه ساقط است … مستحب است از برای … حضور نماز و در …
خلاف است و احوط بلکه اظهر آنست که زنان صاحب هیئت و جمال جایز نباشد که بیرون روند بنماز
مبحث سیم سنت است که این نماز را در صحرا بکنند بغیر مکه معظمه که سنت است در مسجد الحرام
بکنند و هر گاه عذری بهم رسد مثل باران و گل و غیر آن پس نماز را در مسجد یا در خانه بکنند و سنت است

کیفیت نماز عیدین

که بر زمین مسجد بکنند بلکه … بدن … بر زمین باشد و بر … فرش بنشینند و سنت است از برای امام
بلکه از برای مأمومین نیز آنکه در وقت بیرون رفتن پاها را برهنه کنند و براه روند با آرام تن و دل
و سنت است غسل پیش از بیرون رفتن و خوشبو کردن … از برای بیرون رفتن و زینت
کردن و بهترین جامه‌ها را پوشیدن و عمامه بر سر نهادن و … و دعاها که وارد شده است
خواندن و آنکه از راهی بروند و از راه دیگر برگردند و بعضی گفته‌اند که در وقت رفتن راه دور
تر را اختیار کنند و سنت است که در عید فطر افطار کنند پیش از بیرون رفتن و در عید قربان بعد
از برگشتن و آنکه افطار در عید فطر بشربت باشد و بعضی گفته‌اند بتربت امام حسین علیه السلام
و آن ضعیف است و در عید قربان بگوشت قربانی … بوده باشد … که مطلق گوشت
قربانی هم خوب است و مستحب است که منبر را از مسجد جامع نقل نکنند بلکه … بسازند از گل …
بلکه مطلق … هر چند … و آنکه موذن با آواز بلند سه مرتبه بگوید
الصلوة بجای اذان … و بعضی گفته‌اند که بعد از آنکه برخاستند بنماز بگوید …
… هم سنت است و سنت است که تکبیرات را بگویند در عید فطر عقب چهار نماز که اول
آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز عید است و بعضی واجب دانسته‌اند و اول اظهر است و کیفیت آن
اینست اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر و للّٰه
الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا و در عید قربان عقب پانزده نماز بگوید که اول آن ظهر روز
عید است اگر در منی باشد و در غیر آن عقب ده نماز و بعضی این را واجب دانسته‌اند و اول اقوی است و بهتر است
در کیفیت آن چنین بگوید اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر
و للّٰه الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و الحمد
للّٰه علی ما ابلانا و مکروهست با اسلحه بیرون رفتن مگر در وقتی که … و مکروه است که نماز سنت
پیش از ظهر بکنند … مگر … مسجد پیغمبر صلی اللّٰه علیه و آله … بیرون آمدن بمصلی …

حرام دانسته‌اند و احوط ترک آنست و بعضی قضای نماز را هم منع کرده‌اند و اما بعضی دیگر گفته‌اند
… و این قایل … است **مبحث چهارم** هر گاه … عید و جمعه با هم … علما
آنست که … عید … جمعه حاضر … و بعضی گفته‌اند این مخصوص
کسی است که خانه او دور باشد و بعضی واجب دانسته‌اند … اول قویست و این از برای ماموری
است و اما امام پس … واجب دانسته‌اند حاضر شدن … و این احوط است **مطلب دوم** در نماز آیات است
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در وجوب آنها است بدانکه … وجوب نماز از برای
کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه و همچنین از برای زلزله و اما سایر علامات …
آسمانی … اغلب مردم از آنها خوف میکنند مثل تاریکی شدید و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید …
بسیار شدید … خلافست و اقوی وجوب است و هر گاه کسوف و خسوف
… وسعت وقت نماز داشته باشد پس … اشکال است و احوط … اقوی وجوب است
… در وقت کسوف و خسوف شروع میکنند و بعد از آن تمام میکنند هر چند … مسائل
وقت … کسوف و خسوف و زلزله در مباحث اوقات گذشت **مبحث دوم** در کیفیت آنست
و آن دو رکعت است بده رکوع و چهار سجود و در هر رکعتی پنج رکوع است و در رکعت اول ده قنوت
و در رکعت دوم هم … قنوت میخوانند و تفصیل قرائت آن و رکوع و قنوت و سایر احکام آن
در … اذکار نماز در مبحث قرائة و رکوع و قنوت مذکور خواهد شد **مبحث سیم** سنت است
… نماز … در زیر آسمان بکنند و اگر در مسجد میکنند در فضای بی سقف مسجد بکنند …
… و سنت است طول دادن … نماز … بمقدار کسوف و خسوف … وقت … بکنند و اگر …
… نماز را تمام کنند و نماز را اعاده کنند بلکه مطلق اعاده کردن هم سنت است …
… در وقت زلزله آیه ان اللّٰه یمسک السموات و الارض … و دعایی که وارد شده بخواند
و آنکه … بعد از … اللّٰه اکبر بگوید و دعایی که وارد شده بخواند **مطلب سیم**

در نماز طواف و استیجار و آنچه بنذر و شبه آن لازم گردیده باشد اما نماز طواف پس آن واجب است از برای
طواف واجب و سنت است از برای طواف سنت و عمل کردن در آن صحیح است و اما نماز استیجار
پس آن واجب میشود بعقد اجاره و شرایط اجاره در آن معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل
و مقدار آن و فرقی با نماز خود مکلف ندارد مگر بآنکه بنیت نیابت پس قصد میکند که نماز
ظهر قضا میکنم بنیابت فلان واجب قربة الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و جهر
و اخفات را مراعات کند و هرگاه نایب و منوب عنه مساوی باشند پس اشکالی نیست و اینکه
صحیح خود را نماز برای منوب عنه میکند و اما در صورتی که مرد از برای زن میکند احوط اینست
که نماز صبح خود را از برای زن بکند یعنی در جهری جهر کند و در اخفاتی اخفات و در صورتی که زن
از برای مرد میکند احوط اینست که در مواضع جهر جهر کند و در مواضع اخفات اخفات و اما نماز
که بنذر و شبه آن مثل عهد و قسم واجب میشود پس واجب است بهر نحوی که نذر کرده است بعمل آورد
و هرگاه قید مباحی کرده باشد مثل اینکه نذر کرده باشد دو رکعت نماز سنت بجا آورد در بالای کوه و
بکنم یا دو رکعت این نماز را در میان این خانه بکنم پس علما گفته اند که قید وقت را اعتبار میکنند
و میگویند باید در همان وقت بعمل آورد و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی در نظر
حقیر آنست که در این هم لازم است که بعمل بیاورد و بعضی دیگر گفته اند که هر چند افضل باشد مثل
مسجد و امثال آن و قید است مثلا نذر کند که نماز ظهر را امروز میکنم در خانه و حقیقت نذر
بمکان راجع نشده به نماز ظهر پس بنابر اینکه رجحانی ندارد شرط صحت نخواهد داشت و میتواند
در جای دیگر بکند اما در کلام علما فرق ما بین این دو نیافته ام **فصل سیم** در قصر و اتمام
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** واجب است از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت
کردن نماز چهار رکعتی را در که دو گفتیم که با وجود علم بمسئله عمدا ترک کند و نماز را تمام کند نماز او باطل است
و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز را پس مشهور اینست که نماز او صحیح است و اعاده

هم بر او واجب نیست هر چند وقت نماز باقی باشد و بعضی علما گفته اند که هرگاه
وقت باقی است اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده را مطلقا و اقوی قول مشهور است
و بنابر آنکه جاهل معذور باشد در این مسئله قصر جاهل باشد بمکلف یا گوزده باشد که نماز را باید قصر
کرد معذور نیست اما هرگاه قصر و شرایط قصر را داند و جاهل باشد بمقدار مسافت یا قصد اتمام معذور
نیست و بعضی علما گفته اند که جاهل بوجوب تمام هم معذور است یعنی هرگاه کسی از روی ندانستن نماز تمام را
قصر بکند و این ضعیف است و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام بکند پس در آن خلاف است و مشهور
و اظهر آنست که اگر در وقت بخاطرش آید اعاده کند و اگر نه هر دو جز نیست **مبحث دوم** در شرایط
در جواز قصر اینکه سفر او بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد و مقدار آن هشت فرسخ است
و مشهور آنست که باید سفر هشت فرسخ متصل بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ باشد که در همان روز برگردد
و بعضی علما در صورت دوم قایل بتخییر شده اند در قصر و اتمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس
جمعی قایل بتخییر شده اند و بعضی گفته اند که نماز را قصر کند اما روزه را نگیرد و ابن ابی عقیل قایل
شده است که در هشت فرسخ ممتد و چهار فرسخ که همان روز اراده عود داشته باشد
یعنی از ده روز دیگر خواسته باشد عود کند در هر دو قصر میکند و اقوی در نزد حقیر همین قول است
و ظاهر اینست که همین که اراده نداشته باشد پیش از ده روز برگردد کافی باشد و دیگر ضرر ندارد
که قصر کند یعنی از ده روز بر میگردم اگر چه این احوط است و اظهر در نظر حقیر اینست که هم جابر
گشتی را بر رفتن جمع میتوان کرد هر چند مشهور خلاف است و العلم از بین در مواضع آن انشاء الله بیان
خواهم کرد و وجه این را بتفصیل در کتاب غنایم الایام ذکر کرده ام و بدانکه کسی که سفر میکند
اینست که میداند مقدار مسافت را یا نمیداند اگر میداند در آن اشکالی نیست و اگر نمیداند
بهیچ وجه چه قدر است پس یا اینست که ممکن است تحصیل علم بآن یا ممکن نیست و اگر ممکن
نباشد پس نماز را تمام میکند و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم بآن اشکال است و اظهر

واحوط اینست که باید تفحص بکند بجهت آنکه هرگاه مریض احتمال میدهد که استعمال آب ضرر داشته باشد تحصیل ظن بعدم
ضرر نکند آب را استعمال نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هرگاه نماز را تمام کند و بعد از آن
برو معلوم شد که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده پس باید اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه از اول وقت بمقدار
ادای تمام نماز گذشته باشد و هنوز نکرده باشد قصر میکند و اعتبار بحال ادا است و اظهر اینست که در وقت هم مخیل
شد نماز را او بمسافت بعد از علم و اما لو قبل از علم و دانستن باقی مانده است هشت فرسخ است کافی است
دیگر نباید از حال علم بهم رسیدن هشت فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت بشهادت دو عادل
ثابت میشود و ممکن است بعدل واحد هم ثابت گردد و شیوع که اعاده ظن نیز ثابت میشود بعلم کند
هم ظاهر اینست و اعتبار یقین موجب عسر و حرج عظیم است و بدانکه در بسیاری از احادیث
بجای هشت فرسخ اندازه مقدار مسافت معین کرده اند و بهر یک از آنها الحق میتوان اکتفا کرد که غالب اینست که اعتبار
یکی مقدار هشت فرسخ باشد و از بعضی اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد از میل قطع مسافت و تمام
و معتبر در آن زمین متوسط و روز متوسط و رفتار متوسط است و هرگاه کسی هشت فرسخ را یک روز طی کند
باز قصر میکند حتی مثل کسی که هشت فرسخ را در یک ساعت طی کند و همچنین هرگاه کسی برای
مسافت را در چهار روز طی کند اما اگر هشت فرسخ را در چند روز طی کند پس اعتبار ندارد
اولا مسافت بقدر هشت فرسخ نمیشود و همچنین هرگاه از سفر برگردد و در حوالی شهر خود مدتی بماند
با کاهلی تردد کند و داخل شهر شود **مبحث سیم** شرط است در قصر قصد مسافت معلوم خواه علم بمقدار
آن بعد از آن تفصیل داشته باشد یا با جمال علم بتفصیل مثل اینکه میداند که از ابتدای سفر او تا فلان جا
میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد میکند که این هشت فرسخ را طی کند و علم اجمالی اینکه
قصد کند که بمکانی برود و نداند که تا آن مکان چند فرسخ است و لیکن در نفس الامر هشت
فرسخ و بیشتر است پس این در وقتی فایده بخشد که چنین سفر را قصد کند و در اول نداند قصر کند و هرگاه بداند
سرای مسافت هشت فرسخ است و هنوز تمام نماز نکرده باشد پس در این حال نماز را قصر میکند و فایده این

شرط یعنی قصد مسافت اینست که هرگاه کسی بدون قصد مسافت راه طی کند هر چند بیش از مقدار مسافت
[illegible] قصر [illegible] مثل کسی که از پی گریخته گم شده ای میرود یا از پی غریمی میرود که طلب از او دارد و برگردد
[illegible] طالب آن [illegible] هر جا که بیابد [illegible]
[illegible] هشت فرسخ [illegible] قصر میکند و هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] قصر میکند [illegible]
[illegible] قصر میکند و لیکن مشهور علما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] حاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر آن [illegible] خلاصی شود [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] متفطن نشود [illegible] خلاصی [illegible]
[illegible] هرگاه متفطن این معنی نشود نماز را تمام قصر کند و در آخر متفطن شود
آیا آن قصر صحیح است یا نه و بعبارت واضح تر اینکه آیا جزم ظاهر کافیست یا جزم نفس الامر
میخواهد اظهر آنست که جزم ظاهری کافیست و مادام که بر جزم خود باقیست قصر میکند و هر وقت
که متفطن باشد و تردد داشته باشد حکم تردد در باب سفر را اجمالا هم میرسد و بعد از این خواهیم گفت و
بدانکه کسی که در قصد شرط است پس هرگاه اسیر را کسی میبرد اما میداند که او را الی هشت فرسخ

شرعی میرسد پس سفر تابع آن شخص است که او را می برد و باید قصر بکند از آنچه گفتیم حال اسیر
و زندانی و غلام معلوم شود که هرگاه اسیر اراده فرار داشته باشد و غلام [illegible] اراده آزاد شدن و زن
مطلقه شدن داشته باشند و خواهند که هرگاه فرصتی شوند برگردند و علم داشته باشند
و گمان [illegible] پس هرگاه علم داشته باشد [illegible]
شرعیه مرخص میشوند [illegible] داشته باشند قصر میکنند و هرگاه احتمال [illegible]
در مرخص شدن [illegible] باشند یا علم نداشته باشند [illegible]
شرعیه [illegible] تمام میکند **مبحث چهارم** شرط [illegible] از قصر استمرار قصد
اگر [illegible] نماز را تمام میکند
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهار فرسخ رفته است پس باید قصر
کند [illegible] قصد اقامه عشره بکند [illegible]
و [illegible] تمام کند [illegible] هشت فرسخ [illegible]
هشت فرسخ تمام [illegible] است قصر میکند اگر نه تمام میکند و هرگاه قبل از قطع مسافت چهار
فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصری کرده باشد و بعد از آن تردد در انقطاع [illegible] شود پس [illegible] آنست که
اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده میکند **مبحث پنجم** شرط [illegible]
در قصر اینکه از اول مسافت معهوده منظور نداشته باشد که در بین آن مسافت ده روز در جایی اقامت
کند و بعضی علما شرط کرده اند که باید قصد عدم اقامت بکند و دلیل آن ظاهر نیست بلکه [illegible]
در قصد اقامت نداشتن بس است و هرگاه کسی از اول سفر قصد نداشته در بین مسافت اقامت
کند

کند لیکن در بین سفر قصد کرد که در منزلی ده روز بماند پس آن باید دید که در محل اقامت
تمام کند و ظاهر اینست که ده روز حاصل میشود با اینکه اول طلوع آفتاب روز اول و آخر آن محل
بشود و روز دهم که آفتاب غروب کرد بیرون رود که شب اول ما بین طلوع صبح و آفتاب [illegible]
اما پاره [illegible] هر چند از طرف آخر پاره دیگر روز را با او حساب کنند و ظاهر آنست هر چند
در عرف و عادت اقامت میگویند کافی باشد پس اگر اقامه در بلدی میکند که بیرون رفتن او [illegible]
و زیارت گاه آن [illegible] که اکثر اهل آن بلد یا [illegible]
[illegible] در ابتدا [illegible] اقامت نمیکند پس هرگاه که
از محل اقامت بیرون [illegible] از مسافت قصر [illegible] در عرف و عادت
[illegible] اقامت [illegible] بلد اقامت دارد پس ظاهر آنست که
اقامت او بر هم نمیخورد و اگر در عرف و عادت بگویند از اقامت بیرون رفت مثل اینکه بیرون
در حوالی این بلد [illegible] فرسخ [illegible] روز هم بماند پس اگر منظور او این باشد [illegible]
[illegible] روز [illegible] در آن بلد بماند اقامت او بر هم نمیخورد [illegible]
[illegible] تمام است و اگر اراده اقامت جدید ندارد پس در آن اشکال و خلاف عظیم است اکثر علما
[illegible] قصد [illegible] فرسخ [illegible] هر چند [illegible] باشد باید تمام کند
و اگر از آن بلد که بیرون رفت منظور [illegible] فرسخ مسافت [illegible] هر چند [illegible] اول [illegible]
قصر میکند و این ظاهر [illegible] از اول [illegible] ظاهر [illegible] باز بر میگردد و به محل اقامت
و از آنجا بر [illegible] دیگر [illegible] و ظاهر اینست [illegible] از بلد اقامت بیرون رفته و عازم
طی مسافت شرعی است قصر میکند هر چند آن مسافت حاصل شود [illegible] کردن [illegible]
[illegible] خود و اقوال دیگر در مسئله بسیار است [illegible] بیرون رفتن از بلد اقامت قصر میکند هر چند منظور
نداشته باشد [illegible] مسافت شرعیه بکند و قول دیگر اینست [illegible] رفتن با آن قریه تمام میکند و در برگشتن

[illegible]

قصر میکند [illegible] قصد رجوع [illegible] و [illegible] اقامه کند و این در [illegible] از آنجا تا [illegible]
مسافت شرعیه باشد و کلام این قائل در [illegible] مختلف است و ظاهر این قول [illegible]
در رفتن [illegible] مشهور است [illegible] در رفتن [illegible]
و معیار [illegible] منظور [illegible] مسافت شرعیه است بدون قصد اقامه در [illegible]
و لیکن احتیاط در این مسایل [illegible] اگر [illegible] قصد اقامه عشره
بکند و بعد از آن از قصد خود برگردد [illegible] قصر میکند مگر اینکه یک نماز چهار رکعتی تمام کرده باشد
مثل نماز ظهر و دیگر [illegible] نماز [illegible] تمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد
پس بعضی گفته اند [illegible] میکند [illegible] و بعضی گفته اند تمام میکند و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر
گذشته است [illegible] تمام کند و اگر نه قصر کند و مسئله محل اشکال است اگر چه
اظهر قول اول است پس بنا بر این قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز را تمام میکند و از [illegible]
و قصر میکند و اگر کسی یک نماز تمام نکرده باشد [illegible] روزه گرفته باشد [illegible] پس بعضی گفته اند
[illegible] هر چند تمام [illegible] از رجوع از قصد اقامه و بعضی گفته اند [illegible]
مطلق و بعضی گفته اند [illegible] اگر بعد از ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول اول اقوی است
پس هرگاه اتفاق افتد که روزه واجب گرفت و نماز تمام نکرده [illegible]
روزه از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز را قصر میکند و هم روزه [illegible]
میکند پس [illegible] وقت [illegible] چهار رکعتی [illegible] نماز [illegible]
ظهر و [illegible] چهار رکعتی تمام است
و اگر هرگاه [illegible] در بین نماز قصد اقامه کند پس آن نماز را تمام میکند و ظاهر اینست
[illegible] نماز تمام هم [illegible] بعد از [illegible]
پشیمان شود از قصد اقامه حکم آن [illegible] بر هم نمیخورد **مبحث ششم** شرط [illegible] قصر اینکه
قطع

قطع نشود سفر او برسیدن بوطن خود و مراد از وطن در عرف [illegible] محل مسکن خود قرار داده
و اراده بیرون رفتن و نقل مکان و مسکن کردن از آن در نظر نداشته باشد و [illegible]
[illegible] بانیکه در اینجا خانه [illegible] میکند [illegible]
[illegible] و قطع علاقه از [illegible] بکند خواه مولد او و پدران او در آنجا باشد یا نباشد و این
معنی ملتزم این نیست که در آنجا ملکی داشته باشد یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافی است [illegible]
[illegible] خانه اگر چه [illegible] باشد [illegible] که این [illegible] مثل [illegible]
پس کسی که در کربلای معلی و نجف اشرف مجاور شود [illegible] خانه خریده [illegible]
ما دام العمر [illegible] صادق است بر او که در آنجا توطن کرده است و آن اگر
[illegible] از آن مکان [illegible] و عود کند [illegible]
توطن [illegible] هر چند که [illegible] خانه [illegible] مسکن [illegible]
دو وطن [illegible] باشد [illegible] مثل اینکه [illegible] قرار دهد که
در [illegible] ماه در بلدی [illegible] ماه در بلد دیگر چنانکه اغلب اکراد و ایلات در ییلاق
و گرمسیر میکنند [illegible] داشته باشند و در [illegible] وطن
داشته باشند [illegible] از آنها [illegible] وطن میگویند [illegible]
[illegible] قصر [illegible] داشته باشند در [illegible]
در جایی ساکن باشد بدون قصد توطن [illegible] در بین آن سفر کند [illegible]
[illegible] قصد اقامه عشره نکند نماز را تمام نکند بخلاف [illegible] اراده توطن
در آن [illegible] تمام میکند و هر چند [illegible]
و اظهر در نظر [illegible] است که توطن بالفعل شرط است و حصول توطن سابق برای [illegible] قطع
علاقه از آن [illegible] اظهر اینست [illegible] قصد توطن [illegible]

ماندن که واثار دوام واستمرار از و ظاهر شد مثل بنای عمارت و باغ و امثال آن اگر بیرون رفت
بسفر و معاودت کرد بانجا بدون قصد اقامه تمام میکند هر چند در انجا تا آن وقت شش ماه هم نمانده
باشد پس ما عدای و معیار صدق وطن عرفیست در حالی خواه از آن بابت باشد و خواه همین در انجا
مانده باشد یا شش ماه مانده باشد یا نه مانده باشد و خواه ان متعارف منزل ملک
داشته که در آن مکان در هر سال بماند یکدفعه تمام آن مستحق شده باشد یا نشده باشد و توطن
... با قطع علاقه از آن اعتبار ندارد و خواه در انجا بهیچ سالی ماندنی باشد
ولیکن مشهور علما بر اینند که هر گاه شش ماه در جایی توطن کرده است بجایی که بای ... رسید
تمام میکند هر چند قطع علاقه از انجا کرده باشد و دلیل این ندارد مگر چون بعض
از ... دعوی اجماع کرده اند اگر تواند در آنجا قصد اقامه بکند و تمام کند و اگر نتواند
قصر و اتمام هر دو بکند احوط است و جمعی از علما گفته اند مجرد توطن شش ماه را با وجود
قطع علاقه و شرط کرده اند در انجا ملک هم داشته باشد هر چند یک درخت خرما باشد حتی
اینکه بعضی از آن ملک شرط تحقق حقیقت استیطان ... کرده اند و بعضی اکتفا کرده اند
بمنزل و بعضی از این جماعت تصریح کرده اند که در منزل ملکیت شرط نیست و خانه
اجاره و عاریه هم خوبست و اظهر در نظر حقیر اینست که هیچیک اینها شرط نیست و همان صدق توطن
عرفی در ملک کافیست و وجود ملک ... مدخلیتی در صدق توطن عرفی ندارد و بدانکه ...
... سابق گردیدیم بجهت نقل اجماع ... احتیاط از ان خوبست ... در جایی که در این ملک داشته باشد
و اما اگر مطلقا ملک نداشته باشد و در این شش ماه توطن کرده پس دعوی اجماع در انجا معلوم نیست
چنانکه واضح است پس ... احتیاط در آنجا باین مرتبه نیست **مبحث هفتم** شرطست در قصر
اینکه در این راه در منزلی سی روز با تردد نماند یعنی هر گاه بجایی رسید و زمانی ... و قصد
ماندن هم ندارد و ... نماز و روزه را قصر میکند تا سی روز تمام شود بجایی که سی روز

تمام شد باید تمام کند هر چند بقدر یک نماز دیگر بماند و در اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه
باید سی روز تمام شود و معتبر سی روز عرفی تمامست بنحویکه در اقامه عشره گفتیم و مرکب از روز
اعتبار ندارد و هر گاه در این سی روز بیرون رود از بلد که عرفاً بگویند که در ان بلد نیست حکم
این سی روز برهم میخورد و **مبحث هشتم** شرطست در قصر که آن مسافر شغل و عمل او سفر نباشد مثل
مکاری و ملاح و امثال آنها که خانه ایشان همراه ایشان باشد مثل بادیه نشینان که خانه های آنها خیمه ها
است و دایم میگردند و با خود میگردانند و مشهور علما بلکه اکثر آنها این مطلب را اداکرده اند
و باین سبب بعضی از ایشان شرط کرده اند در تحقق این معنی در سفر کم ... باشد و بعضی چیزهای دیگر
گفته اند و بعضی باین عبارت گفته اند سفر او بیش از حضر او باشد و آنچه از احادیث معلوم
میشود بعموم و خصوص هم در ان دو عبارت مذکور است که در اول گفتیم پس هر گاه کسی بر وجه صادق آید
که شغل او سفر است یا خانه اش همراه اوست نماز را اتمام میکند در سفر و روزه خود را میگیرد و در بعضی
بخصوص در احادیث ذکر شده اند ... مکاری و کری و راعی و ... و ملاح
و جلاب و تاجر ... از قبیل چرچیها و امثال آنها که طالب آب و علف اند و ...
... ... و همراه دارند ... ... معبد و همراه او ...
دیگر آنست که خود را بکرایه میدهد مثل ... میکنند و راعی شبان است
و ... بعضی گفته اند ... و بعضی گفته اند که امین ... است و جلاب
... و جمع کننده زکوة و حاصل اینکه هر که شغل و عمل او سفر است باید از این
اسمها او عرف ... صادق آید حکم او اینست که مذکور شد و ... بعضی اگر
کرده اند ظاهر نیست پس هر گاه کسی در راه سفر الاغ ... دو ... جاروا دار ...
... خود را برای ... و ... ... میکند و
احتیاط ... ... که نماز را ... بجا ... است ...

این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل ... کردن بجهت ... است و اینها چون سفر ... عادت
میکنند ... تمام میکنند و این ... بانکه ... عادت کنند یا اینکه
... مکاری مثلا ... اینکار ... و ... باشد و این ... سفر ...
اگر ... احتیاط کنند در سفر اول و دوم جمع کنند میان قصر و تمام و بعد از آن تمام کنند ...
آن معلوم نیست و بعضی احادیث دلالت میکنند بر اینکه هر گاه مکاری ... ...
چنانکه بعضی علما در بیان آن گفته اند ... منزل کنند ... بعضی از علما ... اند که ... قصر میکنند
و ... در ... و ... در ... منزل ... کردن هم عادت ... باشد و باید دانست
... سفری ... دران تمام میکنند ... شغل و عمل او است ... مکاری ...
... چهارپا ... ... باشد ...
قصر میکنند و بدانکه مشهور علما بلکه ... در نظر نیست که هر گاه این جماعت در خانه خود ده روز ...
این حکم ... قصد ده روزه ... با ... ماندن بلد ...
هر گاه سفر کنند قصر میکنند و بعضی علما گفته اند که بعد از آن در سفر سیم تمام میکنند و اظهر آنست که در یک
سفر قصر میکنند و در سفر دوم تمام میکنند و مشهور علما اینست که هر گاه این جماعت در غیر بلد خود
هم قصد اقامه ده روز بکنند آن هم در حکم اقامه ده روز در بلد است و نیت اقامه دران جا شرطست
و بعضی دعوی اجماع کرده اند ... اقامه ... و بعضی ... روز ... در غیر بلد تمام ...
قصد اقامه ده روز کرده اند و بعضی ده روز ... کرده اند و ... آن
... از ... در مسئله ... است و مشهور علما آنست که اقامه ده روز
... و بعضی از علما قایل شده اند هر گاه پنج روز یا بیشتر ... بماند
نماز روز را قصر میکنند و روزه را میگیرند و نماز شب را تمام میکنند و اقوی قول اول است و بدانکه
احادیث در باب شرط عدم اقامه عشره در خصوص مکاری ... مشهور اینست که فرقی میان

این اضافه نیست و خلاف ... نقل ... کرده اند مگر محقق که در کتاب ... نقل خلاف کرده و این ... در
ان گفته است که این خلاف در هیچ کتاب نیست شاید این را محقق از بعض علمای اهل عصر خود شنیده باشد
مبحث نهم شرطست در قصر اینکه سفر معصیت نباشد خواه خود آن سفر ... مثل ... از جهاد
دیگر ... ... و اعراض کردن زن از شوهر خود و بیرون رفتن از طاعت او یا آنکه قصد کند
... ... مثل اینکه ... مالی ... یا مال حرامی ... و ...
یا آنکه ... در ... میکند مثل اینکه ... در زمان غیبت ... عرض ...
... پس ... نماز و روزه را اتمام میکنند و اما معصیت ... در سفر ... قصد ... مثل اینکه ...
... در این ... اتفاق ... که مال ... ... شرب خمر ... آن ...
این باعث تمام کردن نماز و روزه ... بلکه ... اگر ... معاصی ...
... و بعضی ... گفته اند که ... تحصیل علم ... سفر
... مانع از آن تحصیل باشد نماز را باید تمام کند و آن ضعیف است ... آن شخص باشد ... اگر
در خانه بماند ... تحصیل نمیکند و هر گاه ... قصد ... معهود ...
محض ... است قصر نمیکند و اگر از ... قوت عیال باشد قصر میکند و هر گاه ...
و ... بیرون ... گفته اند که ... و ... را تمام میکنند و اقوی آنست که ...
مبحث دهم شرطست در قصر اینکه از منزل خود بقدر خفای ... بان و در حد آن خلاف است
اقوی آنست که بجایی که ... بلند ... ... هر چند ... آن بلد ...
باشد یا اینکه صدای اذان را ... و ... است در قصر و ظاهر اینست ... علامت ...
پس ظاهر اینست ... هر گاه مسافر ... صدای اذان ... مخفی است و معتبر ...
... متوسط است و ظاهر اینست که ... آخر ... بلد ... معتبر است
مگر اینکه بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر ... آن محله است که ... است و ...

از این خلاف کرده اند که آیا بجایی موضعی که رسید دیگر از آنجا باید تمام کند یا قصر میکند تا داخل خانه
شود مشهور قول اوّل است و قول دویم هم هر چند خالی از قوت نیست امّا قول اوّل در نظر حقیر اقوی است
این احکام حد ترخص خانه و بلد خود است امّا هر گاه در بلد دیگر قصد اقامه کرده باشد و از آنجا خواهد سفر
کند آیا بمجرد بیرون رفتن قصر میکند یا آنکه این حد ترخص را آنجا هم معتبر است یا آنجا در وقتی که بیرون رود
بان بلد رسیدن [illegible] اقامه کرده آیا این حد معتبر است یا نه در این مسئله اشکال است و احتیاط را ترک
نکند و امّا در منزل کسی که سفر او معصیت باشد در این راه قصد او بدل شود بمباح پس اعتبار این حد
در آنجا اشکال است و اظهر اینست معتبر نیست بلکه بمجرد تبدیل قصد بجایی [illegible] سفر مسافت شرعیه است
شروع بقصر میکند و همچنین هر گاه [illegible] مسافت [illegible] از عقب برگشته [illegible] در این راه قصد [illegible]
از برای او حاصل شود [illegible] **مبحث یازدهم** بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط قصر هر گاه بعمل آید
واجب است قصر و جایز نیست تمام کردن مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه
و حایر ابی عبد الله الحسین علیه السلام در آن خلاف است بعضی تمام واجب دانسته اند و بعضی قصر را و مشهور تخییر است
میان قصر و تمام و این اقوی است و در تحدید حایر خلاف است و احوط آنست که حکم را مخصوص بداخل روضه
مقدسه دانسته باشند خصوص تمام موضعی [illegible] است بغیر [illegible] مشهور [illegible] تمام کردن
افضل است از قصر و این در نظر حقیر اقوی است امّا احوط قصر است و ظاهر اینست که نافله ظهر و عصر
و وتیره هم مستحب باشد و امّا [illegible] آن جایز نیست در تمام قصد اتمام نیست [illegible] است و جمعی
اعتبار [illegible] اند پس هر گاه کسی اوّلاً [illegible] نماز تمام کند و [illegible]
[illegible] **مبحث دوازدهم** هر گاه داخل وقت نماز داخل شود
و مکلف قادر باشد بر نماز تمام و نماز نکرده [illegible] واجب است [illegible] و معتبر
حال است [illegible] نماز [illegible] و تعلق [illegible] هر گاه
باشد و وقت نماز داخل [illegible] نماز را اتمام

میکند

میکند و در هر مسئله اقوال متعدده هست و اقوی آنست که مذکور شد و الله یعلم **باب سیم** در نوافل است
و در آن چند فصل است **فصل اوّل** در نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است **مطلب اوّل** عدد
رکعات نوافل یومیه سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت
رکعت نافله عصر پیش از نماز عصر باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب بعد از نماز مغرب باید
کرد و دو رکعت نافله وتیره که نشسته میکنند [illegible] عشا [illegible] و یازده رکعت نافله
شب [illegible] هشت رکعت [illegible] افضل است و احوط [illegible] است و بعد از این هم مذکور خواهد شد
[illegible] بعد از آن دو رکعت نافله شفع و بعد از آن یک رکعت نافله وتر و بعد از آن دو رکعت نافله
صبح و تفصیل وقت [illegible] مباحث اوقات گذشت و در سفر این نافله ها [illegible] است و بعضی
[illegible] ادله معتبره [illegible] است که تمامی نوافل [illegible]
[illegible] **مطلب دویم** مکروه است سخن گفتن
[illegible] نافله مغرب [illegible] نماز مغرب [illegible]
تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و بعضی علما گفته اند که نافله مغرب را بعد از نماز بلافاصله بکنند
و بعضی گفته اند بعد از تسبیح زهرا علیها السلام [illegible] این احوط است و سنت است بعد نافله
[illegible] است [illegible] آیه آخر آل عمران که اوّل آن آیه ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار است بخوانند و دعا [illegible] است بخوانند و در کلام علما بجهل [illegible]
[illegible] هم مذکور است [illegible] اوّل افضل است خواب کردن در این وقت مکروه است
مطلب سیم هر گاه نماز شب از کسی فوت شود [illegible] پیش از صبح نافله شفع و وتر را با نافله صبح
بکند ثواب نماز شب در یافته است [illegible] صورت اضطرار است [illegible]
[illegible] **مطلب چهارم** در روز جمعه سنت است
[illegible] چهار رکعت [illegible] از روزهای دیگر [illegible] بعضی اخبار [illegible]

و در بعضی [illegible] نوزده هم [illegible] و اخبار در کیفیت ترتیب آنها مختلف است و همچنین
کلام علما و بعضی [illegible] شش رکعت [illegible] وقتی که روز بلند شود بکنند و شش رکعت پیش
از ظهر و دو رکعت در اوّل ظهر [illegible] شش رکعت بعد [illegible] و بعضی دیگر [illegible] شش
رکعت در اوّل روز و شش رکعت بعد از آن بفاصله و شش رکعت بعد از آن بفاصله و دو رکعت بعد
ظهر و [illegible] بعد عصر و در بعضی دیگر بنحوی دیگر وارد شده و [illegible] هم [illegible]
[illegible] جایز است **مطلب پنجم** ساقط میشود در سفر نافله ظهر و عصر [illegible] و وتیره هم ساقط
میشود و بعضی جایز دانسته اند کردن [illegible] خالی از قوت نیست چنانکه از بعضی اخبار مستفاد
میشود **فصل دویم** در نماز استسقا است [illegible] وقتی که آب [illegible] کم شود و باران
کم شود کیفیت آن مثل نماز عید است و خطبه [illegible] قنوت این نماز
[illegible] است بلکه باید از طلب رحمت و مهربانی [illegible] باشد
[illegible] خطبه بخوانند و سنت است [illegible]
[illegible] روز سیم بیرون روند و اینکه روز سیم روز دوشنبه باشد یا جمعه و اینکه
غسل کنند از برای نماز بلکه [illegible] روزه [illegible] و اینکه بصحرا روند با پای برهنه با آرامگی [illegible]
و اینکه اطفال [illegible] و [illegible] را [illegible] بیرون برند و میان اطفال و مادرها جدایی بیندازند
[illegible] گریه و فغان و ناله بسیار شود و اینکه امام بعد از نماز [illegible] بگرداند
[illegible] بطرف [illegible] بگرداند [illegible]
و بگوید الله اکبر [illegible] بطرف راست رو کند و سبحان الله بگوید و همچنین بطرف چپ لا اله الا الله
پس رو بمردم کند و الحمد لله بگوید هر یک صد مرتبه بگوید با آواز بلند و بعضی علما گفته اند
مردم هم [illegible] بلند [illegible] خطبه بخوانند و سنت است که هر گاه [illegible] اجابت
شد [illegible] بیرون روند و نماز کنند و [illegible] روزه [illegible] میکنند و اگر [illegible] نماز روزه را

از سر

از سر [illegible] **فصل سیم** در نوافل ماه مبارک رمضان است
مشهور [illegible] مستحب است هزار رکعت نافله علاوه بر آنچه در سایر ماهها مستحب است و مشهور اینست
که در هر شبی بیست رکعت میکنند هشت رکعت بعد مغرب و دوازده رکعت بعد عشا و در هر یک از
شبهای دهه آخر سی رکعت میکنند هشت رکعت بعد مغرب و بیست و دو رکعت بعد عشا و از بعضی روایات
[illegible] بعد عشا [illegible] و دوازده [illegible] بعد مغرب و باقی
[illegible] در شبهای [illegible] هر شب
صد رکعت بکنند علاوه [illegible] و از اکثر علما نقل کرده اند [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] قسمت میکنند [illegible] در
هر جمعه ده رکعت نماز امیر المؤمنین و فاطمه و جعفر طیار علیهم السلام بکنند و در جمعه آخر بیست
رکعت نماز امیر المؤمنین علیه السلام و در [illegible] بیست رکعت نماز فاطمه علیها السلام و عمل
بهم خوبست **فصل چهارم** در سایر نوافل است و آن بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است
از جمله [illegible] نماز جعفر طیار رضی الله عنه است و آن چهار رکعت است بدو سلام
اگر تواند هر روز بکند و اگر هر روز نتواند [illegible] هر جمعه یا هر ماه یا هر سال [illegible]
[illegible] بعضی اخبار وارد شده است [illegible]
[illegible] نافله [illegible]
[illegible] نماز واجب هم [illegible] و کیفیت آن اینست [illegible] در هر رکعت حمد و سوره
[illegible] در اوّل [illegible] الارض بخوانند و [illegible]
چهارم قل هو الله احد و بعد از خواندن [illegible] پانزده مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
والله اکبر [illegible] رکوع [illegible] در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات [illegible] بعد از سر برداشتن هم ده
مرتبه بگوید و همچنین در سجده اوّل و در [illegible] از سجده اوّل و در سجده دویم و در

از آن هر یک ده مرتبه و همچنین در سایر رکوعات باید گفته شود و جایز است که نماز ها بدون تسبیحات بکنند و بعد از نماز قنوت را نیز بکنند و حالت رفتن در حوایج خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده آخر دعائی که وارد شده بخوانند و از جمله آنها نماز امیر المؤمنین است و آن چهار رکعت است در هر رکعت حمد یکبار و توحید پنجاه مرتبه و از جمله آنها نماز فاطمه زهرا است صلوات الله علیها و آن دو رکعت است در رکعت اول حمد یکبار و انا انزلناه فی لیلة القدر صد بار و در رکعت دوم حمد یکبار و قل هو الله احد صد بار و از جمله آنها نماز غفیله است و آن دو رکعت است در ما بین مغرب و عشا و وقت ادای آن تا ذهاب حمره مغربیه و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام و نماز روز غدیر و اول ذی حجه و نیمه شب مبعث و روز دحو الارض و نیمه شعبان و هدیه معصومین و نماز اعرابی و نماز استخاره و حوایج و شکر و تحیه مسجد و زیارت و لیلة الدفن و غیر اینها و تفصیل آنها در کتب مبسوطه مذکور است و بغیر اینها که بعضی از آنها ذکر شد همین مستحب است رکعت دو رکعت نماز در جمیع نوافل چو رکعت است بغیر نماز اعرابی و نماز وتر و کیفیت نماز اعرابی در مباحث تسلیم خواهد آمد **خاتمه** در اذان و اقامه و افعال مقدم بر نماز و مؤخر از نماز و متعلقات نماز است و در آن چند باب است **باب اول** در اذان و اقامه و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست اذان و اقامه در غیر نمازهای یومیه یعنی نماز جمعه و اما در نمازهای یومیه جمیع بین مشهور و اقوی اینست که مستحب است استحباب مؤکد است خصوصا در جماعت و در نمازهای جهریه خصوص نماز صبح و مغرب و بعضی واجب دانسته اند ... نماز جمعه و بعضی فضیلت نماز جماعت را موقوف میدانند بآنها و بعضی آنها را شرط صحت جماعت میدانند و بعضی آنها را واجب میدانند در نماز صبح و مغرب و اقامه را در سایر نمازها و اقوال دیگر هم در مسئله هست و اقوی قول مشهور است و از برای زنان هم مستحب است تا کیدی ... و در بعض اخبار صحیح است که زن در اذان تکبیر و شهادتین اکتفا میتواند کرد و در حدیث صحیح دیگر

در اقامه

در اقامه از آنها نیز اکتفا کنند یعنی باینکه تکبیر بگویند و بگویند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و جایز است که زن از برای زنان اذان بگوید و باذان اکتفا کنند و بعضی گفته اند که مردان محرم او هم میتوانند باذان او اکتفا کنند بلکه بعضی گفته اند نامحرم هم کافی است و الله اعلم و این هم از اشکالی نیست خصوصا هرگاه اخفات بکند ظاهر و مشهور در اخیر عدم جواز است بعضی علما تصریح کرده اند باینکه حکم خنثی هم حکم زن است **مطلب دوم** ساقط میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر و عشا هرگاه کسی جمع کند نماز را با ظهر و مغرب پس اگر فاصله بسیار قرار دهد میانه آنها یا اینکه نافله بکند اذان ساقط نمیشود و سقوط اذان در این مواضع رخصت است که نمی آن جایز است و شاید ترک آن افضل باشد و آنچه مشهور شده هرگاه دو نماز را در وقت فضیلت نماز اول جمع بکند اذان بنیت نماز اول بگوید و اگر در وقت فضیلت نماز دوم جمع بکند بنیت نماز دوم بگوید ... نیز ... بهم عصر روز عرفه در عرفات و عشا در مزدلفه و خلاف کرده اند در اینکه سقوط اذان در اینجا از جهت کراهت است یا حرمت یا محض رخصت است و اظهر حرمت است سیم عصر روز جمعه است خواه جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا تفریق کند و در کیفیت سقوط اذان در اینجا هم خلاف است و احوط بلکه اقوی لزوم ترک است چهارم کسی است که نمازها را قضا میکند که وقت پس اول نماز را اذان میگوید و باقی نمازها را با اقامه تنها میگوید و مشهور است که ترک اذان در اینجا از باب رخصت است و کمال ... و افضل است اینجا در نظر حقیر خالی از اشکال نیست و بعضی متاخرین تقویه کرده است قول باینکه تکرار بدعت باشد و بنای عمل بر قول است پنجم مرخص است در هر نماز در سفر که اذان را ترک کند ششم اما هرگاه بشنود اذان غیر را خواه آن اذان را از برای جماعت دیگر بگویند یا منفرد باشد و خواه اذان مسجد باشد و خواه اذان شهر باشد باو اکتفا میکنند بلکه اقامه هم چنانی است مگر اینکه بعد اقامه سخنی گفته باشد در اقتضار رخصت است ... از ... و ... منفرد هم میتواند باذان

اذان

غیر اکتفا کند و سقوط اذان در اینجا رخصت است پس باز مستحب باتیت اینها در غیر جماعت مخصوصه است پس در اینجا امام میتواند اذان او را بگوید و نه ماموم و استحباب حکایت اذان معنی دیگر است و مشهور این است که هرگاه منفرد اذان و اقامه گفته باشد و بخواهد بجماعت دیگر بیابند و خواهند که نماز بجماعت بکنند و اذان و اقامه را از سر بگیرند هفتم مشهور اینست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند نماز جماعت کنند و جماعتی دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز همه آنها متفرق نشده باشند جماعت ثانیه باذان و اقامه آنها میتوانند اکتفا بکنند و بعضی از آن تصریح کرده اند که منفرد میتواند اکتفا بکند اما ظاهر احادیث دلالت بر هم دارد بلکه در منفرد ظاهر تر است و جمعی از آن تخصیص بجماعت از اینجا در نظر حقیر است از احادیث ظاهر نیست و اظهر اینست که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینها در داخل میشوند همان نماز را میخواهند بکنند که الجماعت کرده اند **مطلب سیم** مشهور و اقوی اینست که فصول اذان هجده است الله اکبر چهار مرتبه بعد از آن اشهد ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله الا الله هر یک از اینها دو مرتبه میگوید و آن هجده فصل است و تهلیل و با اذان بیست و دو ... از اول ساقط میشود و یک تهلیل از آخر دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاد میشود و هرگاه در سفر باشد یا عذری داشته باشد و شتاب داشته باشد میتواند این فصلها را در اذان و اقامه یکی یکی بگوید و همچنین میتواند هر یک از فصلها را یکی بگوید در اذان و اقامه در حدیث هست که اقامه را تمام کفایت و ... کافی بهتر است از اینکه اذان و اقامه را یکی یکی بگوید و واجب است رعایت ترتیب در ... اگر عمدا خلاف آن بکند باطل است و اگر سهوا فصلی را بر فصلی مقدم دارد بر گردد و فصل

بیش‌ها

بیش‌ها بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید و همچنین هرگاه سهوا اقامه را مقدم داشته بر اذان برگردد و اذان بگوید بعد از آن اقامه بگوید و هرگاه شک کند در فصلی از فصول آنها تا داخل فصل دیگر نشده است بجا آورد و هرگاه داخل فصل دیگر شده بر ... و همچنین هرگاه شک کند در اذان پیش از داخل شدن در اقامه اذان بگوید و هرگاه شک در اذان بعد از دخول در اقامه بر ... **مطلب چهارم** سنت است در حال اذان و اقامه رو بقبله باشد و در حال گفتن شهادتین تاکید بیشتر است و در اقامه تاکید بیش از اذان است و مکروه است ملتفت شدن بطرف راست و چپ و سنت است ایستاده در هر دو و بعضی در اقامه شرط صحت دانسته اند و این قوت دارد و احتیاط در اینست که ترک نکند در اقامه مگر در حالت اضطرار و سنت است که با طهارت باشد و بعضی شرط صحت اقامه دانسته اند و این قول قوت دارد و سنت است که اذان را بتانی و آرام بگوید و در ما بین فصلها اندک مکث کند و اقامه را بشتاب بگوید و در هر دو اعراب و وقف و نفس کشیدن بکند و همچنین از جمیع اذکار مثل تسبیح زهرا و نحو آن بجهة آنکه جزم و سکون آخر بدون نفس کشیدن یا نفس کشیدن با حرکت دادن آخر لحن است در کلام عرب و صحیح نیست و بعضی گفته اند ساکن بدون وقف هم از لغت عرب و ارد شده است و آن به از حرکت دادن است و اظهر اعتبار اول است و الله اکبر زبانی که بر دم صحیح جاری نمیشود و حرفی را بحرفی بدل کند چنانکه ... ها بدل ... کند پس اذان ... و همچنین بدل ... حرکتی بحرکتی در صورت مجرا ... اعراب و حرکت ... است لیکن اظهر آنست که مبطل است خواه باعث تغییر معنی بشود یا نشود اما باید همزه را در اول الله اکبر ... و ها را در آخر الله و آخر صلوة و حا را در آخر فلاح بهم اظهار کند و سنت است بلند کند صدای خود را باذان و هر چند بیشتر بلند میکند ثواب او بیشتر است و انگشتان خود را در گوشهای خود بگذارد و مشهور اینست که سنت است که فاصله بدهد میان اذان و اقامه بدو رکعت نافله یا نشستن یا بکلام یا برداشتن قدم غیر مغرب که در آن فاصله را بیک قدم برداشتن بکند یا بنفس کشیدن یا بتسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده و اینکه ثواب کسی ... وارد

چه بگوید علیه السلام باید شکر در راه خدا چون حالات و اوقات مکلف مختلف میشود هر وقت هر کدام از اینها که داند
بلکند و با قطع نظر از دوام و موانع خارجه از نیت مثل طهر و عصر و اگر نه با طلوع بهتر است و در قرائتها بجا
بهتر باشد بغیر نماز معروف سنت است خواندن دعای که وارد شده است ما بین اذان و اقامه و سنت است
حکایت اذان از برای کسی که بشنود هر چند در بیت الخلا باشد یعنی هر کلمه که مؤذن گفت او هم بگوید و جعفر
جائز دانسته اند قطع نماز را از برای حکایت اذان و این مشکل است و اما قطع قرائت قرآن با این جهت بسی
بی عیب است و حکایت اذان در حالی غیر از صلوة [illegible] هر چند غیر کلماتی باشد که [illegible] دارد و سنت است
که بخواند [illegible] در وقت شنیدن اذان و جمع کردن این با حکایت اذان باین نحو که بعد از
فراغ از اذان بخواند یا آنکه در اول اذان بخواند و بعد از آن هر چه [illegible] یا بدعا [illegible] **مطلب پنجم** مکروه است
سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه [illegible] در اقامه خصوصا بعد از قد قامت الصلوة و خصوصا در
یعنی که جمعی میخواهند نماز جماعت بکنند و اکتفا میکنند با تمام آن شخص چه امام میگوید بعد از قد قامت
الصلوة سخن گفتن این کراهت بسیار شدید دارد و جمعی حرام میدانند در اینجا و این قول خالی از قوت نیست
و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه هم حرام دانسته اند و علی تقدیر هر گاه کسی سخنی بگوید سنت است
که اقامه را از سر گیرد و استثنا کرده اند از سخن در اینجا سخنی را که بجهت مصلحت نماز باشد مثل پیش نمازی
امام یا راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و ان محمدا و آل محمد خیر البریه جایز است
هر گاه بقصد جزء اذان [illegible] باشد و هر گاه جزء اذان داند ظاهرا بدعت است پس در این
صورت اکتفا بیک مرتبه کردن احوط است و هر بار گفتن شبیه تر است با جزاء اذان **مطلب ششم**
اگر ترک کند اذان و اقامه را تا نماز او تمام شود پس به اتفاق اعاده او از برای او جایز نیست و اگر
ترک کند تا داخل نماز شود پس اکثر علما [illegible] پیش از رکوع [illegible] احتیاط در آن است که نماز را
خراب کند و اذان و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد و اگر سهوا ترک کرده باشد و هر گاه عمدا
ترک کرده باشد دیگر بر نگردد و بعضی عکس این گفته اند و این ضعیف است و بعضی گفته اند [illegible]

برکعه

برکعه [illegible] در صورت [illegible] که از نماز فارغ نشده است احوط این است که همان که داخل شده بر کوع
دیگر بر نگردد و تا بکعه بر نگشته هر گاه پیش از قرائت بخاطرش بیاید بیشتر است [illegible]
اقامه [illegible] از برای اذان تنها بر نمیگردد و بعضی دعوی اجماع هم کرده اند و بعضی گفته اند
از برای اذان تنها هم بر گردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود و بعضی علما تخصیص داده اند این احکام را
بمنفرد و بعضی تعمیم داده اند در امام و منفرد و اخبار ظاهر در منفرد است **مطلب هفتم** جایز نیست
تقدیم اذان بر وقت نماز در غیر صبح و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم است و جمعی منع کرده اند از این
و بعد از ملاحظه احادیث وارده در این باب معلوم میشود که آن اذانی که پیش از صبح گفته میشد از برای اذان صبح نبود
و بلکه [illegible] از برای نماز صبح [illegible] بجهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن [illegible]
جمعی [illegible] منع [illegible] اذان نماز صبح را منع [illegible] و [illegible] اثبات [illegible] اذان اعلام [illegible]
[illegible] پس نزاعی در میان نخواهد بود و ابن ابی عقیل و ابن بابویه نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
دو مؤذن داشت یکی بلال [illegible] ابن ام مکتوم و آن کور بود و پیش از صبح اذان میگفت و آنحضرت میفرمود
که هر گاه اذان بلال را شنیدید نماز دارید [illegible] از خوردن و آشامیدن [illegible] مؤذن در این
اذان اول [illegible] **مطلب هشتم** شرط است در
مؤذن اسلام پس اذان کافر صحیح نیست اظهر اینست که ایمان هم شرط است اما بلوغ پس آن شرط
نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است از برای نماز با اذان او اکتفا میتوان کرد [illegible] دخول
وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و مست [illegible] اذان زن از برای
زنان خوبست [illegible] و سنت است که مؤذن عادل باشد و صاحب آواز باشد و خوش
آواز باشد و اینکه صدای خود را بلند کند و اینکه بر جای بلندی بایستد و استحباب [illegible]
[illegible] و اینکه [illegible] بوقت داناتر [illegible] جایز است از برای کور [illegible] هر گاه
کسی باشد که او را [illegible] و اعتماد [illegible] کرد باذان کسی [illegible] بوقت باشد [illegible]

هر چند بر سبیل اتفاق در وقت گفته باشد و اگر شخص معتمدی او را اعلام نماید که وقت شده است
در جواز اعتنا باذان کسی که اجرت میگیرد [illegible] اذان گفتن اشکالی است اظهر عدم جواز است
و اجرت گرفتن حرام است و اما روزی دادن باو از بیت المال [illegible] پس باکی نیست
باب سیم در قیام است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است ایستادن
در همه نمازهای واجب و قیام در حالت تکبیرة الاحرام و نیت رکن نماز است که بترک آن عمدا یا سهوا
نماز باطل است و همچنین قیام متصل برکوع رکن است باین معنی که باید رکوع از قیام
بعمل آید و ثمره آن در بعضی اوقات ظاهر میشود مثل اینکه شخص بسبب ضعف عاجز باشد از ایستادن
و بنشیند بعد از تمام شدن قرائت در خود قوتی بیابد که بایستد پس باید برخیزد و راست
بایستد و برکوع رود پس اگر در آن حالت خم شده برخیزد وجوب است [illegible] بر کوع رود نماز او
باطلست و همچنین ماموم هر گاه خواهد داخل شود در وقتی که امام در رکوع است باید تکبیر را بگوید
و در حالت تمام از قیام برکوع رود که اگر تکبیر گویان برکوع رود نماز او باطل است و قیام در
حالت تکبیر را هم در بنا نهاده است و در اینجا این [illegible] داخل هم [illegible] است و حد قیام آنست که
نقره های [illegible] اصلب میگویند بر روی یکدیگر بر وضع استواری [illegible] قرار گیرند
پس در حالت نماز خم نشود و باین انداختن [illegible] مبطل نماز نیست هر چند ترک آن سنت است
و واجب است بر هر دو پا بایستد و تکیه بجزی نکند بنحوی که اگر آن چیز را بر دارند بیفتد و بعضی
مکروه دانسته اند تکیه کردن را و بنای عمل بر جواز است و اما تکیه کردن بر چیزی مثل دیوار یا غیر
آن برای برخاستن پس آن ضرر ندارد و بعضی این را هم مثل او دانسته اند و این ضعیف است
و واجب است استقرار در حالت قیام یعنی در بین نماز راه نرود و مگر [illegible] مگر در حالت
[illegible] مثل نماز جماعت در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه کاری [illegible]
خود را برای پا بلند کند و گاه بر آن پس این مکروه است و همچنین مکروه است که گاهی بر [illegible]

بگذارد

بگذارد و گاهی بر [illegible] بگذارد و این در وقتی است که در عرف از حد استقرار خارج نشود و اگر نه نماز او باطل است
در وقت [illegible] رفتن و [illegible] از قرائت دست بر دارد و بعد از قرار بخواند **مطلب دوم**
هر گاه کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه بکند بچیزی و بایستد و اگر تواند بعضی قیام را بعمل آورد بقدر
مقدور بعمل آورد و هر گاه قیام [illegible] تواند بعمل آورد اما راست ایستادن مقدور نباشد
باز باید بایستد و هر گاه تواند قیام را بعمل آورد اما رکوع و سجود را نتواند راست بجا آورد و اگر
بنشیند رکوع و سجود را راست [illegible] باید قیام را مقدم دارد و رکوع و سجود را بقدر مقدور
بجا آورد هر چند بان ایما و اشاره باشد و هر گاه قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت
عجز رجوع بحال خود میکند بجهت اینکه انسان بحال خود بصیرتر است پس هر گاه داند که نمیتواند بایستد
[illegible] نشیند و هر گاه طبیب بگوید که ایستادن ضرر دارد [illegible] میتواند قول او را عمل
کند مگر آنکه از برای خودش علم بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین هر گاه بگوید که باید چند
روز به پشت بخوابد یا بنشیند بجهت رفع آب چشم و غیر آن هر چند از ایستادن عاجز نباشد
و در رسیدن [illegible] است [illegible] یا طول [illegible] یا [illegible] شدن [illegible] باشد گرفتن آن را هم
این صورتها ترک قیام میتوانند کرد و در حکم مذکور است هر گاه از دزد یا درنده بترسد یا در
زیر سقف کوتاهی محبوس باشد و هر گاه تواند در راه رفتن نماز کند یا بنشیند و نماز کند
نشستن را مقدم میدارد و همچنانکه در صورت امکان نماز در راه رفتن و ایستادن با تکیه بر دادن
با تکیه را مقدم میدارد و هر گاه از نشستن عاجز باشد تکیه بکند و بنشیند و همچنین سایر
آنچه گفتیم در قیام مثل [illegible] در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز از همه به پهلوی راست بخوابد
رو بقبله و ایما از برای رکوع و سجود آن را بکند و اگر از آن هم عاجز شود به پهلوی چپ بخوابد
بر وضع مذکور و اگر از آن هم عاجز شود به پشت بخوابد مثل حالت محتضر و در آن را کند و باقی
احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد آمد پس بدانکه هر گاه کسی در اثنای نماز عاجز شود از [illegible]

می‌نشیند و اگر از نشستن عجز عارض شود به پهلوی راست می‌خوابد و همچنان تا حالت آخر و بعضی این بار گاه ضعیف
قوه بیابد به هر حالی که بهتر است بحالت دیگر بالاتر از آن منتقل می‌شود تا بجا آورد بالاتر از همه است
پس اگر قبل از قرائت عجز او عارض شود بنشیند و قرائت بکند و هر گاه در اثنای قرائت ضعف عارض شود
مشهور آنست که در حالت فرو آمدن هم قرائت میکند و بعضی گفته اند که ساکت شود تا بنشیند و بعد
از آن بخواند و اول اظهر است و اگر از برای ضعیف قوه بهم رسد پس ترک قرائت بکند تا برخیزد
و از برای که مانده است بخواند و همچنین هر گاه از خوابیدن بنشستن منتقل شود و بعضی گفته اند
سنت است که از بر گردد و این خلاف است و هر گاه بعد از تمام قرائت قوه بجهت او بهم رسد باید
برخیزد و راست بایستد و برکوع رود و طمانینه و آرام در این قیام واجب نیست **مطلب سیم** جایز است
نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار و سنت است که در آخر او برخیزد و در رکوع رود الیتمای تمام
کند اگر چه بعد دو آیه یا یک آیه باشد پس برکوع رود که ثواب نماز ایستاده از برای او نوشته میشود
و ظاهر آنست که در نمازهای واجب اگر کسی نمی‌تواند قدر یک آیه یا دو آیه تواند بپا بایستد در
هر جای قرائت باشد واجب باشد که آنرا در آخر قرار بدهد که رکوع را از قیام بعمل آورد و سنت است
از برای کسی که تواند بایستد کامل کند در نماز نافله در عوض هر رکعتی دو رکعت بکند خواه نوافل یومیه
باشد و خواه غیر آن و در وتیره خلاف کرده‌اند که ایستاده در آن افضل است یا نشستن و کسی را
خلافی در جواز هر دو ندانسته باشد و لیکن احوط نشستن باشد و اما بجا آوردن نافله در حال
پهلو خوابیدن باشد یا به پشت خوابیدن باشد در حال اختیار پس بعضی از علما جایز دانسته اند و آن بعید
است و در نشستن مختار است که به هر نحو خواهد بنشیند خواه زانو و خواه چهار زانو
و خواه پاها را دراز کند و مکروه است اقعا و بیرون جهت اقعا که چهار زانو نشستن تربیع و بعضی اقعا
تفسیر کرده‌اند بآن که در حال نشستن ساقهای پا را بر زمین نهد و دو ران از زمین بردارد و
بلند کند و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته‌اند یکی آنکه خم شود و صدر او پیش برابر

و رارت

برابر زانو نشسته باشد مثل نسبت پیشانی راکع ایستاده با شخصی که راست ایستاده است و دوم آنکه خم شود
بحدی که پیش زانو او برابر محل سجده او شود و اکمل آن است که پیشانی او برابر موضع سجود او شود و ظاهر
اینست که هم خوب است و احوط اینست که رانها را از زمین بردارد و بعضی علما این را واجب دانسته اند
مطلب چهارم سنت است در حال ایستادن با نیت و اراده نماز در ایستادن بنماز در اینکه بچسباند
پاهای خود را بهم بگذارد و فاصله بگذارد میان آنها اقل فضیلت آنست که بقدر عرض سه انگشت باشد و اکثر
آن بقدر یک وجب و پشت پاهای خود را بپا و دستهای خود را بر رانها بگذارد و بر روی رانهای خود بگذارد
برابر زانوها و نظر بجانب سجدگاه باشد و بی‌کلام باشد و ملاحظه ثواب آن بکند که باشد و با
و خاشع و خاضع باشد و چشمهای او بزیر باشد و با آسمان نگاه نکند و بجانب چپ و راست ملتفت
نشود و دل او مشغول نماز باشد و مثل بندگان ذلیل باشد که در پیش روی پادشاه بزرگ ایستاده
باشد و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را وداع میکند و او را دیگر نصیب نمی‌شود نماز و سر
و لحیه و دست خود را بازی نکند و انگشتان خود را نشکند و یکی از پاها را مقدم بر پای دیگر نگذارد و پا
بلند نگذارد و انگشتان پاها بهم بقبله باشد و خمیازه و دهن دره نکند و پاهای خود را از هم جدا نکند
و دستهای خود را بر سینه خود بچسباند یعنی ادب کرده باشد و متصل بسینه نگاه دارد و بعضی چنانچه فرموده
اند که دستهای خود را بر روی گذارد و این و اراست و اما تکفیر در حال نماز پس مشهور در آن
حرمت آنست بلکه نماز باطل میشود بآن و تکفیر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده اینست که کف
دست راست را بر پشت دست چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن هم ملحق
حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان اینکه دستها را بالای ناف بگذارد یا پائین
و بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست در اینکه حایل میان دستها باشد یا نه و بعضی
الحاق کرده اند گذاشتن دست بر روی ساق دست دیگر هم و احوط اجتناب است از همه
و اینکه مذکور شد در غیر حالت تقیه است و در حالت تقیه بلکه گاه هست واجب است بلکه

اگر ترک کند رعایت نماز او هم باطل است و شیخ طوسی فرموده است که تطبیق هم حرام است یعنی یک
از کفها بر دیگری بگذارد و میان زانوهای خود بگذارد و دعوی اجماع کرده است **باب سیم** در نیت
و تکبیرة الاحرام است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است نیت در نماز و تحقیق آن
در وضو گذشت و حاصل کلام در اینجا اینست که آنچه ممیز فعل است از ما عدا باید قصد بکند و همه
نماز معین شود در نظر او قصد کند که از برای خدا میکنم پس هر گاه مکلف در اول ظهر مشغول ذمه
بنماز دیگر نباشد و اراده نماز دیگر نداشته باشد بغیر ظهر پس معین است در نظر او که نماز ظهر میکند
همین کافیست پس همین که میداند که نماز ظهر را میخواهد بکند برای خدا و این قصد را داشته باشد بگوید
الله اکبر و اگر کسی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین کند که این که حالا میکنم نماز ادا است
نه قضا پس باید قصد ادا بودن را بکند و همچنین هر چه باعث تعیین فعل و امتیاز او از غیر است
از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر آن باید در نظر داشته باشد و قصد کند
تقرب را و تکبیر بگوید یعنی قصد تقرب داشته باشد و تکبیرة الاحرام بنیت کند نیت واجب است مقارن
تکبیر باین معنی که نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر عارض نشود و با همان قصدی که داشته
تکبیر بگوید و واجب است استمرار حکمی تا آخر نماز باین معنی که قصدی که مخالف نماز باشد نکند
پس اگر در اثنای نماز قصد کند خروج را یعنی بگوید از نماز دست برداشتم و اما اگر کسی قصد
نماز باشد بنا ظاهر آنست که نماز او باطل میشود و اما اگر بگوید که دیگر دست
از نماز بر میدارم یا در رکعت دویم از نماز دست بر میدارم پس در آن اشکال است و احوط بطلان است بلکه اظهر
بطلان است و اما اگر قصد خود از نماز را معلق سازد بر چیزی پس اگر جزم است که آن چیز حاصل میشود و یقینی
بود قوه او در بطلان نماز است پس این مثل صورت سابق است و اگر معلق کند بر چیزی که ممکنی است
حاصل شود و نشود پس در آن اشکال است و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما اگر قصد را یکی از کارها که
قطع نماز را در آن بی‌تعلیق بآن قصد نداشته باشد مثل اینکه بگوید که اگر طفل بکنار چاه برود

که

و بیفتد نماز را قطع میکنم که او را خلاص کنم و امثال آن پس آن ضرر ندارد و هر گاه قصد فعل
منافی نماز بکند مثل اینکه قصد چیز خوردن یا قصد حرف زدن بکند آنچه از مشهور نقل است
اینست که تا نکرده است نماز باطل نمیشود و اظهر آنست که اگر غافل است از اینکه آن منافی
نماز است پس آن ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابق قایل شویم ببطلان نماز
بقصد خروج در اینجا هم چنانکه اظهر است پس ظاهر در اینجا نیز بطلان خواهد بود و اما اگر قصد کند
بجا آوردن جزئی از نماز یا غیر نماز را هم مثل اینکه تکبیر بگوید و قصد جزء کردن غیر را یا دو خم کند با رکوع کند
و قصد بر داشتن چیزی را هم با او ضم کند یا ریا را با نماز ضم کند پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند
و اعاده آن جزء را سبب قایل میدانند و وجه این در رکن ظاهر است بجهت اینکه اعاده باعث
تعدد رکن میشود و اما در غیر رکن مثل قراءة و ذکر رکوع و امثال آن پس اظهر نیز بطلان است هر چند
اعاده آن بکند خصوص هر گاه قصد ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت در این صورت اعاده در
وقتی است که آن کردن اول فعل کثیر منافی باشد و در وقتی که بگوییم قراءة زیادتی یا ذکر
زیادتی در نماز ضرر ندارد خصوص هر چنین قراءة و ذکری که بقصد قربت نباشد یا خالص
از برای خدا نباشد و اما که دلالت دارد بر جواز مطلق ذکر و قرائت در نماز منصرف در
آنها قرائت و ذکری است که بقصد قربت باشد یا آنکه با قصد حرامی مثل ریا نباشد و اما هر گاه
ذکر جدا بگوید بقصد اعلام غیر مثل سبحان الله یا آیه قرآنی بخواند بجهت اعلام پس ظاهر
آنست که ضرر ندارد و اما حکم ضمیمه اذکار و افعال مستحبه نماز پس بهتر آنست که آنها را
هم با قصد دیگر ضم نکند و شاید که در آنها اسهل باشد **مطلب دویم** جایز نیست
عدول کردن از نمازی بنماز دیگر یعنی برگردانیدن نیت نمازی را بنماز دیگر مگر در چند
موضع اول عدول از نماز لاحق بنماز سابق مثل اینکه نماز عصر میکند بخاطرش می‌آید که نماز ظهر را
نکرده است عدول میکند و چنان قرار میدهد که همان نماز ظهر باشد و بعد از تمام نماز

عصر را میکند و همچنین است در مغرب خواه نمازها هر دو ادا باشند یا هر دو قضا یا اولی قضا
و دیگری ادا مثل اینکه در نماز مغرب بخاطرش بیاید که نماز عصر را نکرده است چنین قرار دهد
که این نماز عصر باشد و آنرا چهار رکعت تمام کند و بعد از آن مغرب را بکند و همچنین هرگاه
عشا را فراموش کنند و داخل نماز صبح شده باشند یا صبح را فراموش کنند تا داخل نماز ظهر شده باشند
و اما عکس این یعنی در نماز قضا باشد و خواهد عدول کند بنماز ادا که باید از وقت
بکند پس در آن اشکال است و اقوی در نزد حقیر آنست که هرگاه وقت نماز حاضره تنگ نباشد
عدول نکنند و نماز قضا را تمام کنند و بعد از آن ادا را بکنند و هرگاه وقت حاضره تنگ باشد
بسبب آن قضا را بر هم زنند و حاضره را بجا آورند و اگر دانند که میتوانند هر دو را در وقت بجا بیاورند
بلکه گفته اند [illegible] و اگر وقت وفا نمیکند حتی بیک رکعت هم در این صورت در جواز عدول
تامل است و اشکال است و اظهر عدم عدول است و بعد از اتمام قضا نماز حاضره را قضا
بکنند دوم عدول از مأموم بودن بامام بودن در وقتی که امام بعلتی و یا حادثه باو رو دهد
که از مأمومین را پیش میدارند که باو اقتدا کنند و نماز را تمام کنند سیم عدول از
مأموم بودن بتنها نماز کردن و این در صورت حصول عذر است مثل اینکه وقتی آید یا شغل
ضروری که تخلف از آن ضرر حاصل شود یا در راه عارضی شود بی اشکال است و در صورت
عدم عذر نیز مشهور جواز است و علامه دعوی اجماع بر آن کرده ولیکن احوط آنست
که بی عذر منفرد نشود چهارم عدول از تنهائی بمأموم شدن و شیخ طوسی دعوی اجماع بر
جواز آن کرده و آن مشکل است پنجم عدول از اقتدا بامامی بامام دیگر و اقوی آنست
که بغیر آن صورتی که مذکور شده که حادثه بامام رو داده باشد در صورت دیگر عدول نکند
ششم عدول از فریضه بنافله از برای کسی که بترسد جماعت از او فوت شود نماز فریضه
میکرده اند بنیت سنت دو رکعت نافله تمام میکند و این در تقیه است نماز نافله [illegible]

نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر در حالتی که رکوع یا سجده [illegible] را بکنند و اگر در این قرائت
باشد نیست بتوانند بجای نشینند و سلام بگویند و ملحق بشوند بجماعت و همچنین کسی که در روز جمعه نماز جمعه
کند قرائت سوره الجمعه و سوره [illegible] شروع کند [illegible] بلکه تمام میکند و نماز جمعه
با جمعه را [illegible] عدول از نماز قصر بتمام است هرگاه در این نماز قصد اقامه بکند [illegible]
بقصر [illegible] و نیز جواز آنست و آن در دو [illegible] که در رکعت اول باشد و هنوز نماز تمام نکرده باشد در محل
[illegible] و حدیث صریح در این [illegible] و بعضی [illegible] کرده اند [illegible]
و بدانکه موضع عدول اثنای نماز است و بعضی بعد از فراغ جایز دانسته اند [illegible]
[illegible] حدیث صحیح [illegible] بعد از فراغ از عصر
بظهر [illegible] مطلب سیم تکبیر احرام و [illegible] نماز است [illegible] ترک آن عمدا یا سهوا
باطل میشود و [illegible] صحیح
و بعضی گفته اند [illegible] ضعیف است
[illegible] الله اکبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انگشتان جدا نکرد [illegible] و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هرگاه
امام باشد و مأموم آهسته بگوید و منفرد مختار است و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و سنت است شش
تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و امام آنها را آهسته میگوید و مصلی اختیار دارد در اینکه هر یک از هفت
تکبیر را خواهد تکبیر احرام قرار دهد و در افضلیت خلاف کرده اند جمعی گفته اند که افضل آنست
که اول را تکبیر احرام قرار دهد و جمعی گفته اند ظاهر آنست که آخر را تکبیر احرام قرار بدهد و از مصباح شیخ طوسی نقل
ظاهر میشود [illegible] افضلیت تکبیر آخر است چنانکه از عبارت
فقه الرضا معلوم میشود [illegible] تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است
بجهت اینکه [illegible] تکبیر احرام خواهد بود
و سنت است که [illegible] بگوید اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت
وحدک لا شریک لک ربّ انی عملت سوءا وظلمت نفسی و
اعترفت بذنبی فاغفرلی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت
بعد از آن دو تکبیر بگوید پس بگوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک
والشر لیس الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک
منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر ولا مهرب
منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک
رب البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید [illegible] بعد از آن اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم بگوید و شروع بقرائت کند و بعضی [illegible] هفتم بگوید
رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا
اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب و در روایتی
هست که پیش از تکبیر احرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیئ وقد امرت

المحسن ان یتجاوز عن المسیئ فبحق محمد وآل محمد صل علی محمد
وآل محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی و بنا بر آنکه علامه ذکر کرده بهتر
آنست که این دعا را [illegible] بعد تکبیر ششم رب اجعلنی مقیم الصلوة را بخوانند و این
را بعد از آن بخوانند و بعد از آن تکبیر احرام را بگوید و بدانکه بعضی علما این شش تکبیر را در همه نمازها
سنت دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند و بعضی به هفت جا قرار داده اند اول هر نماز
واجبی و اول رکعت از نماز شب و در مفرده وتر و در اول رکعت نافله ظهر و در اول رکعت نافله مغرب
و در اول رکعت از دو رکعت نماز احرام و وتیره و قول اول اظهر است [illegible] بهتر است
و این [illegible] نافله [illegible] **باب چهارم** در قرائت و در آن چند مطلب است

مطلب اول واجبست خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه نمازهای واجب و شرط صحت
نمازهای سنت است از برای کسی که تنها نماز میکند و برای پیشنماز در هر دو رکعت نماز دو رکعتی و در هر
دو رکعت اول از سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل میشود نماز بترک آن عمدا اگر فراموش کند پس اگر در
وقتی که بر رکوع رفت بخاطرش آید پس نماز او صحیح است و هرگاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش آید
باید قرائت را بجا آورد و اگر جزوی دیگر بعمل آمده مثل سوره و قنوت و غیر آن بعد از آن هم اعاده
بکند و در صورتی که عمدا ترک فاتحة الکتاب بکند و داخل سوره شود نماز او باطل است [illegible]
برگردد و فاتحه را بخواند و در صورتی که سهوا ترک کرده تا آنکه [illegible] داخل سوره شود و بخاطرش آید
برگردد و واجب نیست [illegible] میتواند بخواند و اگر
هم نخواند [illegible] داخل [illegible] است
[illegible]
جمعی دیگر از علما اختیار آن کرده اند [illegible] در نظر حقیر [illegible] آید که اگر کسی در بعضی از اوقات
[illegible]

صحیح دلالت دارد بر اینکه هرگاه فارغ شد از جزوی و داخل شد در جزو دیگر پس در شک تو چیزی نیست
و بعضی علما چنین فهمیده اند که مراد از جزو فعل تمامیست از افعال نماز مثل قرائت و رکوع و سجود و نه
اجزاء هر واحد از اینها و این اصح نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند این را با فعال واجبه پس گفته اند
که هرگاه کسی مثلا در حال تشهد شک کند در قرائت [illegible] باید برگردد و این نیز دلیلی ندارد و خلاف
هر چند مقتضی قواعد علما است که هرگاه کسی در چیزی شک کند باید آن را بجا آورد تا یقین
بآن حاصل شود ولیکن این احادیث صحیحه دلالت بر عدم اعتنا به آن میکند در وقتی که داخل جزو دیگر
شود والله العالم باحکامه **مطلب دوم** بدانکه در نماز آیات واجبست خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه
اگر ده سوره بخواند و هرگاه سوره را تبعیض کند در ده رکوع باین نحو که یک سوره را پنج پاره کند
و هر پاره [illegible] بخواند دو مرتبه واجبست حمد بخواند مثلا در رکعت اول حمد میخواند
و بعد از آن میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و بر رکوع میرود و بعد از آنکه راست
شد میگوید و ما ادریک ما لیلة القدر و بعد [illegible] برکوع میرود و راست میشود و میگوید لیلة
القدر خیر من الف شهر و همچنین تا آخر و بعد از اتمام سجدتین برخیزد و باز حمد میخواند ابتدا سوره
دیگر یا همان سوره را [illegible] و بهمان نحو تمام میکند و در تبعیض بیک آیه و بیشتر میتواند اکتفا کند
و جایز است تبعیض در همه رکوعها و جایز است تمام کردن سوره در همه رکوعها و جایز است که در
یک رکعت پنج سوره تمام بخواند و در رکعت دیگر تبعیض کند بسوره که پنج آیه باشد و جایز است که تبعیض
کند در هر رکعتی یعنی برای بعضی از رکوعها سوره را تمام بخواند و برای بعضی دیگر پاره از سوره و احوط آنست
که سوره که در رکعت اول قدری از آن را خوانده اتمام آن در همان رکعت تمام کند خواه سوره دیگر ابتدا
نخواند یا بخواند پنج و همچنین احوط این است که تا سوره را اتمام نکند سوره دیگر نخواند [illegible]
و بعضی [illegible] خوانده اند است هم از سر گیرد تا تمام کند و نهایت احتیاط اینست که در هر رکعتی پنج
حمد و پنج سوره تمام بخواند یا حمد و یک سوره [illegible] والله العالم **مطلب سیم** خلافی نیست در میان

کیفیت نماز آیات

علما

علما در اینکه مصلی مختار است در رکعت آخر نماز سه رکعتی و دو رکعت آخر چهار رکعتی حمد بخواند یا ذکر
بکند و [illegible] در چند چیز خلاف کرده اند اول اینکه ذکر چه چیز است دوم قدر است سوم در اینکه کدام
افضلند و در هر یک از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند و اظهر در نظر حقیر آنست که مطلق ذکر
کافی باشد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر و امثال آن و احوط آنست که باین عبارت بگوید سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و از این احوط آنست که این عبارت را سه مرتبه بگوید [illegible] مگر در
وقتی که امام باشد و مظنه داشته باشد که ماموم [illegible] مسبوق باشد و بعضی توهم کرده اند که استغفار
هم واجبست و آن ضعیف است و [illegible] آن بهتر است و اما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد
پس در آن نیز اقوال است و اظهر در نظر حقیر آنست که تسبیح افضلست خواه امام باشد و خواه منفرد و خواه
ماموم و چون دانستی که افضل و احوط تکرار آن عبارت [illegible] است سه مرتبه پس بدانکه بعضی گفته اند
که این [illegible] افضل است و افضل از آن [illegible] و بالاتر از آن مرتبه است [illegible] و علما در جواز
عدول از حمد به تسبیح یا بعکس یعنی که شروع کند در یکی از اینها و خواهد دست بردارد و آن دیگری بخواند
اشکال است و احوط ترک آنست و همچنین اگر میخواست که یکی از اینها را بخواند فراموشی کرد و دیگری را
خواند و در اثنای آن یا بعد از تمام بخاطرش آمد در آن نیز اشکال است و اظهر بلکه اقوی آنست که
رجوع بکند بآنکه میخواست که اول بخواند یا آنکه همان را که سهواً خوانده [illegible] از سر گیرد و احوط آنست
که قصد وجوب بکند و [illegible] بقصد قربت بکند و هرگاه که در دو رکعت اول قرائت را فراموش کند [illegible]
واجب نیست که در دو رکعت [illegible] بخواند بلکه باز مخیر است میان قرائت و تسبیح و اگر شک کند [illegible]
تسبیح نماز را باطل [illegible] و خلاف کرده اند در وجوب اخفات در تسبیح و احوط بلکه اقوی آنست که
اخفات بکند **مطلب چهارم** واجبست خواندن یک سوره تمام بعد از فاتحة الکتاب در دو رکعت
اول نماز واجب در حال اختیار و قول باستحباب آن ضعیفست و همچنین قول بجواز تبعیض [illegible]
بعضی سوره را خوانده اند نیز ضعیف است [illegible] احادیثی که [illegible] در این [illegible] است محمول است بر تقیه

یا اضطرار و همچنین جایز نیست قرآن یعنی دو سوره خواندن در نمازهای واجب بعد از حمد و در نماز سنت باکی نیست
هر قدر بخواند و اظهر آنست که دو سوره و بیشتر خواندن در نماز واجب مبطل نماز است و بعضی علما تصریح
کرده اند باینکه زیاده بر یک سوره خواندن هر چند یکی را تمام نکند هم همین حکم دارد بلکه یک سوره را
دو بار خواندن یا بعضی از آن را دو بار خواندن هم همین حکم دارد و بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد
و احوط بلکه اقوی آنست ملاحظه این معنی را هم بکنند و مراد از قرآن [illegible] که [illegible]
بقصد قرائت سوره بعد حمد باشد اما اگر تکرار آیه در بین قرائت بجهت تذکر معنی و حضور قلب باشد
آن ضرر ندارد بلکه اخبار دلالت بر جواز آن دارد و همچنین قرائت در حال قنوت و [illegible] هم ضرر ندارد
هر چند سوره تمامی باشد بلکه [illegible] هرگاه بعد قرائت سوره یک سوره را یا بعضی سوره دیگر بخواند
نه بقصد قرائت سوره بعد حمد [illegible] بلکه بجهة آنکه قرائت قرآنست و خوبست باطل نمیشود اما
احوط ترک است و بعضی علما تصریح کرده اند خلافی نیست در اینکه جایز است در قنوت خواندن بعضی
آیهای قرآن و در اینکه قصد کند اذن دادن کسی را که میخواهد داخل خانه شود باینکه بگوید ادخلوها
بسلام آمنین و احوط آنست که سوره تمام دیگر در نماز واجب نخواند هر چند در قنوت باشد و جایز
نیست که در نماز سوره طولانی بخواند که بخواندن آن وقت از دست رود هر چند بداند که [illegible]
تمام [illegible] وقت در می یابد و با وجود علم باین معنی ظاهر اینست که بمجرد شروع در آن نماز باطل شود
چنانکه بعضی علما تصریح بآن کرده اند و اگر گمان داشته که وقت وسیع است و بعد از شروع
معلوم شود که وقت تنگ است از آن سوره دست بردارد هر چند از نصف گذشته باشد و سوره
دیگر بخواند و بدانکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره حساب میشود و همچنین سوره لایلاف و الم ترکیف
هرگاه در نماز واجب بخواند باید هر دو را با هم بخواند و بیکی اکتفا نکند و بسم الله الرحمن الرحیم
از میان هر دو سوره [illegible] و بعضی قایل شده اند که بسم الله سوره دوم ساقط میشود و آن ضعیف است
مطلب پنجم جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب دارد در نمازهای واجب

و نماز

و نماز باطل میشود بخواندن آن خواه [illegible] اکتفا کند یا سوره دیگر هم بخواند و بعضی علما تصریح کرده اند [illegible]
[illegible] در آن نماز باطل میشود هر چند هنوز آیه سجده را نخوانده باشد و این سخن قوی است و اگر سهواً بخواند پس اگر
قبل از خواندن آیه سجده بخاطرش آید عدول کند بسوره دیگر هر چند از نصف گذشته باشد و اگر سهواً تا آیه [illegible]
سوره را [illegible] بعضی گفته اند [illegible] سجده [illegible] و بعد نماز [illegible] سجده را بکند و بعضی گفته اند مختار است [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند نماز را تمام کند و قضای آن سجده را بعد از نماز بکند و دلیل هیچکدام وضوحی ندارد
و احوط آنست که سجده [illegible] و نماز را اتمام کند و نماز را اعاده [illegible] و اگر سهواً آیه سجده را بخواند بخاطرش
آید هنوز سوره را تمام نکرده [illegible] احتیاط مذکور را بکند و احوط بلکه اولی در این صورت بعد از سجده عدول
کند بسوره دیگر [illegible] اعاده نماز بکند [illegible] و در نماز سنت باکی نیست [illegible] در وقتی که آیه
سجده را خواند سجده کند پس اگر سجده در آخر سوره است برخیزد و [illegible] حمد بخواند و برکوع رود و بعضی گفته اند
دیگر [illegible] بعد از حمد بخواند و برکوع رود [illegible] اگر تتمه از سوره مانده است برخیزد و آنرا تمام کند و برکوع رود و
فراموش نکند [illegible] **مطلب ششم** بدانکه سجده های که در قرآن است پانزده است
چهار تا از آن واجبست و یازده سنت اما واجب پس آن در چهار سوره است در الم تنزیل [illegible]
و در حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون و در آخر سوره والنجم و اقرأ باسم [illegible] پس آن در اعراف
و در رعد و ظلالهم بالغدو والآصال و در نحل و یفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل [illegible] خشوعا
و در سوره مریم خروا سجدا و بکیا و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر حج وافعلوا الخیر لعلکم
تفلحون و در فرقان و زادهم نفورا و در نمل رب العرش العظیم و در ص و خر راکعا و اناب و در اذا
السماء انشقت و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون و در وقت [illegible]
[illegible] آیه تمام شد سجده [illegible]
[illegible]
در آن خلاف است و اظهر در نظر حقیر [illegible] مطلقا مستحب است و اظهر آنست [illegible]

شرط آن نیست بلکه اگر سهو منو بلکه جنب و حایض هم سجده میکنند و احوط آنست که حایض گوش
ندهد با آیه سجده و اگر بشنود سجده را بکند و بعد غسل قضا هم بکند و اما ستر عورت و پاک بودن جامه و استقبال
قبله پس ظاهر عدم لزوم آنها است و اظهر اینست لیکن از بعض احادیث بر می آید که استقبال قبله
واجب است در وقتی که گفته باشد و احوط آنست که ترک آن نکنند و اما وضع پیشانی از اعضاء سبعه
بر زمین در سجده کردن بر چیزی که صحیح باشد سجده بر آن پس در آن اشکال و اختلافست هر چند اظهر لزوم
قائم نقل احوط مراعات آنها است و بعد تقدیر [illegible] امکان [illegible] بر زمین گذاشتن را ترک نکنند
لکن مگر در حالت [illegible] و نتوانند سر را بر جائی گذارند در آن وقت اشاره کنند و تکبیر احرام ندارد و تشهد
و سلام ندارد و در وقت راست شدن از سجده هم تکبیر واجب نیست بلکه سنت است و بعض اصحاب گفته
ولی احوط آنست و مشهور آنست که ذکر سجده هم سنت است و واجب نیست و احوط اینست که ترک نکنند
و ذکر سجود نماز را هم در آن میتوان کرد و مستحب است که در ذکر سجود بگوید لا اله الا الله حقا حقا لا اله
الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف
مستجیر و احوط آنکه به نیت سجده را در وقت سر فرود آوردن بکند و [illegible] و بعض در وقت
سر گذاشتن گفته اند و وجوب سجده فوریست بعد تمام شدن آیه فورا بکند و اگر نکند گناه کرده است
و باید بجا آورد هر وقت که باشد و نیت قضا و ادا در کار نیست و همچنین سجدهای [illegible] و بعد خواندن
و شنیدن سجده [illegible] واجب است خواه [illegible] سجده کرده باشد و خواه نکرده باشد
والله اعلم **مطلب ششم** واجب است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد و اول هر سوره و آن جزء سوره
است هر سوره که در قرآن است بغیر سوره برائة که در اول آن بسم الله نوشته و واجب است خواندن حمد و سوره
[illegible] است [illegible] باید [illegible] حرف [illegible] تشدید و بعض
مد متصل را هم [illegible] کرده اند و آن خالی از اشکال نیست و همچنین اعراب از فتحه و کسره و سکون
و غیره [illegible] مراعات کنند [illegible] که تغییر اعراب [illegible] بطلان است هر چند باعث

تغیر

تغیر معنی نشود بلکه هر چند موافق عربیت هم صحیح باشد و جایز است قرائت بهر یک از هفت
قرائت مشهور لیکن بعضی از اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر آنها کرده اند و علامه [illegible] که
بهترین قرائتها در نزد من قرائت عاصم است از طریق ابی بکر بن عیاش و طریق ابی عمرو بن
العلاء و بعد تقدیر [illegible] در قرائتهای متداول است [illegible] شده است [illegible] اعجاز
[illegible] عوام را [illegible] و اما وقف لازم و مد متصل و [illegible]
[illegible] چنانکه از محققین [illegible] نقل کرده اند بلکه مراد
از آنها هم [illegible] پس ترک آنها [illegible] احوط [illegible]
[illegible]
[illegible] موافق [illegible] وقف بحرکت نکنند و وصل بسکون نکنند
[illegible] صفات [illegible] مثل استعلاء و اطباق و جهر و همس پس آن واجب نیست و واجب است
ترتیب [illegible] بخوانند و موالات که از یکدیگر فاصله ندهد [illegible] در میان [illegible]
[illegible] قرآن میخوانند یا حمد و سوره [illegible] هر گاه [illegible]
اظهر بطلان است [illegible] هر گاه سهوا [illegible] بکنند [illegible] در میان [illegible]
اعاده کنند و اگر سکوت طویل [illegible] نماز [illegible]
[illegible] حمد را [illegible] و اگر عاجز باشد و تواند [illegible] از روی قرآن بخواند [illegible]
[illegible] از روی قرآن بخوانند [illegible]
از روی قرآن [illegible]
پس اگر حمد تنها تواند بخواند [illegible]
پس اگر [illegible] آیه [illegible]
[illegible]

خلاف است که چیزی بخوانند و بیش از قرآن هر گاه چیزی داند [illegible] تکرار بکند
تا بمقدار حمد [illegible] بهتر خواهد بود و اگر از حمد هیچ نداند اگر از قرآن چیزی میداند
بخواند و اگر نداند ذکر بکند بتکبیر و تسبیح و صلوات و تهلیل و اگر آنها را هم نتواند ترجمه
حمد را بگوید و اظهر اینست که باید ذکر بمقدار حمد باشد و کسی که گنگ باشد [illegible]
ممکن است بجا آورد و مشهور آنست [illegible] زبان خود را حرکت دهد و دل خود را ببندد و قرائة
و بعضی [illegible] هم [illegible] کرده اند و واجب نیست [illegible] و سنت است
ترتیل قرائة [illegible] و آرام بخواند [illegible] و [illegible] متفرق نکند و وقفها را
چنانکه نقل [illegible] بعمل آورند مگر در جائی [illegible] خلاف [illegible] باشد مثل وقف [illegible]
تا ویعلم الا الله [illegible] اعتبار کرده اند بعمل آورد [illegible]
[illegible] مثل وقف لازم و مد متصل و ادغام [illegible] سنت است هر گاه بگذرد
بآیه که در آن ذکر [illegible] از خدا [illegible] سؤال کنند و هر گاه [illegible] باشد پناه بخدا
بر دارد [illegible] سنت است [illegible] بگوید [illegible] و همچنین [illegible]
هو الله احد [illegible] خواندن **مطلب** حرامست گفتن آمین بعد از حمد بلکه مبطل نماز است
و احوط آنست که در هیچ حال نماز [illegible] **مطلب هفتم** جایز است عدول از سوره
بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره را داشته [illegible] سوره دیگر شروع
[illegible] بانکه اراده نداشته و بعد از شروع [illegible] سوره دیگر بخوانند یعنی قل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون [illegible] شروع [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] باشد [illegible] نمیتوانند برگردد [illegible] در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه مشهور [illegible]
در آنها اینست که میتوانند عدول کنند از این دو سوره بسوره جمعه و منافقین و اینها در صورت
اراده جمعه و منافقین داشته [illegible] و اینها را خوانده باشند و در صورت [illegible] اول

ام

امر [illegible] سوره [illegible] جمعه و منافقین [illegible] بعض [illegible] کرده اند
[illegible] عدم [illegible] دلالت [illegible] ترک عدول است و [illegible] عدول
و [illegible] جایز است [illegible] از نصف [illegible] نگذشته باشد و بعضی گفته اند [illegible]
و [illegible] غایت [illegible] و غالب [illegible] نمیتوانند [illegible]
[illegible] عدم [illegible] و اگر [illegible] نصف سوره را اگر
باشد [illegible] نمیتوانند [illegible] نصف [illegible] خواند [illegible]
[illegible] نمیتوانند [illegible] سوره غلط [illegible]
[illegible] دشوار باشد [illegible] عدول میکند
دیگر و بهتر آنست که عدول کند [illegible] و عدول [illegible]
واجبست [illegible] ذکر کردیم [illegible] رخصت است و اگر [illegible]
[illegible] که تعیین [illegible] مخصوصه [illegible] و واجب نیست بلکه [illegible] حمد [illegible]
[illegible] خواندن [illegible] باشد یا [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سوره دیگر [illegible] تعیین خوانده باشد
[illegible] هر گاه [illegible] سوره را داشته باشد [illegible]
[illegible] این [illegible] نیست [illegible] و اینست [illegible]
اعاده [illegible] خواندن سوره [illegible] قصد و تعیین است [illegible] از آن [illegible]
قصد و تعیین بسم الله [illegible] اول سوره [illegible] وجوب تعیین [illegible]
برای آنکه هر گاه کسی عدول کند از سوره بسوره دیگر باید بسم الله را اعاده کند [illegible]
سوره [illegible] و همچنین هر گاه [illegible] از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین سوره [illegible]
[illegible] تعیین سوره [illegible] بسم الله را اعاده کند [illegible]

آن سوره را الحمد [illegible] باشد [illegible] پیش گفتیم هر گاه بدون قصد سوره را [illegible] بعد از حمد
سوره را خوانده باشد باید [illegible] جهت آنکه معلوم است که بسم الله همان سوره را گفته
است خوانده است و [illegible] همان سوره [illegible] بسم الله [illegible] است و قصد [illegible]
باهم [illegible] است مثل بسم الله است [illegible] مثل الحمد لله [illegible]

مطلب ششم واجب است جهر در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اوّل مغرب و [illegible] و دو رکعت
اوّل عشا و حد جهر آن است که شنیده شود کسی که نزدیک او باشد و گوشش صحیح باشد
و اخفات آن است که خود بشنود [illegible] هر گاه گوشش صحیح باشد و از برای کسی
که گوشش [illegible] تقدیر باید که اگر گوشش صحیح می بود می شنید [illegible]
[illegible] جهر و اخفات [illegible] باید [illegible]
جایز [illegible] آن [illegible] جهر [illegible] هر چند ضعیف باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] صدا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که [illegible] جهر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] که در نمازهای جهری
جهر کنند [illegible] جهر [illegible] اخفات کنند بلکه اظهر آن است که [illegible]
هم [illegible] اخفات واجب نیست امّا احوط آن است [illegible] کنند
و علما گفته اند جهر [illegible] در صورتی جایز است که اجنبی صدای او را نشنود و دلیل
آن [illegible] صدای او [illegible] دلیلی [illegible]
[illegible] در صورت خوف [illegible] نماز معلوم
نیست و اگر کسی فراموش کند جهر و اخفات را یا جاهل باشد به مسئله آن در موضع جهر
اخفات کند یا عکس نماز او صحیح است و در صورت [illegible] قبل از رکوع [illegible]

و اعاده [illegible] ظاهر [illegible] که [illegible] واجب است جهر و اخفات
امّا [illegible] نماز غیر حمد و سوره [illegible] است جهر [illegible] در اوّل
نماز [illegible] از [illegible] در همه [illegible] بهم
و [illegible] است [illegible] مستحب آن مذکور شد و بعضی دیگر خواهد آمد مطلب نهم
سنّت است استعاذه قبل از قرائت حمد در رکعت اوّل هر نمازی و مشهور در آن صورت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و [illegible] اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اوّل [illegible] هر چند در رکعت
اوّل فراموش کرده باشد و افضل [illegible] اخفات [illegible] خواه امام و خواه منفرد و سنّت است
بسم الله الرحمن الرحیم را [illegible] بلند [illegible] خواه امام [illegible] خواه منفرد و خواه در رکعت اوّل
و خواه در غیر آن و در این مسئله اقوال چند است و اقوی و اظهر و اشهر [illegible] مذکور شد و مستحب است
در نماز جمعه جهر کنند در قرائت و در ظهر جمعه خلاف است و اظهر و اشهر آن نیز استحباب جهر است
و بعضی مخصوص جماعت دانسته اند و بعضی جایز ندانسته اند و اقوی قول اوّل است و احوط قول آخر است
و سنّت است [illegible] مطلب
دهم سنّت است در نماز خواندن سوره های مفصل و آن از سوره محمد است صلی الله علیه و آله
تا آخر قرآن [illegible] در نماز صبح بخوانند و آن از اوّل است تا سوره عمّ
[illegible] در ظهر و عصر
و [illegible] و آن از سوره والضحی است تا آخر قرآن و از [illegible] سوره قل هو الله احد و انّا انزلناه
[illegible] مداومت کنند در [illegible] خواندن انّا
انزلناه در [illegible] بهتر از [illegible] هر که ترک کند
سوره [illegible] و ثواب [illegible] انّا انزلناه و قل هو الله احد [illegible]
ثواب [illegible] و ثواب [illegible] و در روایت [illegible] که هر که نخواند در نماز صبح

در [illegible] خلل [illegible] از قرآن [illegible] سنّت است قرائت سوره جمعه
و منافقین [illegible] جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب دانسته اند [illegible] و بعضی واجب دانسته اند در نماز
جمعه [illegible] و اوّل اقوی است و مستحب است خواندن [illegible] جمعه نیز و خواندن جمعه و قل هو الله احد
در نماز صبح روز جمعه در رکعت دوم [illegible] منافقین هم [illegible] است [illegible] آن جمعه و سبح اسم
ربک الاعلی جمعه در رکعت اوّل سبح اسم [illegible] در [illegible] نماز و بعضی گفته اند در [illegible] آن جمعه و قل هو الله احد
بخوانند [illegible] جمعه و سبح اسم [illegible] بهتر باشد و در رکعت دوم [illegible] منافقین هم [illegible]

باب پنجم در رکوع است و در آن چند مطلب است مطلب اوّل واجب است رکوع در هر رکعتی
یک مرتبه بغیر نماز آیات که در هر رکعتی از آن پنج مرتبه واجب است و رکوع رکن نماز است و باطل می شود
نماز به ترک آن عمداً و سهواً و هم چنین هر گاه زیاد کند [illegible] اگر فراموش کند رکوع را و
[illegible] از [illegible] اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن سجده رود
و اگر [illegible] بخاطرش آید [illegible] رکوع را بجا آورد و اقوی و اظهر است [illegible]
باید [illegible] از اوّل فراموش کرده باشد
امّا اگر بعد از [illegible] فراموش کند [illegible] پس اگر [illegible] نزدیک
[illegible] آن حد [illegible] بعد از آن فراموشی کم است پس
ظاهر آن است که جایز است [illegible] تا به آن حد [illegible] بجا آورد و اگر [illegible]
[illegible] پس [illegible] بلند شود [illegible] بجا آورد و اگر بعد از آنکه [illegible] رکوع از
[illegible] رکوع خم [illegible] و بدون ذکر و آرام [illegible]
[illegible] پس [illegible] ذکر و طمأنینه [illegible] است [illegible]
رکن و بعضی از علما گفته اند [illegible] اینکه [illegible] کرده [illegible] و احوط آن است [illegible] نماز را
تمام کند و اعاده کند و امّا اگر [illegible] بعد رکوع را فراموش کند پس ظاهر [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] و قول [illegible] آن است که [illegible] و در است [illegible]
و سجده [illegible] احتیاط [illegible] اگر بعد داخل شدن در سجده بخاطرش آید که رکوع
نکرده است هر چند [illegible] سجده [illegible] باشد [illegible] ظاهر آن است که [illegible]
باطل [illegible] رکوع را بجا آورد و [illegible] اگر بعد دخول در سجده دوم بخاطرش آید
سجده [illegible] کامل [illegible] آن است و اقوی بطلان است بجهة آنکه اگر برگردد لازم آید
[illegible] چهار سجده [illegible] اگر [illegible] رکنی کرده است [illegible] رکوع است
و اگر شک کند در رکوع پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال [illegible] شدن
[illegible] پس ظاهر [illegible] و حقیقه آن است که [illegible] سجده
و اگر شک کند [illegible] در حال قیام [illegible] رکوع تا [illegible] رکوع [illegible] است شدن
بخاطرش آید [illegible] پس اگر [illegible] باطل می شود و جمعی از [illegible]
از [illegible] صحیح است و احتیاط [illegible] است با اعاده و اگر [illegible]
احتیاط [illegible] احوط است مطلب دوم واجب است در رکوع خم شدن
بقدری که [illegible] برساند [illegible] بقدری [illegible] به زانو برسد [illegible] و انحنا
[illegible] و [illegible] بعضی احادیث معتبر
[illegible] خم شود و واجب است
در حال رکوع ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند [illegible] ذکر [illegible] و این قول خالی از قوّت نیست
و آنکه [illegible] تسبیح باشد و این اقوی است و در کیفیت و عدد تسبیح خلاف کرده اند و اقوی و احوط
آن است که یک مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و [illegible]
احتیاط [illegible] سه مرتبه [illegible] سبحان ربی العظیم و بحمده [illegible] هر چند [illegible]
[illegible] در فضیلت [illegible] بلکه احوط آن است که ترک نکنند و واجب است در رکوع طمأنینه

و آرام بمقدار ذکر بعد از آنکه خم شد تا بحدی که رکوع است پس قبل از آنکه بحد رکوع رسد ابتدا جایز نیست
شروع در ذکر کنند تا ذکر تمام شود ابتدا اند است شود و هرگاه که عاجز باشد از آرام ترک
پس ظاهر آنست که ذکر را در حال خم شدن بگوید اگر تواند که بعد از حال واجب رکوع ترک سنت شروع کند بذکر و باقی
حرکت [illegible] تر از آن ذکر را با حرکت تلفظ است و بعد ذکر را بگوید باید بگوید بلکه اگر این هم
ممکن نشود آنچه تواند در اول رسیدن شروع بذکر کند و در انتهای ارسال شدن تمام کند هر ذکر را
ترک نکند و طمانینه در رکوع رکن نماز نیست و اگر فراموش کند نماز است نحو نماز او صحیح است و بر
عمل کرده و همچنین ذکر رکوع و واجب است شدن از رکوع و راست ایستادن به نحوی که صلب او مستقیم
شود و آرام گرفتن در آن بمقدار اینکه او رفع بگوید سمع الله لمن حمده و این طمانینه هم رکن نیست
و اگر فراموش کند راست شدن را تا بسجود در رود و یا فراموش کند آرام گرفتن بعد رکوع را تا بسجود
رود نماز صحیح و ظاهر علما آنست که اگر در راست شدن بسجود هم خاطرش بیاید بر نمی‌گردد
و این حکم در باب طمانینه خالی از اشکال نیست بجهت آنکه تعدد رکن لازم میاید خصوص هرگاه
با وجود آنکه شیخ طوسی طمانینه را هم رکن دانسته است مطلب سیم هرگاه از رکوع عاجز شود
و اقل واجب را نتواند بعمل آورد بقدر مقدور خم شود و هرگاه خلقتا و بمنزله رکوع باشد پس ظاهر
آنست که واجب است که قدری از آنکه هست خم تر شود اگر بالمره از خم شدن عاجز باشد
پس اشاره کند و اگر از آن هم عاجز باشد بچشم اشاره کند و بداند که معتبر است در رکوع که کسی
حالی که نیست که مستوی الخلقه باشند بیگاه اشکه کسی که دست لیبار بلند دارد و یا قامت او کوتاه
و یا بدن کسی خم شده است بیار او بیار او چیز رسد و بعض تعلیمی آن پس باید ملاحظه کرد و کم بمقدار
مستوی الخلقه خم بشود او هم خم شود مطلب چهارم مستحب است تکبیر قبل از رکوع در حالی که
راست ایستاده است و بعض واجب دانسته اند آن تکبیر را و اول اقوی است و دستها را برای تکبیر
بالا برد چنانکه گذشت پس برکوع رود و قبل از ذکر رکوع بگوید اللهم لک رکعت

ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت وانت ربی خشع
لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی
وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر
ولا مستحسر پس سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده و افضل آن هفت مرتبه و از آن افضل
هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر استطاعت طول بدهد تا شصت مرتبه هم روایت
وارد شده است مگر اینکه امام باشد او باید ملاحظه حال ماموم را بکند که باعث ارجحان [illegible]
کسی بشود و تکبیر بیاورد و ذکر را بشمرد و با آرام بگوید و سنت است که پاها را برابر هم بگذارد
و پشت را بیش تمام دارد میان آنها فاصله بکف بقدر یک وجب و دست‌ها را از جیب زانو بگذارد
دگر دستها را بر زانو جا بدهد و زانوها را بکشد کج نباشد و کرده انگشتان را از هم باز کند
و زانوها را به پشت کند و پشت خود را راست کند که هموار باشد بحیثی که اگر قطره آبی بر
پشت او بریزد از هیچ طرف نریزد و گردن خود را بکشد و راست نگاه دارد و سر خود را بپایین
بلند کند و نظر او در میان دو پای او باشد و بالها را جدا کند و در انحنای بجانبی بگذارد
آمنت بالله و کون حب بت منی یعنی ایمان آوردم بخدا هر چند کردن من زده شود
و مستحب است صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله در رکوع و سجود بدلالة اخبار بسیار پس بعد
از آنکه راست ایستاد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین
اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و بلند
بگوید اگر امام یا منفرد باشد و بعض گفته اند که ماموم در وقتی که امام سمع الله لمن حمده میگوید
الحمد لله ربنا لک الحمد لله رب العالمین بهتر است بسبب ظاهر صحیح جمیل و خلاف از انکار نیست
و مقدم بر سایر اعتبار و اطلاق کلام علما دیده در بنا باشد پس بعد از آن بلند کند بسجود
بتکبیر سجود و بعض از علما گفته اند مستحب است از برای آن در حالتی که رکوع میکند

دست‌ها را بر بالای زانوی خود رساند و نهادن نهایت آنکه بر خم شود که کف دستها از آن بالا
چنانکه مضمون صحیح زراره است و در عمل بظاهر آن اشکال است بلکه باید مراعات احتیاط
بکنند و اقل واجب رکوع بعمل آید چنانکه گذشت با وجود اینکه جمعی از علما تصریح کرده اند
مگر در ترک در همه احکام ما دیدیم الا در جهر و اخفات **باب ششم** در سجود است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجب است در هر رکعتی دو سجده و دو سجده با هم رکن است با این معنی که اگر دو سجده را
با هم فراموش کند تا داخل رکوع شود نماز باطل است و همچنین هرگاه دو سجده را زیاد کند عمدا یا سهوا
نماز او باطل است و اما سهوا گر دو سجده یا زیاد کردن یک سجده پس آن هم مبطل نیست و هرگاه یک سجده
یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع رود بخاطرش آید بر میگردد و سجده را بجا آورد
و آنچه از قرائت و ذکر بعد از آنست اعاده کند و بعض گفته اند هر دو سجده رکن است در رکعت
اول و در رکعت سیم مغرب و بعض ترک یک سجده را هم مبطل دانسته اند در دو رکعت اول و بعض مبطل
دانسته اند مطلقا و اقوی قول اول است و مشهور میان علما آنست که سجده سهو واجب است از برای
فراموش کردن یک سجده و بعض واجب ندانسته اند و اول احوط است و در صورتی که قبل از رکوع
بخاطرش آورد ترک سجده را هرگاه آنچه را فراموش کرده یک سجده باشد با طمانینه و یا بین السجدتین پس
طمانینه را نیز بجا آورد و بعد از این سجده را بکند و حکم شک در سجود و مثل شک در رکوع است تا
در محل خود باشد و داخل فعل دیگر نشده مثل تشهد و قیام آنرا بجا بیاورد و اگر از محل خود تجاوز
کرده اعتنا نمیکند **مطلب دوم** واجب است در سجود آنکه بقدر خم شود که جای سجده و پیشانی بر موضع
محل ایستادن او شود چنانکه در وقت عادت اهل اعضا در کوه بیند و اگر بلند باشد از باشد یا کم
نیست و مشهور آنست که بقدر خشته هرگاه بلندتر باشد بایست و کمتر بعد از آن بمقدار چهار
انگشت مضموم کرده اند و خلاف در این نیست هرگاه از این بلندتر باشد نماز صحیح نیست
و چون بلندی جای سجده بر دو نوع ممکن است یکی آنکه اصل زمین یکجا بلند باشد

زمین
و بلند دارد مثل بلندی و خشت و امثال آن که در روی زمین بسا هم است و دوم آنکه اصل
کج است که بلند بالمساوات نه بلندتر است از دیگری اما مطلق چیزی در سطح او نیافتاده است
از امور مذکوره مثل دامن کوه و احوط آنست که اینجا نیز هرگاه محل سجده از طرف پا بالا باشد
بلندی آن نسبت بجای پای از انگشت بیشتر نباشد و افضل آنست که از همه جهت مساوی باشد
و اقوی آنست که پستی محل سجده هم از موضع پا زیاده از یک خشت نباشد و احوط آنست که
[illegible] هم این را ملاحظه بکنند محل سجده زیاده از یک خشت پست نباشد و ظاهر آنست
در این صورت هرگاه خشت یا بیشتر پیش نهد بلکه از اینجا تا مساوی محل پا یا بجهت زمین دارد
و بعض اعتبار کرده اند در سایر مساجد یعنی جای دستها و زانوها هم که زیاده از یک خشت از
جای پا بلندتر نباشد و این احوط است اما ما بین محل سجده هرگاه بلندی باشد پس آنکه بالا پیشانی
هر چند از مقدار خشت هم بیشتر باشد و هرگاه در جای سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود
پس اینجا در آن اختلاف دارد و در کلام علما هم اختلاف است بعض گفته اند هرگاه زیاده از خشت
بلند است سر را بر دارد و بجای دیگر بگذارد و اگر کمتر است سر خود را بکشد تا بسجده گاه صحیح قرار
بدهد و بعض وجوه دیگر گفته اند و احوط در نزد حقیر آنست که هرگاه ممکن شود سر را بکشد تا
بمحل السجده گاه صحیح قرار دهد خواه بلندتر از یک خشت از آن مقدار خشت باشد یا نه و همچنین
هرگاه پیشانی او بر چیزی فرود آید که سجده بر آن صحیح نباشد مثل فرش بیشمی یا بوریا باشد اگر آن
و هرگاه کسی در پیشانی او دمل یا جراحتی باشد گودالی بزمین بکند بمقدار دمل یا جراحت تا آن جای صحیح
پیشانی بر زمین قرار گیرد و هرگاه دارای مقدار [illegible] از آن نشود چون سجده کند در جهت آنست
طرف راست مقدم دارد و اگر نتواند بر جبین سجده کند و هرگاه این هم مقدور نباشد بر زنخ
خود سجده کند و بهتر آنست که اگر ریش باشد دور کند را از هم بکشد که پوست زنخ بر زمین
برسد **مطلب سیم** هرگاه کسی از شدت کبر یا ناتوانی بزمین عاجز باشد بسبب ما نعی یا آزاری

بگذارد

پس اگر جای سجده را بلند کند یعنی از خشت یا از سنگ یا از مثل تشک و متکی و بلند بکند اگر نتواند بر آن
و سجده کند و یا عاجز از این باشد اشاره کند و یا عاجز از آن به چشمها اشاره کند و بهتر آنست که در حال ایماء
چیزی که توان بر آن سجده کرد به پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و احوط
آنست که این جملهها سجده کامله را در احکام با اصل سجده یکی دانند یعنی در رکن بودن در زیادتی
و سهو و زیاده و نقصان و قصد بدلیه در کار نیست بلکه ظاهر است که اینها خود سجده اند مطلب چهارم
واجب است در سجده کردن بر هفت عضو پیشانی و دو دست و دو سر زانوها و دو سر دو انگشت بزرگ پاها اما
پیشانی اشهر و اظهر آنست که همین که مسمی رسیدن پیشانی بر زمین یا آنچه بر او توان سجده کرد بعمل
آید کافی است و اشهار آنها بعمل آید کافی نیست و بعضی گفته اند واجب است تمام پیشانی
بر زمین بیاید و آن ضعیف است اما افضل است که بر تمام پیشانی سجده کند و بعضی گفته اند باید
بقدر درهم پیشانی بر زمین برسد و دلیل آن نیز واضح نیست و معنی پیشانی در جبهه و نیم که گفته
در رستنگاه موی سر تا میان دو ابرو داخل پیشانی باشد و اما ابروها داخل پیشانی نیست و اما دستها
پس ظاهر آنست که در آن هم مسمی کافی است و بعضی در آن اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام
کف هر دو دستها را بر زمین بگذارد و ایمای قدر کافی نیست در کف دستها ... کف دست ... اشاره
آن در عمل آوردن احتیاط در کار نیست و ... دستها را بر زمین بگذارد ... صورت بگذارد و اما زانو
پس ظاهر در آن مسمی بعمل آمدن کافی است بی اشکال و اما انگشتان پا پس در آن نیز مسمی کافی است و بهتر آنست
که بر سر هر دو انگشت سجده کند و از آن بهتر آنست که تمام سر انگشتان سجده کند و باید اعضا را بر زمین
بعنوان اعتماد و تکیه بگذارد پس اگر بر روی لحاف یا نهالی ... بر پنبه نماز میکند واجب است که قوه
بگذارد تا عضو قرار گیرد و بعد از قرار اول سجود حساب کند مطلب پنجم جایز نیست گذاردن
پیشانی در حال سجود به جهت سجده بر غیر زمین یا آنچه از آن بروید مگر چیزی خوردنی باشد یا پوشیدنی
و بر معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و عقیق ... و فیروزه

دانشها

و امثال آنها و همچنین هر چیزی که استحاله شده باشد از زمین مثل شیشه و آهک پخته و گچ پخته است
ولی ظاهر آنست که قبل از پختن جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ آهک و بعضی احادیث صحیحه
اشعار بر این دارد که بعد از پختن گچ هم جایز باشد و آن دور نیست و احوط اجتناب است و اما خزف
مثل آجر و تسبیح و کاسه و کوزه ... در آن شبهه بالکلیه ... پس بعضی از علما حکم به جواز سجود کرده اند و احوط
اجتناب است و مراد از نباتات خوردنی و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین نباشد یا از قوه قریب بفعل
آن باشد مثل پنبه بعد از رستن و یا قبل پوشیدنی و مثل گندم و جو که بعد بریان کردن یا آرد
و نان کردن خورده میشود پس بر بادام و زرد آلو که در ابتدای که از شکوفه بیرون میآید میتوان سجود
کرد و بعد از آن که پوستهای روی بادام سخت شد میتوان سجده کرد و همچنین بر پوست تخمه زرد آلو
و امثال آن و بر هر دو پوستهای پسته سجده میتوان کرد و بر برگ توت نمیتوان سجده کرد و بر مثل
برگ ... گیاه که آن مانع ... برای جوانی میتوان نماز کرد و بر بنفشه میتوان
چند ... جدا شده باشد و مراد از ماکول و ملبوس آنست که در عرف و عادت ماکول و
ملبوس باشد پس مثل بعضی دواها و عقاقیر مثل ... وارث ... سجده میتوان کرد و همچنین بر ... و
امثال آن هر چند بعضی از اهل ... کنند و بپوشند و ظاهر آنست که معنی را باید اعتبار کرد
که اگر اهل عرف و عادت بر چیزی مطلع نشوند از گیاههای صحرا که توان خورد و لذیذ باشد حکم
ماکول معروف داشته باشد و نشوء و تفاوت در آن در کار نباشد و جایز است سجده بر کاغذ و ظاهر است
بر کاغذ نوشته اما در نوشته باید همه آن از مرکب سیاه نقطه باشد بلکه باید بعضی از خطها از مرکب
باشد و پیشانی با آن برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی جایز که از چیز ساخته باشند نکنند و بعضی کاغذ
را که از کتان و پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند و دلیل آنها واضح نیست و همه اینها هم در حال
اختیار است و اما در حال اضطرار پس هرگاه از شدت گرما یا سرما مثلا بر زمین نتواند
سجده کند و چیزی که توان بر آن سجده کرد مثل گیاه و برگ درخت و امثال آن ... میسر

٨٠

نشود بر مثل دامن یا آستین جامه سجده کند و هرگاه اینها هم از برای او میسر نشود پشت دست خود را
سجده کند و ظاهر آنست که در اول وقت میتواند چنین کند و تا آخر واجب نیست و ظاهر آنست
که با وجود معادن مثل طلا و نقره و مس و آهن و امثال این جامه را میتواند مقدم دارد و همچنین
جامه مقدم است بر برف و در برف نیست که تقدیم معادن بر برف اولی باشد و در زمستان تقدیم
پشت دست هم بر برف اولی باشد اما در تقدیم آن بر معادن اشکال است و اما گل پس در حال اختیار
بر آن سجده نمیتوان کرد و هرگاه چاره دیگر نتواند کرد سجده را به آن را بعمل آورد و بهتر بلکه اقوی
آنست که بقدر مقدور اقرب بحال سجود را بعمل بیاورد و مجرد آن را عمل بکند چنانکه بعضی علما
گفته اند هر چند مشهور آنست که اشاره را کافی است و احوط آنست که در حال اختیار آن چیزی که بر او سجده
میکند در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارند بلکه پیشانی را بر او بگذارند مطلب ششم واجب است ذکر در حال
سجود و حکم آن مثل حکم است که در رکوع مذکور شد مگر اینکه در اینجا به جای سبحان ربی العظیم سبحان ربی الاعلی
میگویند و واجب است آرام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب و بعضی این را رکن دانسته اند و آن
ضعیف است و باید بعد از آنکه هفت عضو بر زمین قرار گرفت شروع کند و ذکر و وقتی
که فارغ شد سر بردارد و همچنین واجب است سر برداشتن از سجود و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجود
اول و مسمی آرام کافی است و اما آرام گرفتن بعد از سجده دوم پیش از آن که برخیزد پس ظاهر آنست که واجب نیست و بهتر آنست که ترک نکند
و احوط آنست که ترک نکند مطلب هفتم در سنتهای سجود است پس بدانکه سنت است در حال
قیام بعد از رکوع اینکه تکبیر بگوید الله اکبر در حالتی که ایستاده است چنانکه گذشت و دستهای خود را به جهت
تکبیر بالا برد بطوری که گذشت و بعد از آن سجده کند و دستهای خود را پیش از زانوها بر زمین گذارد و انگشتان دستها را
بهم بچسباند و برابر روی خود بر زمین بگذارد و بر روی خوش بچسباند و بهتر آنست که بر زمین بگذارد
هر چند برای فرشی هم حاضر نباشد و چیزی از بدن خود را بر چیزی دیگر نگذارد و بلکه
اعضا را از یکدیگر جدا کند و دو ذراع های خود را بر زمین یا فرش نگذارد بلکه بردارد و بالهای خود را

بگذارد

مکن دیده علاوه بر هفت عضو سابق بر اطراف پاهای پیشانی هم سجده کند بلکه آنکه بر چیزی که صحیح باشد
بر آن بگذارد و بعضی اطراف بالای بینی را گفته اند و اول اظهر است و سجده بر ... الاعلی و بحمده را
سه بار بلکه پنج بار یا بیشتر بطوری که در رکوع گذشت و بعد از آنکه وارث ... و یا نشستن و بگوید الله اکبر
و در حال نشستن بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست را بر کف پای چپ
بگذارد و دو مرتبه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید و در حالی که نشسته است سجده دوم
را بهم ... و همان کند که در سجده اول کرد و مکروه است اقعا یعنی بر پاهای خود بنشیند
و در آن است که کفهای خود را بگذارد و بر پاشنههای خود و نشستن خود را بر پشت پای ... نشستن
... و بعضی تفسیر کرده اند باینکه کفهای خود را بر زمین بگذارد و در آن نهادن و ... کفهای پا بالا کند
و دستها را بر زمین بگذارد چنانکه سگ میکند و احوط اجتناب است ... و اما آنکه حالت
ماموم در جاهای اهل ... امام ... بر پا میشینند ... بر زمین ... بهتر آنست که
در نشستن بعد سجده دوم هم ترک اقعا نکند بلکه در جمیع حالات نشستن در این نماز ... کردن
بر زمین افضل است و ... افضل اجزای زمین تربت مقدس جناب سید الشهدا علیه السلام
و سنت است پیشانی را هم که سجده گاه بگذارد که در سجده تربت حاصل شود و اینکه بعد از ذکر سجود
بگوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک
توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه
و بصره و الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین
و هرگاه سر بردارد بگوید و در نشستن اللهم اغفر لی و ارحمنی و اجرنی
و ادفع عنی و عافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک
الله رب العالمین و سنت است که در حال برخاستن بعد از سجده ... انگشتان دستها را بر زمین

نقل کرده‌اند در حالی که [illegible] بلکه دست چپ [illegible] بلکه دستها را بگیرد و بعد [illegible] بگذارد
و [illegible] و در [illegible] خود را [illegible] نگذارد و در وقت برخاستن بگوید بحول الله
وقوته اقوم واقعد یا بگوید اللهم بحولک وقوتک اقوم
واقعد و اگر خواهد بعد از آن هم بگوید و ارکع و اسجد و در حالی برخاستن ابتدا از زانوها
[illegible] و بعد از آن دستها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است [illegible] دستها پیش
از زانوها بر زمین بگذارند و سنت است از برای زنان اینکه در وقت سجده رفتن اول زانوها را
بر زمین بگذارند و در حالی سجده خود را بر زمین بچسبانند و ذراعها را [illegible] بر زمین پهن کنند و [illegible]
خود را بهم بچسبانند و در وقت نشستن [illegible] خود [illegible] بنشینند [illegible] و در وقت
برخاستن خود را [illegible] چنانکه [illegible] کنند که اول کفلها را بالا کنند و بعد از آن راست
شوند **باب ششم** در قنوت است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** مشهور میان علما آنست
که قنوت موکد است [illegible] قنوت در همه نمازها و بعضی واجب دانسته‌اند در نمازهای جهریه و قول اول
اظهر است و محل آن در رکعت دویم است بعد از قرائت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که
در آنها تفاوت هست اول نماز جمعه است و مشهور اینست که در هر رکعت قنوت هست
در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دویم بعد از رکوع و ظاهر بعضی آنست که هر دو پیش از رکوع
است و ظاهر بعضی آنست که یک قنوت است در رکعت دویم مثل سایر نمازها و بعضی گفته‌اند که قنوت
یکی است و آن در رکعت اول قبل از رکوع است و قول اول اظهر اقوال است [illegible] نماز عید است و
مشهور اینست که در آن نه قنوت واجب است پنج قنوت در رکعت اول و چهار در رکعت دویم و [illegible]
از هر قنوتی تکبیر بگوید پس در این نماز نه تکبیر [illegible] در رکعت اول پنج تکبیر است بغیر تکبیر
احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دویم چهار تکبیر است بغیر تکبیر رکوع و در میان اقوال دیگر هست
و اقوی [illegible] قنوت [illegible] اند که روایت [illegible]

واجب دانسته‌اند و سنت است [illegible] در [illegible] چنانکه گذشت و تکبیرات [illegible]
در نماز پس اگر فراموش کند [illegible] بعضی [illegible] شود و از شیخ طوسی نقل قول به وجوب قضای
تکبیر بعد از نماز نقل کرده‌اند و وجوب آن [illegible] هر گاه [illegible] عدد تکبیرات و قنوت
بجا آورد [illegible] و در کلام علمای [illegible] روایات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم
[illegible] **مطلب دویم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب سیم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الست [illegible] در حالی قنوت [illegible] درست [illegible] باشد و سنت است طول دادن قنوت و جایز است
دعا کردن برای مومنان [illegible] و بر منافقین [illegible] و جمعی از علما تجویز کرده‌اند
قنوت [illegible] بزبان فارسی [illegible] و احوط آنست [illegible] و بهتر آنست که دعاهای [illegible]
معصومین علیهم السلام [illegible] بخوانند **باب هفتم** در تشهد است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
واجب است تشهد در رکعت دویم [illegible] در هر نماز [illegible] در رکعت سیم از نماز سه رکعتی و در رکعت چهارم
[illegible] نماز چهار رکعتی [illegible] تشهد [illegible]
[illegible] نماز است اگر ترک کند سهوا [illegible] تشهد اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تشهد [illegible] نماز [illegible] واجب [illegible]
[illegible]
از اجزای نماز [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] تشهد [illegible] لازم [illegible]
[illegible] تشهد [illegible]
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] تشهد [illegible] سلام داده [illegible]
[illegible] و احوط آنست [illegible]
[illegible]
[illegible] نماز [illegible] بعضی گفته‌اند [illegible]
[illegible] نماز را تمام کند و اول اقوی و احوط آنست [illegible] تشهد [illegible]

پس اولا احوط آنست که نماز را تمام کند و بعد [illegible] اعاده کند خصوصا بنابر قول بوجوب سلام
بلکه بنابر این قول البته احتیاط بکند و در بعضی اخبار [illegible] هر گاه سهو تشهد [illegible]
[illegible] تشهد [illegible] نماز [illegible]
[illegible] **مطلب دویم** مشهور [illegible] اکتفا کرده‌اند در تشهد [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
مثل اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله [illegible] احوط آنست که [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله [illegible] احوط [illegible] صلوات [illegible]
[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب سیم** [illegible]
[illegible] تشهد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور [illegible]
[illegible] الباطل [illegible] الحق [illegible]
[illegible] بحول الله وقوته اقوم واقعد [illegible]

باب نهم باب نهم در تسلیم است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه چنانکه
واجب است دخول در نماز و آن حاصل میشود بتکبیر احرام همچنین واجب است خروج از نماز و آن حاصل
میشود بسلام گفتن بعد از اتمام تشهد آخر و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و اقوی اینست که سلام
واجب است بلکه اظهر آنست که جزو نماز است و ترک آن عمداً مبطل نماز است و اظهر آنست که اگر
حدثی عمداً از و سر زند قبل از سلام نماز را اعاده کند بلکه در سلام هم همچنین است و اگر
سهواً یا بی‌اختیار از و حدثی سر زند پس در آن اشکال است و احوط اتمام و اعاده است چنانکه
پیش از این بیان کردیم و اقوی در نزد حقیر آنست که خروج از نماز بهیچ از دو عبارت میشود یکی
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین دیگر السلام علیکم و هر کدام را اختیار کند جایز است
و هر کدام را که گفت از نماز بیرون رفته است و گفتن دیگری واجب نیست و اگر هر دو را جمع کند السلام علینا را
اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از آن سنت است و احوط آنست که هر دو را بگوید با این ترتیب
که السلام علینا را اول بگوید و بعد از آن السلام علیکم را بگوید و در جواز تقدیم السلام علیکم
بر السلام علینا [illegible] اشکال است و احوط بلکه اظهر آنست که [illegible] اکتفا کرد بالسلام
علیکم و [illegible] السلام علینا را نگوید و بنابر مختار حقیر در صورتی که السلام علینا را گفته باشد
اعتقاد خروج از نماز را داشته باشد و نیت [illegible] در وقت سلام نباید
قصد خروج از نماز بکند [illegible] که بسلام گفتن از نماز
[illegible] هر چند [illegible]
[illegible]
[illegible] و بعضی علما [illegible]
واجب دانسته‌اند و بعضی [illegible]
[illegible] افضل [illegible] **مطلب دوم** بدانکه منفرد یک سلام میدهد رو

بتقبله

بتقبله و مشهور آنست که امام هم یک سلام میدهد رو بتقبله و بعضی گفته‌اند که در این صورت باشد
در سلام میدهد [illegible] طرف خود و اول اقوی است و اما ماموم پس مشهور آنست که در سلام میگوید
یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ هرگاه در طرف چپ او کسی باشد و یک سلام میدهد
بطرف راست خواه کسی باشد یا نباشد و بعضی گفته‌اند هرگاه دیواری در طرف چپ باشد
باز سلام دادن مستحب است هر چند کسی نباشد و بعضی گفته‌اند که ماموم سلام دیگر میدهد از
برای رد بر امام و [illegible] از برای [illegible] و مشهور میان علما اینست که منفرد در وقت سلام [illegible]
چشم راست [illegible] بطرف راست و امام [illegible] بطرف راست [illegible]
[illegible] ماموم [illegible] و طرف [illegible] علما اینست که این سلام
[illegible] نماز است این احکام مذکور از برای اوست پس هرگاه السلام علیکم و رحمة الله [illegible]
[illegible] را که [illegible] و همچنین هرگاه بالسلام علینا و علی
عباد الله الصالحین اکتفا کند و اما هرگاه [illegible] این احکام [illegible]
سلام اول [illegible] و همچنین [illegible] احکام در سلام اول و بعد از آن
گفتن سلام [illegible] هر چند که السلام علینا در اول مخرج است اما بازای مستحبات را
در سلام [illegible] و اما این مستحب [illegible] السلام علیک ایها النبی
و بعد از آن السلام علیکم گفتن مشکل است [illegible] در سلام سلام بانبیا و ائمه و ملائکه
حفظه [illegible] و امام [illegible] و همچنین ماموم [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible] و همچنین [illegible] بعضی گفته‌اند
در سلام [illegible] السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
مطلب سوم بدانکه سلام در نمازهای سنتی در هر دو رکعت یک سلام است [illegible]
میتوان [illegible] سلام گفت [illegible] رکعت بیشتر [illegible] سلام [illegible]

[illegible]

بر هشتاد و سلام بعد از دو رکعت [illegible] اگر جایز دانیم چهار رکعت به یک سلام
بکند چنانکه بعضی از علما [illegible] گفته‌اند [illegible] که در هر رکعت
سلام میگوید و همچنین [illegible] نماز اعرابی و آن ده رکعت است و دو رکعت
اول به یک سلام و [illegible] رکعت [illegible] چهار رکعت به یک سلام مانند هیئت نماز صبح
و ظهر و عصر و شیخ طوسی در مصباح روایت کرده از زید بن ثابت که گفت اعرابی
بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابان
[illegible] از مدینه و نمی‌توانیم که هر جمعه بخدمت تو بیاییم پس [illegible] که فضیلت
نماز جمعه [illegible] باشد [illegible] خبر کنیم [illegible] رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود هرگاه [illegible] پس بجا بیاور ده رکعت نماز را بخوان در رکعت اول از آن
حمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در دویم بخوان حمد یکبار و قل اعوذ برب الناس
هفت بار پس [illegible] رکعت نماز [illegible] و سلام و بخوان در هر رکعت از آن حمد یکبار
و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد [illegible] هرگاه فارغ شوی از نماز بگو سبحان الله
رب العرش الکریم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
[illegible]
[illegible]
تا اینکه [illegible] **باب دهم** در تعقیب است و در آن
دو مطلب است **مطلب اول** تعقیب آنست که کسی مشغول شود بعد از نماز بدعا یا ذکر یا گریه
شبیه باینها است مثل تلاوت قرآن و یاد آوردن نعمتهای او و گریستن از خوف عذاب
و احوط آنست که نشستن را ترک نکند و اگر چه جمع دانسته باشد پس [illegible] در راه
تعقیب بخواند و آن مستحب است و فواید دنیا و آخرت بر آن [illegible] و افضل

انها

انها تسبیح فاطمه زهراست صلوات الله علیها و احادیث در فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی
از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که تسبیح فاطمه در هر روز عقب نماز محبوبتر است پیش
من از هزار رکعت در هر روز و مشهور در ترتیب آن اینست که اول بگوید الله اکبر سی و چهار
مرتبه بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه بعد از آن بگوید سبحان الله سی و سه مرتبه
و در بعضی روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله [illegible] و اقوی عمل بمشهور است و سنت است
که بعد از تمام [illegible] تسبیح زهرا علیها السلام یک مرتبه لا اله الا الله بگوید و از احادیث ظاهر
میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل از قرآن خواندن است بلکه در غیر تعقیب هم [illegible]
[illegible] حالت [illegible] و هر وقت [illegible]
ذکر [illegible] حالات [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] دعا بکند و سنت است که در ابتدای تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر که دستها را
تا بنا گوش بالا برد [illegible] و [illegible] دستها [illegible]
[illegible] و تعقیب [illegible] متصل بنماز بکند
[illegible] تعقیب نکند [illegible] مغرب که افضل آنست [illegible] مقدم دارد
بر تعقیب [illegible] بعد سلام میگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام که [illegible] مقدم
دارد بر [illegible] و ادعیه و اوراد و آیات و اذکار در تعقیب وارد شده بعموم و خصوص
بعضی نمازها در کتب ادعیه مذکور است و اینجا [illegible] و سنت است که در حال
تعقیب [illegible] و [illegible] رو بقبله و در همان جای نماز با طهارت [illegible]
[illegible] از مبطلات نماز است و باعث نقص ثواب نماز است **مطلب دوم** سنت است
در سجده کند عقیب هر نماز [illegible] شکر بر توفیق یافتن بجهة ادای نماز و در آن [illegible]
و در احادیث فضیلت بسیار از برای آن مذکور است و بهتر آنست که [illegible] آخر تعقیبات

قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد میشود و از اینجا معلوم میشود که تعقیب هم میشود هر گاه بر تعقیب
مقدم دارد ضرری بر تعقیب نمیرسد و اینکه گفتیم در غیر نماز مغرب است در نماز مغرب
اخبار مختلف است و شاید تقدیم سجده شکر بر نافله مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز
بر نافله خواندن شود چنانکه گذشت و اگر یکمرتبه سجده کند یکبار بعد از نماز مغرب
و یکبار بعد از نافله در آخر تعقیب بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار آنست که سجده شکر مخصوص نماز
واجب نیز نیست بلکه تعقیب نماز نیز نیست بلکه سنت است سجده ها که شد از برای
تجدد نعمتها بلکه تذکر نعمتها نیز و زوال نقمتها و در حال سجده سنت است که طول بدهد
سجده را بقدر استطاعت و اینکه ذراعهای خود را بر زمین بچسباند و سینه و شکم خود را
بچسباند و اینکه در مابین دو سجده گونه های روی خود را [illegible] بر خاک بگذارد و اول
طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را [illegible] دو سجده محقق میشود [illegible]
در میان دو سجده [illegible] و بعضی علما تصریح کرده اند شرط است در آن [illegible]
عضو [illegible] بر زمین [illegible] شرط بودن [illegible] بر چیزی که صحیح باشد
سجود در آن اشکالی است و دلیل [illegible] و اگر [illegible]
بلکه بعد شکراً لله سه مرتبه و در روایتی [illegible] صد مرتبه شکراً شکراً و اگر خواهد بگوید
عفواً عفواً [illegible] و ادعیه بسیار در آن وارد شده است در کتب [illegible] دعا مذکور است
نایل چهارم در لواحق نماز است و در آن چند باب است باب اول در جماعت است
و در آن چند مطلب است مطلب اول سنت است بجماعت گذاردن نمازهای واجب
خصوصاً نمازهای یومیه و ثواب بسیار و فضیلت بیشمار در آن وارد شده است و در
اعراض و ترک آن مذمت شدید و تهدید و وعید احادیث بسیار است [illegible]
[illegible] و بعضی در مثل نماز [illegible] و نمازهای احتیاط نماز

طواف

طواف اشکالی که گذشته بجهت آنکه از احادیث و دعوی اجماع آن نماز یومیه و جمعه
و عیدین و آیات مستفاد میشود و در فهمیدن نمازهای دیگر اشکال است و از مذهب
شیعه نماز بجماعت [illegible] واجب نیست مگر در جمعه و عیدین و کسی که نذر کند
[illegible] باشند نذر را از عهد و یمین و هر کسی که قراءة او صحیح نباشد [illegible]
[illegible] قراءة مذکور شد و در نمازهای سنتی جماعت نیست بغیر از نماز
استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط چنانکه گذشت و بعضی [illegible]
خواهد شد مثل اعاده نماز [illegible] بجهت ادراک فضیلت جماعت [illegible]
[illegible] دلالت دارد بر جواز جماعت در نوافل خصوصاً در ماه مبارک [illegible] محمول بر تقیه است
و همچنین عمل [illegible] دلالت میکند بر جواز امامت [illegible] در نوافل ضعیف است
چنانکه خواهیم گفت و بعضی علما جایز دانسته اند جماعت [illegible] نماز عید غدیر [illegible]
روایت [illegible] هر چند احوط ترک آنست و جماعت منعقد
میشود [illegible] امام باشد [illegible] مأموم [illegible] باشد بلکه [illegible]
[illegible] جواز امامت [illegible] خلاف است [illegible]
جواز است [illegible] امامت [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] عاقل است [illegible] جواز امامت [illegible] اظهر جواز است
خصوصاً [illegible] عادل [illegible] امام [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر جواز امامت [illegible] نماز [illegible]
امامت [illegible] جماعت [illegible] مطلب دوم اظهر [illegible]
[illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible]
[illegible] اظهر آنست [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] امامت از عدالت [illegible]
امامت [illegible] کلام [illegible]
[illegible] واجب میکنند [illegible]
از تحصیل معرفت و علم [illegible]
عادل [illegible]
[illegible] تحصیل علوم [illegible]
[illegible]
جایز دانسته اند و بعضی [illegible] امامت [illegible]
جواز اقوی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible]

وملحق

وملحق امامت کند [illegible] قراءة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] اظهر جواز است [illegible]
[illegible] اظهر عدم وجوب است [illegible]
[illegible] امامت کند [illegible] امامت [illegible]
[illegible] مطلب سیم شرط است در صحت نماز جماعت اینکه حایلی میانه امام و مأموم
نباشد که مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار یا پرده [illegible] و اظهر آنست که پنجره و دیوار
[illegible]
[illegible]
[illegible] باطل است [illegible] امام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در مسجد [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible] مسجد [illegible]
[illegible]
[illegible]

اشخاص حایل باشند نه امام را ببینند و نه صف را مثل ستون مسجد یا پیش و امثال آن اشکالی نیست چنانکه
در حدیث صحیح تصریح شده است بر آنکه آنها که در میان ستونها می‌ایستند باکی نیست بلکه
چون اغلب ستونهای مسجدها بزرگ و عریض می‌باشد و جمعی در پشت آنها می‌ایستند و آنها بغیر
طرفی را نمی‌بینند پس باید که هم باید آنکه از طرف صف ... در هم نماز ایشان صحیح باشد چنانکه
مشهور است و بعضی گفته اند که نهری باید حایل نباشد میان امام و ماموم و آن ... در این
احکام که مذکور شد نماز مرد است و اما زنان هرگاه در عقب مرد نماز کنند پس مشهور و اظهر
آنست که نماز ایشان صحیح است هرچند دیوار حایل باشد هرچند زنانه باشند که ... مرد یا
دریچه و پنجره ... باشد و جایز نیست میان امام و ماموم فاصله بسیار بوده باشد مگر بسبب صفوف
که در میان است چند صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان نماز ماموم می‌شود خلافست
مشهور آنست که بحالتی در عرف و عادت ... امام پیش ... است و ماموم در ...
... است یا در طرف ... است خوبست و اگر چنین نباشد نماز باطل است و بعضی
تحدید بسیصد ذراع کرده اند و بعضی از علما گفته اند که اگر ما بین ماموم و امام یا ما بین هر دو
صف ... از گام برداشتن باشد نماز ماموم صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنابر این قول
هم هرگاه از موضع ماموم در حال سجده تا ... امام یک گام برداشتن باشد ... ظاهر اینست
صف آخر نمی‌توانند احرام نماز ببندند تا ... صفهای پیش احرام بسته باشند و احوط آنست که
صبر کنند تا صفهای پیش احرام ببندند هرچند ... بعضی بعض احرام بسته باشند و
هرگاه در بین نماز صفهای پیش نماز ایشان تمام شود مثل اینکه مسافر باشند یا عذری دیگر داشته باشند
نماز صف پسین صحیح است مطلب چهارم جایز نیست که امام بلندتر از ماموم بایستد مثل اینکه در دکانی
یا ... بایستد و ماموم در پایین آن بایستد پس در این صورت نماز ماموم باطل است و اما اگر
زمین ... سرازیر باشد ... امام در سر بلندی بایستد و ماموم پایین در عقب او و ظاهر اینست

... بلند ... امام ... از ... انگشت ... از جانب ... از پیش ... و بعضی
تحدید ... کرده اند ... و بعضی گفته اند ... مرد ...
[illegible]
در ... است ... باشند ...
و جایز است که ماموم پیش از امام بایستد ... و ...
[illegible]
و افضل اینست که هرگاه دو مرد باشند ... کنند ماموم در طرف راست امام
بایستد و هرگاه بیشتر باشند ماموم در عقب امام بایستند و بعضی این را واجب دانسته اند ...
پس اگر ... در طرف چپ ... نماز صحیح است و ... هرگاه بسیار باشند ...
طرف راست بایستند و هم از طرف چپ بایستند و در این صورت ماموم در عقب امام بایستند ...
بسیار باشند ... در جانب راست ... در طرف چپ ...
[illegible]
... در ... صحیح است
[illegible]
... مطلب پنجم ...
... در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش نیفتند بلکه ...
[illegible]
... جماعت ... باطل ... از امام ...
در این ... احوط ... هرگاه عمدا ... اعاده کند ...
... از امام ...

بر ... بر ... امام است ... امام ... رکوع
تمام کند و در این جا ... باید ... مثل نماز ... و بعضی ...
و آن ضعیف ... ظاهر اینست ...
... اما در صورت عمد ... ظاهر ... احوط بلکه
اظهر بطلان است و نهایت احتیاط اینست که بطریق مشهور عمل کند و نماز را هم اعاده کند و هرگاه
پیش از امام برکوع رود یا پیش از سجود رود ... میان علما ... که مذکور شد
هرگاه عمدا ... است باید ... تا امام باو برسد و اگر ... باشد بر ...
با امام ... احتیاط ... مذکور ...
و اقوال ... امام بخواند ... پیش ... با او بخواند بلکه همراه یا بعد
از او بگوید پس مشهور و اظهر عدم وجوب است ولیکن احوط است و این در غیر تکبیرة الاحرام است
و اما تکبیرة الاحرام پس تقدم ماموم در آن باعث بطلان نماز است بلکه اظهر آنست که همراه گفتن هم
چنین است و جایز نیست مفارقت از امام بدون عذر هرگاه قصد انفراد ...
در مثل تشهد و قنوت هرگاه از امام ... باشد و تشهد و قنوت خود را ... خواهد بخواند جایز است
مفارقت ... یا قصد انفراد هرگاه عذری داشته باشد مثل اینکه ...
یا ... و اما هرگاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند یا قصد انفراد
پس در آن خلافست ... اظهر جواز مفارقت است و اما جواز ... در بعضی جاها ...
در آن ... خلافست ...
آنست ... در صورتیکه جماعت ... قصد انفراد کرد و مفارقت ...
... نماز را ... تمام کند پس اگر ... از قرائت ... قرائت ... و اگر ... قرائت
باشد ... رکوع ... قرائت ... احوط آنست ...

اولست از آن ... خواه ... خواه ... در خصوص مفارقت ... در سلام ... در جواز
نماز ... خواه با عذر و خواه بی عذر ... که در این قصد انفراد هم واجب ... قصد ماموم
بودن هم نکند مطلب ششم در حکم قرائت ماموم است در عقب کسی که اقتدا به او کند
و احادیث و اقوال علما در آن اختلاف شدید دارد و ظاهر علمای ما ... خلافی در نظر نیست
اینست که قرائت ... ماموم واجب نیست اما ... در ... اکراه ... استحباب است
... نماز ... و ... آنچه در نظر حقیر اظهر است اینست که در دو رکعت
اول نماز ... قرائت ... ماموم و ... در رکعت اول ... هرگاه قرائت
امام را ... بشنود ... که حروف ... از ... نشنود در این ...
... بکند ... و اما اگر هیچ نشنود پس اظهر استحباب قرائت است و تسبیح گفتن هم
... است ... در رکعت اول ... ماموم تسبیح بگوید تا امام فارغ شود ...
تسبیحات اربع بگوید ... سبحان الله بگوید ... احوط ... و اما در رکعت
آخر ... احادیث ... است ... بعضی ... قرائت ... بعضی ... ترک قرائت
و احوط بلکه اظهر ترک قرائت است ... تسبیحات اربع ... بگوید چنانکه
در ... رکعت آخر ... نماز جهری ... است و این
احکام که مذکور شد در ... ماموم ... و حکم آن ...
خواهد شد و اما هرگاه در عقب امام ... نماز کند از راه تقیه پس آن صورت اقتدا است
و اقتدا ... قرائت ... ساقط نمی‌شود بلکه باید ... از امام ...
کند ... در ... اول ... قرائت ... و اگر ...
باید ترک کند مثل اینکه ... برکوع ملحق شود ... بعض ... قرائت ...
حمد ... با بعض از ... حمد را ... نماز او صحیح است و هرگاه قرائت تمام ... امام

برکوع برود بعضی گفته اند که در حال رکوع قراءت سوره تمام کند و این دلیل ندارد بلکه بهمان قدر که
خوانده است کافی است بهر تقدیر ظاهر اینست که این نماز مجزیست از برای او و اعاده لازم نیست
هر چند اعاده احوط است اگر میسر شود در جائی که تقیه واجب نباشد بلکه مستحب باشد اگر
آن نماز بی قراءة نکند و سنت است که اول در خانه خود بکند و بعد از آن نماز را با ایشان حاضر شود و ظاهر
اینست که مستحب است که قراءت خود را زود از امام تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام فارغ شود که مبادا
او زودتر فارغ شود و قراءة ناتمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب سنیان احادیث
بسیار وارد شده است حتی در حدیث صحیح که مذکور است که کسی که نماز کند با ایشان در صف اول
چنان باشد که نماز کرده باشد در عقب رسول الله صلی الله علیه وآله در صف اول **مطلب هفتم** جایز است
که اقتدا کنند نماز واجب را بنماز واجب هر چند متحد نباشد بلکه مختلف باشند مثل ظهر را بعصر یا بعکس و قول
ابن بابویه در منع علی الظاهر ضعیف است و همچنین باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند مثل
مغرب بعشا و بعکس و قصر با تمام و بعکس بلکه جایز است که [illegible] بظهر
[illegible] اقتدا کنند بعد سلام بلکه قضا را با ادا و ادا را بقضا و صبح را بظهر و ظهر را بمغرب
و همچنین و از علی ابن بابویه نقل کرده اند که شرط کرده است مفارقت در عدد رکعات
[illegible] و اقوی آنست که مذکور شد در وقتی که نماز در کیفیت مختلف نباشند پس نماز
یومیه را بنماز آیات و بعکس نمیتوان اقتدا کرد و جایز است اقتدا کردن متنفل بمفترض
و بعکس مثل اینکه کسی که نماز کرده باشد بتنهائی و برسد بجماعتی که نماز واجب میکنند
و با ایشان که خواهد اقتدا کند چنانکه بعد از این [illegible] و بعکس [illegible] که نماز واجب را اقتدا
کند بکسی که آن نماز کرده است و باز دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و نابالغ
ببالغ و متنفل بمتنفل در مواضعی که مذکور شد قبل از این **مطلب هشتم** سنت است
که ماموم هرگاه یک کس تنها باشد اینکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند

پشت

النساء ان

پشت سر امام بایستند و همچنین هرگاه جمعی از زنان بیشتر باشند و هرگاه یک زن باشد با جمعی
در جانب راست امام بایستد و اگر یک مرد و همراه او زنان باشند مرد در پهلوی راست او بایستد و زنان عقب
او بایستند و هرگاه پیش او پسران چند باشند یا زنان [illegible] بایستند هر چند [illegible] باشند
و هرگاه [illegible] نماز زنان میکنند امام زن در پهلوی ایشان بایستد و هرگاه [illegible] پیشتر شوند
امام زنان در میان صف اول بایستد و خود را از زنان پیش نکشد بلکه مساوی ایشان بایستد و همچنین
بجماعتی برهنه باشند و خواهند که نماز بجماعت بکنند نشسته صف بزنند و امام در میان ایشان صف
بنشیند و لیکن زانوهای خود را از زانوهای ایشان پیشتر بدارد و مشهور آنست که باید نشسته باشند و بعضی
گفته اند که اگر ایمن باشند از مطلع شدن غیری بایستند و اول اقوی است و از برای رکوع و سجود
ایما میکنند و بعضی گفته اند امام ایما میکند و ایشان که در عقب سر او هستند رکوع و سجود میکنند
و اول ظاهر است **مطلب نهم** سنت است که در صف اول اصحاب علم و عقل بایستند و نزدیک
امام بایستند و هر که افضل است بجهات مذکوره در افضل مواضع صف بایستد و افضل مواضع نزدیک
امام است و بعد از آن طرف راست صف اول و بعد از آن طرف چپ و بعد از آن صف دویم و همچنین تا
باخر پس اهل جماعت در پیش بایستند و در صف بعد [illegible] که در مرتبه از ایشان پست تر باشد و همچنین بعد از آن
[illegible] بایستند [illegible] و بعضی علما گفته اند مستحب است که امام در محاذی وسط
صف بایستد [illegible] از طرف چپ بایستد [illegible] و سنت است [illegible]
است و در اخبار دلالت بر کراهت [illegible] صفها [illegible] بایستند و هرگاه
جائی [illegible] سنت است که برابر سر امام بایستند و سنت است [illegible]
صفوف [illegible] و بهم پیوسته بایستند و صفوف [illegible]
برابر [illegible] و در حدیث است که [illegible] از کلام [illegible]
[illegible] سنت است [illegible]

و هرگاه صف تنگ باشد از برای ماموم باکی نیست که در جای نماز پس [illegible] صف پشت سر خود بایستد
روی خود را [illegible] از قبله [illegible] و هرگاه صف ها از هم متصل نباشد نماز از ایشان باطل [illegible]
هر چند فاصله [illegible] باشد و متعدد [illegible] اشکال در نماز ایشان بهم میرسد
بجهت آنکه [illegible] از امام [illegible] فاصله میشود و احتیاط در ترک آنست چنانکه [illegible]
بطلان آن [illegible] فاصله بقدر [illegible] **مطلب دهم** هرگاه
جمعی در خانه باشند و خواهند نماز بجماعت بکنند [illegible] صاحب خانه [illegible] باشد
خانه اولی از دیگران است و همچنین در مسجد امام جماعت مقرر [illegible] اولی از دیگران است
و ظاهر اینست که هرگاه ایشان غیری را اذن بدهند کراهت زایل میشود [illegible] افضل
باشد و ظاهر اینست که مراد از صاحب خانه کسی است که در آنجا ساکن باشد هر چند باجاره و عاریه
باشد نه مالک [illegible] و بعضی از علما گفته اند که هاشمی اولی از دیگران است و ظاهر [illegible] بعد
از اینهائی که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از اینها [illegible] هر که اقرء قرآن باشد
مقدم است بر اعلم و از [illegible] بعضی گفته اند [illegible] قراءت
را بهتر و حروف [illegible] بهتر از مخرج ادا کند و بعضی گفته اند [illegible] بیشتر [illegible] قرآن [illegible]
و بعضی گفته اند که اعلم و افقه مقدم است بر اقرء و این اظهر است و مشهور اینست که بعد از
هر که هجرت [illegible] مقدم میدارند [illegible] هجرت [illegible]
مراد [illegible] اسلام [illegible] یا زودتر از دار الحرب بدار الاسلام
آمده باشد یا از اولاد [illegible] مقدم باشد بر دیگران و بعد از آن آنکه [illegible] بیشتر
است مقدم میدارند [illegible] در اسلام سن او بیشتر [illegible] باشد و
[illegible] دیگر [illegible] اکتفا کردیم و مشهور علما اینست که اینها
در صورتی است که ماموم ها اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هر که را مقدم دارند اولی است

و الحال

و همچنین هرگاه همه ماموم ها [illegible] داشته باشند [illegible] امامت [illegible] و هرگاه آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] و ظاهر [illegible] باعث ترجیح [illegible] هر چند اختلاف [illegible]
[illegible] علما چنان گفته اند که مذکور شد **مطلب یازدهم** مکروه است [illegible]
[illegible] و همچنین اقتدا کردن [illegible] و ظاهر اینست که [illegible] کراهت [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] جماعت [illegible]
و بعضی علما [illegible] عدد رکعات مختلف باشند پس از نماز
صبح و مغرب [illegible] هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم
[illegible] سلام [illegible] و ظاهر آنست که [illegible] نماز میتواند
[illegible] هرگاه امام [illegible]
[illegible] نماز ماموم [illegible] امام [illegible] افضل آنست که سلام بگوید [illegible]
[illegible] امام سلام بگوید و اگر خواهد [illegible] جایز است
عدد [illegible] ماموم بیشتر باشد افضل آنست [illegible] امام سلام بگوید [illegible] برخیزد
[illegible] برخیزد [illegible] افضل آنست که امام سلام بگوید [illegible] ماموم [illegible] نماز خود را بکند
و بعد از آن سلام بگوید و همچنین مکروه است امام [illegible] امام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] والا [illegible] چنانکه
[illegible] و همچنین امامت [illegible] بجماعت [illegible]
[illegible] امامت [illegible] از برای [illegible]
[illegible] امام [illegible] **مطلب دوازدهم**
سنت است [illegible] و بعضی گفته اند

در وقتی که میگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای امام که [illegible] مستحب را آهسته بگوید
و تکبیر احرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع ذکرها را بلند بگوید بماموم‌های
بشنواند و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را با امام نشنواند و سنت است از برای
ماموم که بعد از فراغ امام از سوره حمد بگوید الحمد لله رب العالمین و اینکه در وقتی که امام گفت
سمع الله لمن حمده هم بگوید الحمد لله رب العالمین و سنت است که امام دعا را بصیغه جمع بگوید
و مخصوص نکند بلکه قصد او ماموم‌های و سایر ماموم‌ها هم باشد مثل اللهم اغفر لی و لوالدی
نگوید بلکه بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است که امام مراعات حال ضعیف و ارباب
حاجت ماموم‌های را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول ندهد در رکوع و سجود و ذکرها
نکند و همچنین از دعاهای قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شود و بعض
ماموم‌های فارغ نشده باشند برنخیزد تا ماموم‌های فارغ شوند و سنت است که امام در جای خود
نماز که کرده است نافله نکند یا از جای خود منحرف شود بجای دیگر بعد اگر خواهد نافله بکند تعقیب
[illegible] بدهد و نافله بکند مطلب سیزدهم سنت است اینکه کسی که نماز خود را تنها کرده است
هرگاه بجماعتی برسد همان نماز را به جماعت بکند خواه امام باشد و خواه ماموم و احوط آنست
که همان نماز را مراعات کند مثل اینکه ظهر با ظهر بکند و عصر را با عصر و همچنین [illegible] اعاده
کردن نمازی با نماز دیگر مثل ظهر را با عصر اشکال است و همچنین احوط بلکه ظاهر اینست
که هرگاه نماز را به جماعت کرده باشد بار دیگر نمیتوانند به جماعت بکنند و بعضی علما تجویز
کرده اند بجهة عمومات اخبار و در آن اشکال است و همچنین هرگاه جماعتی از [illegible]
نماز را فرادی کرده باشند خواهند بجماعت اعاده کنند در آن هم اشکال است و بنا
بر اعتبار لزوم نیت وجوب و استحباب در چنین جا [illegible] اعاده میشود باید قصد
استحباب بکند و بعضی قائل شده اند بوجوب و آن ضعیف است و سنت است که

هرگاه

هرگاه کسی فرادی نماز کند و در بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه نیت خود را بگرداند بنافله
و بعد در رکعت دوم سلام بگوید و داخل جماعت شود هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس اگر از
تغییر نیت و تمام کردن اشکال است و بعضی علما منع کرده اند از آن [illegible] و بعضی گفته اند
که میتوان نماز را قطع کرد بدون تغییر نیت بجهة ادراک فضیلت و اقوی آنست که سابق گفتیم
و اگر مشغول نافله باشد و جماعتی منعقد شود پس بعضی علما جزم کرده اند باینکه اگر ترسد که
جماعت از دستش برود نافله را قطع کند و اگر نترسد از پی تمام کند دو رکعت را و داخل
جماعت شود و این اظهر است مطلب چهاردهم شرط نیست در اینکه ادراک جماعت حاصل شود
ادراک رکوع یعنی هرگاه امام را دریابد قبل از رفتن برکوع هر چند بحالی قدر باشد که
تکبیر احرام بگوید هر چند که فرصت تکبیر رکوع نشود اما هرگاه امام در حین رکوع باشد پس آن
وقت خلاف است اظهر و اقوی آنست که هرگاه تکبیر احرام بگوید در حال قیام بگوید و بعد از آن
برکوع برود تا [illegible] امام شروع به برخاستن نکرده باشد کافی است و بهتر آنست که بقدر ذکر
واجب [illegible] در حال رکوع دریابد اما اگر در وقتی برسد به امام که امام شروع به برخاستن
کرده باشد پس آن کافی نیست و اگر شک کند آیا امام را قبل از برخاستن دریافت یا نه پس
آن رکعت اکتفا نکند و بعضی گفته اند [illegible] در حال [illegible] رکوع با امام [illegible]
بر گفته حساب نشود و اول اقوی است و بعضی گفته اند احوط [illegible] در حال رکوع است
و این از جماعت [illegible] مثل [illegible] در رکعت آخر [illegible] داخل [illegible] شود [illegible]
[illegible] رکعت [illegible] فوت شود اگر [illegible] داخل صف شود پس [illegible] تکبیر احرام بگوید [illegible] مشغول
رکوع و سجود شود [illegible] داخل صف شود و ظاهر آنست [illegible] جایز است در اینکه در حال رکوع
راه رود یا اینکه رکوع و سجده را بجا آورد وقتی که برخاست راه رود تا داخل صف شود و بهتر
آنست که در وقت راه رفتن پاهای خود را [illegible] بکشد و کلام [illegible] هرگاه امام [illegible]

از رکوع دریابد در حال رکوع پس آن رکعت از او فوت شده است و نهایت سنت است که تکبیر بگوید
و سجده [illegible] با امام بکند و [illegible] حساب نکند خواه قبل از سجده [illegible] دریابد [illegible] و بعضی از این
توقف کرده اند و اظهر استحباب است و اظهر آنست که سجده را تمام شد و امام فارغ شد از نماز
تکبیر احرام بگوید و بآن تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی علما اکتفا حکم کرده اند بهمان تکبیر [illegible]
[illegible] و در اینجا معفو است و اول احوط و ظاهر است و اگر در [illegible] امام را تا سجده تمام شود
بعضی گفته اند سنت است که تکبیر بگوید و با امام بنشیند و تشهد بگوید و بعد از آنکه امام سلام گفت
برخیزد و نماز کند و بعد اعاده تکبیر [illegible] و این اظهر است و بعضی در این صورت قائل شده اند
مختار است در خواندن تشهد و نخواندن آن و اظهر آنست که خواندن بهتر باشد بهر تقدیر حکم
با ادراک فضیلت جماعت [illegible] تشهد [illegible] مشکل است هر چند مطلق فضیلت و استحباب حاصل باشد
مطلب پانزدهم هرگاه ماموم وقتی حاضر شود که امام یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد اینرا اول
نماز خود قرار میدهد و با امام نماز میکند و بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا می آورد و اظهر است
در رکعت اول و دوم ماموم که با رکعت سیم و چهارم امام اتفاق افتد در این هر ماموم قرائت حمد
و سوره واجبست اما آیا در وقتی است که [illegible] در [illegible] بقدری [illegible]
حمد و سوره یا حمد تنها را بخواند اما اگر [illegible] وقت [illegible] باشد قرائت واجب نیست بلکه
[illegible] اگر گمان کند که میتواند حمد و سوره را بخواند یا حمد تنها را بخواند [illegible]
[illegible] بخواند و امام در آن حال برکوع رفت هرگاه [illegible] تمام کند و با امام در رکوع برسد
[illegible] تمام کند و با [illegible] ملحق شود هر چند [illegible] باشد و اگر [illegible] قطع
کند و با امام ملحق شود [illegible] رکعت آخر [illegible] ماموم که در بین نماز رسید پس آن [illegible]
[illegible] تسبیح و قول [illegible] ضعیف است و مستحب است [illegible] ماموم
در قنوت و تشهد متابعت امام بکند و هر جا که محل تشهد ماموم نیست مستحب است [illegible]

بنشیند

بنشیند و تشهد [illegible] بخواند [illegible] و هر جا که محل تشهد واجب [illegible] تشهد را
بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر می آید در قنوت متابعت امام بکند و دیگر در محل
قنوت خود قنوت بخواند و لکن حکم بسقوط استحباب خصوصا در جائیکه قنوت ماموم بعد از فراغ
امام اتفاق می افتد مشکل است و بهتر آنست که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید و برخیزد و اگر پیش از
سلام هم برخیزد جایز است و نیت انفراد هم واجب نیست مطلب شانزدهم هرگاه امام بمیرد یا بیهوش
شود ماموم‌های امام را [illegible] بکنار [illegible] هر چند [illegible] باشد و یکی را پیش دارند و نماز را با او تمام کنند
هر چند کسی باشد که از جمله ماموم‌ها نبوده باشد و همچنین هرگاه امام را حادثه رو دهد مثل اینکه خاطرش
آید که بی طهارت است [illegible] عارض شود یا رعاف [illegible] و امثال اینها مستحب است
که امام احدی را پیش [illegible] هر چند از غیر ماموم‌ها باشد و اگر امام پیش نداشت مستحب است ماموم‌های احدی را
پیش دارند و مکروه است که کسی را پیش دارند [illegible] نماز [illegible] باشد خصوصا هرگاه یک رکعت
یا بیشتر از او [illegible] کرده باشد و هرگاه کسی را پیش دارند که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است [illegible]
ماموم‌های هر رکعت آخر [illegible] امام بنشیند تا فارغ شوند [illegible]
سلام بگوید و بعد از آن برخیزد و نماز خود را تمام کند مطلب [illegible] هرگاه بعد از نماز ظاهر شود
که امام کافر یا فاسق یا [illegible] بر ماموم‌های اعاده واجب نیست و نماز ایشان
صحیح است و ضرور نیست که امام بماموم‌های بگوید [illegible]
حکم هرگاه معلوم شود که امام بر غیر قبله نماز کرده [illegible] و هرگاه این [illegible] در اثنای نماز معلوم شود
[illegible] ظاهر آنست که نماز ماموم صحیح است و تمام میکند بقصد انفراد [illegible] ماموم با امام در مسائل
فروع [illegible] نماز [illegible] میکند [illegible] هرگاه [illegible] در افعال نماز [illegible] داشته باشند
مثل امام [illegible] سوره را سنت داند و ماموم واجب داند یا آن نماز جمعه را واجب عینی داند و این
سنت داند پس در صحت اقتدا با آن نماز اشکال است و [illegible] سوره را ترک کند [illegible]

بطلان اقتدا است بجهة آنکه ماموم اگر نماز را در نفس الامر باطل میداند پس چگونه بگمان او باشد
و در صورت عدم ترک امام با قصد استحباب هم در صحت اشکال است و اما بدون قصد استحباب
با نیت فرادی بقصد قربت اکتفا کنند در این صورت اقتدا صحیح باشد و اما هر گاه ماموم نماز جمعه را
حرام داند یا مشکل که بگوید که حرام است و تدلیس جایز نیست پس در آن صورت انفکاک از امامی نمیتواند
نمی امام نیست و در سایر نمازها با او اقتدا میتواند کرد چنانکه در اول باب ذکر کردیم **باب هفتم**
در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** حرام است قطع کردن نماز واجب
بدون سبب و حرج در حال اختیار و اما هر گاه عذری باشد مثل اینکه غلام او گریخته باشد و اگر
در پی او نرود دیگر یابد یا کسی که از او طلب داشته خواهد برود و در پی نماز بماند یا آنکه دشمنی یا درنده
بگیرد قصد جان او یا مال او یا مومن دیگر داشته باشد و امثال اینها بلکه از اینها سهلتر هم مثل آنکه ادب
شخصی که مستحق [illegible] باشد یا مال حیوانی که بسیار [illegible] او باشد و امثال اینها هم جایز است
و اما [illegible] بخصوص [illegible] بجهت ادراک مستحبات مثل اذان و اقامه [illegible] فراموش کرده باشد یا بجهت ادراک
قرائت سوره جمعه [illegible] چنانکه [illegible] و بهتر آن است که نماز سنت را هم بجهت
قطع نکنند هر کس حقیقت نماز را دانسته و فهمیده که با که مناجات و گفتگو میکند با لیاقت [illegible]
[illegible] قطع نماز را خواه واجب و خواه سنت **مطلب دویم** هر گاه در اثنای نماز از او
حدث سر زند حکم حدث در حال تشهد [illegible] مذکور شد اما در غیر آن [illegible] اکثر علما برآنند
که در حال نماز است و عمدا حدث میکند به ترک نماز او باطل است و همچنین هر گاه در اثنای [illegible] بی اختیار
از او حدث سر زند هر گاه فراموش کند که در اثنای نماز است و با اختیار حدث از او سر زند
با ظاهر آن است که خلافی در بطلان نماز نیست و اما هر گاه بی اختیار از او حدث سر زند پس
مشهور و اقوی نیز بطلان نماز است و بعضی گفته اند که باید بر دارد و وضو بگیرد از جایی
که مانده است اتمام کند و بعضی گفته اند هر گاه با تیمم نماز میکند و چنین امری اتفاق افتد

واجب

واجب [illegible] و وضو بگیرد و از همانجا که مانده تمام کند و در غیر تیمم باطل است و احتیاط در آن
در این صورت [illegible] کند و اعاده هم بکند **مطلب سیم** باطل میشود نماز بسخن گفتن بدو حرف
یا بیشتر هر گاه از روی عمد باشد و اما تکلم بیک حرف پس آن مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر معنی
کند مثل ق و ع و ف که در لغت عرب [illegible] امر است [illegible]
مبطل است و هر گاه سهوا تکلم بکند پس آن مبطل نماز نیست [illegible] سهوا واجب میشود
[illegible] در اینکه گمان کند که از نماز فارغ شده و سخن گوید [illegible] سهوا سخن گوید
مبطل نماز نیست بلکه جایز است که تنحنح [illegible] مثلا اینکه کسی در میزند میخواهد اعلام
[illegible] و همچنین جایز است اذن و بعضی مطالبات کردن و تنبیه کردن بقرآن و ذکر
و دعا مثل آنکه کسی خواهد داخل خانه شود و اذن خواهد بگوید ادخلوها بسلام یا کسی در آن
[illegible] نماز است بگوید سبحان الله و همچنین امثال اینها و مطلبها و اما آه کشیدن در نماز پس
هر گاه دو حرف و بیشتر از آن متولد شود پس آن مبطل است مگر آنکه از خوف خدا باشد که در آن اشکال
و اظهر جواز است و همچنین ناله کردن هر گاه از دو حرف ظاهر شود مبطل است بلکه از بعضی اخبار
ظاهر میشود [illegible] ناله کند سخن گفته است و لکن اظهر آن است که اگر دو حرف نشود مبطل نیست
مطلب چهارم هر گاه مسلمانی در حال نماز بر کسی سلام کند واجب است رد جواب او مثل آنکه او
گفته است پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیک السلام نگوید و در این صورت هر گاه او سلام
علیک بگوید در جواب سلام علیکم [illegible] و لیکن اگر مثل آنچه گفته بگوید احوط است
حتی اگر بگوید سلام علیک در این بگوید السلام علیک بخلاف احتیاط کرده و همچنین زیاد کردن
و رحمة الله و برکاته بر آنچه او گفته در اینکه جایز باشد اما احوط ترک آن است و هر گاه سلام کنند
بگوید علیک السلام اظهر عدم وجوب جواب است و احوط آن است که در جواب سلام علیک یا سلام
علیکم بگوید بقصد قرآن و دعا جواب تحیت و همچنین هر گاه سلام غلط بگوید مثل سلام علیک

و هر گاه سلام کند السلام علیکم و امثال اینها و در این احتیاط دادن جواب شرط البته ترک نکنند و احوط بلکه اظهر
آن است که اعتبار حال است را هم نکند در جواب سلام اول السلام علیک بگوید در جواب آخر
سلام علیکم بگوید و اما تحیت متعارفه غیر سلام مثل صبح بخیر و صباح بخیر و امثال اینها پس
وجوب جواب آنها در نماز دادن صورتی ندارد [illegible] سلام [illegible] بقصد دعا توان بعبارت
قرآن جواب گفت نه بقصد تحیت و واجب است که سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود و اگر کر باشد
همان قدر بلند بگوید که آدم گوش دار بشنود و هر گاه جمعی باشند و بر آنها سلام کنند چنانکه جواب گفتن
از دیگران ساقط است خواه هم از نمازگزاران و یا چون اینکه بعضی از نماز میکنند هم جواب از نماز
گذار ساقط نیست [illegible] مگر آنکه [illegible] نماز میکنند جواب بگوید و بلکه از
او جواب گفت اظهر آن است که نمازگذار نمی تواند جواب بگوید و اما جایز است [illegible] با هم جواب بگویند
و هر گاه کسی جواب بگوید که با او سلام نکرده [illegible] در آن جمع بوده و میان این جمع باشد
و جواب بگوید اظهر آن است که از دیگران ساقط نمیشود و احوط آن است که یکی از مکلفان هم بقصد دعا جواب
بگوید نه بقصد رد سلام و هر گاه نمازگذار عمدا ترک رد سلام کرد گناه کار است نماز او باطل
نیست و بعضی باطل دانسته اند و بعضی گفته اند هر گاه مشغول ذکر یا قرائت باشد باطل میشود
و اگر نه باطل نمیشود و این هر دو قول ضعیف است و وجوب رد سلام فوریست نهایت هر گاه در اثنای
باشد یا کلمه تمام نکرده باشد [illegible] کلمه را تمام کند و جواب بگوید مضر نیست و بعضی از علما
سلام کردن بر مصلی را مکروه دانسته اند و مشهور مستحب است و در روایت است که اغلب امور
جون [illegible] ملاحظه و احتیاط در خصوص سلام میان علما ترک آن اولی باشد **مطلب پنجم**
سنت است از برای هر کس هر گاه عطسه کند یا مومنی عطسه کند اینکه
بگوید الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین چنانکه در غیر حال نماز هم سنت است
و مشهور آن است که سنت است در حال نماز دعا کردن بکسی که عطسه میکند یعنی بگوید یرحمک

الله

الله مثل حال غیر نماز و بعضی در آن اشکال کرده اند و بهتر آن است که در جواب یرحمکم الله بگوید
یغفر الله لکم و یرحمکم و در روایت که از جانب نمازگذار هم جایز باشد جواب گفتن هر گاه دیگری
نماز گذار یرحمکم الله **مطلب ششم** از جمله مبطلات نماز فعل کثیر است و در تحقیق معنی فعل
کثیر خلاف شدید میان علما است و مسئله در نهایت اشکال است و آنچه بنظر ما حقیر اقرب
این است [illegible] فعل کثیر از افعال نماز است هر گاه کسی بکند و آن قدر طول بکشد که در عرف
و عادت بگویند [illegible] نماز دست بر داشت آن مبطل نماز است مثل اینکه نماز گذار در اثنای نماز
بیل بدست گیرد و مشغول شود بر چیدن [illegible] یا اره در دست بگیرد و شروع کند بچوب بریدن و امثال
اینها و افعالی که بعضی گفته اند حوالهٔ عرف [illegible] یا فهمیدن حکم شرعی نیست پس چگونه حواله بعرف میشود
جواب گوییم حاصل در افعال نماز را بعرف رجوع نمیکنیم بلکه ما عرف زمانی از این عمل بعمل دیگر
بعرف میکنیم و اهل عرف ایضا معنی آن را میفهمند هر چند حقیقه عمل را ندانند ما بقدر میدانیم که اهل
عرف فرق ما بین [illegible] و بنا کردن و چیز خوردن و نماز میکنند و فرق ما بین
حال مشغول شدن بهر یک از اینها میکنند و بنا بر این فرق ما بین عمدا و سهوا نخواهد بود لیکن
مشهور ما بین علما این است که هر گاه فعل کثیر را سهوا بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی دعوی اجماع کرده اند
و بعضی از علما گفته اند که این در صورتی است که صورت نماز نرود و الا باطل خواهد بود و بهر حال ظاهر
در اینجا این است که حالی که میگوییم از نماز دست بر داشت و نماز نمیکند نماز او باطل است خواه
عمدا باشد و خواه سهوا و از ملاحظه احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار [illegible] و در احادیث
رخصت هر گاه [illegible] بسیار آورده اند مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و شمردن رکعات نماز
و عدد تسبیحات را با انگشت یا ریگ و انداختن بجانب غیر [illegible] که متوجه شود یا و دیگر
حاجتی که با او دارد و شیر دادن زن طفل خود را در حال تشهد و دست مالیدن بر شخص و شستن
خون رعاف در اثنای نماز و دست زدن بدیوار از برای خبر کردن کسی و دست بر هم زدن

[illegible]

مطلب ششم

[illegible]

او باطل

[illegible]

مطلب هفتم

[illegible]

مطلب

[illegible]

ختام

[illegible]

[illegible]

باب سیم

[illegible]

مطلب اول

[illegible]

مطلب دوم

والبعد

السجود والتجدد لسهو زیادی و نقصانی وقوع شک در حال سجود ثانی باب کتاب تکلیف

[illegible]

مطلب سیم

[illegible]

طریق سجده سهو

و تکبیر احرام در اول سجده هر دو رکعت سهوی نیت بکند و سجود را ادا و قول بوجوب آن ندیده ام
و جمعی مستحب دانسته اند و از برای ادای سنت است که در اول تکبیر بگوید و اما موهای مطلق شوند و بعد از
سر برداشتن هم بگوید چنانکه در بعضی روایات وارد شده است و واجب است که سجده را بعد
سلام بدون فاصله و بدون فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است هر وقت بخاطر
آید بکند و اگر عمدا ترک کند اگرچه گناه کرده اقوی آن است که نماز او صحیح است بعد از فوت فوریت را در وجوب
اشکال است احوط آن است که بجا آورد چنانکه در صورت سهو و هرگاه موجب سجده سهو متعدد باشد
مثل فراموش تشهد و سخن گفتن بسهو سجده را نیز متعدد بکند خواه هم از یک جنس موجب سجده ها است
از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته و سجده هم فراموش کرده و ظاهر آن است که هرگاه چند کلمه
متوالی سخن گفته باشد که در میان آنها متعدد کرده نماز نشده باشد یک سجده کافی است و هرگاه در میان
آنها متعدد کرده متعدد کند و بهتر آن است که سجده ها بترتیب موجبات متعدده بکند مثل اینکه
اول سخن گفته و بعد از آن سجده فراموش کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از آن برای سجده
و هرگاه فراموش کند از اجزای نماز جزوی را که قضای آن را بعد از نماز باید بکند مثل تشهد و سجده
اظهر آن است که سجده سهو را بر قضای آن مقدم میدارد **مطلب چهارم** هرگاه شک کند در عدد
نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عیدین واجبات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا در رکعت
اول نماز چهار رکعتی نماز او باطل است اما شک در اجزای این نمازها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد
و غیر اینها پس ظاهر آن است که باطل نمیشود و حکم او بعینه مثل احکامی است که سابق مذکور شد و هرگاه از محل آن
فعل نگذشته باشد او را بجا میآورد و هرگاه گذشته است نماز او صحیح است خواه رکنی
باشد و خواه غیر رکنی و در نماز ایشان هرگاه شک در عدد رکعت باشد باطل نمیشود و هرگاه
در عدد رکعتها باشد بنا را بر اقل میگذارد الا در صورتی که شک کند در آن باعث شک
در عدد رکعتها باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم ... در رکعت اول ... است یا بر

که

که دو سجده باطل میشود نماز او هرگاه مطلقا نداند که چه قدر از نماز را کرده است خواه با این نحو باشد که هیچ
باشد و نداند که چه کار کرده است یا نداند که چند رکعت کرده است یا شک داشته باشد
میانه سیم و چهارم رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو یا سه یا چهار رکعت یا بیشتر در
این صورتها نماز او باطل است **مطلب پنجم** هرگاه شک کند در رکعات اخر نماز چهار رکعتی
پس صورتهای متعارف که اغلب اوقات ابتلا به آن حاصل میشود پنج صورت است **اول** شک
میانه دو و سه بعینه اینکه جزم بدو دارد اما شک دارد که آیا سه را هم کرده ام یا نه و این در وقتی که
از سجده های رکعت دوم سر برداشته باشد و اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد کافی باشد و نماز او صحیح
باشد هرچند سر برنداشته باشد و حکم این شک آن است که بنا را بر سه میگذارد و میگوید ملاحظه کرده ام
سه را است و یک رکعت دیگر میکند و بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و بعضی گفته
ایستاده احوط است و احوط آن است که نماز را هم اعاده کند **دویم** شک میانه سه و چهار در هر حالی
که باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را اتمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت
ایستاده میکند و دو رکعت نشسته را بعضی احوط دانسته **سیم** شک میانه دو و چهار است هرگاه
پیش از اکمال سجدتین باشد نماز او باطل است بنحوی که مذکور شد و اگر بعد از اکمال سجدتین است
بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند **چهارم** شک میانه دو و سه و چهار
هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد بنحوی که گفتیم نماز او باطل است و اگر بعد از اکمال سجدتین باشد
بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته و مشهور آن است که مخیر است
در تقدیم و تاخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است بلکه اظهر این است و اگر بعد از دو رکعت
بجای شک را بکند باز نشسته دو رکعت را اتمام میکند و نماز احتیاط را میکند **پنجم** شک
میانه چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال سجدتین بهمان معنی که گفتیم نماز او
صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید و دو سجده سهو وجوبا بجا میآورد و اگر در حال

قیام است مشهور میان علما آن است که رکعت را خراب میکند و می نشیند و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت
نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند بجهت اینکه این برمیگردد بشک میانه سه و چهار و بعضی
سجده سهو را هم لازم میدانند و این حکم خالی از اشکالی نیست و احوط این است که رکعت را اتمام کند
و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد از رکوع و پیش از اکمال سجده ها باشد خواه از رکوع سر برداشته
یا نه پس در آن دو قول است اظهر در نزد جمعی صحت است و احوط اتمام و اعاده است و متنقض قول
بعضی علما آن است که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اول را دارد که تمام میکند و دو سجده سهو
میکند و آن ضعیف است و ابن جنید در این است این را باید دانست **اول** اینکه واجب است در نماز
احتیاط نیت و تکبیر و قرائت و تشهد و سلام و در عوض حمد تسبیحات اربع جایز نیست و این نماز
سوره و قنوت ندارد و در وجوب فوریت اداء آن بعد از نماز و اظهر عدم وجوب است لکن احوط
است و هرگاه فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر شود اظهر عدم بطلان نماز است پس
هرگاه بعد نماز حدثی از او سرزند و ضو بسازد و نماز احتیاط را بجا آورد و همچنین اجزای نماز که
فراموش شده قضا باید کرد مثل تشهد و سجده و اظهر آن است که فعل منافی قبل از آن ضرر
ندارد اما شرایط نماز از قبله و طهارت و امثال در وقت در آن معتبر است و احوط آن است
که آنها را فوراً بجا آورد و مع هذا در اینها نیز وجوب فوریت است و هرگاه کسی نماز احتیاط را عمدا
ترک کند در آن دو وجه است اظهر آن است که گناه کار است اما نماز او باطل نمیشود و واجب است
بر او که آن نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون رود بنیت قضا بکند و اما اگر سهوا
ترک کرده باشد پس هر وقت بخاطرش آید بجا آورد و بر او معصیتی نیست و هرگاه اجزای
منسیه نماز را عمدا ترک کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هرچند گناه کار است و هرگاه
وقت بیرون رود باز آنها را ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او صحیح است
و هر وقت که بخاطرش آید بکند هرچند وجوب قضای آن در خارج وقت معلوم نیست

دویم

دویم اینکه هرگاه بعد از نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط بنحوی که یقین تمامی نماز او
تمام بوده و دیگر احتیاجی بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده یک رکعت یا
دو رکعت پس اینجا که دانست که سهوا سلام گفته باشد و یک رکعت دیگر را فراموش کرده باشد
و حکم آن این است که ترک پس باید آن ناقص را تا هرگاه از فعل منافی بجا آورده و سجده سهو بکند و هرگاه بعد از نماز احتیاط
معلوم شود که احتیاجی به آن احتیاط بود و چیزی نیست و ثواب مانند دارد و اگر معلوم شود نماز او ناقص
بوده و احتیاج به آن بوده هم بر وجه نیست که اشکال بهم میرسد در وقتی که نماز احتیاط موافق نقصان نبود
باشد مثل اینکه شک کرده بود میانه سه و چهار و دو رکعت نشسته کرد و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بود
و همچنین کسی که شک میانه دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط را کرده و بخاطرش آمد که سه رکعت کرده
بود و احوط در این صورت اعاده نماز است و هرگاه در اثنای نماز احتیاط معلوم شود احتیاج به آن نیست نماز او
برهم میزند و چیزی نیست و اما هرگاه نیت نماند تمام کند ثواب سزاوار است باشد و اگر بخاطرش
آید که بآن احتیاج بوده و نماز او ناقص بوده پس اگر پیش از رکوع اول بخاطرش آمد که نشسته میخواند مقدم است که
بر دارد و نقص نماز خود را تمام کند و بانیت احرام فقه میکند و این خالی از اشکالی نیست چنانکه گفته ایم
گفت و اما بعد از رکوع پس اگر بخاطرش آید پس در آن اشکالی بهتر است و احتیاط در این صورت باشد مطلقا
و اینکه مجزی نماز شد مطلقا و نیکه مجزی نیست مطلقا و اینکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد مجزی
نباشد اگر مخالف باشد و بنا بر مجزی بودن احتیاط در این صورت بلکه تکلیف او در این باب اکتفا کند و اعتنای او به آن
باید نقص کند در نماز احتیاط بعد از نیت که کردن دو رکعت و در این وقت رکعتی دیگر ... موافق قدر
ناقص شود و این احتمال هم دلیل ندارد ... در نظر معتبر است که در صورت موافقت
نماز احتیاط با نقص نماز مجزی است و در غیر آن حکم بصحت کنیم و بگوییم که نماز احتیاط را اتمام کند
هرچند پیش از رکوع بخاطرش آید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز را و احوط آن است که اینجا
هم نیت ... کند اعاده کند ... بعد از نماز خواه در اثنای خواه بعد ... در اثنای و بعد ...

سا باطل دلالت دارد بر آنکه هرگاه بعد از نماز بخاطرش آید نقص [illegible] اعاده [illegible]

سیم هرگاه بر مکلف نماز احتیاط [illegible] است [illegible]

در تقدیم [illegible]

مثل اینکه شک کند میان [illegible] نماز احتیاط [illegible]

[illegible] مقدم

[illegible] چهارم [illegible]

[illegible] نماز احتیاط [illegible]

[illegible] احتیاط [illegible]

[illegible] پنجم اظهر آنست که اگر کسی نماز [illegible] احتیاط

[illegible]

[illegible] تنبیه [illegible]

[illegible]

حدیث

[illegible]

[illegible] مطلب ششم هرگاه [illegible]

[illegible]

[illegible] نماز احتیاط [illegible]

[illegible] فایده [illegible]

[illegible] مطلب هفتم هرگاه امام [illegible]

[illegible]

یقینی داشته باشند بخلاف دیگری [illegible]

[illegible]

[illegible] مطلب هشتم [illegible]

[illegible]

یا نیست [illegible]

[illegible]

میشود از خروج از آنها [illegible] میشود و هرگاه شک کند [illegible] بنا را بر عدم آن میگذارد

[illegible]

... و تا این معالجات [illegible] **مطلب نهم** هرگاه کسی در عدد رکعات نافله شک کند جایز است که بنا را بر اکثر گذارد و افضل آنست بنا را بر اقل گذارد [illegible] هرگاه شک کند در اجزای نماز نافله بنا را بر صحت میگذارد [illegible] و هرگاه شک در عدد نماز کند [illegible]

نافله

نافله ظهر است یا دو رکعت [illegible] بنا بر اکثر است و احوط بنا بر اقل است چنانکه در فضل

[illegible] **مطلب دهم** هرگاه شک کند که نماز [illegible] است یا نه اگر وقت نماز باقیست نماز را بجا آورد و اگر وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] **مطلب یازدهم** هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزای آن یا در عدد سجدهای سهو [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

باب چهارم در [illegible]

مطلب اول [illegible]

[illegible]

[illegible] **مطلب دوم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **مطلب سوم** [illegible]

تا یکی گذارده است و عبدالله بن سنان بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت عرض
کردم بخدمت آنحضرت که خبر ده مرا از مردی که بر او بسیاری از نمازهای نافله افتاده [illegible]
از بسیاری میکند حضرت فرمود که آنقدر نماز کند که از بسیاری نداند چه قدر است پس هرگاه
چنین کند بجا آورده است بقدری که بر او هست و شاید که این کنایه باشد از اینکه این قدر بکند
که بظن خود [illegible] فوت شده بعمل آورده باشد پس بعد از آن گفتم عرض کردم بخدمت آنحضرت که
[illegible] قضا پس فرمود که اگر بسبب مشغول بودن بتحصیل معیشت [illegible]
بر قضا یا مشغول برآوردن حاجت برادر مؤمن خود است پس بر او چیزی نیست و اگر بجهت مشغول شدن بجمع دنیا است
و بسبب شغل دنیا نمیتواند قضا بکند پس بر او قضا هست و اگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خداوند
خود را در حالی که [illegible] صلی الله علیه [illegible]
عرض کردم که قادر بر قضا نیست آیا مجزیست که تصدق کند در عوض آن پس آنحضرت ساعت طولانی [illegible] فرمودند
پس فرمود که بلی تصدق کند [illegible] عرض کردم که چه چیز تصدق کند فرمود بقدر وسع [illegible]
و ادنی آن [illegible] است از برای مسکینی بجای هر نماز [illegible] عرض کردم که چه قدر نماز است که واجب است
[illegible] از برای [illegible] فرمود از برای هر دو رکعت از نماز شب یک مد و از برای هر چهار رکعت از نماز
روز یک مد پس عرض کردم که [illegible] پس فرمود که اکنون از برای هر چهار رکعت از
نماز روز یک مد بده عرض کردم که [illegible] فرمود پس اکنون [illegible] از برای نماز شب بده
و یک مد از برای نماز روز [illegible] نماز افضل است [illegible] مستحب است تعجیل قضا است
پس نماز که در شب فوت شده در همان روز قضا بکند و نماز که در روز قضا شده در همان شب
بجا بیاورد [illegible] که نافله شب را در شب قضا کند و نافله روز را در روز و بعضی از
علما [illegible] مستحب موافقت در روز و شب [illegible] قضای نافله شب را در شب بکند و روز را
در روز و اول اقوی است **مطلب چهارم** هرگاه چند نماز از کسی فوت شود ترتیب انها لازم
باشد

ضعیف است
باشد و جمعی [illegible] همان ترتیب قضا کند و قول اول [illegible] که مستحب است و [illegible]
و بجهة آن احادیث ظاهر [illegible] حکم ترتیب در نمازها [illegible] باشند مثل اینکه نماز ظهر
و عصر یک روز از او فوت شده باشد [illegible] مثل اینکه نماز ظهر [illegible]
[illegible] نماز مغرب [illegible] احادیث [illegible] بر وجوب ترتیب
دلالت [illegible] ظاهر کلام اکثر [illegible] صورت است و نماز
[illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] استحباب [illegible]
[illegible] استحباب [illegible]
[illegible] احوط [illegible] مراعات ترتیب است
لکن وجوب [illegible] معلوم نیست [illegible] ترتیب [illegible]
[illegible] عدم وجوب ترتیب است [illegible]
بوجوب [illegible] ترتیب
[illegible] نماز ظهر [illegible]
[illegible]
[illegible] نماز [illegible]
آن [illegible] نماز مغرب [illegible] نماز [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
پانزده نماز [illegible] و [illegible] عظیم است [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] نماز [illegible] فوت شده است مثل نماز [illegible]
[illegible] ترتیب لازم نیست [illegible]

دانسته باشد و همچنین [illegible] ترتیب بعمل آوردن [illegible] نماز [illegible]
و نماز [illegible] از او فوت شده باشد [illegible] **مطلب پنجم**
اختلاف کرده اند علما در آنکه [illegible] قضا [illegible]
و نماز حاضره [illegible] بلکه بعضی [illegible]
[illegible]
نماز قضا [illegible] بعضی [illegible] نماز حاضره [illegible]
[illegible] باطل است [illegible] واجب [illegible]
از علما [illegible] بعضی [illegible] هرگاه وقت
حاضره [illegible] مقدم [illegible] بعضی [illegible] مقدم [illegible]
[illegible] وقت حاضره [illegible] هر چند [illegible] وقت فضیلت
و حاضره از وقت فضیلت [illegible] بعضی از علما گفته اند
[illegible] هرگاه [illegible] قضا [illegible] مقدم [illegible] حاضره [illegible] لازم
نیست و بعضی گفته اند [illegible] مقدم [illegible]
و این [illegible] قول ضعیف اند لکن احوط [illegible] و این اختلافات [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] قضا [illegible] مقدم [illegible] نماز
حاضره [illegible] نماز حاضره
[illegible] نماز قضا [illegible] هرگاه [illegible]
[illegible] قول [illegible] واجب است [illegible] قول [illegible]
و هرگاه وقت [illegible] نماز [illegible] و بعد از آن نماز قضا [illegible]
بکند **مطلب ششم** هرگاه [illegible] فوت شده باشد قضای آنرا باید [illegible]
ملکند

ازان
بکند هر چند در خطر باشد و بعکس هم جایز است [illegible] هرگاه [illegible] فوت شده باشد [illegible]
[illegible] احوط [illegible] قضا [illegible] هرگاه [illegible]
وقت نماز [illegible] وقت [illegible]
و نماز [illegible] قضا [illegible] هرگاه [illegible] وقت داخل [illegible]
و نماز [illegible] قضا [illegible] بعضی علما گفته اند
[illegible] ضعیف است [illegible]
[illegible] **مطلب هفتم** هرگاه [illegible]
از نماز [illegible] فوت شود [illegible]
نماز [illegible] فوت [illegible]
این [illegible] چهار رکعت [illegible] و بعضی واجب دانسته اند
[illegible] و اول [illegible] اقوی و اشهر است [illegible] نماز میکند
[illegible] نماز [illegible] هرگاه [illegible] نماز
متعدد [illegible] نماز [illegible]
[illegible] واجب [illegible] هر چند ممکن باشد [illegible]
[illegible] بعضی علما گفته اند [illegible]
[illegible] قوی است نهایت [illegible]
و احوط [illegible] است **مطلب هشتم** [illegible] وقت
نماز واجب [illegible] هر چند [illegible] نماز قضا هم باشد [illegible]
حرام و باطل [illegible] مذکور شد **خاتمه** در احکام
[illegible] چند مطلب است **مطلب اول** در احکام [illegible]

جایی نکند ... و از آن چند مبحث است مبحث اول واجب است ...
...
مبحث دویم ...
...

دایمی باشد وخواه متعه ازاد وخواه کنیز و در غسل دادن هر یک از زن و شوهر دیگری را خلاف است
واقوی اینست که جایز است غسل دادن هر چند برهنه باشد و افضل آنست که جامه بر او
بلند ازد و غسل بدهد واظهر آنست که ستر عورت هم واجب نباشد ولیکن تا یکدیگر را اجتناب کردن
اولی تر است و فرقی نیست در زوجه دایمی باشد یا متعه یا ازاد یا کنیز و زنی که در عدهٔ طلاق
رجعی است در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین بلکه ظاهر آنست که هرگاه از عدهٔ رجعیه بیرون
رفته باشد هم در حکم زوجه است و هرگاه [illegible] مرده باشد [illegible] کنیز خود را میتواند غسل بدهد
و در علما کی این خلاف است [illegible] مگر که ام الولد باشد **مبحث دویم**
واجب است که غسل مسلمان را مسلمانی بدهد [illegible] یا آنکه ذو رحم باشد
و هرگاه مسلمان [illegible] یافت نشود و ذو رحم هم [illegible] کافر غسل میدهد
مرد مسلمان را و زن کافره غسل میدهد زن مسلمان را بعد از آنکه خود غسل بکند و بعضی از علمای ما
در این توقف کرده اند بجهت نجاست کافر و عدم صحت نیت [illegible] اقوی قول مشهور است
ولکن احوط آنست که نیت را مسلمانی بکند [illegible]
[illegible]
مبحث سیم [illegible]
اول [illegible]
[illegible]

[illegible]
دویم [illegible] **سیم** [illegible] **چهارم** [illegible]
[illegible]
پنجم [illegible]
[illegible]

ان
او را دفن می کنند و ظاهر آنست که در هر جائی که جایز باشد غسل اینکه کفار حمله کنند بر مسلمانان و خوف
باشد که اسلام بر طرف شود در آن وقت بر همه کس واجبست که دفع ایشان [illegible] و اذن امام شرط نیست
و هر گاه شهید احکام مذکوره ما بین مرد و زن و کوچک و بزرگ دیگر که ببلای خود کشته شود یا [illegible]
حرب او [illegible] باد و غبار آن داخل در میان متاخرین آنست که پوستها و سایر پوستها [illegible] ارزو
میکنند هر چند بخون آغشته باشند و اما مثل کسی که بطعن یا ضرب بمیرد یا بآزار شکم یا غرق شود یا خانه بر او
خراب شود یا زنی که در ولادت بمیرد یا کسی که در سر اهل و مال خود کشته شود پس حکم اینها اینست هر چند
در ثواب با شهید شریک باشند ششم کسی که قتل او واجب شود مثل کسی که خواهند او را
سنگسار کنند یا قصاص کنند او را امر کنند که غسل کند مثل غسل میت در سدر و کافور و آب خالص
بعد از آن حنوط کند و کفن بپوشد بعد از کشتن بر او نماز میکنند و دفن میکنند هفتم هرگاه
بالای از میت مسلمانی یافت شود پس اگر آن عضو آن قطع باشد که در او سینه است یا خود سینه است
پس آن مثل میت تمام است در غسل و کفن و نماز و دفن و هر عضوی از اعضای حنوط که در آن
باشد حنوط کنند و همچنین هرگاه تمام استخوانهای میت یا استخوانهای [illegible] باشد
باشد یا استخوانهای سینه میت باشد و بعضی [illegible] را هم مثل این میدانند [illegible] کفن کفنی
[illegible] بعضی [illegible] میکنند و [illegible] سینه باشد هرگاه از او میت
هرگاه یافت شود [illegible] استخوان [illegible] غسل میدهند و غسل میت در او [illegible] می پیچند
و دفن میکنند و در الحاق قطعه استخوان داری که از آدم زنده جدا شده باشد [illegible] قول است و دلیل
واضحی برای آن ندیدیم و احوط الحاق است و هرگاه استخوان در آن عضو میت نباشد [illegible] می پیچند
در [illegible] و دفن میکنند و طفلی که از شکم چهار ماهه شده باشد [illegible] مثل میت است در غسل
و کفن و حنوط و دفن می کنند نهایت نماز بر او نمیکنند و هرگاه چهار ماه کمتر داشته باشد
او را در [illegible] می پیچند و دفن می کنند هشتم واجبست که قبل از غسل از سایر نجاسات بدن

میت

و میت
میت را اول بشویند و تطهیر کنند هر چند [illegible] باقی بماند در رفع نمی شود مگر بتمام شدن غسل
و اینکه مثل غسل جنابت نیست که هر یک از عضوها را اول تطهیر کند و غسل دهد و بعد از آن عضو دیگر را
تطهیر کند و غسل دهد بلکه باید اول همه اعضا را تطهیر کند و بعد از آن شروع بغسل او کند نهم واجبست
غسل دادن میت در غسل اول بآب سدر و دویم بآب کافور و سیم بآب خالص و کافی است از سدر و کافور اینقدر
[illegible] بعمل آید [illegible] آب سدر غسل داد یا بآب کافور [illegible]
و باید [illegible] سدر [illegible] بینند [illegible]
[illegible] کافور [illegible] داخل کنند [illegible]
مطلق [illegible] ظاهر آنست که جایز نیست [illegible] آب خالص [illegible] سدر و کافور
[illegible] غسل صحیح است و واجبست ترتیب میان این غسلها
کیسم و همچنین [illegible] مثل غسل جنابت و [illegible] ترتیب اجزا هر عضوی [illegible] واجب نیست
[illegible] اول از بالا [illegible] هر چند افضل آنست که از بالا بشویند تا پایین
و بعضی از علما گفته اند [illegible] جایز است [illegible] غسل [illegible]
[illegible] و [illegible] بعد از آن کافور [illegible] و همچنین [illegible]
[illegible] ظاهر آنست [illegible] واجبست در غسل میت [illegible] از غسلها
[illegible] مثل اینکه [illegible] غسل میدهم این میت را با آب سدر واجب قربة
الی الله و همچنین [illegible] کافور و آب خالص و هرگاه [illegible] میت [illegible] آب [illegible]
[illegible] اگر [illegible] آب [illegible] هم [illegible] کنند و اگر [illegible]
[illegible] عضو [illegible] بشوید [illegible] عضو [illegible] هم [illegible] کند
و [illegible] اول [illegible] نیت [illegible] تمام غسلها دهم
هرگاه آب بقدر [illegible] غسل باشد [illegible] آب بقدر یک غسل [illegible] آب سدر

اند
غسل بدهند و اگر بقدر سه غسل است [illegible] آب سدر یا کافور غسل بدهند و بعضی در صورت اول گفته
که بآب خالص غسل بدهند و در صورت دویم بآب سدر و خالص یا احتمال اینکه در عوض سدر
کافور را مقدم دارند و اول اقوی است و احوط آنست که در عوض آن غسله مقدم
تیمم بدهند و وجوب آن معلوم نیست و هرگاه آب بقدر یک غسل باشد سدر و کافور نیست یا هیچ
از اینها نیست و ظاهر آنست که در عوض آن غسله مقدم نیست غسل با آب خالص واجب نیست
و احوط [illegible] سدر و کافور [illegible] مرتبه با آب خالص غسل [illegible]
اول بنیت عوض آب سدر و دویم بنیت عوض آب کافور و سیم بنیت آب خالص و بنا
بر ظاهر [illegible] سدر و کافور [illegible] نجاست [illegible] واجبست تیمم در عوض اینها یا نه در آن
دو قول است و ظاهر عدم وجوب است و احوط آنست که تیمم بکنند و هرگاه در عضو [illegible]
[illegible] غسل بسدر داده [illegible] با غسل کافور [illegible] داده [illegible] آب [illegible] رسید
باید تیمم [illegible] سدر و کافور [illegible] غسل با آب خالص داده بودند
یا غسل با آب خالص [illegible] اعاده غسلها بعد از
آن معلوم نیست هر چند احوط است [illegible] با آب خالص [illegible] آن غسلها
[illegible] تیمم [illegible] غسل [illegible] هرگاه کسی [illegible]
[illegible] باشد [illegible] یازدهم
هرگاه میت سوخته باشد یا آبله داشته باشد و امثال اینها و خوف باشد که اگر غسل دهند
پوست او بر خیزد او را تیمم می دهند بدل از غسل و همچنین هرگاه بالمره آب نباشد یا بجهت
[illegible] در همه صورت باید تیمم داد و ظاهر آنست که یک تیمم
بدل همه غسلها کافی است و قول بتعدد تیمم ضعیف است و تیمم [illegible] بدست خود
عمل [illegible] دوازدهم سنت است که میت را در وقت غسل دادن

براو

سر او
بر روی تخته بخوابانند رو بقبله بطوری که در حال احتضار میکردند در جای بلندی [illegible]
بلندتر از جای پاهای او باشد [illegible] و بعضی رو بقبله کردن را
واجب دانسته اند و اول اقوی است و سنت است در زیر سایه باشد مثل خانه یا خیمه و اینکه
گودالی بکنند [illegible] در آن جمع شود [illegible] در چاه خلا [illegible] و در بالوعه
[illegible] و اینکه جامه او را [illegible]
و از زیر او [illegible] اگر وارث بالغ رشید حاضر [illegible] و افضل آنست که او را با پیراهن غسل بدهند
و بعضی افضل دانسته اند برهنه کردن از جامه را و بعضی این را واجب دانسته اند و اول اظهر است
و از اینجا ظاهر [illegible] کندن جامه در اینجا واجب نیست [illegible] و واجبست ستر عورت او هرگاه غسال
ایمن نباشد از نظر کردن بعورت و هرگاه کور باشد یا ایمن باشد از نظر [illegible] میت [illegible]
باز سنت است ستر عورت و سنت است که قبل از غسل انگشتان میت را بملایمت نرم کنند [illegible]
نرم شود و الا [illegible] و اینکه در اول سر او را با کف سدر بشویند و [illegible] فرج او را [illegible]
بشویند و دستهای میت را قبل از هر غسلی سه مرتبه تا نصف ذراع بشویند و غاسل هم دستهای خود را
[illegible] بعد از [illegible] غسل اول [illegible] شکم میت را [illegible] بعد از [illegible] اینکه زن
حامله [illegible] غسل [illegible] سه مرتبه بشویند و اینکه غاسل میت [illegible]
[illegible] و سنت است [illegible] از مقدمات غسل میت [illegible] وضو بدهند
مثل وضوی نماز و بعد از آن شروع بغسل دادن بکنند و مکروه است نشانیدن میت [illegible] ناخن او [illegible]
[illegible] سر [illegible] ناخن [illegible]
او و اگر [illegible] مو یا ناخن [illegible] جدا میشود با او دفن کنند [illegible] و مکروهست غسل
دادن [illegible]
میت [illegible] کنند و سنت است

در کفن کردن

و غاسل هرگاه خواهد کفن کند میت را بعد از غسل حتی مستحب است که باد وضو باشد و بعد از آن کفن کند

مطلب سیم در کفن کردن میت است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** واجب است

کفن کردن در سه جامه چنانکه پیراهن است دیگر لنگ و دیگر ردا که فراگیرد تمام بدن را و از برای

چیزی واجب نیست و بعضی اکتفا کرده‌اند به یک جامه و بعضی جامه را بسته‌اند و بعضی گفته‌اند پیراهن

نباشد و بعضی گفته‌اند که بجای پیراهن باشد و بعضی گفته‌اند که قول اقوی اینکه هر سه را از لنگ

باشد و اقوی قول اول است **مبحث دوم** حرام است کفن کردن در کفن غصبی و حریر

خواه مرد باشد میت یا زن کوچک باشد یا بزرگ و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات

و اقوی آنست که از مو و پشم دیگر جایز است بغیر از مو و پشم دیگر حیوانات غیر ماکول اللحم

که در آنها کفن کردن جایز نیست **مبحث سیم** واجب است حنوط کردن میت مرد باشد یا زن

کوچک باشد یا بزرگ و آن اینست که کافور بر مواضع سجود میمالند و بعضی علما گفته‌اند که بر

طرف بینی مالیده شود و در وقت سجده بجا میگذارند و بعضی گوش و چشم و زیر بغلها و غیر آنها را هم

گفته‌اند و احادیث علی اینها هم هست و اقوی قول اول است مشهور اینست که مکروه است که در چشم و گوش

کافور بگذارند و این حنوط از برای غیر کسی است که احرام بسته باشد و در محرم حنوط جایز نیست بلکه

کافور در آب غسل هم داخل نمیکنند و بجای سایر بوهای خوش را نزدیک او نمیبرند و سایر احکام او مثل

غیر محرم است و وجوب حنوط در وقتی است که امکان است و در وقت تعذر حنوط دفن میکنند مانند

غسل و اقوی آنست که کمی کافور در حنوط کافی است و بعضی گفته‌اند اقل او یک مثقال است و بعضی مثقال

هم گفته‌اند و در وسط آن بعضی چهار مثقال گفته‌اند و بعضی چهار درهم و اما اکثر آن افضل است

بسی آن سیزده درهم و ثلث درهم است که منتهای فضل آن است و ظاهر آنست که این مقدار

علی کافور غسل است و سنت است که کافور را بکف دست خرد کند و سنت است که ده بر [illegible]

هر چه از مواضع سجود را که ماند بر سینه او بریزند بلکه مطلق سنت است که بر سینه کافور بگذارند

بعد

مبحث چهارم سنت است از برای مرد زنان که کفن جره بمنحو که در یمن می بافند تشریف طلا باف

نباشد و بعضی گفته‌اند ابریشم باشد هم نباشد یعنی مخلوط بطلا و ابریشم نباشد و بعضی گفته‌اند

جامه دیگر هم بپیچند بلکه بر روی او بنهند و سنت است که جره سرخ باشد و بعضی از

علما گفته‌اند هرگاه جره بهم نرسد یک لفافه دیگر اضافه کنند عوض جره و سنت است که گون

و خرقه دیگر از ران ببندند ...... بیشتر باشد و طول او نیم ذرع و نصف باشد

و بهتر کیفیت پیچیدن آن اینست که یک طرف آن را بر بالای ناف ببندند و طرف دیگر

در طرف آن بسیار از میان دو ران بگذرانند ...... از زیر ران تا ...... ببندند

و ...... آن بپیچند و بعد از آن قدری ...... بر عورت ...... باشند

تا آنکه ...... بر عورت ...... و بالا بیرون کنند و داخل میکنند و در میان ...... ببندند

و ...... بعد از آن ...... بپیچند ...... تمام ...... آنرا

داخل ...... آخر میکنند ...... تمام از میان مرد و اینکه ......

...... باشد و کیفیت آن اینست که ...... طولانی میکنند و میان ......

...... و زیاد ...... و زیادتی ...... است و ......

...... میکنند ...... اینست ...... کیفیت ......

...... از زنان ...... عوض عمامه ...... کنند ...... گفتی ...... مذکور شد ......

...... کنند ...... و ...... میکنند و ......

...... و بسیاری از علما گفته‌اند ...... از ...... بر کفن

...... است و بعضی ...... گفته‌اند ...... از پشم ......

...... و امثال آن ...... کنند چنانکه از جره

مذکور شد **مبحث پنجم** سنت است کفن ...... باشد ...... چنانکه

کشیم و این که سنگینی و گرانی بر او باشد و سنت است خوشبو کردن کفن بکافور و ذریره و حقیقت ذریره

الحال معلوم نیست چه چیز است و مکروه است سایر بوهای خوش در کفن بلکه بخور هم مکروه است بعود

بخور و دود کردن کفن و بجای بخور بردن از پیش میت ...... آن چیزی که ...... میکنند بوی خوش ......

...... **مبحث ششم** سنت است با او دو شاخ تر از درخت خرما بگذارند و اگر خرما بهم نرسد بید

گذارند و اگر خشک باشد جایز نیست و اگر درخت خرما نباشد ...... از درخت سدر

میگذارند و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از هر درخت

تری باشد خوبست و احادیث در فضیلت آن بسیار است و در ......

و بهتر آنست که یکی از طرف راست بگذارند ......

تا ...... بر ...... بدن ...... دیگری ...... چپ ...... بالا ......

و سنت است که ...... میان ...... بگذارند و ......

باشد و بعضی ذراع هم گفته‌اند و بعضی چهار انگشت بالاتر هم گفته‌اند و ...... خوب است ......

بر ...... مذکور ...... از جهت تقیه یا فراموشی ...... در قبر داخل کنند

و اگر چه ...... باشد ...... از برای کوچک و بزرگ هم بگذارند ......

...... **مبحث هفتم** سنت است که بر حاشیه کفن ......

یشهد ان لا اله الا الله و بعد فلان اسم میت را بنویسد و ...... احادیث ......

...... اسمعیل ...... که ...... امام جعفر صادق علیه السلام

در حاشیه کفن او نوشته ...... شهادتین ......

...... صلوات ائمه علیهم اجمعین را ...... دعوی اجماع ......

...... و سایر ...... هم بنویسند و سنت است ......

...... علیه السلام بنویسند و اگر ...... بنویسند و بعضی

گفته‌اند

گفته‌اند ...... بعضی علما ...... دیگر

......

...... جامه ......

...... سایر ...... خوشبوئی ......

...... کفن ......

...... دیگر ......

...... است ......

مبحث ......

ششم هرگاه ...... غسل ......

...... واجب است ......

......

...... باشد

......

......

......

...... که کفن ......

...... میکنند ......

باشد

بپوشند و هرگاه نجاستی از خارج به بدن میت یا کفن او برسد ظاهر آنست که ازاله آن نجاست واجب باشد

بحث نهم کفن میت از اصل مال او برداشته می‌شود و [illegible] از دین او و وصیت او و میراث [illegible]

و همچنین [illegible] اگر چیزی [illegible] زوجه [illegible] کفن [illegible]

[illegible]

در کفن میت

مطلب پنجم در نماز میت است و در آن چند بحث است **بحث اول** [illegible]

[illegible]

بکنند

[illegible]

بحث ششم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بحث سیم [illegible]

[illegible]

و بعضی از علمای ما گفته اند که هرگاه این جماعت ذکر را طولانی بخوانند هر یک از تکبیرات را بگوید و اگر چنانچه بخوانند بنا بر مشهور و اقوی در اول واجب نماز میت بعضی است که نیت کند و تکبیر بگوید و بعد از آن بگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بعد از آن تکبیر دوم را بگوید و بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن تکبیر سیم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین
و المؤمنات و بعد از آن تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از آن
تکبیر پنجم را بگوید و خلاص شود و بنا بر قول بعضی این ذکر هم را بعد از هر یک از تکبیرات بگوید این اقل
واجبست و افضل آنست که ادعیه که در احادیث و کلام علما ذکر شده بخوانند پس بنا بر قول مشهور
بعد از نیت بگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا
فردا صمدا حیا قیوما لم یتخذ صاحبة و لا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار
ربنا و رب آبائنا الاولین و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل
ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید
و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین پس بگوید الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین
و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا
و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر
پس بگوید الله اکبر اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن
امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه
الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندک فی

اعلا علیین و اخلف علی اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین
پس بگوید الله اکبر و از نماز فارغ شود و اگر میت زن باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم عفوک عفوک
و هرگاه زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة عبدک و ابنة
امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم
منها الا خیرا و انت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی
احسانها و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و اغفر لها اللهم اجعلها
عندک فی اعلا علیین و اخلف علی اهلها فی الغابرین و ارحمها برحمتک
یا ارحم الراحمین و هرگاه خنثی باشد خواه [illegible] مذکر بگوید و خواه مؤنث و بجای عبدک
و امتک [illegible] و [illegible] این و بنت بگوید و بنا بر قول بعضی علما که همه ذکرها را
بعد هر یک از تکبیرات بخوانند بهتر آنست چنانکه در روایات وارد شده بخوانند و جامع ترین آن
[illegible] روایات [illegible] و [illegible] مذکور است که بعد از هر یک از چهار تکبیر این را بخوانند اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی الائمة الهدی و اغفر لنا و لاخواننا
الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا انک
رؤف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا و امواتنا من المؤمنین و
المؤمنات و الف قلوبنا علی قلوب اخیارنا و اهدنا لما اختلف
فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم
هذا عبدک ابن عبدک و ابن امتک و انت اعلم به افتقر
الی رحمتک و استغنیت عنه اللهم فتجاوز عن سیئاته و زد
فی حسناته و اغفر له و ارحمه و نور له فی قبره و لقنه حجته و الحقه

بنبیه صلی الله علیه و آله و لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده اینها که مذکور شد در میت که [illegible]
باشد مثنی [illegible] اثنا عشری [illegible] معلوم نباشد [illegible] [illegible] [illegible]
شیعیان [illegible] از جمله [illegible] [illegible] [illegible]
مخالف شد بعد از تکبیر چهارم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک و بلادک اللهم اصله اشد
نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعدائک و یعادی
اولیائک و یبغض اهل بیت نبیک [illegible] [illegible] [illegible]
بیت [illegible] بگوید اللهم املا جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات
و العقارب و هرگاه مستضعف باشد یعنی مذهب [illegible] [illegible] [illegible]
عقل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بگوید اللهم
اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و در [illegible]
شیعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] بگوید اللهم ان
هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت و احشرها
مع من احبت و هرگاه میت طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا
سلفا و فرطا و اجرا و مراد [illegible] طفل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بگوید اللهم
اجعله لابیه و لنا سلفا و اگر مادر او مؤمن است بگوید اللهم اجعله لامه و لنا سلفا

و بدانکه این پنج تکبیر رکن این نماز است پس هرگاه عمدا یکی را ترک کند یا سهوا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و اگر اعتبار نکنیم نیت و قصد هر یک
از تکبیرات را [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تفصیلات [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تکبیرات و ادعیه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] چهارم [illegible] [illegible] [illegible]

آن اقتدا به قصد کند که فعل معیّن را میکنم قربة الی الله و قصد وجوب یا استحباب واجب نیست لیکن احوط است
و همچنین قصد اینکه واجب کننده است جزو نیست و واجب است قیام با امکان و قیام رکنی از
نماز است و هر گاه عاجز باشد از ایستادن بهر نحو که ممکن باشد بکند بتفصیلی که در نماز یومیه
بیان کردیم و هر گاه با وجود کسی که قادر بر قیام باشد شخصی که عاجز از قیام است نماز کند بنحوی
که ممکن او باشد ظاهر آنست که نماز از ما در ساقط میشود و واجب است تعیین میّت در نماز پس اگر چند
جنازه حاضر باشند [illegible] بلکه همین قدر هم کافیست که نیت کنند بر کسی که
امام نیت کرده است که بر او نماز کند و هر گاه گمان کنند که میّت زید است و بقصد زید
نماز کنند و آخر معلوم شود که عمرو بوده است نماز صحیح نیست الا اگر قصد داشته باشد بهمین جنازه حاضر
نماز کند هر که خواهد باشد خواه زید و خواه عمرو لکن مظنه داشته باشد که زید است و بعد
معلوم شود که عمرو بوده است اینجا نماز صحیح است و واجب است که در حالی نماز رو بقبله باشد و اینکه
سر میّت بجانب راست او باشد [illegible] و باید که میّت
در حالی رو بالا خوابانیده باشند و هر گاه [illegible] باشند باید نماز را اعاده
کنند مادامی که او را در قبر نگذاشته اند و هر گاه او را در قبر گذاشته اند [illegible]
[illegible] نماز بکنند
بلکه مستحب است چنانچه بایستند که هر گاه [illegible] میّت بلند [illegible]
[illegible] بسبب کثرت صفوف نماز گذارندگان باشد [illegible]
[illegible] در این نماز قرائت و سلام واجب نیست [illegible]
[illegible] جایز نیست [illegible] ابن جنید [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] قرائت هم بکند [illegible]
[illegible] دعوی اجماع [illegible]

طهارت

طهارت از حدث شرط نیست اجماعا و جنب و حائض هم میتوانند نماز کنند بلکه مستحب است که
با طهارت باشد اما پاکی بدن و جامه از نجاسات پس ظاهر علما وجوب آنست و همچنین کلام در ستر
ساتر و ملاحظه سایر احکام جامه و بدن و غیر آن از شرایط که در نماز یومیه ثابت است
و احوط آنست که هم آنها را بعمل بیاورد و جایز است که تیمم کند [illegible] با وجود آب
چنانکه گذشت اما جهر و اخفات در نماز میّت پس ظاهر استحباب جهر است [illegible]
[illegible] که در دعاها هم اقرب جهر است در وقتی که ماموما
ندانند [illegible] امام کنند تا توانند خواند چنانکه غالب مردم چنین اند و بعضی
گفته اند که در دعا مستحب است اخفات بجهت آنکه ابعد است از ریا و اقرب است باجابت [illegible]
[illegible] ماموم [illegible] امام [illegible]
[illegible] منفرد [illegible] اخفات بهتر
[illegible] در دعاها **پنجم** سنت است که امام در برابر کمر مرد بایستد و برابر سینه
زن یا برابر سر زن [illegible] و هر گاه خواهند بر مرد
و زن هر دو یک نماز بکنند جایز است و سنت است که در این وقت مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را
بیشتر از مرد بگذارند بسمت قبله [illegible] امام [illegible] فضیلت
[illegible] هر گاه مرد و زن و طفل با هم جمع شوند خواهند که بر همه یکنماز
بکنند جایز است چنانکه گفتیم مستحب است که اول مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را [illegible]
[illegible] قبله بگذارند [illegible] اگر طفلی [illegible]
[illegible] متصل بمرد بگذارند [illegible] قبله [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible] طرف او بگذارند [illegible]
مقدم [illegible] با امام نزدیک تر میگذارند [illegible] و کلام علما [illegible]

[illegible] که اشرف مقدم است یعنی باید با امام نزدیک باشد پس هر گاه جمع شوند [illegible] مرد
آزاد [illegible] امام میگذارند و بعد از آن [illegible] سال [illegible] غلام [illegible]
و بعد از آن زن [illegible] و بعد از آن [illegible] از شش سال [illegible] دختر نابالغ را [illegible] در صورت
معارضه [illegible] مثل اینکه زن آزاد باشد با غلام [illegible] آنست که جانب
مرد بودن مقدم است و مستحب است [illegible] که مرد را [illegible] بگذارند
و سر مرد [illegible] اول میگذارند همچنین و امام در میان [illegible] بایستد و هر گاه
زنها هم [illegible] پهلوی [illegible] میگذارند و سر زن [illegible]
اول و همچنین و بعد از آن امام در میان مرد [illegible] بایستد و نماز میکنند [illegible]
[illegible] در وقتی که همه از یک صنف باشند [illegible] نماز واجب
باشد یا بر همه سنت باشد [illegible] قصد میکنند [illegible] نماز میکنیم بر این جنازه ها واجب قربة
الی الله یا سنت قربة الی الله و اگر مختلف باشند مثل اینکه بعضی طفل باشند که کمتر از شش
سال داشته باشند [illegible] نماز واجب باشد [illegible] قصد قربة [illegible]
[illegible] وجوب و استحباب [illegible] اول [illegible]
[illegible] خلاف است و اقرب استحباب است [illegible]
خلاف آنست و سنت است [illegible]
و مکروهست نماز کردن [illegible] بهتر است و سنت است
امام [illegible] بعد از فراغ از نماز [illegible] برداشتن [illegible] اگر کسی دیگر [illegible]
[illegible] بعضی از ماموم [illegible] جنازه را [illegible]
[illegible] نماز کنند در جائی که [illegible]
در حدیث صحیح وارد شده [illegible] جنازه [illegible]

مومنانی

[illegible] لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا [illegible]
[illegible]
[illegible] ما لا تعلمون [illegible]
[illegible]
[illegible] **ششم** [illegible] نماز [illegible]
[illegible] مطلقا و بعضی [illegible]
[illegible] نماز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احادیث [illegible]
[illegible] چنانکه از کلام شهید [illegible]
[illegible] امام [illegible] ماموم [illegible] منفرد [illegible]
جایز است [illegible] جماعت [illegible] اعاده [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] محمد بن حنفیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] جماعت [illegible]
[illegible] امام [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] منفرد [illegible] جماعت [illegible]

چنانکه استحباب آن نیز منصوص نیست و ظاهر آنست که منافات [illegible] تعجیل [illegible] ندارد در این [illegible]
کراهت نیست الا اگر خوف فساد میت یا تلف آن باشد در این صورت کراهت [illegible] ندارد
بلکه جایز نیست **هفتم** جایز نیست نماز کردن بر میت قبل از غسل دادن و کفن کردن
با امکان آنها پس اگر کسی عمداً یا سهواً نماز را قبل از غسل و کفن بکند باطل است و باید اعاده
کند و هرگاه کفن نداشته باشد او را در قبر میگذارند و عورت او را میپوشانند هر چند بخشت باشد
[illegible] و بر او نماز میکنند و ظاهر از نظر [illegible] آنست که این در وقتیست که در بیرون ستر عورت
او ممکن نشود نماز بکند و اگر ممکن باشد این مقدم است و ستر عورت واجب است هر چند
ایمن باشند از نظر کسی و اگر اتفاق افتد که بر میت نماز نکرده باشند تا دفن شده باشد
پس [illegible] و نظر [illegible] است که واجب است نماز کردن بر قبر او [illegible] بدن او با [illegible] و بر او
مادام که میت [illegible] است و بعضی گفته اند واجب نیست اما جایز است و اما [illegible]
نماز کرده باشند و دفن کرده باشند [illegible] بر قبر آن خلاف است و مشهور آنست که جایز است
از برای کسی که بر او نماز نکرده است اینکه نماز کند لیکن با اختلاف [illegible] در مدت
جواز بعضی گفته اند تا یک شبانه روز و بعضی گفته اند تا سه روز و بعضی گفته اند مادامی که صورت
میت متغیر نشده باشد و بعضی اطلاق [illegible] جواز [illegible] علامه در این حکم
بجواز [illegible] کراهت [illegible] و این موید است [illegible] کراهت [illegible]
[illegible] چنانکه علامه [illegible] کرده است [illegible] باشد یا آنکه کراهت باشد [illegible] کراهت
خصوص [illegible] باشد و [illegible] حقیر آنست که جایز است که کسی
نماز بر میت [illegible] باشد [illegible] نماز کنند تا یک شبانه روز [illegible] سه روز هم [illegible]
و اما آن کسی که نماز بر میت [illegible] جواز [illegible] بر قبر او [illegible]
نماز بر قبر [illegible] از خارج قبر [illegible] میت و [illegible]

و اعلم

و اعلم که ترتیب جنائز واجب است [illegible] باشد و اقتدا [illegible] **هشتم** جایز است نماز میت کردن
بجماعت و فرادی و در این نماز امام متحمل [illegible] از ماموم چنانکه در نماز یومیه قرائت
متحمل [illegible] ماموم [illegible] پس بر ماموم واجب است که تکبیرات را بگوید و ذکرها را
بخواند و متابعت [illegible] لازم است و [illegible] امام تکبیرة الاحرام را [illegible] داخل [illegible]
و هرگاه ماموم در اثنای نماز برسد میتواند اقتدا کند هر چند [illegible] و انتظار
امام [illegible] بگوید [illegible] هرگاه در [illegible] و عاجز [illegible] و این
[illegible] و تکبیرات را بگوید [illegible] بعد از فراق
امام [illegible] و جمعی از علما گفته اند که این تکبیرات بعد از فراق امام [illegible] چنانکه
حدیث صحیح [illegible] مضمون آن وارد است و جمعی دیگر از علما عمل [illegible] کرده اند [illegible]
و جنازه را بر دارند [illegible] جنازه [illegible] که [illegible] نماز [illegible] اختیار [illegible] اگر نه باید ذکرها
بانو [illegible] بگوید و این اقوی است و هرگاه جنازه را بر دارند تمام کنند نماز را هر چند
در راه باشد و هر چند [illegible] در قبر باشد و هر چند بعد دفن باشد چنانکه در حدیث وارد
[illegible] روایت اشعار بوجوب دعا هم دارد چنانکه گفتیم و لیکن این را باید مقید
بانکه جنازه [illegible] نماز فوت شود و الا تکبیرات [illegible] بخواند
بگوید و باین تصریح کرده [illegible] از متاخرین و بیان کیفیت دعا خواندن [illegible]
نماز میرسد [illegible] علما [illegible] که [illegible]
تکبیر [illegible] امام [illegible] بخواند هرگاه ماموم سبقت کند بر امام در تکبیر پس اگر
[illegible] است نماز باطل است عمداً باشد یا سهواً و هرگاه [illegible] باشد [illegible] سهواً باشد
مستحب است که اعاده کند [illegible] و اگر عمداً باشد [illegible] حکم کرده اند بانکه باید [illegible]
[illegible] امام [illegible] نماز باطل [illegible] هر چند [illegible] کرده است و حکم [illegible]

از [illegible] و هرگاه سهواً ماموم [illegible] یک تکبیر یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات
میگوید با ذکرها [illegible] و هرگاه عمداً باشد [illegible] **نهم**
جایز است نماز بر میت [illegible] دفن کردن آن در شب بدون کراهت و شیخ [illegible]
گفته است که [illegible] بروز افضل است مگر اینکه خوفی بر میت باشد از ماندن آن [illegible]
و این [illegible] که در روز کثرت نماز گذارندگان بیشتر میشود [illegible] مردم [illegible]
هر چند عمومات تعجیل و خصوص [illegible] دلالت [illegible] دارد که در شب دفن کنند و نماز جنازه
در هیچ وقتی از اوقات پنجگانه که از نماز نافله و غیر آن مذکور شد [illegible] وقت طلوع آفتاب
و غروب آن [illegible] کراهت ندارد و اگر اتفاق افتد نماز میت در وقت نماز فریضه [illegible]
پس اگر [illegible] باشد [illegible] مقدم میدارند هر چند نماز میت [illegible]
بر میت خوف فساد یا تلف باشد و وقت نماز فریضه وسعت داشته باشد و هرگاه وقت
هر دو موسع باشد جایز است تقدیم هر یک لیکن افضل آنست که نماز فریضه را مقدم بدارند
و اما اگر وقت هر دو تنگ باشد پس باز اقوی اینست که فریضه را مقدم بدارند هر چند
لازم آید که میت را بی نماز دفن کنند و در این صورت نماز را بر قبر او میکنند مگر اینکه ممکن باشد
دفن میت و کسی دیگر [illegible] که دفن کند [illegible] تاخیر نماز فریضه [illegible] با این
نماز فریضه و دفن میت باشد نماز میت پس در این صورت ظاهر اینست که دفن مقدم است
نهایت اینصورت [illegible] که ممکن شود جمع ما بین نماز فریضه و دفن هر چند [illegible]
[illegible] مشغول دفن شود [illegible] که جمع [illegible] احترام مسلم مقدم است
[illegible] واجبات نماز با امکان [illegible] و ظاهر اینست که حکم [illegible] نمازهای واجب
هم حکم فریضه یومیه باشد **دهم** هرگاه جنازه [illegible] نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند جایز است
[illegible] شریک کنند [illegible] اول [illegible] قرار [illegible] نماز [illegible]

میکنند

میکنند و [illegible] بقصد هر دو میگوید و دعای هر دو را بعد از [illegible] میخوانند [illegible]
و [illegible] هر گاه [illegible] و همچنین [illegible] هرگاه [illegible] برسد و همچنین [illegible]
و [illegible] هرگاه جنازه [illegible] از [illegible] جنازه [illegible] ولیکن افضل آنست
جنازه [illegible] اول تمام کنند و [illegible] دیگر [illegible] مگر اینکه خوف [illegible] و قطع
[illegible] باعث [illegible] خوف [illegible] میت [illegible]
قطع کند و [illegible] قطع نماز [illegible] بعد از [illegible]
احوط ترک آنست **مطلب پنجم** در دفن میت و مقدمات آنست و در آن چند مبحث است
اول [illegible] و در آن ثواب عظیم است
ابن بابویه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله
[illegible] کسی [illegible] کند جنازه [illegible] از برای او [illegible]
[illegible] از [illegible] از برای او [illegible] پس اگر نماز کند برای آن
[illegible] او [illegible] که [illegible] طلب [illegible] میکنند از برای
او پس اگر [illegible] نماز [illegible] این جماعت [illegible] طلب [illegible]
میکنند برای او [illegible] میت [illegible]
تا دفن او را [illegible] نماز بر او [illegible] میت [illegible]
[illegible] و در [illegible] جنازه [illegible] و [illegible]
از [illegible] علما [illegible] کراهت [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] اهل [illegible] باشند و [illegible]
[illegible] عذاب او [illegible] استقبال میکنند [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] خلاف [illegible] اقرب [illegible]

[illegible]

در دفن میت

مطلقاً و مکروه است [illegible] در حالت جنابت مگر با عذر و مکروه در حالت بر کشتی نشستن
و این کس [illegible] عاقبت و خاتم امر خود باشند و خانه [illegible] باشد و پیش
[illegible] و مکروه است [illegible] کردن و بعضی اخبار بر می آید که مکروه است
و بعضی حرام دانسته اند و این در غیر صاحب جنازه است که او را [illegible] فرقی باشد
میان او و میان سایر مردم [illegible] صاحب عزا [illegible] از زیارت [illegible]
[illegible] و سنت است [illegible] کشیدن [illegible]
[illegible] و در سنت است [illegible]
[illegible] که چهار نفر [illegible] سنت است [illegible] بر کسی [illegible]
را [illegible] و افضل آن کیفیت آن است [illegible] دست [illegible]
جنازه را [illegible] چپ میت است از پیش بگردن [illegible] چپ خود و بعد از آن [illegible]
[illegible] چپ میت [illegible] است آخر تابوت [illegible] بگردد و بعد از آن [illegible]
چپ تابوت که [illegible] است میت [illegible] است بگردن [illegible] است خود و بعد از آن [illegible]
[illegible] چپ تابوت [illegible] است و آن است [illegible] است خود [illegible]
[illegible] این [illegible] و [illegible] طاهر [illegible] است لکن [illegible] است [illegible]
میت [illegible] این ادریس [illegible] و صحیح است [illegible] ظاهر است
[illegible] این است و این [illegible] در روایت [illegible]
[illegible] از [illegible] اگر [illegible] قطع نکنند و حرکت
از طرف [illegible] است و [illegible] این روایت [illegible] قطع
میکنند و [illegible] و [illegible] طرف دیگر
و بعد از آن [illegible] بطرف پای دیگر چنانکه روایت [illegible]

واجب

واجب [illegible] که [illegible] عمل کند **دویم** سنت است از برای کسی که جنازه
ببیند اینکه بگوید اللّٰهُ اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق
الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز
بالقدرة وقهر عباده بالموت و در حدیث است از حضرت صادق علیه السلام
اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله [illegible] بگوید [illegible] در آسمان [illegible]
از روی رحمت [illegible] سنت است بگوید الحمد لله الذی
لم یجعلنی من السواد المخترم **سیم** دفن کردن میت است واجب
کفایی [illegible] از [illegible] قطع [illegible] واجب است که او را در گودالی
پنهان کنند [illegible] بدن او از درندگان و پوشیده باشد [illegible] جایز است
[illegible] بگذارند [illegible] از سنگ یا غیر آن بگذارند در
[illegible] خانه [illegible] پنهان کنند [illegible]
از تابوت [illegible] دفن کنند جایز است [illegible] کراهت دارد [illegible] کنیم در حال
اختیار است [illegible] زمین [illegible] نتوان قبر کند یا برف
[illegible] نقل [illegible]
[illegible] زمین
[illegible] پنهان کنند [illegible]
[illegible] بدن از درندگان [illegible]
هر کدام که ممکن است [illegible] و واجب است که او را [illegible] کفن کنند و نماز
بر او بکنند [illegible] کنند [illegible] لازم نباید
و [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] بگذارند و سر او را [illegible] بلند [illegible] مستلقی کنند [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible]
[illegible] در جانی [illegible] میت [illegible]
[illegible] در حال [illegible]
[illegible] مسلمانان دفن میکنند [illegible] مسلمان [illegible]

چهارم سنت است [illegible] قبر را لحد کنند بقدر [illegible] مکروه است [illegible]
[illegible] و مستحب است [illegible] که [illegible] تمام کنده شد در جانب قبله [illegible]
مکان [illegible] قبر میکنند [illegible] بگذارند [illegible] که [illegible]
[illegible] قرار [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنند و اگر [illegible] جانب قبله [illegible] بهتر است از شق
و سنت است که لحد [illegible] توان در آن نشست **پنجم** سنت است [illegible] نزدیک قبر
بگذارند و [illegible] داخل کنند [illegible] برابر قبله بگذارند [illegible] مستحب است [illegible] نزدیک
قبر [illegible] بگذارند [illegible] از برای دفن [illegible] قبر [illegible]
و [illegible] بگذارند [illegible] پس بردارند [illegible] بگذارند و بعد از آن دفن کنند
و [illegible] میان مرد و زن [illegible] کلام [illegible]
در شرح [illegible] در [illegible] مذکور نیست [illegible]
در علل الشرایع [illegible] که [illegible]
[illegible] و کلام بعضی دیگر هم ظاهر در عدم فرق [illegible] کلام بعضی
[illegible] است [illegible] فرق [illegible] سنت است [illegible]
[illegible] از جانب پای قبر داخل کنند [illegible] داخل شود و بعد از آن [illegible]

حاول

حاول [illegible] داخل میکنند [illegible] داخل قبر شود و مکروه است که از محارم میت [illegible] داخل قبر کنند
هر گاه میت [illegible] و هر گاه زن باشد بهتر است [illegible] بگذارد و بعد از آن از محارم
[illegible] و اگر [illegible] بهتر است و هر کدام [illegible]
[illegible] میت زن باشد [illegible] در روی قبر [illegible]
[illegible] است اینکه کسی که میت را داخل قبر میکند [illegible] داخل قبر [illegible]
[illegible] بگذارند [illegible] نزدیک قبر [illegible]
اللهم عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير
منزول به [illegible] اول [illegible]
[illegible] دعاها [illegible]
[illegible] داخل میکند [illegible] بگوید بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله
صلى الله عليه وآله اللهم الى رحمتك لا الى عذابك اللهم افسح له في قبره
ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا واياه عذاب القبر و مستحب است
[illegible] قبر میگذارند [illegible] جانب سر [illegible]
[illegible] از خاک [illegible]
و [illegible] بگذارند [illegible] تربت مقدس [illegible]
[illegible] بهتر باشد و سنت است [illegible] قبر [illegible] بگوید اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم و بخواند سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد و آیة الکرسی [illegible] بگوید بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله
صلى الله عليه وآله اللهم صل على محمد وآل محمد اللهم افسح له في قبره والحقه
بنبيه صلى الله عليه وآله اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه وان كان

مسیئا فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه پس بگوید اللهم جاف الارض عن
جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا و پس بگوید اللهم عبدک
وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به
اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه وقه شر
منکر ونکیر و پس بگوید اللهم هذا عبدک فلان و بجای فلان نام او را
بگوید وابن عبدک قد نزل بک وانت خیر منزول به قد
احتاج الی رحمتک اللهم لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم
به منا ونحن الشهداء بعلانیته اللهم فجاف الارض عن
جنبیه ولقنه حجته واجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه
واجعل هذا القبر خیر بیت نزل فیه وصیره الی خیر مما کان
فیه ووسع له فی مدخله وآنس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا
اجره ولا تضلنا بعده و پس بگوید اللهم یا رب عبدک وابن عبدک
نزل بک وانت خیر منزول به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عنه والحقه بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وصالح
شیعته واهدنا وایاه الی الصراط المستقیم اللهم عفوک عفوک

و مستحب است تلقین شهادتین و اسماء ائمه علیهم السلام و سایر عقاید حقه و سنت است که
دست راست را در زیر دوش راست میت بکند و دست چپ را بر دوش چپ بگذارد و حرکت
بدهد میت را و شروع کند در تلقین و ذکر شهادتین و اسماء ائمه علیهم السلام بهر عبارت که بگوید
خوبست و جامع ترین صور تلقین آنست که بعضی علما ذکر کرده اند و آن اینست

دار

در اول بار سه مرتبه بگوید اسمع افهم و اگر زن باشد بگوید اسمعی افهمی یا فلان بن فلان و بجای
فلان نام او و پدر او را بگوید و اگر نام او را ندانند بگوید یا عبدالله بن عبدالله و اگر زن باشد
بگوید یا امة الله ابنة عبدالله هل انت علی العهد الذی فارقتنا علیه من
شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا صلی الله علیه
وآله عبده ورسوله وسید النبیین وخاتم المرسلین وان علیا
امیر المؤمنین وسید الوصیین وامام افترض الله طاعته علی
العالمین وان الحسن والحسین وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن
محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن
محمد والحسن بن علی والقائم الحجة المهدی صلوات الله علیهم ائمة
المؤمنین وحجج الله علی الخلق اجمعین وائمتک ائمة هدی ابرار یا فلان
بن فلان نام او بجای فلان و پدر او بگوید اذا اتاک الملکان المقربان رسولین
من عند الله تبارک وتعالی وسألاک عن ربک وعن نبیک
وعن دینک وعن کتابک وعن قبلتک وعن ائمتک فلا تخف
ولا تحزن وقل فی جوابهما الله جل جلاله ربی ومحمد صلی الله علیه
وآله نبیی والاسلام دینی والقرآن کتابی والکعبة قبلتی وامیر
المؤمنین علی بن ابی طالب امامی والحسن بن علی المجتبی امامی
والحسین بن علی الشهید بکربلا امامی وعلی زین العابدین امامی
ومحمد باقر علم النبیین امامی وجعفر الصادق امامی وموسی
الکاظم امامی وعلی الرضا امامی ومحمد الجواد امامی وعلی الهادی

امامی والحسن العسکری امامی والحجة المنتظر امامی هؤلاء صلوات الله علیهم
ائمتی وسادتی وقادتی وشفعائی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرأ
فی الدنیا والآخرة ثم اعلم یا فلان ان الله تبارک وتعالی نعم الرب
وان محمدا صلی الله علیه وآله نعم الرسول وان امیر المؤمنین علی بن
ابی طالب واولاده الائمة الاحد عشر نعم الائمة وان ما جاء به محمد
صلی الله علیه وآله حق وان الموت حق وسؤال منکر ونکیر فی القبر حق والبعث
حق والنشور حق والصراط حق والمیزان حق وتطایر الکتب حق
والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور پس بگوید افهمت یا فلان در حدیث است که میت در جواب
میگوید بلی فهمیدم پس بگوید ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله
الی صراط مستقیم عرف الله بینک وبین اولیائک فی مستقر من
رحمته پس بگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد بروحه الیک
ولقه منک برهانا اللهم عفوک عفوک پس بعد از آن خشت لحد بگذارد
و خشتها را بهم دیگر متصل بگذارند و اگر خشت نباشد بگل و امثال آن سد کنند و خاک
بر بالای آن بریزند و سنگ و آجر هم میتوان چید لکن خشت و گل افضل باشد و بهتر آنست که از جانب
سر شروع کنند بخشت چیدن و مستحب است در وقت چیدن خشت این دعا را بخواند اللهم
صل وحدته وآنس وحشته وآمن روعته واسکن الیه من رحمتک
رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما لا یکون رحمتک الا للظالمین

و در روایت

و در روایت دیگر اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته وآمن
روعته واسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة
من سواک واحشره مع من کان یتولاه و مستحب است که غیر از کسانی که بیرون آیند از جانب
پایان قبر خواه میت مرد باشد خواه زن و در وقت بیرون آمدن بگوید انا لله وانا الیه
راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم ارفع درجته فی اعلی
علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین و اینکه بریزند حاضران خاک را با پشت
دستها بر روی قبر و در این حال بگویند انا لله وانا الیه راجعون و اینکه در این حال سه مرتبه بریزند
خاک بر قبر و بگویند اللهم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله
ورسوله وصدق الله ورسوله و اگر خواهد دست را از خاک پر کند و قدری نگاه دارد و
بر قبر سه مرتبه بگوید ایمانا بک وتصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله ورسوله
وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما ... چنانکه در روایت
معتبر وارد شده ... مستحب است ... بهتر آنکه ... الا نکند
... و مستحب است ... میت ... برکات ...
اینکه ... مستحب است که قبر را چهار انگشت
... از زمین ... بلند ... بیشتر
... چهار انگشت ... بهتر باشد ... بر کنار
بر روی قبر ... در روایت سالم بن مکرم ... بعد از چهار
قبر ... و آب بریزد از جانب سر میت از طرف قبله ...
... چهار جانب قبر ... قطع نکند تا تمام شود

وهرچه از آب زیاد آید بریزد در وسط قبر و سنت است بعد از آب ریختن آنکه دست بگذارند بر قبر
و انگشتها را از هم باز کنند و دست خود را فرو برند بر قبر بگذارند بنوعی که اثر دست آنها بر خاک بماند
و دعا بخوانند اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته واسکن
الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة من سواک واحشره
مع من کان یتولاه وهم بگویند اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیک
روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه بها
عن رحمة من سواک و بهتر است که این دعا را در حالیکه رو بقبله باشند بخوانند و مستحب
اینکه اثر دست در خاک بماند در غیر حال اول دفن معلوم نیست و لیکن بر غیر آن نیافتم و در حدیث صحیح
هست که هر کسی بیاید در نزد قبر برادر مؤمن خود پس دست خود را بگذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلناه
بخواند ایمن میشود از فزع بزرگ یعنی فزع قیامت و ابن حمزه در چندین روایت نقل کرده در بعضی
از آنها فرموده اند رو بقبله بخواند و سنت است که بعد از برگشتن مردم ولی میت به بلندترین
صدای خود او را تلقین کند بنحوی که گذشت و اگر خواهد دیگری را امر کند که تلقین کند و این
تلقین سیم است و در احادیث فرموده اند که باعث آن میشود که منکر و نکیر از او سوال
قبر نکنند و بهتر آنست که در حال تلقین رو بقبله بنشیند در نزد سر میت و هر گاه تقیه
و خوف باشد هموار بگوید بعد از [illegible] اطفال تلقین نیست نهایة شهید [illegible] فرموده است
و ممکن است که بجهت شعار [illegible] تلقین توان کرد و مستحب است که در نزد سر میت
علامتی بگذارند از چوب یا سنگ تا معلوم شود بلکه اسم او را هم بر لوح سنگ یا چوب نقش
کنند و حکمت اینها اینست که معلوم باشد قبر او تا زیارت او بکنند و ثواب بجهت
زایر و میت هر دو حاصل شود بحث هفتم مکروه است فرش کردن قبر بتخته چوب

واتمام

و امثال آن مگر نزد ضرورت مثل اینکه زمین آب بسیار داشته باشد یا رطوبت بسیار دارد و در این وقت کراهت
نخواهد بود اما فرش کردن قبر بجامه یا فرشها پس ظاهر آنست که حرام است و همچنین چیز دیگر
با او دفن کردن از چیزهای که قیمت داشته باشد [illegible] فرو کردن تختهای چوب الیاف
کراهت آن ثابت نیست و مکروه است که در قبر بریزند از غیر خاک خود آن قبر و گل را هم از غیر آن باید [illegible]
کنند بلکه باید از خاک خود آن گل را بسازند و این چند از علما گفته اند این از وقت دفن است اما
بعد از آن [illegible] بجهت لحد کار [illegible] و همچنین [illegible] آجر و گچ [illegible] قبر را [illegible]
و این کراهت خاصه [illegible] لحد [illegible] مکروه نیست بجهت امکان عدم [illegible]
از خارج و همچنین مکروه است گچ کاری کردن قبر یعنی گچ مالیدن و سفید کردن و بعضی گفته اند که این
کراهت بعد از کهنه شدن قبر است نه در اول امر و اول اشهر و اظهر است و ظاهر آنست که کار کردن
گچ با آجر و سنگ بجهت ساختن قبر مکروه نباشد خصوصا در بلادی که خاک او زود باشد و محتاج
باشد استحکام قبر بگچ کاری کردن و همچنین مکروه است نو کردن قبر بعد از اندراس اما هر گاه در شکستن
در معرض باشد یا [illegible] باشد مرمت کردن و [illegible] کردن آن معلوم نیست که مکروه باشد
و بعضی گفته اند هر گاه در مقبره وقف باشد و میت خاک شده باشد حرام است نو کردن قبر
بجهت اینکه مانع میشود مردم را از دفن کردن و بعد از خاک شدن میت اگر [illegible] در آن زمانی نیست
و این سخنی در وقتی است در احتیاج مردم در آن زمانی ثابت باشد خوب است و الا [illegible] حکم بحرمت
مشکل است و مکروه است نماز کردن جانب سر قبر و مسجد قرار دادن آن و نماز کردن در آن و بعد از
علماء استثنا کرده اند از کراهت این امور بعضی [illegible] از کردن و نماز کردن و جای خالی
نماز کردن قبور اصحاب و ائمه علیهم السلام را بسبب اجماع و اخبار که در فضیلت تعمیر آنها
و متوجه شدن با آنها وارد شده و همچنین در نماز کردن در آنها ثواب و فضیلت بسیار [illegible]
نماز در آنها بلکه چنین است قبور اولاد ائمه و علما و صلحا چنانکه همیشه در هر عصر متداول

بلکه از میان عامه و خاصه و مکروه است دفن کردن دو میت در یک قبر مگر در حال ضرورت
و اما هر گاه میتی را دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند قبر او را باز کنند و میت دیگر را در او
بگذارند ظاهر آن حرمت است و اکثر ادعای متعارف است بجهت اهانت متعدد و در این مسئله
بعضی از علما گفته اند که مکروه است [illegible] میت پیشتر را و اینجا قول بحرمت
در غیر دفعه اول نیست در ابتدا است که دو میت را دفن کنند بعد از قبر که بنا شده حرام باشد بحث
هشتم مکروه است نقل کردن میت از بلدی بشهری دیگر بلکه مستحب است او را در همانجا
دفن کنند و آن نقل کردن منافات دارد با تعجیل از این معنی استثنا کرده اند نقل با ماکن
مشرفه را و ظاهر این مسئله اجماعی علما است بلکه جمعی شرط کرده اند که باعث هتک میت
و خواری آن نباشد مثل اینکه بوی بد او مردم را متاذی کند و خون و چرک از او روان شود یا مگر
او را از جا دا بلند از زنده و بار کنند و انها [illegible] با وجود میت [illegible] علم که این
مذکورات افضل است که او را برای آنکه بر این شرط [illegible] ماها معلوم شود که بر آن
[illegible] بسا از مؤمنان [illegible] شدن [illegible] بعضی بجهت عدم امکان
مفارقت [illegible] از آن صورت با وجود میت اعلم [illegible] را بنحو آن نقل کرد و بعضی
از علما گفته اند جایز است نقل میت بغیر از حد ائمه در وقتی که [illegible] مقبره جمعی از صلحا باشد
باشد که از برکت ایشان [illegible] ممتنع شود و این سخنی بد نیست و ظاهر اینست که
آنچه در نقل بدار المومنیان [illegible] خصوصا هر گاه مستلزم هتک [illegible] میت
نقل و این سخن در وقتی است که قبل از دفن خواهند نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن
پس در غیر از نقل بمشاهد مشرفه [illegible] بعضی جایز دانسته اند اگر مصلحت برای میت در آن
باشد و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند [illegible] حرام است و اظهر [illegible] جایز است
و این قول در [illegible] خصوصا در وقتی که میت [illegible] در [illegible] بر بند او را

ساها

سپرده باشند یا در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه در این صورت ظاهر و جواب است و کلام در لزوم هتک
و خواری میت همان است که مذکور شد و هر گاه میت غرق شده باشد یا از حال او در
او معلوم نباشد نقل نمیکنند و [illegible] و اما هر گاه در [illegible] دفن میت [illegible]
و اما هر گاه در [illegible] دفن کرده باشند بجهت آنکه او در وقت امکان نقل کنند [illegible]
باشد مذکور شد [illegible] شهید است شهید را در همانجای دفن میکنند سنت است جمع کردن
از یک مقبره [illegible] تخمیر [illegible] آنها [illegible] و علامت
دعوی اجماع بر آن کرده اند [illegible] موضع اول [illegible]
باشد و خاک شده باشد جایز است نگاه داشتن و قبر کردن آنکه میت دیگر را [illegible]
باشد یا مباح باشد یا ملک [illegible] اختلاف کرده اند در بعضی بلاد [illegible]
و در هر گاه [illegible] باشند [illegible] میت [illegible] میکنند [illegible]
و ظاهر شود که میت [illegible] کنند [illegible]
ظاهر شود [illegible] کنند و ظاهر [illegible] میت [illegible]
خصوصا در بلاد [illegible] موضع [illegible] در وقتی که میت [illegible] دفن کرده
باشند [illegible] میت [illegible] دفن کرده باشند [illegible]
و [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
بجهت آن موضع سیم در وقتی است که [illegible]
او را [illegible] متشرع [illegible]
متعلق [illegible] باشد [illegible]
[illegible] موضع چهارم در وقتیکه در قبر چیز

انشاء الله باشد به قیمت دانسته باشد و واجب نیست که مالک قبول آن قیمت کند **موضع پنجم** هرگاه میت را
بی غسل یا بی کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو به قبله نکرده باشند [illegible] جواز نبش قبر بجهة
تدارک اینها [illegible] خلاف است و اظهر آنست که جایز نیست خصوصا [illegible] حکم [illegible] مذکور شد [illegible] حکم
میت [illegible] بر قرار **موضع ششم** هرگاه در زمینی که مملوک غیر باشد [illegible] بعد از آن زمین را
بفروشند [illegible] نیز خلاف است و اظهر عدم جواز نبش است **مطلب ششم** در ملحقات این باب است
و در آن چند بحث است **بحث اول** هرگاه زنی حامله بمیرد و طفل او در شکم او بمیرد و همینکه
علم به مردن طفل حاصل شد هرگاه ممکن شود بیرون آورند و علاجی [illegible] آن طفل را پاره پاره قطع کنند چنان کنند
و هرگاه میسر شود [illegible] آسان تر باشد چنان کنند و اگر [illegible] طفل را پاره پاره کنند
و بیرون آورند [illegible] باشند این امر را باید زنان متوجه شوند هرگاه
ممکن نشود زنی از زنان [illegible] بیاید [illegible] مردان [illegible] متوجه شوند و هرگاه ایشان
متعذر باشند مردان [illegible] متوجه شوند هرگاه زن حامله بمیرد و طفل او در شکم او زنده باشد
اگر توانند [illegible] پهلوی [illegible] شکم آن زن [illegible] طفل را زنده بیرون آورند چنان کنند
و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را بیرون آورند و بعد از آن شکم او را بدوزند
و بعضی از علما گفته اند [illegible] چپ [illegible] و هرچند حدیثی در این باب [illegible]
[illegible]
تمام [illegible] احادیث [illegible] علما اطلاق دارند [illegible] باید
معلوم باشد که آن طفل زنده [illegible] بکنند [illegible] **بحث دوم**
باید بیرون آورد **بحث دوم** [illegible] و بالا کردن جامه [illegible]
مردن کسی مگر پدر و مادر و زنان [illegible] خلاف کرده اند [illegible] جایز است [illegible] برادر
جامه بالا کنند [illegible] جایز دانسته اند [illegible]

جایز است

جایز است جامه بالا کند [illegible] بر او زدن و خراشیدن رو و بریدن موی [illegible]
و کلام [illegible] و مذمت [illegible] و فضایل او را ذکر کنند [illegible] باشد [illegible]
و نوحه [illegible] دروغ حرام است و گریه [illegible] جایز است [illegible] روح از بدن [illegible]
[illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible]
اینکه [illegible] اهل مدینه
[illegible] انا لله و انا الیه
راجعون [illegible] **بحث سیم** مستحب است تعزیت اهل مصیبت یعنی [illegible]
[illegible] که خداوند عالم [illegible]
آن خداوند ظلم نمیکند و مهربان و رحیم [illegible]
[illegible] اجر عظیم و ثواب جسیم [illegible]
میت از برای اهل مصیبت [illegible] جایز است قبل از دفن میت و بعد از دفن میت [illegible] مستحب است
[illegible] جمیع اهل میت را تعزیت [illegible] طفل [illegible]
[illegible] اهل مصیبت [illegible] یتیم [illegible]
[illegible] حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت [illegible] حدیث [illegible]
حضرت کاظم علیه السلام [illegible] یتیم [illegible]
[illegible] پدر و مادر [illegible] جلال [illegible]
[illegible]
[illegible]

نشستن کراهت [illegible] باشد و شیخ طوسی دعوی اجماع بر کراهت [illegible] سه روز [illegible]
و اظهر عدم کراهت [illegible] محض از برای تحصیل ثواب باشد از برای [illegible] دعا
و فاتحه [illegible] میت [illegible] طعام ترتیب دادن [illegible] اهل مصیبت [illegible]
و این در حق همسایه [illegible] طعام خوردن [illegible] اهل مصیبت مکروه است [illegible]
[illegible] اهل مصیبت [illegible] ترتیب
طعام و مهمانداری [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] کراهت معلوم
نیست بلکه [illegible] رجحان دارد [illegible] کراهت طعام دادن اهل مصیبت
مردم را [illegible] اهل مصیبت [illegible]
بجهة آنکه مردم [illegible] طعام [illegible]
مستحب است [illegible]
[illegible] **بحث چهارم** مستحب است
زیارت اهل قبور از برای مردان و مؤکد است در روز [illegible]
[illegible]
زنان [illegible]
[illegible] سلام کنند بر اهل قبور
و بگویند السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین انتم لنا فرط
و نحن ان شاء الله بکم لاحقون یا بگویند السلام علی اهل الدیار
من المؤمنین والمسلمین رحم الله المستقدمین منکم والمتاخرین

وانا

وانا ان شاء الله بکم لاحقون و مستحب است خواندن آیة الکرسی و [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible]
[illegible] مستحب است خواندن [illegible]
[illegible] تخفیف عذاب اهل قبور [illegible] مستحب است
خواندن [illegible]
و قرآن و دعا و نماز و روزه [illegible] اجر دارد [illegible]
[illegible] قبرها [illegible]
[illegible]
[illegible] ملوم [illegible]
[illegible]
باشد [illegible]
[illegible] **بحث پنجم** [illegible]
جایز نیست که کافر را در مقبره مسلمین دفن کنند مگر زن کافره که حامله باشد از مسلمانی
چنانکه [illegible] جایز نیست [illegible]
باشد چنانکه روایت [illegible] دلالت بر آن دارد [illegible] سید مرتضی رحمه الله [illegible] جواز
[illegible] **بحث ششم** شیخ طوسی [illegible]
[illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان
الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله
یبعث من فی القبور [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم شهد الشهود المسمون

في هذا الكتاب أن أخاهم في الله عزّ وجلّ فلان بن فلان اسم خود را و پدر خود را
بگويد أشهدهم واستودعهم وأقرّ عندهم أنه يشهد أن لا إله إلا الله
وحده لا شريك له وأن محمداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله وأنه
سيّد جميع الأنبياء والرسل عليهم السلام وأن علياً وليّ الله وإمامه وأن
الأئمة من ولده أئمته وأن أولهم الحسن والحسين وعلي بن الحسين
ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن
علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة القائم عليهم السلام وأن الجنة حق
وأن النار حق والساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من في القبور
وأن محمداً صلى الله عليه وآله عبده ورسوله جاء بالحق وأن علياً وليّ الله والخليفة
من بعد رسول الله ص ومستخلفه في أمته مؤدّياً لأمر ربه تبارك وتعالى
وأن فاطمة بنت رسول الله وابنيها الحسن والحسين ابنا رسول الله
وسبطاه وإماما الهدى وقائدا الرحمة وأن علياً ومحمداً وجعفراً وموسى
وعلياً ومحمداً وعلياً وحسناً والحجة عليهم السلام أئمة وقادة ودعاة إلى الله عزّ
وجلّ وحجة على عباده بعد از آن میگوید بآن جماعت که فلان پسر فلان و ای فلان پسر فلان
ضامن این چه در این کتاب نوشته شده گفته است گواه باشید این شهادت را از برای من در نزد خود تا آن وقت که بیاید
نزد آنکه فلان ... باین شهادت نزد حوض بعد از آن بگویند آن جماعت فنستودع علی الله
والشهادة والإقرار والإخاء موعودة عند رسول الله صلى الله عليه وآله
ونقرء عليك السلام ورحمة الله وبركاته یعنی ای فلان ما سپردیم ترا بخدا و وعده
میدهیم شهادت و اقرار و برادری را در نزد رسول خدا ص و میخوانیم بر تو سلام و رحمت و برکات

خدا له

خدا له بعد از آن این جریده صحیفه را او برادران مهر میکنند بعد از آن که مهر شد در جانب آن
با جریده را نوشته شده صحیفه با کافور و عطر و نسخه مصباح که از آن نقل کرده ایم معتمد نیست و بعضی از ...
و نسخه از شرح ارشاد ملا احمد اردبیلی که در ای ابی طالب الارکان مشهور علامه نقل کرده علامه ...
شیخ ... روایت کرده ... از ... تجاوز است ... از آن نسخه ... فهمیدم ...
... مهر ... و نوشتن ... عهد ... شرط ... و ... تربیت ... نوشتن
... تمام شده مضمون کلام ... رحمه الله علیه ... آن کلام نستودعک الله
... مهر کردن ... صحیفه ... میکنند ... حاجت ... کردن
... فهمیده ... از عبارت شیخ ... و ظاهر ... اعلام ...
... مهر ... نستودعک الله ... و قبول ... ذکر ...
و ... در نزد رسول خدا ... شهادت ... مضمون این روایت
... صحیفه ... نزد ...
از ... اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به منا ... صحیفه ... میکنند ... میتوان
... حضرت صادق علیه السلام ... بردن ...
... اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت
اعلم به منا ... شهادت ... را امید ... از ...
... تمام شد جلد اول کتاب
... کتاب الزکوة و خمس و صوم و ...
...
بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

هذا کتاب الزکوة بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين برسالت مرتب العوام
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين اما بعد بدانکه زکوة
بر دو قسمت زکوة مال و زکوة فطره و مشهور آنست که در مال مردم حق واجب بغیر از این دو قسم
زکوة و غیر خمس نمیباشد و شیخ طوسی ره و بعضی از علما ... قایل شده اند بوجوب حق حصاد
و جذاذ یعنی دسته از زرع را در وقت درویدن بفقرا باید داد و ... از غله
را در وقت برداشتن باید داد و مشهور و اقوی استحباب آنست و بیان مسایل زکوة در اربع آن
در ضمن چهار باب خواهد شد باب اول در زکوة مال است و آن از واجبات موکده است و وجوب
آن بدیهی دین است و منکر آن مرتد میشود و مستحق قتل میشود هر گاه پدر یا مادر او در وقت انعقاد نطفه
او مسلمان باشند و توبه او ظاهراً قبول نمیشود ... ملحق ... هر گاه ممکن باشد ... معلوم
نبوده باشد و ثواب فضیلت آن و عقوبت ترک آن در قرآن مجید و احادیث معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین از حد بیرون است و احکام آن در چند مقصد مذکور میشود مقصد اول در بیان کسیکه
زکوة بر او واجب است و آن شخصی بالغ و عاقل آزاد مالک نصاب است که تواند تصرف در مال
بکند و در این چند مطلب است مطلب اول زکوة در مال طفل واجب نیست اما در طلا و نقره باجماع
علما واجب نیست ... در مال ... تجارت کند مستحب است که زکوة از آن
بدهد و از بعضی نقل وجوب کرده اند و بعضی گفته اند که نه واجب است و نه مستحب و اول اشهر و اظهر است
و اما در غلات و حیوانات پس مشهور استحباب است و جمعی واجب دانسته اند و اظهر
استحباب است خصوصاً در غلات و نیز ... و حیوانات ... ترک آن احوط باشد ...
در آن نیافتیم هر چند نظر بشهرت ... بعضی اخبار استحباب ... مایل ...
و ... یتیم ... اخراج زکوة ... و جد و ... و وصی ... بعد از آن حاکم شرع
و هر گاه یافت نشود ... از عدول مومنین میتوانند ... هر گاه ...

صغیر

صغیر ... را قرض بردارد و یا آن تجارت کند از برای خود آن در حکم مال التجاره است ... خواهد
و زکوة ... مستحب است و شرط است در قرض برداشتن ولی آنکه ملی باشد یعنی مال داشته باشد
که ... مال طفل علاوه ... و قوت ... واجب النفقه خود ...
... بس ... داشته باشد ... که ...
... پدر و جد را از این شرط ... قدرت
... قرض بردارند ... و ظاهر ... قرض بردار ... سایر
اولیا ... ملاحظه مصلحت ... میتوانند
قرض بردارند اما در خرید و فروش اموال صغیر باید ملاحظه مصلحت ... خواه برای خود
یا ... مصلحت را در قرض برداشتن ... و ...
و ... شرط ... دلیل ... و ... دلالت بر آن
... مصلحت و لیکن ... احوط ... معلوم میشود ... چند
معامله ... مال صغیر ... مصلحت باشد ...
باشد ... مصلحت طفل در این حاصل باشد
در مال او ... مستحب ...
با ... معلوم ...
... طفل ... معامله کند ... نفع ... طفل ...
... و قرض ... معلوم ... حاصل ...
دلیل بر آن دلالت دارد ... مال صغیر ... از برای ...
کردن نفع ...
... واجب ... نفع ... مستحب باشد

واما هر گاه مال او را بخواهند خرید و فروش کنند نه از برای نفع حاجت او پس ولی البته باید مصلحت منظور باشد
واگر نه جایز نخواهد بود لیکن دلیلی بر وجوب ملاحظه نفع در این هم نیست واما خصوص قرض برداشتن
ولی در صورتیکه مصلحت طفل در آن نباشد و مفسده هم نباشد پس آن که سبب اجاره فی است که در آن
دارد شک هر چند در این هم ملاحظه مصلحت احوط است و همچنین عدم اعتبار ملائت و توانائی در خصوص
پدر و جد بدلیل خارج شده است و دیگر بدانکه ظهور دارد از بعضی علما این که هر گاه غیر ولی یا ولی غیر
تجارت در مال صغیر از برای خود بکند ضامن مال صغیر است بجهت آنکه غاصب است و هر گاه مال تلف
شود باید غرامت بکشد و ربح هم از مال از برای مال یتیم است و این مضمون از اخبار هم مستفاد
میشود لکن باید حمل بر این کرد که هر گاه در معامله مصلحت بجهت صغیر باشد و ولی در آخر اجازه کند
ربح مال صغیر میشود و اگر نه مقتضای علما بطلان معامله است و ربح تابع سرمایه است و نفع مال
هر کسی عاید صاحبش میشود و بدانکه در این صورت زکوة متعلق باین شخص متصرف نمیشود و در تعلق بطفل
هم قولی است مطلب دوم واجب نیست زکوة در مال دیوانه بعضی از علما او را واجب دانسته اند مثل طفل
و دلیلی بر آن نیافتیم در طلا و نقره خلافی نیست و اگر ولی در مال او از برای او تجارت کند مستحب است
زکوة در مال التجاره و حکم زکوة مال التجاره بعد مذکور خواهد شد و بدانکه هر گاه دیوانه دائمی باشد حکم واضح است
واما هر گاه ادواری باشد پس اظهر آنست که باید از ابتدای تملک نصاب در طلا و نقره و حیوانات
تا تمام شدن سال عاقل باشد و هر گاه در بین سال دیوانه شود سال را بعد از عاقل شدن از سر گیرد
و همچنین طفل بعد از بلوغ اعتبار سال را میکنند و در مست بسبب اغما و بیهوشی در بین سال تا
سال را از سر گیرد چنانکه علامه ره در تذکره قائل بآن شده و اما در غلات پس همینکه در حال تعلق
وجوب که وقت دانه بستن غله است عاقل باشد زکوة در مال او واجب میشود هر چند پیش از آن و
بعد از آن دیوانه شود مطلب سیم زکوة واجب نیست در مال بنده خواه قائل باشیم باینکه بنده
فی الجمله مالک مال میشود یا مطلقا مالک میشود یا هیچ مالک نمیشود و فرقی نیست در اینکه بنده خالص

باشد

باشد یا مکاتب باشد مشروط یا مکاتبی که بعضی او آزاد شده باشد پس هر گاه حصه مال او بقدر جزء آزاد
او باشد بحد نصاب برسد در آن زکوة واجب میشود و بدانکه هر چند قول بمالک شدن بنده قوتی دارد
لکن بنده محجور علیه است یعنی آنچه در تصرف دارد همه مال او نیست بهر تقدیر در حکم ... احادیث
دلالت بر عدم وجوب دارند و اتفاق علما است مطلب چهارم شرط است در وجوب زکوة مال بودن نصاب
و اینکه ملکیت مستقر و تمام باشد پس هر گاه کسی مالی را بخشیده باشند تا قبض ننماید از او زکوة
واجب نیست و در جائیکه گذشتن سال در نصاب معتبر است مثل نقدین و حیوانات ابتدای سال را
بعد از قبض باید اعتبار کرد و این در وقتی است که قبض را شرط صحت هبه دانیم و همچنین است
حال در جائیکه وصیت کرده باشد شخصی از برای شخصی زکوة واجب نمیشود در سال حتی قبول مگر بعد از
آن شخص و قبول کردن آن شخص دیگر بنا بر آن قول که قبول شرط ملک باشد و همچنین هر گاه مالی قرض
کند و باید تا بملک او بیاید ابتدای سال را از حین قبض قرض حساب میکنند بنا بر اشهر و اقوی نه از حین تصرف
و همچنین هر گاه نذر کند در اثنای سال که آن نصاب را تصدق کند یا نذر کرده باشد صدقه در راه خدا
بدهد و آن نصاب را ادا داده آن بدهد از زکوة ساقط میشود بجهت اینکه از مال او بیرون میرود و اظهر آنست
که هر گاه نذر کند نصاب را و معلق کند بشرط حصول امری بعد از آن باز زکوة ساقط میشود بجهت اینکه
هر چند هنوز از مال او بیرون نرفته است نهایت ممنوع است از تصرف در آن و بعضی ابهام کرده اند
تمکن از تصرف هم شرط است در وجوب زکوة و فایده شرط استقرار و تمامیت ملک در جائیکه ظاهر
میشود که ملکیت متزلزل باشد مثل آنکه هر گاه قبض را شرط لزوم هبه دانیم نه شرط صحت پس
عدم وجوب زکوة بجهت آنست که هنوز ملک تمام نشده است و متزلزل است و مثل اینست مبیع
در زمان خیار بنا بر قول باینکه مبیع بمجرد عقد ملک حاصل میشود اما لزوم و استقرار آن موقوف است
بر انقضای ایام خیار و امثال اینها مطلب پنجم شرط است در وجوب زکوة که مالک
متمکن از تصرف در آن باشد در آنچه گذشتن سال در او معتبر است باید در تمام سال او را

مانع از تصرف نباشد و اما آنچه در او سال معتبر نیست مثل غلات پس باید در وقت تعلق وجوب تمکن
از تصرف باشد و آن وقت دانه بستن غله است چه همان زکوة در آن مال واجب میشود هر چند
بعد از آن مانع از تصرف بهم رسد و قدرت بر اداء زکوة در رسانیدن به مستحق بعد از آن شرط وجوب
نیست بلی شرط ضمان است پس هر گاه مثلا غله از ملک کسی دانه بسته باشد پیش از آنکه غله را بدرو و بند
ظالمی غاصب غصب کرده مالک ممنوع از تصرف هر گاه قبل از خلاص شدن مال از دست غاصب
مالک بمیرد و برادر او حق بیابد لیکن بر وارث واجب است هر گاه مال بدست او آید زکوة را بدهد پس معلوم شد
که ممنوع شدن از تصرف بعد تعلق وجوب در مالی باعث سقوط زکوة نمیشود و تمکن از تصرف شرط وجوب اداء زکوة
نیست و حاصل اینکه غیر غلات را هر گاه غاصب غصب کرده باشد تا در دست صاحب نیاید و سال تمام
از نزد مالک بر او نگذرد زکوة واجب نمیشود و اما در غلات پس همینکه در وقت دانه بستن در دست
مالک است زکوة بر آن مال متعلق میشود و واجب است اداء آن در وقت امکان خواه خود مالک متمکن شود
و بدهد یا وارث او یا حاکم شرع اما هر گاه در وقت دانه بستن در دست غاصب باشد و بعد از آن بتصرف
مالک در آید زکوة واجب نمیشود و بعضی در صورت اخراج اشکال کرده اند و میل بوجوب زکوة کرده اند و اقوی عدم
وجوب است و ظاهر اینست که زکوة از مال مغصوب ساقط میشود هر چند مالک قدرت داشته باشد که ببعض کارها
بکند که آن مال را از دست غاصب خلاص کند بجهت آنکه ظاهر از تمکن تصرف که شرط شده اینست که بالفعل
متمکن باشد نه اینکه بفعل آوردن ممکن باشد تمکن از تصرف بتحصیل مقدمات چند خصوصا هر گاه
باید قدری از مال صرف کند تا او را بدست بیاورد یا پاره از همان مال را بدهد تا باقی را خلاص کند
خصوصا هر گاه بدادن پاره از همان مال از نصاب کم شود و همچنین است حکم در مال غایب پیش از بدست
رسیدن باو و بعضی سقوط زکوة را مشروط دانسته اند باینکه ممکن نباشد او را بدست آوردن
مال هر چند بصرف کردن و دادن بعضی از آن باشد و اول اظهر است فرع اول بدانکه مال
غایب از مالک هر گاه در دست وکیل یا ولی او باشد در حکم حاضر است در صورتیکه مالک از صغیر

یا مجنون

یا مجنون باشد و قائل شویم بوجوب زکوة یا استحباب اشکال نیست در اینکه حکم متعلق بولایت و بر او است
اداء کند و اما غایب صغیر و مجنون که غیبت باشد از مال پس اگر علم بحال او بهم رسد که مالک نصاب شده است
در آنچه معتبر است گذشتن سال است هم سال گذشته است واجب است که خود زکوة را بدهد یا وکیل یا
مأذون کند که بدهد و اما هر گاه علم بحال او بهم نرسد بر او چیزی نیست ما دامیکه علم بهم رساند بر
وکیل یا ماذون واجب نیست اداء مگر اینکه وکیل مطلق او باشد و همچنین هر گاه دیگری در اثنای تعیین نکرده باشد
باز همان تفصیل است که گفتیم که ما دامیکه علم بحصول نصاب و حلول حول ندارد بر او چیزی نیست و بعد حصول
علم باید خود بدهد یا دیگری را تعیین کند که بدهد و آنچه از بعضی عبارات علما مفهوم میشود در مال
غایب زکوة نیست مراد مالی است که غایب است و تصرف در آن ممکن نباشد و در صورتیکه در دست وکیل باشد
یا کسی است که او را صاحب اختیار کند در دادن آن در حکم مال حاضر است که ممکن باشد تصرف در آن دوم
هر گاه کسی بقدر نصاب و بالاتر مالی بجهت نفقه گذارد و عیال خود بگذارد و بعد دانند که زاید بر قدر حاجت
ایشان است و سال بر آن نصاب بگذرد اگر مالک غایب است زکوة از او ساقط میشود و اگر حاضر است
واجب است چنانکه از اخبار معتبره ظاهر میشود و بعضی گفته اند که اگر متمکن است از تصرف واجب است
و اگر نیست واجب نیست و ممکن است اخبار را حمل بر این بکنیم و این مشکل است و اول اظهر است
سیم زکوة واجب نیست در دین هر گاه تأخیر اداء از جانب مدیون باشد باتفاق علما و اما
هر گاه طلبکار خود تأخیر کند پس اقوی عدم وجوب است و بعضی واجب دانسته اند بسبب بعضی روایات ضعیفه
و در این صورت قول باستحباب بعید نیست و این گفتگو در نقدین است اما مواشی پس بهیچ وجه دلیلی
بر زکوة دین از آنها نیست چهارم زکوة واجب نیست در مال وقف مثل اینکه کسی یک نصاب
از حیوانات را وقف کرده باشد بر آن زکوة نیست بلی هر گاه نتاج و اولاد آنها بقدر نصاب باشد
و موقوف علیه یکی باشد یا حصه یکی بنصاب برسد در آن زکوة واجب است پنجم در مالی
که گم شده زکوة واجب نیست مثل اینکه طلا و نقره را در جائی خاک کرده باشد و نداند کجا است یا ...

نصاب

نصاب حیوان از ما بین دو نصاب باشد و همچنین هرگاه بالاتر از حد نصاب در عوض مال معفو شود بسبب آن از
کم شود اما در وقف کوینده متمکن از تصرف در او نیست و اما مثل اغلیه بیک کور [illegible] از نصاب یک عشر کم
شود باید کور زکوة کم شود و باز نیز هرگاه معلوم نیست که مال بالای نصاب بوده و لازم باشد [illegible]
شدن از نصاب [illegible] مستحب است که مال کم شده هرگاه پیدا شد زکوة یک ساله [illegible] هر چند یک سال
بیشتر کم شده باشد **مطلب ششم** زکوة بر کافر واجب است مثل سایر عبادات و لیکن صحیح نیست از ان
بجهت انکه نیت قربت در عبادات شرط صحت است و در کافر متحقق نمی شود و [illegible] هرگاه کافر
مسلمان شود زکوة [illegible] ساقط است [illegible] و اما لازم نیست [illegible] بلکه جمعی
از متاخرین علما تصریح کرده اند [illegible] هرگاه [illegible] در حال کفر
باشد و خرمن [illegible] در حال اسلام زکوة واجب نیست و همچنین هرگاه [illegible] سال طلا و نقره و حیوان
مسلمان شود از حین اسلام سال را از سر میگیرد [illegible] محسوب نیست و جمعی [illegible] کرده اند
و اول اقوی است و اما کافر [illegible] نصاب باقیست زکوة را از ان میگیرند [illegible] اما هرگاه
نصاب را تلف کرده باشد پس بعضی گفته اند [illegible] زکوة را [illegible] بگیرند و بعضی
در این اشکال کرده اند و اما مسلمین پس هرگاه متمکن باشند از دادن زکوة و اهمال کنند یا تفریط
کنند در محافظت مال و تلف شود ضامن خواهند بود و در صورت عدم اهمال و تفریط هرگاه زکوة
را جدا کرده و تلف شده یا تمام مال تلف شده [illegible] چیزی نیست و هرگاه بعض مال تلف شده قسمت میشود
بر حصه مالک و فقرا [illegible] از زکوة کم میشود و بعضی گفته اند که تلف [illegible] مال مالک
محسوب میشود [illegible] است و اول اقوی است و هرگاه مال [illegible] باشد [illegible]
در آن در صورت تفریط و اهمال [illegible] **مقصد دوم** در بیان مالی که
زکوة در آن واجب میشود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب میشود زکوة در طلا و نقره
و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و سنت است در [illegible] مثل برنج و نخود و عدس و [illegible]

اینها

اینها و در سلت و علس خلاف است [illegible] واجب نیست و جمعی بوجوب قائل شده اند بجهت انکه اهل
لغت اینها را از اقسام گندم و جو شمرده اند چنانکه جوهری [illegible] گفته اند که سلت [illegible]
[illegible] و علس نوعی است از گندم [illegible]
و اول ظاهر و اقوی است بجهت انکه در عرف اینها را [illegible] گندم و جو [illegible] و در بعض احادیث سلت
با گندم و جو ذکر کرده اند و دلالت بر مغایرت میکند [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible]
مثل [illegible] واجب [illegible]
[illegible] شرط [illegible] مذکورات رسیدن بحد نصاب است
و نصاب در هر یک از انها بتفصیل مذکور خواهد شد **مطلب دوم** در بیان نصاب حیوانات
و ان در شتر دوازده نصاب است پنج نصاب از آن [illegible] از ده نصاب پنج شتر است و در پنج شتر یک
گوسفند میدهند و در ده شتر دو گوسفند میدهند [illegible] تا بیست و پنج شتر [illegible] گوسفند میدهند [illegible]
گوسفند [illegible] زکوة [illegible] مذکور خواهد شد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لحکم اند

که انرا شتر بچه [illegible] سالگی [illegible] هر یک از اینها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و پنجاه [illegible]
[illegible] چهل [illegible]
پنجاه [illegible]
زکوة [illegible] پنجاه [illegible]
[illegible] چهل [illegible]
[illegible] پنجاه [illegible]
[illegible] پنجاه [illegible]
[illegible] چهل [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل [illegible] پنجاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرکنند

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اما نصاب گاو** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **اما نصاب گوسفند** [illegible]
[illegible] اول چهل [illegible]

گوسفند

و در آن دو گوسفند سیم دویست و یک و در آن سه گوسفند است چهارم سیصد و یک و در آن چهار [گوسفند]
تا برسد بچهار صد پنجم چهار صد و در آن نیز چهار است و بعد از آن هرچه بالا تر برود در هر صد
گوسفندی باید داد و جمعی گفته اند همینکه سیصد و یک رسید دیگر در هر صد گوسفندی است
و قول اول اشهر و اقوی است و در اینجا خلاف مشهوری هست و آن اینست که هر گاه در چهار صد [illegible]
و در سیصد و یک و بعد پس چه فایده است در اعتبار زیادتی و از این جواب گفته اند بر اینکه
وجوب زکوة در چهار صد متعلق میشود به سیصد و یک باعتبار اینکه در ما بین دو نصاب چیزی
نیست و عفو است و هر گاه چنین شد پس فایده در وقتی ظاهر میشود که بعد از تمام شدن سال بدون
تفریط مالک یک گوسفند از چهار صد گوسفند تلف شود پس بنا بر اینکه گوسفندی بفقیر میرسد در اینجا
میتواند یک حصه از صد حصه از یک گوسفند از فقیر پس بگیرد بجهت اینکه فقیر هم شریک است در آنچه
تلف شد و هر گاه از چهار صد گوسفند یا بیشتر کم باشد تا سیصد و یک نرسیده باشد
و سال بر او بگذرد و بدون تقصیر مالک یک گوسفند تلف شود در اینجا چهار گوسفند را بفقیر
میدهد و هیچ چیز پس نمیگیرد و هر گاه نصاب گوسفند سیصد و یک باشد و سال بر او بگذرد بدون
تقصیر مالک یکی تلف شود در اینجا هم چهار گوسفند بفقیر میدهد و یک حصه از هشتاد و پنج حصه از ربع
یک حصه از یک گوسفند را پس میگیرد و بدانکه ما بین دو نصاب زکوة باو متعلق نیست
مثل اینکه کسی از پنج شتر بیشتر دارد تا بده شتر نرسیده بغیر یک گوسفند بر او چیزی نیست و همچنین
از چهل گوسفند که بگذرد تا بصد و بیست و یک گوسفند هم نرسد [illegible] واجب است همین
یک گوسفند [illegible] گوسفند باید بدهد و همچنین گاو و طلا و نقره چنانکه بعد مذکور خواهد آمد
و اما در غلات [illegible] همینکه بنصاب رسید دیگر هر چه باشد باید زکوة از آن
بدهد چنانکه خواهد آمد و بدانکه [illegible] هنوز قسمت
نکرده باشند پس هر گاه هر دو از چهل گوسفند داشته باشند بر هیچیک زکوة واجب نیست و همچنین

سایر اموال از حیوانات و غله و نقد و هر گاه کسی در چند موضع متفرق مال داشته باشد باید همه
با هم حساب کند و نصاب را اعتبار کند **مطلب سیم** شرط است در وجوب زکوة حیوانات آنکه
سائمه باشند یعنی در علف صحرا بچرند و معلوفه نباشند یعنی علف و کاه مالک را نخورند و باید
در تمام سال بچرند و همینکه در عرف بگویند که همه سال میچرد و بس است پس هر گاه در عرض سال
اتفاق افتد که یک روز علف یا کاه بدهند ضرر ندارد و ظاهر اینست معلوفه بودن حاصل میشود باینکه
از مال مالک [illegible]
هر گاه در علف [illegible] بچرند و ظاهر اینست که چریدن در حریم قریه [illegible] متعلق است
باو از این باب نیست و آن داخل سائمه است هر چند غیر مالک قریه حیوان خود را باذن مالک قریه
در آنجا بچراند [illegible] هر گاه ظالم
چرا از صاحب حیوان بگیرد [illegible] در صحرای مباح و اینها هم داخل سائمه محسوب میشود
و ظاهر اینست که هر گاه صحرا [illegible] باجاره کند از برای چریدن حیوانات [illegible] معلوفه
نشده حیوان [illegible] داخل سائمه است بخلاف آنکه علف صحرا را [illegible] بجهت حیوان [illegible] هر گاه غیر
مالک حیوان حیوان را علف داده باشد پس اظهر اینست که داخل معلوفه محسوب است و وجوب زکوة در آن
معلوم نیست و بعضی اشکال کرده اند [illegible] باید رجوع بعرف کرد در هر جا که شک حاصل شود
در تحقق سائمه بودن وجوب زکوة معلوم نیست و مقتضی شرط بودن چریدن در تمام سال اینست
که بچه های حیوانات مادامیکه از مادر مستغنی نشوند [illegible] بعضی از اصحاب گفته اند
زکوة واجب میشود و ابتدای سال آنها را از وقت زائیدن آنها حساب میکنند چنانکه از روایت
معتبری [illegible] و بعضی گفته اند از [illegible]
حیوان سائمه باشد و عمل بر روایت [illegible]
سائمه باشد و در غیر این وجوب معلوم نیست [illegible] شرطست در وجوب زکوة حیوان اینکه عوامل

نباشد یعنی مالک با او کار نکند خواه زراعت باشد یا بارکشی یا سواری یا غیر آن خواه گاو و خواه شتر
مطلب چهارم شرط است در وجوب زکوة در حیوانات و غله و طلا و نقره گذشتن سال و همچنین
در [illegible] و مال التجاره متحقق میشود گذشتن سال بتمام شدن ماه یازدهم و داخل شدن در ماه دوازدهم
و ظاهر اینست که ماه دوازدهم داخل سال اول است و از ابتدای سال دوم محسوب نمیشود بلکه ابتدای سال دوم
باید از ابتدای ماه سیزدهم حساب کرد و شرط است که نصاب در تمام سال باقی باشد پس هر گاه در اثنای
سال یک گوسفند را مثلا بفروشد [illegible] گوسفندی [illegible]
در اثنای [illegible] و همچنین [illegible] معاوضه کند نصاب یا بعضی
آن در عرض سال هر چند بمثل آن باشد مثل آنکه در اثنای سال این چهل گوسفند را عوض کند بچهل گوسفند دیگر
یا بعضی [illegible] و همچنین هر گاه بمثل عوض کند زکوة ساقط میشود اگر
بغیر مثل باشد ساقط میشود و این مشهور است [illegible] هر گاه بتبدیل نصاب یا بعضی از آن بجهت فرار از زکوة
بکند پس بنا بر اشهر و اظهر [illegible] زکوة است [illegible] گفته اند ساقط نمیشود و قول اول
اقوی است و اخبار [illegible] بر وجوب [illegible] هر گاه بتبدیل [illegible] مال
و هر گاه کسی [illegible] با اولاد آن [illegible] منتقل شود [illegible] هر گاه
اولاد در زمان او متولد شود و هر یک را علیحده [illegible] حساب میکنند پس هر گاه
سی گاو [illegible] بزایند [illegible] هر یک را جدا حساب میکنند و همچنین چهل گوسفند و بالا
هر گاه صد و بیست و یک بزایند و اما هر گاه چهل گوسفند [illegible] بزایند ظاهر آنست که زکوة در آن
ولدها نیست هر چند سال بر آن بگذرد و همچنین هر گاه چهل گوسفند بخرد [illegible] بعد از آنکه چهل گوسفند
داشته باشد بجهت آنکه اینها عفو است و ما بین دو نصاب است و در پیش گفتیم که آنچه ما بین دو نصاب است در آن
چیزی نیست و همچنین هر گاه کسی [illegible] بزایند ظاهر آنست
که در [illegible] تمام شدن سال [illegible] زکوة آنها را [illegible] بدهند و بعد از آن حساب

سال چهل گاو و صد و بیست و یک گوسفند را نگاه میدارند و زکوة را [illegible] میدهند **مطلب پنجم** جایز نیست
در عوض زکوة حیوان مریض و حیوان پیر و حیوان معیوب بدهد و ظاهر اینست که فرقی
نباشد ما بین اینکه [illegible] باید بدهد منحصر باشد در آنکه [illegible] ازین صفات باشد
یا نه پس هر گاه منحصر باشد در آن از خارج بخرد و بدهد یا قیمت آنرا بدهد و هر گاه همه نصاب متصف به
یکی ازین صفات باشد پس واجب نیست بر او خریدن و نه قیمت دادن بلکه کافیست دادن یکی از آنها
و هر گاه [illegible] فریضه باشد [illegible] اختیار با مالک است در دادن هر یک و بعضی گفته اند
هر گاه عامل زکوة [illegible] قرعه میکنند و این ضعیف است و همچنین هر گاه مالک اموال متفرقه
داشته باشد اختیار با او است از هر مالی که خواهد بدهد خواه [illegible] قیمت [illegible] و بعضی
گفته اند [illegible] مگر بقیمت و این نیز ضعیف است و بدانکه [illegible] گوسفند
[illegible] زکوة [illegible] میتواند داد
و بالعکس و همچنین شتر [illegible] گاو [illegible] یک حکم [illegible] و مالک مختار است از هر کدام
زکوة را بدهد [illegible] و جمعی گفته اند که هر گاه قیمتهای آنها مختلف باشند باید تقسیط کرد [illegible]
یعنی که مثلا هر گاه شخصی پانزده گاو دارد و پانزده گاو میشی و فریضه سی راس تبیع است یعنی گوساله
یک ساله [illegible] باید
[illegible]
هر گاه [illegible] احوط است و وجوب آن معلوم
نیست و مشهور و اظهر آنست که [illegible] و همچنین قوچ
[illegible] نصاب حساب میشود و زکوة آنرا باید داد و بعضی بر آنند که داخل نصاب
شمرده نمیشود [illegible] و علما گفته اند که ربی و اکوله را در عوض زکوة نمیگیرند چنانکه اخبار
هم وارد شده و مراد از ربی گوسفند بچه دار است که تربیت ولد میکند و اکوله آنست که چاق [illegible]

و برای خوردن بخواهند و بعضی گفته‌اند که ... اندازه ... پانزده روز از ولادت آن و بعضی تا پنجاه روز و بعد ...
آنها بر خوردم بهر حال چون ... معلوم شد که اختیار با مالک است ... باین ...
مگر اینکه بگوییم ... مرسلی است ... و آن ... است ...
... بجهة عدم ... است **مطلب ...** ...
وجوب زکوة متعلق ... مالک خواه ... زکوة ... از ...
... از ... خواه ... از جمله ...
از ... تعلق ...
... از جمله ...
... از ... معامله کنند ...

[illegible]

[illegible] **مطلب ...** [illegible]

[illegible] **مطلب ...** [illegible]

[illegible] **مطلب ...** [illegible] **مطلب ...** [illegible]

در حالتیکه غله و میوه تر است نصاب را باعتبار تری نکنند بلکه غله و میوه را که خشک میکنند هر گاه بحد نصاب
میرسد زکوة بر او واجبست والا فلا و انگورها و خرماها بسیار تفاوت دارند بعضی از اینها مغز دارند و بعضی
کم مغز مثل بعضی انگورها است که سی من آن ده من مویز دارد و بعضی هست که پنجاه من آن ده من مویز
دارد و هر یک را باید نفس ملاحظه کرد و هر گاه درختان میوه در یک سال دو مرتبه ثمر دارد خرما و مویز هم
اینها را باهم حساب میکنند و همچنین بعضی زراعتها که بعضی از زرع و میوه پیشتر برسد و بعضی پس
تر برسد همه را با یکدیگر حساب میشود اگر پیشتر رسیده بحد نصاب رسید انتظار نمیکشند تا تمام برسد
زکوة آنرا میدهند و بعد از آن پس هر چند که از نصاب نباشد زکوة او را هم میدهند و اما اگر
پیشتر رسیده بحد نصاب نباشد انتظار باید کشید اگر پس رسیده هم با پیشتر جمع بحد نصاب شود
زکوة میدهند والا فلا اشکالی هست در بعضی غلات که [illegible] دو بار زرع میکنند مثل
بعضی [illegible] که هر گاه در اول بهار کشته شود [illegible] در اول تابستان هم زرع شود
در فصل پائیز حاصل [illegible] هر یک جدا بحد نصاب نمیرسد وجوب زکوة بر مجموع آن هر گاه بحد
نصاب رسد معلوم نیست و همچنین درخت خرمائیکه سالی دو بار ثمر میدهند در این خلاف است و اکثر قائلند
باینکه هر دو را باهم ملاحظه میکنند و بعضی منع کرده اند والله العالم مطلب دهم شرط است در وجوب
زکوة غلات اینکه این غله و میوه پیش از وقت تعلق وجوب زکوة بملک او در آمده باشد
خواه مالک شدن او بزراعت باشد و خواه در زراعت شریک باشد یا بخرید یا بهبه یا میراث یا کسی
باو بخشیده باشد پس هر گاه زرع در ملک او در آید بعد از تعلق وجوب پس زکوة آن بر مالک اول است
و همچنین هر گاه مالک شود نخل یا درخت انگور را قبل از تعلق وجوب زکوة و هر گاه بعد مالک شود
زکوة بر مالک اول است و هر گاه که میوه درخت را خریده باشد در صورتیکه جایز است خریدن
میوه قبل [illegible] یا میوه پیش از یکسال [illegible] جایز [illegible]
لکن [illegible] اینکه هر گاه زکوة غله را داد دیگر بر او واجب نیست هر چند سالها در انبار بماند مگر

اینکه

اینکه آن غله را بطلا و نقره مسکوک معامله کند و آن طلا و نقره بماند تا سالی بر او بگذرد و از آن
زکوة واجب شود مطلب یازدهم مقدار زکوة در غلات و میوه ها هر گاه از زمینی است که بخورند مثل آنکه
در کنار نهری باشند یا آب را از نهرها جاری کنند و یا سیل آب باران کشند از نهرها یا از آب باران بخورد ده یک از اینها
ده یک واجب است و اما آنچه بچرخ و دولاب و شتر و امثال آن آب بخورد بیست یک واجب است و هر گاه
گاهی از آن آب بخورد و گاهی از این مقدار زکوة [illegible] است هر گاه از آن بیشتر بخورد [illegible] و اظهر در
تمیز [illegible] ملاحظه باید کرد هر گاه استفاده و نمو حاصل از قسم اول بیشتر حاصل شد ده یک
میدهند و هر گاه نمو [illegible] از قسم دوم بیشتر حاصل شد بیست یک میدهند و هر گاه هر دو مساوی
باشند پس باید از نصف آن ده یک داد و از نصف دیگر بیست یک مثلاً هر گاه صد من غله از زرعی بعمل
آمد [illegible] نصف از قسم اول و نصف از قسم دوم باید سه ربع از ده یک داد [illegible]
نیم میشود [illegible] در زاد المعاد [illegible] پانزده من میدهند [illegible] صورت مذکوره بیست
[illegible] مطلب دوازدهم اخراجاتیکه از برای زراعت میشود مثل اجرت زمین [illegible]
و [illegible] و اجرت [illegible] و تخمیکه زکوة آنرا داده باشند و اجرت [illegible]
[illegible] و امثال اینها را بنابر مشهور علما وضع میکنند از غله و زکوة باقی را میدهند [illegible]
[illegible] مشهور است و احوط آنست
[illegible] اخراجات [illegible] بعد از زمان تعلق وجوب [illegible] وضع کنند مثل اجرت [illegible]
[illegible] و امثال اینها [illegible] بعد [illegible]
[illegible] اخراجات از مال [illegible] احتیاط [illegible] بغیر خراج سلطان
[illegible] وضع [illegible] از اخراجات [illegible] احتیاط [illegible]
[illegible] و [illegible] خراج سلطان [illegible] قول [illegible]
و احوط قول اخیر است و بدانکه [illegible] و امثال آن [illegible]

[illegible] میکنند و هر گاه بحد نصاب رسید زکوة بر او واجبست والا فلا و بر صاحب زرع [illegible]
و همچنین هر یک از شرکا را هر گاه چند شریک باشند در زرع حصه هر یک را جدا باید ملاحظه
کرد چنانچه گفتیم و بنابر ظاهر در وضع اخراجات میشود خلافست در اینکه آیا در اول اخراجات را
وضع میکنند و بعد از آن ملاحظه نصاب را میکنند هر گاه بعد از وضع اخراجات نصاب بر جا
ماند زکوة واجبست یا اینکه در اول ملاحظه نصاب را میکنند هر گاه بحد نصاب رسید از بابت
اخراجات را از آن وضع میکنند و زکوة باقی را میدهند هر چند بسیار کم باشد یا اینکه [illegible]
قبل از زمان تعلق وجوب زکوة شده وضع میکنند بعد از آن ملاحظه میکنند اگر بحد نصاب
میرسد آنوقت از آن نصاب اخراجات بعد از زمان تعلق وجوب را وضع میکنند و زکوة باقی
را میدهند در این [illegible] قول است اظهر اول است و احوط [illegible]
[illegible] در اول [illegible] وضع شود و بعد از آن ملاحظه نصاب میشود و بعضی گفته اند در اول ملاحظه
نصاب میشود هر گاه مالک نصاب هست بعد از وضع [illegible] سایر اخراجات زکوة باقی را
میدهند هر چند قلیل باشد و این قول ضعیف است و مراد از خراج که از زکوة استثنا شده است
آن مقداریست که [illegible] از برای سلطانان در زمینهای خراجی [illegible]
باشد یا با اهل آن صلح کرده باشد [illegible]
این زمینها [illegible] صرف مصالح عامه مسلمانان [illegible]
[illegible] و طلبه علوم دینیه و مؤذنها [illegible] و پل و مسجد [illegible]
در زمان غیبت امام [illegible] سلطان جائر [illegible] امام است
[illegible]
و چون [illegible]
مؤنه و اخراجات زراعت [illegible] منع کرده اند بلکه بعضی احادیث صحیح هم [illegible] دارد

دانها

حاصلها هم در حکم [illegible] باشند و لزوم خراج هم [illegible] مطلب است سوال
وجوب دادن زکوة این خراج هم معلوم نیست و اظهر در نظر حقیر آنست که باذن حاکم شرع
یعنی فقیه عادل در زمان غیبت قائم مقام اذن امام است در امر خراج و تصرف در آن [illegible]
در صورت تسلط جائر [illegible]
ندهد یا انکار کند و باذن حاکم شرع بمستحق آن برساند جایز بلکه واجب [illegible]
[illegible] مطلب سیزدهم هر گاه وجوب زکوة متعلق شود بمال و بعد از آن مالک بمیرد
آن زکوة را از اصل مال وضع میکنند هر چند قرض داشته باشد که [illegible]
او باشد هر گاه ترکه میت [illegible] زکوة و قرض او [illegible]
آن مال که زکوة در او [illegible] موجود است [illegible] اول زکوة را میدهند و قرضها را از
باقی [illegible] پیش از مردن او [illegible] زکوة در این صورت
از جمله قرضهای [illegible] و مال را در میان طلبکاران و مستحقان زکوة بالنسبه قسمت میکنند
و هر گاه آن عین مالیکه زکوة در او واجب بود [illegible] بعد مردن آن شخص تلف شود در این صورت حق مستحق زکوة ساقط
میشود و با طلبکاران [illegible] شریک [illegible] فقرا با او رجوع میکنند و هر گاه مالک
بمیرد پیش از ظاهر شدن میوه و غله و قرض داشته باشد [illegible]
میوه و غله ظاهر شود قبل از ادای دین برسد [illegible] زکوة بآن تعلق میگیرد و اظهر آنست که
بر میت واجب [illegible] بر وارث و همچنین هر گاه مالک در این صورت بمیرد و بعد از ظاهر شدن میوه
و قبل از وقت تعلق وجوب زکوة مطلب چهاردهم در بیان بعضی از احکام اخیره آنکه مستحب است
در [illegible] زکوة و بیان کردیم از برای [illegible] زکوة در چند چیز مستحب است و علاوه بر آنها هم فقها گفته اند
مستحب است زکوة در حاصل [illegible] از برای [illegible] کرده باشد مثل باغ و حمام و دکان [illegible]
[illegible] و گذشتن [illegible] حاصل و منفعت آن [illegible] زکوة [illegible]

بان میشود و نصاب و [illegible] شرایط زکوة در آن حاصل شود در این زکوة [illegible] واجب [illegible] زکوة

از دو قطعات [illegible] زکوة در [illegible] مستحب است [illegible] مثل غلات [illegible]

در قدر زکوة و قدر نصاب و اعتبار کیفیت [illegible] از مال التجارة [illegible] زکوة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جایز است بلکه آنقدر بدهد که غنی شود یا بیشتر هم و لازم نیست که کسی بهمان تمام بکند مطلب دوم
واجب نیست که بفقیر اعلام کند که این مال زکوة است بلکه جایز است که در ظاهر بصورت
هدیه و صله باو بدهد و ظاهراً خلافی در مسئله نیست بلکه مستحب است که نام نبرد و مؤمن را
ذلیل نکند و حدیثی که دلالت بر منع دارد دیده نشد که محمول باشد بر کراهت در صورتیکه فقیر
نگیرد از راه تکبر و ترفع بااینکه قبول ... فقیر محتاج باشد بااینکه صاحب طلب صحیح بلکه
خطای زکوة نیست تا بگیرد و لیکن حدیث بر ظاهر حرمت باقی است بجهة آنکه اراده فریب
حرام است و بهر حال احوط اینست تصریح نکند بااینکه هدیه است بلکه بدهد و ساکت باشد
هر چند در ظاهر چنان فهمیده شود که هدیه است و احوط از آن ترک تصریح است بانکه زکوة
نیست بلکه گویم هرگاه در اول نگفته حرام است و بعد از آنکه قبول کرد دفع زکوة از راه حیا
و علو طبع و فقر است ... اگر بوده و لیکن بعد از اطلاع است از راه اینکه حق تعالی
حلال کرده و تکلیف او در آن ... است هر چند تصریح هم نشود که زکوة است بگیرد و ...
لیاقت دیگران است و یا از راه تکبر است و هر چند تکلیف او ... باشد چنانکه
زکوة است بگیرد و داخل در آن که وارد شده است در جواز عدم تصریح بلکه ترغیب و تحریص در عدم
تصریح محمول است بر قسم اول و آن حدیث که وارد شده هرگاه بگیرد زکوة قبول نکند
باو داده محمول است بر قسم دوم چنانکه از احادیث وارد شده که اینکه منع زکوة مثل ...
زکوة است و ... در این ... بکسانی که زکوة بدهد مطلب سیم
هرگاه کسی ادعای فقر کند و علم بحال او نباشد پس قول او مسموع است خواه ضعیف
باشد و خواه قوی و خلاف صریح در مسئله از اصحاب ما نقل نشده و لیکن از بعضی کتب شیخ
طوسی نقل شده بااینکه قبول نمی شود الا به بینه گویا ... باشد چنانکه علامه ره باز
اشکال کرده است ظاهر اینست که فرقی نیست در اینکه فقیر در اول مال داشته و الله اعلم

فقر

فقر میکند ... [illegible]
و در ... [illegible]
[illegible]
... بعد دادن زکوة ... غنی ... است
... حرام است ...
[illegible]
... ظاهر ...
[illegible]

در اسلام

بلکه آنست با هاشمی ... اعاده لازم نیست و علاوه در مسئله ... مگر از بعضی
عامه و اما هرگاه معلوم شود ... غلام دهنده ... است بعض گفته اند اعاده ...
بجهة آنکه زکوة ... و اظهر عدم وجوب اعاده است ...
علمای مطلب چهارم ... زکوة ...
[illegible]
فقیر شرط نیست ... جایز است ... زکوة ...
بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و در این امور ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... زکوة ...
[illegible]
[illegible]
بالسلام و اهل اسلام ... زکوة ...
[illegible]
[illegible]

در اسلام

در اسلام ... [illegible]
[illegible]

اینکس باشد هر چند احوط آنست که با وجود مصارف دیگر اینکار را نکنند بلکه مکروه است و اظهر
آنست که در صورتیکه بنده را میخرند محتاج است ازاد کردن بخواند فاصیغه عتق اگر چنین
احتمال قوی است که مجرد خریدن ازاد میشود خصوصا اگر در بدیرد و بعضی از متاخرین هم میل
باین کرده اند و اظهر در نظر حقیر اینست که وقت نیت دادن قیمت است و باید نیت [illegible]
تا صیغه عتق [illegible] اند دیگر در وقت صیغه خواندن نیت [illegible] و همچنین در سبیل الله
و امثال آن مثل بنا کردن مسجد از وجه زکوة نیت آن در وقت صرف کردن مال [illegible] و وقت
تمام شدن مسجد پس هرگاه علمای [illegible] باین نیت [illegible] قبل از اجرای صیغه بمیرد بدون تقصیر [illegible]
ضامن نیست و همچنین در جهت [illegible] و اگر بدهد بجهت مسجد و بدون تقصیر [illegible] و اگر تلف شود
ضامن نیست و بعضی از جمله مصارف آزاد کردن بنده را [illegible] شمرده اند [illegible]
کن [illegible] باشد و عاجز باشد از ان پس از وجه زکوة بنده میخرند و از برای [illegible] آزاد میکنند و این
خالی از اشکال نیست [illegible] هرگاه آن [illegible] فقیر باشد از راه فقر به آن میتوان داد [illegible]
بعد از آن این خلاف نبوده [illegible] و آزاد کنند و بعضی گفته اند که از [illegible] میتوان داد
و اینهم مشکل است فایده بدانکه بنده که از وجه زکوة میخرند و آزاد میکنند هرگاه [illegible]
و میرد [illegible] وارث نداشته باشد مال او [illegible] میرسد چنانکه [illegible] حدیث [illegible]
دلالت بران دارد و بعضی گفته اند که وارث او امام است و این ضعیف است مطلب ششم
از جمله مصارف زکوة ادای دین مدیون است بشرطیکه آن دین را از برای صرف در معصیت
نکرده باشد بلکه باید آن مال صرف در معصیت نشده باشد هر چند او [illegible]
و دین برداشتن بقصد معصیت نکرده باشد و از جمله صرف در معصیت اسراف کردن است [illegible]
[illegible] است و بعضی [illegible] داده اند [illegible]
[illegible] از زکوة میتوان داد [illegible] باشد [illegible] اسراف [illegible]

یا از مهر

یا در مهر کردن و بعضی گفته اند که [illegible] در معصیت هرگاه توبه کرده باشد میتوان باو داد
از سهم فقرا و بعضی در اطلاق این کلام اشکال کرده اند و گفته اند اگر آن شخص فقیر باشد [illegible]
نداشته باشد و عدالت هم شرط باشد [illegible] و هرگاه قوت سالیانه داشته باشد از سهم فقرا
باو نمیتوان داد و همچنین هرگاه قوت سالیانه نداشته باشد و عدالت را شرط ندانیم [illegible]
[illegible] از سهم فقرا میتوان داد [illegible] هر چند دارای دین
[illegible] یا صرف در طاعت [illegible] یا معصیت [illegible] جایز است
زکوة [illegible] مستحق [illegible]
شرط است [illegible] عاجز باشد [illegible]
عاجز باشد [illegible] ادا [illegible] هرگاه قدری مال [illegible]
[illegible] ادای دین [illegible] زکوة [illegible]
کند و واجب نیست اول از مال خود ادای دین کند و بعد از آن از سهم فقرا [illegible]
[illegible] سال دارد [illegible] زکوة میگیرد [illegible] از سهم [illegible]
فقرا هم میتواند گرفت [illegible] از سهم غارمین میگیرد [illegible] ممکن است
[illegible] از سهم فقرا هم [illegible]
از مال خود [illegible] قدری از قوت خود [illegible]
و عازم بران هم باشد [illegible] قوت سالیانه [illegible]
از [illegible] از سهم فقرا زکوة بگیرد [illegible]
از زکوة [illegible] واجب نیست [illegible]
[illegible] خود کند و از مال خود دین را ادا کند [illegible] علما [illegible]
[illegible] دین [illegible] ادای دین [illegible]

قرض کرده باشد بجهت مصلحت ذات البین و رفع فتنه [illegible] یا مال [illegible] طرف [illegible]
و ضرر [illegible] و خلاف در این مسئله کرده اند و بعضی این را
از مصرف سبیل الله شمرده اند و بنا بر این در اول [illegible] هم جایز است از وجه زکوة بمان مصرف [illegible]
چنانکه شهید [illegible] بیان کرده است و در ادای دین مدیون از وجه زکوة دادن به مدیون بلکه [illegible]
[illegible] میتوان زکوة را به طلبکار داد بدون اذن او و هرگاه صاحب مال [illegible]
باشد [illegible] زکوة [illegible] کند [illegible]
دادن [illegible] خوف [illegible]
هم [illegible] زکوة است و اجب نیست و هرگاه مدیون
[illegible] از وجه زکوة [illegible] نداشته باشد [illegible]
و هرگاه [illegible] طلب [illegible] و جه زکوة [illegible] طلب [illegible] زکوة
حساب کند و بعضی [illegible] جایز است [illegible]
قرض [illegible]
مرده [illegible] عاجز [illegible] باشد جایز است [illegible]
زکوة [illegible] از وجه زکوة [illegible]
دین [illegible]
با دو وجه زکوة [illegible] باشد [illegible]
طلب [illegible] لازم [illegible]
زکوة [illegible] جایز [illegible] صرف کند [illegible]
[illegible] دین را از مال خود [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]

مالک

مالک [illegible] نیت [illegible] گفته است [illegible]
[illegible] است و مالک [illegible]
و [illegible]
[illegible] واجب [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] اظهر [illegible] است [illegible]
[illegible] مطلب هفتم از جمله مصارف زکوة فی سبیل الله است و اظهر
[illegible] از جمله [illegible]
[illegible] جایز است صرف زکوة [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] کتب علمیه [illegible]
[illegible] شرط است [illegible]
[illegible] فقیر
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلب هشتم [illegible] از جمله مستحقان
زکوة ابن السبیل است [illegible] در غربت [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی گفته اند
[illegible] شرعی و لزوم [illegible]

بلی اولی است و کلام در صورتیست که ابن السبیل اموال خود صرف کند در غیر آن مصرف ها نیست پس
بیش کمتر نیست از خلاف و اظهر عدم اجزاء است بلی در صورت شرط عدالت که هر گاه ابن السبیل
تواند بدون حرج و ضرر بعضی از اموال خود را که در خانه دارد در غربت بفروشد [illegible]
در رفع حاجت او نشود دیگر از وجه زکوة نیز دهد بلکه اولی آنست که هر گاه باو قرض بدهند
در غیر هم از وجه زکوة نیز دهد و بعضی گفته اند [illegible]
نکرده هم باشد میتوانند زکوة بگیرد و اولی آنست که در رفع حاجت ابن السبیل ملاحظه
حال او باید بکند در ماکول و ملبوس و مرکوب و امثال آن [illegible]
میباشند و هر گاه مسافر قصد اقامه کند در بین راه و در بین ایام اقامه مال او تلف شود باز
ابن السبیل میگویند باو زکوة میتوان داد تا بمنزل برسد و همچنین هر گاه بعد از آنکه ابن السبیل
شد و قصد اقامه کرد در جائی که بعد از آن سفر کرد بخلاف آنکه کسی از خانه خود ابتدا سفر کند و خرج
نداشته باشد داخل ابن السبیل نیست بلکه اگر سفر ضروری باشد از وجه سبیل الله باو میدهند
و بعضی آن سفر را هم داخل ابن السبیل گفته اند و اولی است و جمعی مهمان را از جمله ابن
مصنف محسوب داشته اند و کلام ایشان با اختلاف است و اظهر آنست که هر گاه آن کسیکه از راه
وامانده است در غربت محتاج به مهمانی شده باشد او هم داخل ابن السبیل است و جایز است
مهمانی کردن او از وجه زکوة و اگر غیر این باشد جایز نیست و وقت نیت زکوة [illegible]
[illegible] میکند و هر چه از [illegible] از وجه زکوة محسوب نیست [illegible]
[illegible] و هر گاه مجهول باشد قدر یقینی را حساب کند و شرط است در ابن السبیل
که سفر او معصیت نباشد و از بعض علما ظاهر میشود که باید سفر او طاعت باشد واجب
یا سنت و اظهر آنست که مباح بودن سفر کافی است **مقصد چهارم** در اوصاف مستحقین است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** شرط است مستحق زکوة شیعه اثنا عشری باشد

در غیر مصنف مؤلفه [illegible] و هر گاه مخالف از مذهب خود شیعه شوند و قبول مذهب امامیه بکنند [illegible]
لکن باید [illegible] زکوة را [illegible]
[illegible] باید اعاده کنند و هر گاه بمستحق شیعه [illegible]
[illegible] زکوة و فطره [illegible]
[illegible] حق [illegible]
عدم جواز است [illegible] از زکوة [illegible] اطفال شیعه [illegible]
یتیم باشند و خواه غیر یتیم و خواه پدران ایشان عاقل باشند یا نباشند [illegible]
[illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
مذاهب [illegible] صحیح [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] معلوم نباشد [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible] هر گاه طفل
[illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] اطمینان [illegible]
طفل [illegible] جایز است که باو بدهند بلکه هر گاه [illegible]
[illegible] جایز باشد [illegible]

چنانکه جمعی از علما تصریح باین کرده اند و اگر مالک زکوة به یتیم یا صغیر مجنون بدهد
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] طفل [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] حکم [illegible]
[illegible] **مطلب دویم** جمعی از علما شرط کرده اند عدالت را در مستحق زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible] صغایر [illegible]
[illegible] ابن السبیل [illegible]
[illegible] زکوة داده اند [illegible]
جماعتی از علما [illegible] شرط نکرده اند عدالت را [illegible]
[illegible] عدالت است
[illegible] کبایر [illegible] عدالت است
[illegible] فقیر [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة را
[illegible] رفع حاجت او
[illegible] ابن السبیل [illegible]
[illegible]
[illegible] عدالت [illegible]
[illegible] **مطلب سیم** شرط است مستحق زکوة واجب النفقه نباشد

زکوة بایشان مثل پدر و مادر و جد و جده و اولاد و زوجه [illegible] اختلاف کرده اند در اینکه آیا واجب النفقه
اینکس میتواند زکوة از دیگری بگیرد یا نه [illegible] نفقه [illegible]
اظهر عدم جواز است [illegible]
[illegible] زکوة بگیرند [illegible]
[illegible] مالک نمیتواند زکوة خود را بواجب النفقه خود بدهد [illegible]
[illegible] از وجه زکوة نفقه زن [illegible] واجب النفقه خود را بدهد [illegible] جایز است
[illegible] از وجه زکوة [illegible] واجب النفقه [illegible]
[illegible]
[illegible] جایز است [illegible] از وجه سبیل الله [illegible] ابن السبیل
[illegible]
[illegible] از وجه زکوة [illegible]
[illegible] از وجه فقرا و مساکین [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] جایز است [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] واجب النفقه مثل برادر و خواهر [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] **مطلب چهارم** شرط است
در مستحق زکوة اینکه هاشمی نباشد و اولاد هاشم [illegible] اولاد ابو طالب [illegible]
از امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] از جعفر یا از عقیل برادران آنحضرت و اولاد عباس
و حارث و ابو لهب پسران عبد المطلب و بعضی از علما گفته اند [illegible] اولاد مطلب [illegible]

نیز حرام است و اولاد هاشم زکوة امثال خود را میتوانند گرفت هر چند در بدر خاص
مماثل نباشند پس اولاد علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه زکوة و فطره از
اولاد جعفر و عقیل و اولاد ابی لهب هم میتوانند گرفت و همچنین هر گاه زکوة امثال خود
یافت نشود خمس هم یافت نشود محتاج باشند اگر فاقه بر ایشان روی نماید افضل است و همچنین
جایز است از برای بنی هاشم اینکه زکوة بگیرند از غیر هاشمی در وقتیکه نه خمس بایشان برسد نه زکوة
امثال خود و اگر فاقه زیاده از حد ضرورت خلاف کرده اند و لیکن اکثر علما جواز است یعنی میتوانند
بقدر مؤنه متعارفه بگیرند و بعضی تفسیر مقدار ضرورت را بقوت یک شب نموده اند و بعضی
گفته اند هر گاه دانند که فردا هم از برای او چیزی میسر نمیشود قوت فردا را هم میتوانند گرفت و از بعضی
ظاهر میشود که ازین قدر هم کمتر است بلکه باید از باب اکل میته باشد که بقدر سد رمق بگیرد
چنانکه ظاهر روایت زراره بر آن دلالت دارد و قول اکثر علما خالی از قوت نیست و احوط
اجتناب است از فوق حد ضرورت چنانکه سابق گفتیم در اینجا هم میتوان حیله کرد که هاشمی
فقیر زکوة را بفقیر معتمدی بدهد که از حال او میتوان فهمید که از طیبت خاطر مال خود را بکسی
بخشد بدهیم و او بهاشمی بخشد و بعد از آن از برای خود زکوة بگیرد و بدانکه زکوة واجبه و فطره
واجبه از جمله صدقات باجماع علما است که از غیر هاشمی در غیر حال ضرورت بر بنی هاشم حرام است
و اما سایر صدقات واجبه مثل نذر و کفارات و امثال آنها در آنها خلاف است و ظاهر اکثر علما
حرمت است و اظهر جواز است و اما صدقات مندوبه خواه زکوة مستحبه باشد مثل زکوة نخود
و نخود و عدس و ماش و امثال آنها یا تصدقات مستحبه دیگر پس در حلیت اینها از برای
بنی هاشم اشکالی نیست خواه از امثال خود باشد یا از غیر امثال خود و بعضی استثنا کرده اند
پیغمبر صلی الله علیه و آله را و بعضی ائمه علیهم السلام را هم استثنا کرده اند که نگرفتن در این باب شرط است
مقصد پنجم در بیان کیفیت که مباشر اخراج زکوة میشوند و کیفیت اخراج و ادای

چند مطلب است **مطلب اول** جایز است از برای مالک که خود اخراج زکوة خود بکند
و جایز است که وکیل کند کسی را که او اخراج کند و همچنین جایز است از برای امام که اخراج
کند زکوة او را یا عاملی که امام نصب کند و مجتهد عادل در زمان غیبت امام قائم مقام امام است و سنت است
که زکوة را نزد امام ببرند تا او بمصرف برساند خصوص صاحبان غلات و حیوانات و هر گاه امام غایب
باشد نزد مجتهد عادل ببرند و بعضی واجب دانسته اند و اقوی استحباب است و هر گاه امام زکوة را
بطلبد واجب است دادن بامام و همچنین عامل او و هر گاه با وجود طلب امام خود زکوة را بدهد
معصیت کرده است و بعضی مجزی نمیدانند یعنی باید باز زکوة بدهد و بعضی میگویند زکوة
صحیح است هر چند گناه کرده است و این اظهر است و در اینکه مجتهد عادل نیز چنین باشد
در زمان غیبت امام و کسی را که مالک وکیل خود میکند در اخراج زکوة باید امامی و عادل باشد
و باید مجتهد عادل که زکوة را نزد او میبرند مأمون باشد یعنی کسی باشد که بحیله شرعیه زکوة را
بر خود حلال کند یا خود بخود تصرف نکند مثل اینکه خود مال دارد و آن مال را بزن یا فرزند خود
فقیر کند تا زکوة را بر دارد و امثال اینها و مالک هر گاه ادعا کند که زکوة خود را داده ام
از او قبول میکنند و مراد تکلیف نمیکنند بقسم **مطلب دوم** واجب نیست قسمت کردن
زکوة بهمه اصناف بلکه جایز است از برای مکلف که زکوة خود را بالتمام بیک صنف بدهد مثل فقرا
تنها یا فی سبیل الله تنها بلکه جایز است دادن آن بیک نفر هر یک از این اصناف مسلم باشد و بعضی
مستحب دانسته اند قسمت کردن بهمه اصناف و واجب نیست ملاحظه مساوات در میان آن جماعتی که
بایشان زکوة میدهند بلکه مالک اختیار دارد بهر یک هر قدر خواهد بدهد و لیکن بهتر است
مساوات کند مگر اینکه بعضی از ایشان مزیتی داشته باشند مثل اینکه اهل فضل و صلاح از دیگری
از غیر ایشان بدهد یا آن فقیری را که سؤال نمیکند ترجیح بدهد بر آنکه سؤال میکند یا بسبب رحم بودن
یا شدت حاجت ترجیح بدهد و در روایتی وارد شده که زکوة حیوانات را باهل تجمل بدهد

آبرو و عزت بدهد و کسانی که عادت بسؤال ندارند و زکوة چیزهای دیگر را بفقرای خاک نشین بدهد
و در رعایت ملاحظه آبرو و عزت نسبت بایشان زکوة در زمانها مختلف باشد پس در هر زمان
آنچه لایق باشد بهر یک رعایت آن بدهد و این معنی بر سبیل استحباب است **مطلب سیم** بعضی دانسته و تفصیل وجوب
اخراج زکوة را وجوب فوری دانسته و مشهور میان علما اینست که جایز نیست تأخیر در اخراج زکوة از وقت آن
بدون عذری مثل آنکه دست رسی بمال نباشد یا از ظالمی میترسد یا مستحقی موجود نیست و همچنین است
هر کسیکه مال او از غیر در دست او باشد و آن غیر آنرا بطلبد و او نبدهد یا کسی مال را وصیت کند
که مال را بغیر برساند و او نرساند یا کسی وجه زکوة یا خمس یا مال دیگر را نزد کسی بفرستد تا تقسیم
کند و او تأخیر کند در همه اینها اگر تأخیر کند گناهکار است و اگر تلف شود ضامن است و جمعی از
علما گفته اند هر گاه دادن زکوة را تأخیر کند بجهة انتظار را افضل است یا بجهة رسانیدن باهم
افضل با هم فقرا اینکه از آن بلاد هست کنند نیست و بعضی میگویند تأخیر مطلقا حرام نیست
و بعضی مقید کرده اند بیکماه یا دو ماه و اظهر در نظر حقیر آنست که هر گاه تأخیر کند از راه اهمال
و کاهلی و بی اعتنائی است حرام است و جایز نیست و هر گاه تلف شود ضامن است و اما اگر
از راه عذر باشد پس هر گاه عذر مثل نبودن مستحق یا خوف ظالم یا عدم تمکن در دست رسی بمال
در اینجا تأخیر حرام نیست و ضامن هم نیست و اما هر گاه عذر مثل انتظار را افضل
یا بجهة رسانیدن باهم یا آنکه کسی که مستحق هر ساله از او زکوة میگیرد و با او عادت دارد
انتظار او را میکشد پس ظاهر آنست که تأخیر معصیت نیست لکن اگر تلف شود ضامن است
مطلب چهارم اختلاف کرده اند در جواز نقل زکوة از بلدی به بلد دیگر در وقتیکه
مستحق در بلد مالک موجود باشد خواه آن مستحق از اهل آن بلد باشد یا از خارج آمده باشد
بعضی حرام دانسته اند و بعضی جایز دانسته اند و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی جایز دانسته اند
بشرط اینکه ضامن شود تلف آنرا و اظهر اینست که جایز است خصوص هر گاه بجهة آن باشد که بفاضل

[illegible]

مطلب ششم

[illegible]

مطلب پنجم

[illegible]

[illegible]

فایدهٔ اول

[illegible]

بااین سبب امر در مسئله صعوبت بهم رسیده و هرگاه بنا را بر کفایت اعلی بگذاریم چنانکه تحقیق در مسئله است
امیدوار از خداوند تعالی آنست که امر آسان تر باشد والله [illegible] کافی باشد که [illegible]
بردارد [illegible] در دادن این مقدار از مال در وجه زکوة مالک [illegible] باعث شود که المقدار را [illegible]
بشرطیکه [illegible] حکم خود [illegible] باشد تا زمان رسیدن خواه [illegible] بدست خود باشد یا بدست
غلام خود یا طفل یا دیوانه یا غیر ایشان یا بدست وکیل خود [illegible] باشد و همچنین [illegible]
[illegible] امام و عامل جهت [illegible] پس اگر مالک نیت [illegible]
و بر امام و قایم مقام او نیز لازم نیست [illegible] هرگاه مالک نیت نکرده است
پس اگر امام و قایم مقام او با کراه و جبر از او گرفته اند [illegible] زکوة [illegible] از گردن مالک [illegible]
لکن معلوم نیست که ثواب داشته باشد در این وقت امام و قایم مقام نیت زکوة [illegible]
چنانکه ولی طفل در زکوة طفل نیت میکند و هرگاه بطوع و رغبت از مالک [illegible] لکن مالک
نیت نکرد [illegible] بقصد [illegible] در این صورت خلاف [illegible]
خود [illegible] لکن امام و قایم مقام او [illegible]
این باشد در زکوة [illegible] لکن ثواب [illegible]
بر نیت خود [illegible] تکلیف نمیکنند [illegible]
[illegible] **فایده دوم** آنست که جایز است مالک وکیل [illegible] کند
بجهت دادن زکوة و همچنین جایز است از برای فقیر نیز تعیین وکیل [illegible] زکوة [illegible] جایز
ندانسته اند و اول اقوی است خصوصا در [illegible] دادن زکوة [illegible]
وکیل تعیین کند [illegible] هرگاه فقیر [illegible] وکیل [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] ثبوت [illegible]

وکیل

وکیل [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] **فایده سیم** [illegible] وکیل مالک [illegible] هرگاه مالک زکوة خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فایده چهارم** ولی طفل [illegible]
زکوة مال طفل نیت میکند [illegible] طفل [illegible]
[illegible]
[illegible] **فایده پنجم** جایز است [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دیگر [illegible] **فایده ششم** هرگاه کسی [illegible] زکوة [illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مقصد ششم** در [illegible] است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** هرگاه
جمع شود مستحق [illegible]
جایز است [illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب دوم** مشهور آنست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بفقیر

بفقیر داده باشد جایز است [illegible] زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب سیم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اللهم صل علی [illegible]
[illegible]
مطلب چهارم مکروه است [illegible] مالک [illegible] زکوة داده است [illegible]
[illegible]
باشد
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب پنجم** مستحب است
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب ششم** هرگاه وجه زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]

اشکالی در جواز نیت چنانچه هرگاه معلّم دانسته باشد بعدم رضا [illegible] در عدم جواز نیت
و اما هرگاه رضا و عدم رضا هیچیک معلوم نباشد پس در ان دو قولست و اقوی در نظر حقیر جواز است
و جزئیهای [illegible] تحریر آنست [illegible] مطلقه [illegible] الیق باشد
و ظاهر کلام اکثر علما اینکه از قسم بعض انست که از برای [illegible] هر قدر [illegible]
[illegible] بعض اخبار [illegible] باین دارد و اولی انست که هرگاه [illegible]
[illegible] باشند [illegible] میان [illegible] و علما [illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] اعتبار [illegible] احتیاط [illegible] مطلق [illegible] احوط انست
که از برای [illegible] هیچیک [illegible] دادن با اهل و عیال هر گاه از جمله [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] و بعضی اخبار صحیح هم تصریح [illegible] دارد والله العالم بحقایق احکامه

باب [illegible] در زکوة فطره است و ان از جمله واجبات مؤکده است و از احادیث
مستفاد میشود که دادن فطره شرط قبول روزه ماه مبارک رمضان است و باعث محافظت
جان و پاک کردن بدن و دل از آفات [illegible] و مسائل ان در ضمن چند مقصد
بیان میشود **مقصد اول** در بیان مکلف بفطره است و در ان سه بحث است **بحث اول**
شرط است در وجوب فطره بلوغ و عقل و آزادی پس فطره بر مال طفل و دیوانه واجب
نمیشود و هرگاه عیال دیگری باشند بر او واجب میشود [illegible] بنیت [illegible]
ایشان فطره [illegible] مشهور انست که اگر کسی بیهوش شود [illegible] از شام عید [illegible]
شام [illegible] واجب نیست [illegible] بنا بر [illegible]
[illegible] براو زکوة واجب نیست و همچنین براو واجب نیست زکوة [illegible]
[illegible] غلام [illegible] غلامی [illegible]
[illegible] کند و بدهد [illegible] داده باشد

و شرط [illegible] اگر بنده [illegible] غلام باشد و مکاتب مطلق [illegible] چیزی از او آزاد نشده باشد
و ان مکاتبی است که با او شرط [illegible] باشد [illegible] بلکه هر قدر که از مال [illegible]
باشد نسبت آزادی [illegible] و اقوی در این [illegible] نیز عدم وجوب فطره است [illegible]
[illegible] هر کس که در شب عید عیال او باشند [illegible] بعضی از او آزاد شده باشد
پس اگر عیال [illegible] با عیال دیگری [illegible] بر آن [illegible] اگر عیال کسی نیست [illegible]
و اقوی انست که فطره بر هیچکس لازم نیست فطره از و [illegible] و همچنین اظهر انست
که هرگاه غلامی میان چند نفر شریک باشد بر هیچیک لازم نیست هر چند [illegible]
[illegible] واجب نیست
فطره [illegible] مالک [illegible] است [illegible]
[illegible] مثل اینکه شخص [illegible] غلام [illegible] مالک باشد [illegible]
غلام دیگر [illegible] از اشکال نیست [illegible] شرط [illegible] وجوب فطره [illegible] و بعض
بر فقیر نیز واجب دانسته اند و بعضی گفته اند هرگاه در شب عید زاید بر قوت خود و عیال [illegible]
فطره داشته باشد بر او واجب است و اقوی و اشهر انست که قوت سالیانه خود و عیال خود [illegible]
باشد [illegible] داشته باشد [illegible] زکوة [illegible] اظهر انست که اگر [illegible]
داشته باشد بقدر فطره واجب میشود و اگر [illegible] قوت سالیانه [illegible] واجب نیست [illegible]
دادن فطره از برای فقیر و هرگاه قادر نباشد میتواند فطره بگیرد [illegible] فطره [illegible]
و در روایت معتبر [illegible] هرگاه که [illegible] باشد [illegible] از فطره [illegible] که فطره
خود [illegible] بدهد یکی از عیال [illegible] بدهد [illegible] و همچنان [illegible]
و ظاهر روایت انست [illegible] فطره [illegible] اینکه [illegible] باشد [illegible]
قصد فطره میکنند و بدیگری میدهند و هر گاه یکی از ایشان صغیر باشد [illegible] جانب او

نیت میکند و همچنین هر گاه یکی نفر صغیر باشد ولی او از نیابت [illegible] نیت
[illegible] فطره [illegible] باشد [illegible] هر گاه [illegible]
[illegible] چنانکه در زکوة مذکور شد [illegible] علما
ظاهر [illegible] فقیر عاجز نباشد از فطره هم عیال [illegible] روایت دلالت
[illegible] دادن فطره [illegible]
[illegible] و هر گاه مسلمان شوند [illegible] از شام عید [illegible] واجب [illegible] است و هرگاه [illegible]
عید مسلمان شوند بر ایشان واجب نیست و همچنین هر گاه فقیر [illegible] دیوانه عاقل شود و طفل
بالغ شود و بنده آزاد شود و همچنین واجب نیست دادن فطره از برای عیالی که [illegible] مثل طفلی که
[illegible] متولد شود و بنده [illegible] داخل [illegible] مستحب است دادن فطره از برای
کسیکه [illegible] عید [illegible] از نماز عید **مقصد دوم** در بیان کسی که
باید فطره ایشان را داد و در ان چند بحث است **بحث اول** واجبست بر مکلف که فطره بدهد
از خود و از هر کسی که نفقه او را میدهد خواه واجب النفقه او باشد مانند زوجه و مملوک و فرزند
و فرزند زاده و پدر و مادر و اجداد او یا تبرعاً [illegible] نفقه بدهد مثل [illegible]
که خواه بزرگ باشند یا کوچک بنده باشند یا آزاد [illegible] مسلمان باشند یا کافر
[illegible] علما [illegible] نفقه [illegible] واجب باشد هر گاه در شب عید عیال دیگری
نباشد فطره او بر [illegible] هر چند در ان شب عیال [illegible] و بعضی گفته اند [illegible]
[illegible] باشد و این اظهر است [illegible] است با اینکه
واجبست فطره زن بر مرد هر گاه عیال دیگری نباشد هر چند عیال [illegible] خواه زن باشد
[illegible] واجب باشد بر شوهر [illegible] مثل ناشزه [illegible]
[illegible] خواه دائمه باشد خواه منقطعه و این قول ضعیف است و همچنین [illegible]

است [illegible] هر گاه عیال غیری نباشد فطره او بر آقا واجبست هر چند در شب عید عیال
[illegible] و بعضی شرط کرده اند [illegible] اگر آقا او را [illegible] براو واجبست هر چند عیال
دیگری [illegible] فطره معتبر است
واجب النفقه [illegible] احوط ملاحظه [illegible] واجب النفقه
پس هر گاه عیال این شخص باشند [illegible] وجوب همچنان هر گاه عیال دیگری
باشند [illegible] اگر عیال کسی نباشد [illegible] اعتبار نفقه است [illegible] پس هر گاه عیال
این شخص باشند براو واجب نیست و هر گاه [illegible] صغیر باشد [illegible] صغیر [illegible]
باشد وجوب فطره [illegible] **بحث دوم** واجبست فطره دادن
از [illegible] و خلاف [illegible] فطره لازم [illegible] بعضی شرط کرده اند [illegible]
رمضان در خانه او باشد و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] شب آخر را [illegible]
آخر [illegible] شب عید داخل شود [illegible] او باشد و بعضی [illegible] شرط کرده اند [illegible]
[illegible] داخل خانه او شود [illegible] شب عید داخل شود براو واجب میشود و این [illegible]
[illegible] مالک [illegible] جماعتی دیگر هم [illegible] در کتاب معتبر نقل [illegible]
پس [illegible] شب عید [illegible] در خانه او باشد فطره او [illegible]
[illegible] واجبست هر چند [illegible] شب [illegible] خورده باشد [illegible]
عید [illegible] بخورد [illegible] ببینند که [illegible]
[illegible] وجوب فطره [illegible] هر گاه [illegible] شب [illegible] هر چند [illegible] بخورد [illegible]
از شام عید [illegible] فطره [illegible] خلاصه اینکه [illegible] و عادت
[illegible] خانه [illegible] اینکه [illegible] قدر [illegible]
[illegible] در خانه اوست در وقت غذا خوردن دیگر [illegible]

آورده خورد یا او همراه صاحبخانه برود بجای دیگر و غذا نخورد از ایشان مهمان [illegible]
و مستعد بودن برای چیز خوردن کافی نیست و بعد حصول این شرط نیست که فطره او بر صاحبخانه است مگر اینکه
بشبی از شام عید بخانه دیگری برود و آنجا چیزی نخورده داخل وقت فطره [illegible] آن شخص خواهد بود و اما هرگاه بعد
از دخول شب عید داخل شود فطره او بر صاحبخانه نیست خواه در آنجا چیز بخورد یا نخورد و حکم مهمانست هرگاه
بشبی از شام عید در خانه او باشد و در خانه او افطار کند و ظاهر اینست که در اینجا باید منظور صاحبخانه این
باشد که در شب عید او را طعام بدهد اما اگر منظور او نیست که طعام بدهد مثل اینکه کسی نزد او جهت
شغلی آمد در آخر روز ماه مبارک و نه او و نه صاحبخانه منظور چیز خوردن او را نداشته و اتفاق کاری مانع
تا شب داخل شد و در اثنای صحبت خانه بنای طعام او شد و او را طعام داد در وجوب فطره او بر آن شخص
اشکال است و احوط آنست که آن شخص هم فطره او را بدهد و اما هرگاه کسی پیش از شام عید [illegible]
که چیزی بفرستد یا نبیذی چیزی [illegible] در شب عید [illegible] از آن بخورند فطره بخشنده نیست و همچنین
کسی که در خانه دیگری باشد و این شخص متکفل نفقه و کسوه او است پس اگر بانی بخوار است که غلام و کنیز
و بنده و غیره بجهة گذران او میفرستد او خود بمصرف میرساند فطره او بر این شخص واجب نیست و اما اگر
هر روز در وقت [illegible] بعنوان متعارف نفقه عیال [illegible] و همچنین
لباس و غیره پس فطره برادر واجب است الا [illegible] پس اگر بطریق متعارف عیال باو [illegible]
[illegible] بلکه نان سالیانه و لباس سالیانه باو میدهد فطره او بر مستأجر واجب نیست و اما اگر
بطریق عیال باو نفقه میدهد [illegible] گفته است هرگاه شرط [illegible] او نفقه را
یا آنکه قائل باشیم که نفقه اجیر [illegible] جزء اجرت است مطلقا فطره بر مستأجر واجب نیست بجهة آنکه نفقه
جزء اجرت داده است و اگر [illegible] نباشد پس او هم در حکم مهمانست و احوط [illegible] در صورت
نفقه دادن هم [illegible] عیال مستأجر فطره او را بدهد مبحث سیم هرگاه که فطره او بر ذمه دیگری
واجب شد فطره او از [illegible] ساقط است [illegible] گفته است که فطره مهمان بر مهمان و صاحبخانه هر دو

واجب است

واجب نیست و این ضعیف است اما هرگاه صاحبخانه فقیر باشد و مهمان غنی باشد وجوب فطره از صاحبخانه
ساقط است و در وجوب آن بر مهمان خلافست بعضی واجب میدانند و بعضی میگویند بر
[illegible] اینست و اقوی [illegible] و احوط اینست که مهمان بدهد هرگاه صاحبخانه فقیر
[illegible] فطره مهمان خود را بدهد بعضی گفته اند مجزی نیست و بعضی میگویند مجزی است و بعضی
گفته اند که اگر باذن مهمان بدهد مجزی است و اگر نه مجزی نیست و اظهر قول اول است بنابر ظاهر [illegible]
[illegible] دلالت بر استحباب فطره دادن از برای فقیر پس هرگاه بدهد صحیح خواهد بود
و هرگاه بگوئیم که فطره مهمان بر صاحبخانه فقیر مستحب نیست چنانکه شهید احتمال داده اظهر عدم اجزا است
مگر باذن مهمان و معنی اذن دادن در اینجا اینست که از آنجائی که [illegible] و اما اینست که او را و کیل کردن
باشد در ادای فطره یا بمعنی آنست که [illegible] و به نیابت و وکالت مهمان ادا کند و هرگاه هم ادا کند
باشد خوب است و بلا اشکال زکوة فطره که متوجه صاحبخانه شد و تکلیف باو متوجه شد ظاهر نیست
که علم مهمان باداء فطره معتبر نیست و بعضی احتمال داده اند که هرگاه مهمان علم بهم رسانید که صاحبخانه
نداده است باید خود بدهد و اول اقوی است الا آنکه گفتیم معلوم شود که صاحبخانه غنی باشد و مهمان
بر او نیز [illegible] فطره ادا کند و اظهر اینست که مجزی نیست مگر باذن بآن معنی که گفتیم و از آنچه گفتیم در مهمان
حکم زوجه هم ظاهر گردید پس هرگاه شوهر فقیر باشد و زن غنی باشد پس بعضی گفته اند بر زن واجب میشود و بعضی
گفته اند که [illegible] ساقط میشود و بعضی گفته اند که اگر شوهر الفقیر فقیر است نفقه زن از زوج ساقط است
پس قول اول اقوی است و اگر شوهر با وجود فقر با و نفقه میدهد پس قول ثانی صحیح است و اقوی در این
سقوط از [illegible] و ایشانه شوهر باید جهت ادای فطره بنا کند هرچند بهتر میکردند [illegible]
و فطره که فوت شده و در این حال بر زوجه واجب میشود و بهر حال احوط اینست که زوجه بدهد و هرگاه
شوهر فقیر بخود زوجه فطره را ادا دهد اشکالی از زوجه ساقط میشود و هرگاه زوجه بخود بدهد و فطره
خود [illegible] باو خود فطره زوجه پس آن مجزی نیست مگر باذن زوجه با معنائی که پیش گفتیم ابتدا [illegible]

خود هم داخل عیال زوج باشد اما هرگاه زن هر چیز باشد اخراج فطره باشد النفقة خودش خود میکند بایکنی
فطره او بر خود اوست مبحث چهارم شرط نیست در وجوب فطره حضور او فی بلکه هرگاه عیال غایب
باشند هم واجب است خواه در حسب عیال او بوده باشند یا عیال دیگری باشند پس اگر از غایب
خبر هست که در کجا است و حیات او هم معلوم است یا موت او معلوم نیست هر چند حیات او معلوم نه
و با وجود این علم بحصول شرایط وجوب هم حاصل است مثل اینکه ببلاد دیگر فرد از نفقه او بر میرسد
و عیال خود یا دیگری نیستند هر چند این خبر را از راه استصحاب میدانند بر او فطره واجب است اما هرگاه
راهی بمعرفت شرایط وجوب ندارد پس فطره بر او واجب نیست و هرگاه از عیال خبر نباشد و خبر
از ایشان منقطع باشد از کلام بعضی بر می آید که فطره ساقط است بسبب شک در حیات
و اصل برائت ذمه است و از بعضی بر میآید که واجب است بجهة استصحاب حیوة و این مقتضی است
در صورت انقطاع خبر چون شرط مجهول است پس فطره ساقط است و بر تقدیر مقتضی حیات
قایل بلا ثمره اند مگر اینکه فرض کنیم استصحاب در اینجا ثبات شرط کند مثل اینکه مال بیجا از در نزد
آن غلام از آن جهت داده باشد تا در تصرف و اتفاق از آن بکند و با اینحال مفقود الخبر باشد در این صورت
باز هم ثبت حکم بلزوم فطره بلکه بنابر قول اینکه فطره واجب النفقه در حال بر آن شخص واجب است
و با نفقه بدهد مگر در صورتیکه علم بهم رسیده عیال غیر شده و دیگر متکفل باین شخص و استصحاب
حیات کافی نیست مقصد سیم در جنس فطره و مقدار فطره است و در آن چند مطلب است
مطلب اول مشهور و اقوی آنست که باید فطره از قوت غالب باشد خواه نوع آن غالب باشد و خود
خود میکنند مثل گندم و جو و خرما و مویز و برنج و ارزن و ذرت و شیر و کشک و عدس و نخود
و ماش و لوبیا و امثال اینها مثل چغندر و خربزه و چغندر و کاهو و شیره و امثال آن که خواه قوت غالب
بلد آن شخص باشد یا نباشد خواه قوت غالب خود این شخص باشد یا نباشد پس هرگاه اهل بلادی
چیزی غیر از خرما اکل نکنند و برنج بدهند یا گندم یا جو یا ارزن یا ماش کافی نیست و همچنین اهل

شهرها

شهرهای بزرگ هرگاه [illegible] یا کشک بدهند کافی نیست و هرگاه کسی قوت غالب خرما و خورد و
واجب نیست [illegible] و کفیل بالا نرود هرگاه قوت بالا بیحاصل و جایز است دادن بهای آن و بعضی از علما
گفته اند که جنس فطره [illegible] جو و خرما و مویز و بعضی [illegible] علاوه بر این گفته اند
بعضی علما اکراه داشته اند برای آن [illegible] شیر را و اظهر اقوی قول اول است و از آنچه گفتیم خلاف گفته اند
و اظهر جواز آنست و در آن نیز خلاف است و احوط آنست که از آن قیمت بدهند و اظهر جواز است
حکم آنکه از دو جنس مثل نصف صاع گندم و نصف صاع جو بمستحقان داد و لجهة جنس عیال متعدد
میتوانند صاع هر یک مستقل از اجناس مختلفه بدهند مطلب دوم افضل اجناس فطره خرما است و بعضی
احادیث وارد شده است از حضرت صادق علیه السلام نیز مروی که اگر یک صاع خرما بدهد در نزد من بهتر است
از آنکه یک صاع طلا بدهد و احادیث در فضیلت آن بسیار است و اولا از خرما مویز است و از تمیز
[illegible] فقیر بجنس محتاج باشد اولا و مقدم داریم و اقوال در بیان افضل مختلف است بعضی گفته اند
چنانچه گفتیم و بعضی خرما و مویز را مساوی گفته اند و بعضی گفته اند هر چه قیمت آن بلندتر باشد و
بعضی گفته اند قوت غالب انفع است و افضل است و این اظهر است مطلب سیم جایز است ادای
قیمت هر یک از اجناس فطره خواه اجناس حاضر باشد و خواه نداشته باشد و اظهر آنست که در قیمت
هر چه باشد میتوان داد خواه طلا و نقره باشد خواه مس و جامه و حبوبات یا غیر اینها و بهتر آنست که
طلا و نقره باشد و در جواز قیمت دادن بعضی اجناس فطره از بعض مثل اینکه نصف صاع گندم
بدهد در قیمت یک صاع جو اشکال است و احوط ترک آنست در قیمت بحسب وقت و بلد تعیین قیمت لازم
ملحوظ و قول تحدید ساقی بیک درهم یا ثلث درهم ضعیف است مطلب چهارم مقدار فطره
یک صاع است از جمیع قوتها و بعضی در خصوص شیر و کشک خلاف کرده اند و گفته اند
چهار رطل و آن یک صاع نیست بعضی رطل را تفسیر کرده اند برطل مدنی و اقوی آنست که شش رطل
و معنی صاع و رطل را در زکوة مال دانستی دیگر اعاده در کار نیست مقصد چهارم در بیان [illegible]

دادن فطره است و کیفیت آن و مستحق آن و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اول وقت
وجوب فطره و آخر وقت است بعضی گفته‌اند واجب نمی‌شود فطره مگر بغروب آفتاب شب آخر روز آخر ماه مبارک
رمضان و بعضی گفته‌اند واجب می‌شود بطلوع صبح روز عید و قول اول اقوی است در این شهر و اگر
ادای آن مقدم می‌توان داشت بر وقت وجوب بنیت فطره از اول ماه مبارک رمضان تا شب
عید و اول اقوی است [illegible] آنست که بقرض بدهد بمستحق پس هرگاه در وقت وجوب فطره این
شخص بر صفت استحقاق باقی باشد بنیت فطره او را بری الذمه کند و [illegible]
و افضل اوقات اخراج فطره در روز عید است قبل از ادای نماز و آخر وقت فطره پیش از ظهر
است جایز نیست تاخیر آن از نماز عید و بعضی گفته‌اند جایز است تاخیر تا ظهر روز عید و تاخیر
از ظهر [illegible] و بعضی گفته‌اند جایز است تاخیر تا آخر روز عید و تاخیر از آن حرام است و قول
اول اقوی است و اظهر [illegible] هرگاه آخر وقت بگذرد [illegible] فطره واجب نیست نه قضا و نه ادا
و جمعی گفته‌اند [illegible] وقت [illegible] در هر وقت که باشد [illegible]
و بعضی گفته‌اند [illegible] باید بنیت ادا بکند و احوط آنست که هرگاه اخراج فطره نکرده
تا نماز عید [illegible] مقدار فطره را بدهد و نیت فطره بکند نه قضا و نه ادا [illegible]
بدهد تقرباً الی الله و قصد کند که اگر [illegible] فطره ادا باشد این فطره ادا باشد و اگر فطره قضا
باشد این فطره قضا باشد و اگر [illegible] این صدقه باشد در راه خدا **مطلب دوم** [illegible]
اینست که جایز است عزل فطره یعنی جدا کردن آن با وجود مستحق و با عدم مستحق [illegible]
کردن آن در وقتیکه مستحق موجود نباشد [illegible] واجب [illegible] کردن آن [illegible]
[illegible] آن به نیت ادا هر چند وقت گذشته باشد و اظهر آنست که در این وقت [illegible]
[illegible] واجب [illegible] جایز است تاخیر [illegible] خصوصاً در وقتی که
بسبب عذری باشد هر چند مثل طلب افضل باشد و انتظار [illegible] باشد [illegible]

تلف و ضامن نبودن و ضامن بودن [illegible] اینست که از زکوة مال [illegible] عزل است [illegible]
فطره از مال خود جدا کند بنیت فطره و قصد [illegible] [illegible]
[illegible]
فطره [illegible] باشد [illegible]
[illegible] فطره [illegible]
با وجود مستحق و عدم آن [illegible] جایز است
عزل فطره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مطلب سیم** مستحق فطره [illegible] مستحق زکوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب دوم در خمس

در [illegible] این زمان [illegible] **باب سیم در خمس است**
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان امور [illegible] خمس [illegible] واجب می‌شود [illegible]
اینست [illegible] غنیمت دار الحرب [illegible]
و [illegible]
[illegible] **مبحث اول** [illegible]
واجب است [illegible] خمس غنایم دار الحرب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خمس [illegible] واجب [illegible]
[illegible]

عدم وجوب خمس باشد از حیثیت غنیمت دار الحرب بودن [illegible] از راه منفعت
[illegible] بنا شد [illegible] هرگاه خمس غنیمت [illegible]
خمس [illegible] خمس [illegible]
واجب [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
در غنایم [illegible] واجب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مبحث دوم** واجب است خمس
و معدن [illegible] اگر معدن [illegible]
[illegible] خمس [illegible]
[illegible]
[illegible] خمس [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] خمس [illegible]
و معدن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قول بوجوب خمس [illegible]

در اعتبار [illegible] نصاب آن و عدم اعتبار او و معدن تابع زمینی است که هر که مالک [illegible] مالک [illegible]
معدن [illegible] پس هرگاه معدن در ملک کسی باشد پس آن مال او است و هر چه بیرون آورد خمس او [illegible]
[illegible] بعد از وضع [illegible] و هرگاه در زمین مباح باشد پس هر کسی بیابد و بیرون آورد خمس آن [illegible]
[illegible] که وجوب خمس متعلق به عین است چنانکه در زکوة گفتیم [illegible]
و در جواز اکتفا به قیمت اشکال است و خمس در معدن [illegible] و اخراجات [illegible]
[illegible] و اعتبار نصاب در او بر قول است مشهور [illegible]
علما عدم اعتبار است و بعضی بر آن دعوی اجماع کرده اند پس [illegible] وضع اخراجات [illegible]
و زیاد باید خمس داد و مشهور میان متأخرین آن است که واجب نیست مگر اینکه [illegible] بیست دینار باشد
و بعضی [illegible] بیست مثقال شرعی طلا است و بعضی گفته اند [illegible]
اظهر قول اول است و بنابر اینکه نصاب اعتبار شود [illegible] بیست دینار [illegible]
[illegible] نصاب [illegible]
[illegible] بیست دینار [illegible] معدن نقره ظاهر [illegible]
[illegible] قیمت آن به دویست درهم برسد و ظاهر [illegible]
خمس باید داد هر چند [illegible] نصاب [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] واما هرگاه [illegible] بیرون [illegible]
و همچنین [illegible] نصاب [illegible] واجب است خمس و بعضی گفته اند [illegible]
بیرون آورده [illegible] و بعضی دیگر [illegible]
[illegible] اول [illegible] نصاب نرسیده باشد [illegible]
[illegible] استراحت یا اصلاح آلت [illegible] داخل شدن [illegible]
[illegible] در اینجا هم [illegible] خمس [illegible] معدن باشند

مثل

مثل طلا و نقره هر یک [illegible] را [illegible] یا [illegible] نصاب [illegible] از طلا و نقره
[illegible] نصاب [illegible] طلا و [illegible] نقره [illegible] معدن
[illegible] خمس آن [illegible] دینار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] علامه [illegible]
[illegible] خلاف [illegible]
[illegible] بیرون آوردن معدن [illegible] نصاب [illegible]
هرگاه [illegible] بیرون آوردن معدن [illegible]
[illegible] مبحث گنج [illegible] خمس [illegible] گنج [illegible]
[illegible]
و در [illegible]
[illegible]
[illegible] درهم [illegible]
خمس [illegible] بیرون آورده [illegible] هرگاه [illegible] بیرون آوردن گنج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خواه از زمان [illegible]

باشد و خواه [illegible] در آن اثر اسلام باشد [illegible] از بلاد
اسلام [illegible] دار الاسلام یافت شود پس [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible]
[illegible] اسلام باشد در آن
[illegible] است [illegible] حکم [illegible]
[illegible]
مالک [illegible] درهم [illegible]
او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مالک
[illegible] خمس [illegible]
[illegible]
[illegible] است
[illegible] خمس [illegible]
برای [illegible]
[illegible]
[illegible] مالک [illegible] است
[illegible] خمس [illegible]

از برای

از برای مالک [illegible] مالک اول [illegible] اند در وجوب
از برای [illegible] بعد از [illegible]
او [illegible] وجوب [illegible]
[illegible] اظهر قول مشهور [illegible] اگر
[illegible] گنج [illegible] مالک آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گنج [illegible]
[illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] حکم آن [illegible] گنج [illegible]
[illegible]
[illegible] گنج [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] قول مالک [illegible]
قول منکر زیاده [illegible] تتمیم علمای ما ذکر کرده اند که هرگاه کسی حیوانی بخرد و بیابد
در شکم او چیزی که قیمتی داشته باشد واجب است [illegible] بایع او پس اگر بایع گفت
از من است مال او است و اگر نه مال مشتری است [illegible] واجب است [illegible] خمس
کفته اند که اگر بایع بگوید از من نیست [illegible] و در این باب حدیث

صحیح آورده اند و ان دلالت بر لزوم تعریف بمالک پیش از بایع ندارد و دلالتی بر وجوب خمس هم ندارد
لکن وجوب خمس [illegible] ممکن است [illegible] از جمله ارباح [illegible] مکاسب [illegible] و حکم [illegible]
اعتبار کنیم و از ان حدیث [illegible] اثر اسلام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اثر اسلام [illegible] از ان حدیث [illegible]
[illegible] تعریف واجب باشد [illegible]
[illegible] اثر اسلام [illegible] اثر اسلام باشد
و این ضعیف است [illegible] از علما [illegible]
[illegible] واجب [illegible] واجب [illegible] خمس
[illegible]

حراز

مبحث چهارم

[illegible]

مبحث پنجم

[illegible]

تتمه

[illegible]

اوطا

ان بهم میرسد ... از باب شبنم است بلکه جمع در خت خار ... در روایت که مراد از عسل کوهی
هم بخصوص باشد که بر سنگ می نشیند و مثل عسل بسته میشود آنرا جمع میکنند و محتملست که مراد از عسل ...
باشد ... عسل ... جا میکنند و ان عسل را ... ظاهر ...
بخصوص ... داخل ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانی که از تو نیست باید تفحص کنی از مالک آن و بعد از یأس تصدق کنی بر فقرا چنانکه در مسایل
المهاجر مجهول المالک گذشت و ضرر ندارد به غیر سادات داده شود بلکه به سادات و غیر سادات هم
میتوان داد و اظهر از نظر حقیر اینست که واجب است خمس چنانکه [illegible] در خبر [illegible]
خمس است و هر چند دلالت آن حدیث واضح نیست در نهایت حدیث صحیح ابن بابویه در کتاب
خصال نقل کرده از عمار بن مروان که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود که
در آنچه بیرون میاید از معادن و دریا و غنیمت و حلال مختلط بحرام هرگاه صاحبش معروف نباشد
و گنج خمس است و سیاق این روایت خمس هم اینطور است که عبارت ظاهر در دلالت بر قطعا دارد و این
حدیث با ظاهر کلام علما و دعوی اجماع کافیست از برای اثبات مطلب نهایت از ظاهر کلام بعضی
و [illegible] مستفاد میشود که خمس ثابت است خواه اجمالا معلوم باشد قدر حرام از حلال مثل اینکه میداند
حرام بیشتر است از حلال اما نمیداند چه قدر و خواه معلوم نباشد و حق تفصیل است بر نحوی که بعضی از
محققین داده‌اند و آن اینست که وجوب اخراج خمس در وقتیست که صاحب مال و مقدار آن هر دو
مجهول باشند از جمیع وجوه چنانکه ظاهر روایت است که از جناب امیر المومنین علیه السلام روایت
شده و در روایت [illegible] این حدیث صحیح [illegible] در خصال نقل کردیم هم بران [illegible]
مال و مقدار آن هر دو معلوم باشد قطعا باید آنرا بمالکش برساند و هرگاه قدر مال معلوم است
و صاحب آن معلوم نیست پس واجب تصدق است از جانب مالک با مأیوسی از او خواه آن مقدار
کمتر از خمس باشد خواه بیشتر یا کمتر باعتبار اینکه داخل مال مجهول المالک است و حکم آن همانست
و [illegible] این احادیث نیست یا خمس [illegible] واجب باشد [illegible]
چنانکه آخوند ملا احمد اردبیلی ره در کتاب [illegible] تصریح بآن کرده [illegible] است صاحب ذات
و غیر سادات هم میتوان داد و همچنین آخوند ملا محمد باقر مجلسی ره و والد بزرگوار ایشان
هم تصریح کرده‌اند باینکه این قسم [illegible] یعنی آنکه صاحب و قدر هیچکدام معلوم نباشد

هرگاه از جمله رد مظالم باشد و این قسم را تجویز کرده‌اند به سادات و غیر سادات [illegible]
اشهر و اقوی آنست که قسم اول را باید از باب خمس به سادات داد و [illegible]
[illegible] مجهول المالک [illegible] بحاکم شرع [illegible]
ملا احمد [illegible] تصریح کرده و بعضی [illegible]
خمس [illegible]
هرگاه [illegible]
خمس [illegible]
باشد که [illegible] بیرون میکنند [illegible]
بان [illegible] احتمال داده [illegible] خمس [illegible] حرام کمتر از خمس [illegible]
گفته‌اند که بیرون میکند قدر [illegible] احتمال داده [illegible]
احتمال داده که این از باب خمس [illegible] احتمال داده [illegible]
احوط دانسته و اینجا احتمال دیگر هست که در مال [illegible]
[illegible] میدانند که از [illegible] احتمال [illegible]
داده است و این یکی [illegible] یعنی [illegible] حرام زاید بر قدر خمس است و نمیداند است
چه قدر است هم [illegible] و این احتمال [illegible] و این احتمالات [illegible]
میداند [illegible]
[illegible] زاید بر [illegible]
قوت دارد نهایت احوط آنست [illegible]
اکتفا [illegible] است و هرگاه حرام [illegible] مقدار حرام [illegible]
مصالحه کنند با آن شخص اگر زنده است یا وارث او اگر مرده است و اگر وارث [illegible]

بشود یا آنکه [illegible] خواه صغیر باشد و خواه کبیر و خواه آزاد و خواه بنده و [illegible]
و در [illegible] این قسم از اقسام [illegible]
[illegible]
و علما [illegible] خمس [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] اجماع باشد و [illegible]
چنانکه در کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابن ادریس [illegible]
[illegible] دادن خمس [illegible] از تمام شدن سال [illegible]
[illegible] واجب مضیق باشد [illegible]
باشد [illegible] دادن خمس آن [illegible]
[illegible] تمام شدن سال [illegible] جایز است [illegible] تا آخر سال
[illegible]
[illegible] جایز است تعجیل بلکه مستحب است [illegible]
این امر خیر است و تعجیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
و اگر معلوم شود [illegible] داده است [illegible]
[illegible]

[illegible] زکوة [illegible]
دادن زکوة معلوم شود [illegible] اینجا هم جاری است [illegible]
[illegible] ابتدای سال از ابتدای شروع [illegible] حساب [illegible]
حساب میکند [illegible] اول شروع [illegible]
[illegible]
[illegible] ابتدای شروع در کسب [illegible]
[illegible] ارباح [illegible]
[illegible] حساب سال [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام شد [illegible] دوازده ماه [illegible]
آن خمس را [illegible] دوازده ماه [illegible]

مطلب چهارم

[illegible] در بیان مستحق خمس است و در آن چند مبحث است

مبحث اول

مشهور در میان علما [illegible] قسمت [illegible]
[illegible] سهم خدا است [illegible]
[illegible] سهم دیگر حق یتیمان و مساکین و ابناء سبیل است [illegible]
[illegible] یتیمان و مساکین و ابناء السبیل [illegible]
از اولاد عبد المطلب [illegible] ضعیف است [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
و قول [illegible] بجواز دادن خمس [illegible] منع دادن زکوة غیر سادات [illegible]

منعیف است و در کتاب زکوة بیان کردیم که اولاد عبدالمطلب در این زمان منحصر است در اولاد ابوطالب
و عباس و حارث و ابولهب و اختلاف کرده اند در اولاد مطلب که برادر هاشم است و بیان کردیم که بر ایشان
هم خمس نمیتوان داد و زکوة میتوان داد **مبحث دوم** مشهور اینست که نصف خمس که حق یتامی و مساکین و ابناء
سبیل است میتوان همه را بیکی از این سه طایفه داد و واجب نیست قسمت آن بالتمام و بعضی قایل
بوجوب شده اند و قول مشهور اقوی است لکن قول دوم احوط است و همچنین واجب نیست رسانیدن خمس بهمه
اشخاص هر چند همه را بیک طایفه بدهد و کلام شهید در دروس موهم آنست که باید بهمه اشخاص که در آن
بلد حاضرند برسند و دلیلی بر آن نیافتم هر چند افضل است بلکه احوط است با وجود امکان و عدم لزوم حرج
و حرج و اما تسویه میان اشخاص در قسمت پس واجب نیست و دلیلی بر آن نیست بلکه [illegible] باشد که باید
تفاوت گذارند مابین اشخاص و مشهور اینست که امام قسمت میکند خمس را برای طوایف بقدر مؤنه سال
ایشان بر سبیل جمله اول پس اگر فاضل آید حصه ایشان از برای اوست و واجب است که تمام کند نقص ایشان را
از حصه خود اگر زیاد آید از مؤنه ایشان زیادتی را از برای خود میتواند بردارد و در این مسئله از احادیث قول
منقول شده اکثر علما بر آن عمل کرده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود اجماع است لکن تأمل بعضی اصحاب در این حکم
خوب نیست و این مسئله در امثال زمان ما هر چند که فایده نمی نماید اما چون اینست بجهت آنکه ثمره میکند
در حکم مجتهد عادل که نایب امام است در زمان غیبت چنانکه بعد بیان خواهیم کرد در مسئله رفتن امام در حال
غیبت هرگاه مستحق در بلد نباشد جایز است نقل خمس به بلد دیگر و اما با وجود مستحق پس بعضی گفته اند جایز
نیست و بعضی جایز دانسته اند خصوصا در وقتیکه بجهت طلب و لکن بنابر این صورت ضامن است اگر تلف
شود و این قول اقوی است **مبحث سیم** ظاهر اینست که جایز نیست که بمستحق در یک دفعه زیاده از قدر مؤنه
سال بدهی چنانکه در زکوة جایز بود و ظاهر اینست که تحدید از برای سال است هر چند بلکه تابع وقت
حاجت باید بدهد پس هرگاه از وجوه خمس تدارک یکسال از برای فقیر سید [illegible] بعد از آنکه [illegible]
و نصف آنرا صرف کرده حالا میتوان مؤنه شش ماه دیگر باو داد و در اینجا تعمیم مؤنه شش ماه

باقی ماند است بالفعل مالک مؤنه یکساله نشود و همچنین است کلام در زکوة پس کسیکه گمان کند هرگاه فقیر مؤنه
یکسال تمام گرفت دیگر نمیتوان چیزی بدهد مگر آنکه سال تمام شود **مبحث چهارم** معنی مسکین را در کتاب زکوة دانستی
و همچنین معنی ابن السبیل و احکام آنها و مراد از یتیم طفل بی پدر است که پدر او مرده باشد و در اشتراط
استحقاق یتیم بفقر دو قول است اظهر آنست که فقر شرط است و خمس به یتیم غنی نمیتوان داد و فایده خلاف که گذشت
او از مسکین بودن [illegible] یتیم است و گاه است که در بعضی اقسام حصه توان به یتیم داد بنابر قول
بوجوب بسط و تقسیم خمس بر اصناف ثلثه پس ظاهر است بنابر قول بعدم وجوب بسط نیز اقوی و اظهر است هم
فایده میکند در وقتیکه نذر کند که خمس را بسط کند بهمه اصناف که در این صورت یتیم و مسکین را یک صنف
از راه یتیم بودن او و مسکین بودن و تعدد بحکم از راه مسکین بودن و اسلام در مستحق خمس شرط است و در اشتراط ایمان
اشکال است و احوط بلکه اظهر اشتراط است خصوصا با ملاحظه اینکه خمس عوض زکوة است و در زکوة ایمان شرط است
و در زکوة بیان شرطیت آن کردیم و اما عدالت پس در عدم اشتراط آن اشکالی نیست **مطلب سیم** در لواحق این باب
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** در بیان انفال است و مراد از آن چیزهائیست که مخصوص بامام است
و سایر شرکا در خمس ایشان با او شریک نیستند و آن چند چیز است **اول** غنیمتیکه عسکر بدون
اذن امام بیاورد چنانکه پیش گذشت **دوم** آن چیزهائیکه مخصوص پادشاه دار الحرب باشد از املاک
مثل زمینها و باغها و قلعه و سایر اموال منقوله از نقود و جنس **سیم** آنچه مختص است که امام بر گزیند و انتخاب
کند از میانه غنیمت قبل از قسمت از اسب خوب یا کنیز یا جامه یا سلاح خوب **چهارم** هر زمینیست
که بگیرند بدون جنگ خواه کفار از آن کوچ کرده باشند و واگذاشته باشند آن زمینها را بجهت مسلمانان
یا بطوع و اختیار آنها را بتصرف مسلمانان بدهند و آن زمینها [illegible] در این جا بدهند و خود هم در آنجا باشند
پنجم زمینهای موات که مالک معروفی نداشته باشند خواه درست ملکی بر آنها جاری نشده باشد
و بعد از آن خراب شده و اهلش ناپدید شده باشند یا درست است که هنوز بر آنها جاری نشده باشد اما زمینهای
خرابه که صاحب داشته باشد آن از انفال نیست و همچنین زمینهای آبادی که صاحب معروفی نداشته

باشد آن نیز از انفال نیست بلکه از جمله مجهول المالک است و حکم آن اینست که باید آنها را از جانب صاحب
او تصدق کرد و بفقرا داد اما زمینیکه صاحب آن معلوم بوده و مرده و وارثی نداشته پس آنرا از جمله میراث
من لا وارث له است که بعد از این میآید و آن نیز هر چند از انفال است نهایت در مصرف آن خلاف
است **ششم** سر کوهها و آنچه در آنها است از معدن و غیر آن و نیستانها و درختزارها و بیشه ها و جنگلها
و اطلاق احادیث و کلام علما اقتضای عموم میکند که اینها در هر جا باشند مال امام است و بعضی علما
تخصیص داده اند اینها را بصورتیکه اینها در زمینهائیکه از امام است باشند و این خوب نیست
و منشأ این تخصیص ذکر آنها علیحده و قسم جدا شمردن نمی نماید **هفتم** میراث کسی است
که وارثی نداشته باشد که میراث از او تواند برد نه از جهت نسب و نه سبب و نه از جهت ولاء پس مال او از انفال است
بنابر اقوی و مختص امام است و در زمان غیبت منتقل از اخبار اینست که از برای شیعیان است و لکن
جمعی از اصحاب مخصوص فقرای بلد قرار داده اند و این احوط است و تحقیق این مسئله را در کتاب میراث
بگوئیم **هشتم** معادن است در نزد جمعی از متقدمین اصحاب و بعضی دیگر هم آنرا از انفال ذکر کرده اند
و مشهور اینست که معادن از انفال نیست و مردم همه در آن مساوی اند و جمعی از آن را ناگفته اند و
قول اول دلیلی ندارد و اما چنانچه نیست بجهت آنکه در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده که موثق است و عیاشی هم
روایت نقل کرده و باید مراد از معدنهای چنین باشد که در زمینهای امام باشد که بسبب اینکه
امام انفال را از برای شیعیان مباح کرده است پس همه مردم در معدنها مساوی هستند نه از راه اینکه
از اصل مباح اند پس معدنهای ظاهره مثل نمک و نفط و امثال آنها که کسی زیادتر حیازت میکند
و جمع میکند مال اوست و معادن باطنه چنانچه به عمل است مثل طلا و نقره و غیر آن هر کس
بیشتر احیاء معدن کند مال اوست و اما معدنهائیکه در زمینهای مملوکه مردم است پس
آن تابع زمین است چنانکه پیش گفتیم پس ثمره دعوی در این مسئله در زمان امام ظاهر است و از وقت
بنابر قول باینکه آن از انفال باشد موقوف باذن امام است یا جایز نیست تصرف خواه در زمین

موات باشد یا در زمینهای دیگر امام [illegible] و همچنین [illegible] غیبت [illegible]
[illegible] حلال [illegible] بنابر قول [illegible]
موات است [illegible] مالک [illegible] غیبت [illegible]
قول بانفال بودن معادن [illegible] چنانکه پیش گذشت بجهت آنکه [illegible]
از انفال را [illegible] غیبت خمس [illegible] حلال باشد بر شیعیان [illegible]
نه آنکه هر کس در زمان حضور باذن امام در انفال تصرف کند [illegible] باید با امام بدهد
و امام [illegible] چنانکه شیخ کلینی در کتاب [illegible] در حکم معادن
دلیل [illegible] **مبحث دوم** جایز نیست تصرف کردن در انفال [illegible] امام [illegible]
حضور امام مگر باذن او و اما در حال غیبت امام پس مذهب اصحاب ما در زمینهای موات [illegible]
[illegible] شده و ظاهر جمعی از ایشان اینست که همه انفال مباح است از برای شیعیان [illegible]
غیبت و ظاهر اینست که [illegible] شرط [illegible] و [illegible] بعضی فقرا [illegible]
و این احوط است و بیان آن در کتاب میراث [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible] و [illegible] ظاهر جواز [illegible]
[illegible] امام [illegible] و اما حکم خمس در حال غیبت
[illegible] **مبحث سیم** مشهور میان علما اینست که مناکح و مساکن و متاجر از انفال
[illegible] خمس [illegible] واجب میشود از برای شیعیان [illegible] حلال شده بلکه جمعی
[illegible] مناکح [illegible] اجماع کرده اند بلکه [illegible] باجماع [illegible] مناکح در حال غیبت و حضور
[illegible] گفته اند که امام حصه خود [illegible] حلال کرده [illegible]
[illegible] خود [illegible] بعضی گفته اند [illegible] حلال

از برای شیعه در حال غیبت امام علیه السلام او جمعی آنکه مباح کرده حال حقوق را حلال نموده و ابیحای
غیر آن دانسته که علمای متاخرین در مسالک و متاجر هم در حال غیبت حلال است و از بعضی علما نقل شده
صحیح بخمس را برداشتن نکرده و بعضی علما تخصیص داده اند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مبحث چهارم

[illegible]

علما آنست که حصهٔ سادات را که نصف خمس است باید به ایشان داد و نصف دیگر که حصهٔ امام است
در آن خلاف کرده‌اند بعضی واجب دانسته‌اند که آنرا نگاه دارند تا وقت ظهور و بعضی گفته‌اند صرف او در
سادات و اکثر ایشان گفته‌اند مختار است مالک میان اینکه دفن کند یا ضبط و وصیت عمل کند یا بسادات
بدهد و ظاهر بسیاری از ایشان آنست که آخری بهتر از آن دو تای دیگر است و ظاهر بعضی اینست که واجب
معین است صرف بسادات بدهد و ظاهر بعضی اینست که بصلحا و فقرای شیعه هم میتوان داد و جماعتی از
محققین تا مابین قید کرده‌اند جواز دادن حصهٔ امام را بسادات بقید آنکه باید بر سبیل تتمه هرچه بعضی آنکه هرگاه
حصهٔ خود ایشان تمام نشود سالانه تتمهٔ مؤنهٔ ایشان را از حصهٔ امام میدهند و اظهر در نظر حقیر
جایز است صرف کردن تمامی بفقرای شیعه هم چنانکه شیخ مفید در رسالهٔ عزیه بآن قایل شده است
و علامه و محقق و عامه متاخرین از ایشان و اظهر اینست که بعنوان وجوب است بنحوی که ظاهر مفید و جماعتی است
اما در حصهٔ خود سادات پس حکم او واضح است و اما در حصهٔ امام پس بجهت آنکه میتوان قطع کرد از تتبع
سیرت و آثار ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم اهتمام ایشان در امداد و اعانت فقرا و ضعفا و ایثار دیگران
بر خود خصوصا ذریه و اقربای خود و وصیت کردن ایشان در امداد اولاد و ورثه و احسان کردن
بایشان با اینکه راضی نیستند بصرف کردن مال ایشان در فقرا بتخصیص در این اوقات که احتیاج
بآن بسیار است و ضبط کردن و نگاه داشتن در این زمانها غالبا موجب تلف و ضایع شدن است
در اندک زمانی خصوصا آنکه نگاه داشتن تا زمان ظهور ایشان و همچنین دفن کردن در این وقت
در این زمانها بسیار قبیح است باقی ماندن تمام این مالها تا جناب صاحب الامر و اما قول بسقوط خمس و عفو از
جمیع پس آن در نهایت دوری است از صواب چنانکه پیش بیان کردیم خلاصه اینکه با وجود
اینکه گفتیم و با ملاحظهٔ اینکه در حدیث معتبر وارد شده که بر امام لازم است که هرگاه حصهٔ
فقرای سادات ناقص باشد از مؤنهٔ ایشان از حصهٔ خود تمام کند و هرگاه فاضل داشته باشند
جایز است که خود متصرف شود و مشهور علما بآن عمل کرده‌اند و تلقی بقبول کرده‌اند تا جائی که
در اینکه

ارا آنکه کسی میخواهد بسادات بدهد صاحب خمس یا حاکم شرع از فقرای سادات وارد علیهم خمس و با اینها میکند و هیچ متعرض نشده
الی حالیکه مخیر کرده‌اند حصهٔ امام را بسادات بدهد یا نگاه دارد الی آخر و فقیه عادل متصرف شود یا بسادات
[illegible] اگر بکلیه خود بدهد صرف کنند من خود ادعا بطلب [illegible] و در آنچه جماعت علما میان
و ظاهر مفید در رسالهٔ غریه عدم وجوب است و از شهید رحمه الله در کتاب دروس ظاهر میشود که او دفن
فقیه مالک را داده کافی باشد دیگر حاجت بحاکم شرع نیست و ظاهر آنست که احوط آنست که
شود باید مجتهد عادل متصرف شود هرگاه ممکن شود و دفن حاکمی که مالک بدهد و هرگاه از هم ممکن نشود
اذن عام بدهد مالک با این شخص هم و فقیه عادل [illegible] عالم قرار کرفت حصهٔ امام بدهد فقرا و اما اگر
مالک بدون اذن ممکن باشد عمل است اما هرگاه بسبب ممکن شود و امر دایر شود مابین اینکه یا بسادات داده
یا بماند و تلف شود پس مالک خود میتواند داد و اگر بآن اضطراب بعضی از طلبه علوم و عدول مومنان
باشد بهتر است والله العالم بحقایق احکامه و اولیائه الکرام علیهم السلام باب چهارم در بیان احکام
و آداب صدقه مستحب است مبحث اول پیش از این دانستی که حق مالی واجب باشد غیر خمس و زکوة خمس
و بدانکه کفارات و اجب میشود بنذر و نذر و شبه نذر و کفارات و ایمه در جای خود مذکور میشود و گفتگو حق
و صدقه و غیره و بیان او و صدقات شرعی و غیره میکنند و مستحب است تصدق کردن بقدر
مقدور و باید بسیار داد آنچه در ایام و اوقات خصوصا بفقرا و خویشان و بامداد و شب و در برابر
محرومان دین داری و در صدقه برکت و رفع بلاها هم بجهت دفع آنها و اول رفع تنگی و دفع شرانگیز
اول صدقه بجهت رفع شر ایشان باید کرد و نیت قصد [illegible] و از اینکه بدست خود بدهد بدون بلای
در دادن صدقه بجای تصدق کردن از برای اولیا و اینکه بدرستی که ایشان بهتر و بدهند و تر سعود او
بر عیال خود را عظیم صدقه است و اینکه اول ایشان و اطعام میشود در غیبت صدقه اهم از جمله تصدق کننده
که از بعد و اقارب فقیر آن صدقه کرده باشند و مستحب است که غیر از مستحق که به مصرف بکنند و انصاف
و مستحب است که خیر را و اقارب بجهت الکم [illegible] تصدق باید از باد صدقه بدنیت بد را بعضی

بر میآید که ایثار خوبست بعضی جمع مابین اینها نموده‌اند که ایثار در بر نفس خود میکند نه بر عیال خود و عملی
حمل کرد این بر آنچه ایشان بخوبی بدانند که صبر کنند و اضطرار و احتیاج باشد که خود محتاج باشد
در آن بعضی مستحب است که هرگاه قریب بگذر خویش باشد اهل ثروت دارد و مکروه است که بر خدا نان محتاج را
تصدق کند مستحب است بر یاری دادن صدقه آنچه از هرگاه از فضل الله که دفع بلا کرد الله که غرض
صحیح داشته باشد مثل اینکه دیگران را ترغیب کنند بجهت نوع اهتمام در ترک مواسات سواری است و وجود دادن
الفتوح او بسوال دادن ولکن نظر کرده‌اند که پنهان مستحب است تصدق در نزد مستحق اما اگر باب دادن نداشته باشد
ساده بیچاره بار نفرستد از آنها بدهد در جواب احتیاج دارد و مکروه است سوال کردن بکسی که در او سوال
بر خود الله نه بعد اینکه در الزام تقدیم مراد امیکنند و مکروه است اظهار احتیاج و تقاضا تنهای خود اگر تعطل
شد بسوال دیگر مکروه است و مکروه است رد سائل و احادیث بسیار در این مطلب ذکر و وارد است و ذکر آنها
و ذکر فضایل صدقه در این کتاب نمیگنجد مبحث دویم پیش از این دانستی که تصدقات مستحبه را بر بنی هاشم داد
و حکم بر ایشان حرام است مگر اطعام در زکوة فطره و است مطلقا دادن تصدقات مستحبه بر ایشان افضل
و افضل صدقه در ایشان طیبه و احسان بر سادات عموما و بجای آن واجب است خاصه دادن اولاد دیگر
و تحیات تصدق بر ایشان و اهم حرمت دادن قرابت و جایز است تصدق فقیر دادن بیمه و نصاری و مجوسی
هر چند بیگانه باشند و بجای ایشان غیر از مخالفان اهل بیت علیهم السلام
شرط است در صدقه اینکه مشخص و معلوم باشد در حالی که بجای آن باشد مثل اطفال و دیوانه و کیسه قبول
هر چند ملفوظ نباشد و مجوسی دادن کافی است و اینکه قبض کرده باشد و وجه عمل رضا و نیت قربت بهم رسد
باشد و بدون این صدقه متحقق نمیشود و جایز نیست رجوع کردن در صدقه بعد از آنکه قبض کرده باشد
اما قبل از قبض میتواند رجوع کرد بعض از علما گفته‌اند که بعضی جایز دانسته‌اند
در تصدق و در جائیکه میتوان باز پس گرفت مثل زکوه و تصدق بغیر از هم و اشهر آنست که مباح
و مشهور قول اول است و در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که تصدق بکنند و بعد از آن خود
کند

کسی در آن تصدق مثل کسی است که قی کند و بعد از آن عود کند یعنی خود آنرا بخورد و تمت الکتاب الزکوة
والحمد لله وحده و صلواته علی الملک الوهاب
۴۴۴۴

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الصوم من مرشد العوام
الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اولیائه محمد و آله اجمعین اما بعد کتابیست در مسائل روزه و مشتمل بر چند
باب میشود باب اول در فضیلت و ثواب روزه و حکمت در تکلیف آن و در آن چند مطلب است
مطلب اول بدانکه روزه از جملهٔ اهم عبادات و افضل طاعات است و از جملهٔ چیزهایی است که بنای
اسلام بر آن میباشد و سپریست از برای آتش جهنم و دور میکند شیطان را از او از مشرق تا مغرب
و دور او را بسیاه میکند و هر چیزی زکوتی هست و زکوة بدن روزه است و روزه دار در حکم عبادت
کننده است هر چند در فراش خود خوابیده باشد مادامیکه غیبت مسلمانی نکرده باشد و باعث آنست
که ساعات عمر کم میشود و حق تعالی برای او میدهد از آتش و اطعام میکند او را از طیبات بهشت مجموع اینها
از احادیث مستفاد میشود و در حدیث قدسی است که حق تعالی فرموده است که روزه از برای منست من جزای او
میدهم و جملهٔ ضرب المثل است بجهت آنکه چند چیز است مجموعهٔ آنها در عبادات جمع نشده زیرا که موجب ترک
شهوات و لذات میشود و قریب باوقات شدن بملک و الحاق از مرتبهٔ حیوانات و باعث صفای عقل
و ذکر میشود و موجب زیادتی معرفت و خوف است تعالی که مراد مطلع نمیشود و اخلاص نیت در آن
کامل میشود و بهرهٔ داشتن روزه باعث خلاصی از غضب الهی میشود و باعث دعای ملائکه میشود
از برای او و دعای ملائکه رد نمیشود چنانکه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که هرگاه کسی واقع
شد بدسالی و بجهت روزه بگیرد باعث نجات او میشود زیرا که مراد به صبر در آیهٔ شریفه واستعینوا
بالصبر والصلوة روزه است چنانکه از آنحضرت روایت شده مطلب دوم بدانکه از احادیث ائمه
علیهم السلام مستفاد میشود که علت در تکلیف بروزه اینست که غنی و فقیر مساوی شوند غنی مزهٔ گرسنگی

و [illegible] را ببخشد و رحم کند بر فقیر و از جواب آنچه بخاطر بیاورد و در خدا [illegible] روز [illegible] در [illegible]
از روز [illegible] و فطرها **مطلب سیم** بدانکه افضل افراد روزه روزه ماه مبارک رمضان است
و احادیث در فضیلت آن ماه بسیار است و بعض از آنها مذکور است که آن ماه بزرگ بهترین ماهها است
و در آن شب قدر است که عبادت آن بهتر از عبادت هزار ماه است و در آن ماه درهای جهنم بسته میشود
و درهای بهشت گشوده میشود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در یابد این ماه را و امرزیده نشود
خدا او را دور گرداند و کسیکه والدین خود را ترک کند و امرزیده نشود خدا او را دور گرداند و کسیکه مرا
[illegible] صلوات [illegible] خدا او را [illegible] و در حدیث دیگر است
[illegible] ثواب [illegible] و در حدیث دیگر است
[illegible] که روزه بدارد [illegible] زبان خود را [illegible] نگاه بدارد [illegible]
[illegible] و [illegible] شفاعت کند
[illegible] **باب دوم**
در [illegible] **مطلب اول** بدانکه صوم در اصطلاح اهل
شرع [illegible] عبارتست از [illegible] امور چندیکه ذکر آنها را بعد خواهیم کرد
از اکل و شرب و جماع و غیر اینها [illegible] از صبح تا
[illegible] هر مکلف بداند [illegible] باید ترک [illegible] روزه
چیز است [illegible] ترک [illegible] بکند چون این چیزها بعضی اجماعی علما است و بعضی خلافیست پس هر کسی
[illegible] بداند که [illegible] ترک [illegible]
قربة الی الله [illegible] اجماعی است و [illegible] خلافیست [illegible]
هم [illegible] قربة الی الله [illegible] در [illegible]
[illegible] باید بداند که کدام را واجب [illegible] ترک [illegible] و کدام [illegible]

[illegible] نیت [illegible] شرط صحت روزه است نه جزو آن **مطلب دوم** [illegible] کتاب طهارت
و صلوة [illegible] و اینکه [illegible] فعل معینی است قربة الی الله و اینکه [illegible]
[illegible] نیت [illegible] باعث بر فعل است [illegible]
[illegible] روزه در نظر معینی است و [illegible] از [illegible]
[illegible] واجب و ندب و غیر آن [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] فردا روزه میگیرم برای خدا [illegible]
و اما اگر شخص [illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible]
[illegible] فردا روزه بگیرد باید تعیین کند که کدام است [illegible]
تعیین [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] روزه رمضان [illegible] واجب [illegible]
قصد [illegible] روزه میگیرم قربة الی الله و این [illegible] ماه [illegible] و قصد
[illegible] رمضان [illegible] قصد روزه رمضان [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] روزه [illegible] شعبان [illegible]
[illegible] شعبان [illegible] رمضان [illegible]
و تعیین باید قصد کند [illegible] روزه [illegible] و عدم قصد رمضان [illegible]
[illegible] تعیین نیت
[illegible] قصد تعیین است و [illegible]
[illegible] تعیین [illegible] روزه بگیرد [illegible]
[illegible] رمضان [illegible]

و دیگر وقت [illegible] نیت [illegible] معینی است و [illegible] تعیین نیت
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] تعیین [illegible]
در خصوص روزه [illegible] قصد تعیین [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] باید قصد تعیین بکند و الا
[illegible] **مطلب سیم** بدانکه تحقیق اینست که وقت نیت روزه [illegible] صبح صادق است [illegible]
[illegible] صبح [illegible] خلاف [illegible]
و اما بنابر مختار متاخرین [illegible] نیت [illegible]
[illegible] وقت دخول صبح است [illegible] روزه [illegible]
[illegible] نیت [illegible]
[illegible] صبح [illegible] نیت [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] نیت [illegible]
[illegible] متاخرین [illegible]
[illegible] نیت [illegible] صبح [illegible]
روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] نیت [illegible]
[illegible] نیت [illegible]
[illegible] روزه واجب معینی است [illegible] در حال [illegible]

[illegible] روزه [illegible]
[illegible] وقت نیت [illegible]
[illegible]
[illegible] روزه [illegible] نیت کند [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] نیت [illegible]
روزه [illegible] نیت [illegible]
[illegible] نیت [illegible] روزه [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] ثواب روزه تمام [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه تمام [illegible]
[illegible] روزه تمام [illegible] نیت [illegible]
[illegible]
[illegible] رمضان نیت روزه رمضان [illegible] نیت [illegible] ماه رمضان [illegible]
و روزه [illegible]
[illegible] این ماه رمضان [illegible] ماه شعبان [illegible] شعبان [illegible] روزه [illegible]
اول ماه [illegible] روزه [illegible]
[illegible] نیت [illegible]

کفته است که جایز است تقدیم نیت ماه رمضان چند روز قبل از ماه رمضان و اکتفا بهمان نیت میتوان کرد
هر گاه عارض نشود او را سهوی یا بیهوشی یا خواب در وقت دخول ماه و اما هر گاه بخواطرش آید پس
واجب است تجدید نیت و متاخرین علما منع کرده اند از کفایت تقدیم مطلقا و در خصوص صورت
بخواطرش آید علامه و شهید دعوی اجماع کرده اند بر بطلان روزه با عدم تجدید نیت و ظاهر
کلام [illegible]

[illegible]

مطلب چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلب ششم [illegible]

[illegible]

مطلب پنجم [illegible]

[illegible]

فعل

یا نه بلکه محض تمرین است و اقوی آنست که شرعیت بمعنی مطلوب شارع است پس مستحب خواهد بود حتی
اداء تو ثواب عمل خواهد بود که و مراد تمرین و آداب داشتن طفل است در عبادات تا عادت کند و بعد از
بلوغ بر او آسان باشد و بنا بر مختار ما هر گاه طفل در ماه رمضان نیت روزه بکند و ترک مفطرات بکند
و پیش از ظهر بالغ شود تجدید نیت میکند روزه او صحیح است بخلاف بعد ظهر و بر قول او هم صحیح است
و از جمله ثمرات نزاع درین مسئله آنست که هر گاه طفل وضو بسازد و بعد از وضو بالغ شود با آن
وضو میتواند نماز کرد بنا بر مختار ما و همچنین هر گاه کسی نذر بکند که چیزی بدهد بکسی که عبادات
شرعیه بکند یا فعل مندوب بجا بیاورد بآن کسی بدهد بخلاف آخر و همچنین اگر عبادات
ممیز مترتب شرعیه واجب میشود بنا بر مختار مترتب نیست هم میشود بر آن ثمرات مترتب
میشود مثل اینکه نذر بکند چیزی بکسی بدهد که نماز صبح میکند و بعضی گفته اند بنا بر قول او هم
هم مترتب صحت میشود و آن بعید است و بهر حال از تمتع اختیار و هست کل مترتب مثل محتسب اذان صبح
و جواز امامت و انعقاد جماعت با او و مجزی بودن حج او هر گاه بالغ شود پیش از مشعر الحرام و امثال
اینها و علی ای تقدیر از ادله حال و فتوی علما هم میرسد شرعی بودن و صحیح بودن عبادت ممیز

باب دویم

در بیان اموری که روزه دار باید از آنها اجتناب کند و در آن چند مطلب است

مطلب اول واجبست ترک خوردن و آشامیدن از طلوع صبح صادق تا غروب و اشکالی
در اکل و شرب معتاد از ماکول و مشروب معتاد نیست مثل اینکه نان و آب را بطریق متعارف
بخورد و بیاشامد و اما ماکول و مشروب غیر معتاد یعنی آنچه عادت جاری نشده است بخوردن
و آشامیدن آن مثل سنگ ریزه و خاک و شیره که از درخت بیرون میاید پس آن هم مبطل روزه است
و واجبست امساک از آن بنا بر مشهور و اقوی و جمعی کثیر از علما دعوی اجماع نیز بر آن کرده اند
و ازین نقل خلاف شده و بعضی از بعض کتب بنظر رسیده و آن ضعیف است و اما اکل و شرب
غیر متعارف هر چند ماکول و مشروب متعارف باشد مثل فرو بردن بقیه غذا که در بین دندانها

باشد

باشد پس آن نیز مبطل روزه است و ظاهرا خلافی درین نیست و ظاهر علما هم در مستثنی و بقای آن
آنست که اجماعی باشد و بدانکه در خصوص فرو بردن غذائی که در میان دندان است میان بعضی
متاخرین تاملی در مبطل بودن آن کرده اند هر چند عمدا باشد و این ضعیف است بلکه اقوی
قول مشهور علما است که موجب قضا و کفاره است و اما هر گاه عمدا نباشد پس اظهر آنست که مطلقا
برو چیزی نیست و تفصیلی که بعضی گفته اند که اگر تقصیر کرده است در خلال کردن واجبست قضا
و اگر تقصیر نکرده برو چیزی نیست و اما جاییدن مثل مصطکی و کندر و طعمی که متغیر میکند
پس اگر جزئی از اجزای آن بحلق برود عمدا موجب قضا و کفاره میشود و اگر نشود اقوی و اظهر عدم بطلان
روزه است هر چند طعم آب دهان متغیر شود و فرو برد عمدا و احوط آنست که در صورت تغیر طعم دهان اجتناب
کنند بلکه احتیاط آنست که مطلقا [illegible] و اما فرو بردن آب دهان بر طریق عادت پس آن مبطل روزه نیست اجماعا
و هر گاه در دهان جمع کند و فرو برد ظاهر آنست که در آن نیز خلاف نباشد و مبطل نیست و خلاف از شیخ
نقل شده است اما هر گاه از دهان بیرون آید و بعد از آن فرو برد پس اصحاب گفته اند که مبطل است
بلکه اجماع [illegible] که اگر مخلوط بحرام باشد چون آن را نمی دانند بحرمت آن [illegible] و تغیر برد لیل آن [illegible]
مگر اینکه آنرا از خبائث شمرده باشند و ظاهر آنست که این معنی صادق نمی آید در صورتی که مثل سنگ ریزه
و انگشتری [illegible] در دهان داشته باشد و بعد از بیرون آوردن باز در دهان گذارد [illegible]
دهان را فرو برد بجهت آنکه صادق نیست بر آن اکل و شرب و آب دهان غیر هم هر گاه از خارج بگیرد و فرو
برد مبطل است [illegible] که اگر کسی [illegible] در دهان [illegible]
بیرون آید [illegible] و همچنین [illegible] بسبب [illegible] دهان [illegible]
زبان [illegible] فرو برد اظهر آنست که هر گاه [illegible] اختیار [illegible] فرو [illegible] مبطل باشد
با عدم علم [illegible] حکم [illegible] بطلان [illegible] دلالت [illegible] بر صورت [illegible]
بلکه دلالت [illegible] بر عدم [illegible] بطلان [illegible] و انع [illegible] نیست [illegible] گردد [illegible]

و خدنگ بلکه مستحب است و بلکه نیست بمکیدن انگشتری از برای رفع تشنگی و غیر آن و هم جاییدن طعام
از برای طفل و امثال آن و نان در حلق کبک و مرغ کردن در میان دهان و هم چشیدن و مزه کردن شیء و امثال آن تا آنکه
عمدا چیزی فرو نبرد و از جمله اینها امور بدون ضرورت مکروه باشد و بعضی گفته اند بدون ضرورت
حرام است و مفطر بظاهر بعضی اخبار را داد احتمال است بر کراهت و هر گاه این کارها کرده بی اختیار
بحلق او فرو رفت روزه او باطل نمیشود و بعضی گفته اند هر گاه بدون ضرورت طعم باشد و بحلق
او فرو رود بی اختیار قضا بر او لازم است و اما هر گاه برای غرض صحیح است بر او قضا نیست و اول
اقوی است بدانکه اظهر و اقوی جواز مضمضه کردن است از برای روزه دار هر چند از برای غیر وضو باشد
و هر چند از برای خنک شدن باشد و لیکن افضل ترک آنست در غیر وضو و در وضو نیز مبالغه و
تکرار نکند و مستحب است که بعد از مضمضه سه مرتبه آب دهان را بیندازد و هر گاه کسی مضمضه بکند و آب
بحلق فرو رود پس اگر عمدا بکند روزه او باطل است و موجب قضا و کفاره است و اگر عمدا نباشد
پس اگر در وضوی نماز واجب باشد بر او چیزی لازم نیست و اما هر گاه در وضوی نافله باشد پس اظهر آنست
که قضا لازم نمیشود و اما هر گاه مضمضه کند بعنوان عبث و لغو یا خنک شدن یا گرد و آب بحلق او رفت
پس روزه او باطل میشود و قضا بر او لازم است و اما هر گاه از برای علاج یا از برای [illegible] است بکند پس
اظهر آنست که مثل مضمضه از برای نماز واجب است و بعضی مضمضه بعد از چیز خوردن را هم باین ملحق کرده اند
و آن مشکل است و اما هر گاه چیزی در دهان بگذارد مثل عقیق یا دانه دیگر بجهت غرض صحیح و بحلق او برود
بی اختیار بر او چیزی نیست و اگر بعنوان عبث باشد محتمل است که بر او قضا باشد و اما استنشاق پس
اظهر آنست که هر گاه بسبب آن آب داخل حلق شود بر او چیزی نباشد در هیچ حال بلکه بعضی
گفته اند که هر گاه عمدا از راه دماغ آب را داخل حلق کند حرمت هم ندانسته باشد
و اما فرو بردن بلغم پس در آن دو قول است اول آنست که آن بلغمی که از حلق و سینه بیرون میکند جایز است
فرو بردن آن و احتیاط آنست که از دهن بیرون آمده باشد و اما بلغمی که از مغز فرود میآید جایز نیست فرو

بردن

بردن آن هر چند بفضای دهان هم نرسد و هم آنست که هر گاه آب بفضای دهن نرسیده میتوان فرو برد
و در فضای دهن که آمد نمیتوان فرو برد و فرق میان این دو قسم بلغم نیست و قول سیم آنست که
هر دو قسم را میتوان فرو برد و اما بعد از دهان بیرون بیاید حرام است و این قول اقوی است و هر گاه بلغم
از دهان بیرون آید و بعد از آن فرو برد پس آن موجب قضا و کفاره است و بعضی گفته اند که
کفاره بر او لازم است بنا بر اینکه خوردن بلغم حرام است در افطار بحرام کفاره جمع لازم است و این قول
ضعیف است **مطلب دویم** واجبست ترک جماع کردن در قبل زن و جماع مبطل روزه است
و همچنین در دبر او بنا بر مشهور و اظهر بلکه خلافی در ظاهر نیست الا آنکه از شیخ در مبسوط ذکر کرده
[illegible] خلاف بر خلاف آن و همچنین ابن حمزه و علامه
ایضا [illegible] روزه مرد باین [illegible] باطل میشود [illegible] و مشهور است [illegible] و اظهر آنست
مرد نیز [illegible] روزه [illegible] است و بعض [illegible] غسل کند [illegible] اگر قائل شویم بوجوب
غسل [illegible] و اقوی وجوب غسل [illegible]
و اظهر فساد روزه است [illegible] از غیر این جهت نیز و اظهر آنست که حکم موطوء نیز حکم واطی باشد و اما وطی
در فرج حیوانات پس ظاهر آنست که [illegible] بطلان روزه است بسبب آن [illegible]
باشد و علما گفته اند فرقی نیست در اینکه موطوء زنده باشد یا مرده و اینها هم [illegible] شده است
و انزال [illegible] باشد و اما اگر انزال [illegible] فساد روزه

مطلب سیم خلاف کرده اند در اینکه دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام عمدا
مفسد روزه است یا نه بعد از آنکه اتفاق کرده اند در اینکه مطلق دروغ گفتن مبطل روزه نیست
هر چند حرام است و متقدمین قائلند که مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره است و جمعی
دعوی اجماع بر این کرده اند و اخبار بسیار هم دلالت دارد بر اینکه روزه را باطل میکند و [illegible]
و اکثر متاخرین قائلند بعدم بطلان و بعضی از ایشان قائلند بوجوب قضا [illegible] و اقوی قول اول است

دیگر آنکه مراد از دروغ مذکور آنست که بداند که دروغ است و نسبت آن را به مجتهد بخدا و یا رسول یا ائمه عم
پس هرگاه اعتقاد راست بودن داشته باشد نسبت بدهد و در واقع راست باشد هم بجای
حکم افطار بعمد داشته والا هرگاه اعتقاد راست بودن داشته باشد و در واقع خلاف واقع باشد
پس آیا معلوم نیست که مبطل باشد هر چند تحقیق این باشد که معنی کذب عدم مطابقه واقع است
پس بعضی علما گفته اند که این بابت تعرض دادن بر مسائل دینیه بر خلاف واقع و ما میکنیم اگر
مراد او اینست که بادروغ بگوید و میداند که خلاف واقع است و نسبت میدهد پس امر چنانست که
گفته است والا پس حکم به بطلان مشکل است و بعضی مثل علامه و غیر در کتاب منتهی و بعضی فتوی
میدهند بجهة آنکه اعتقاد ندارند با آنکه خلاف واقع است نسبت بخدا میدهد و جهة
نهایت امر اینست که اعتقاد صدق و مطابقه واقع را هم ندارد واما اگر اسناد بخدا و رسول
نمیدهد و بجای تکلیف بدروغ نماز خیانت است و روزه چنانست و امثال آن پس خالی از اشکال نیست
نماید او روزه دادن بیشتر است بلکه ظاهر آنست که از عدم افساد بیشتر است مطلب چهارم مذهب
اکثر متقدمین اینست که ارتماس مبطل روزه است و موجب قضا و کفاره و جمعی برآنند که
اجماع کرده اند و بعضی گفته اند که موجب قضا است و کفاره ندارد و جمعی گفته اند که حرام است لکن مفسد
روزه نیست و بعضی مکروه دانسته اند و اقوی قول اولست و مراد از ارتماس بجای جمعی
گفته اند اینست که سر را فرو برد در آب هر چند بدن بیرون باشد از آب و احوط بلکه اظهر
اینست که بنا بر این باشد و بعضی اعتبار کرده اند فرو رفتن اینکه سر را در دفعه واحده فرو
فرو برد و دلیل این واضح نیست بلکه ارتماس بر صورت فرو بردن بتدریج هم حاصل
میشود اگر کسی در زیر آب فرو نشسته که آب از او بلند نرود یا جمع علما هم اقرار بدارند و از آنکه
برای مادق غلیا ایدرا و اگر سر را فرو برد در آب که همه جای محل رسیدن بر هاشم سر بیرون باشد
یا بعضی از منافذ سر مثل چشم یا گوش بیرون باشد محل اشکال است و اصل مقتضی عدم

افساد الله

افساد است و ظاهر اینست که فرق میان روزه واجب و سنت نیست در حکم پس بنا بر قول بحرمت
شهادر روزه سنت هم حرام خواهد بود هر گاه بخواهد روزه را نگاه دارد و بدانکه بعضی گفته اند که
بنا بر قول بتحریم ارتماس غسل از جمله ثمرات آن غسل ارتماسی است چون منهی متعلق بجزء عبادت شده
و این سخنی در نظر حقیر تمام نیست و دلیل بر بطلان غسل در فسخ نیست علم از علم بهمان حصول عقوبت و نقض کلام است
مطلب پنجم اکثر علما گفته اند که رسانیدن غبار بحلق عمدا مفسد روزه است هر چند بابی گفته
مفسد است اما ایشان در جائیکه مرتکب غبار غلیظ بحلق بدون اضطرار و الا بعضی دعوای اجماع بر این
نیز نموده حد تحریم غلیظ منقوط است و اکثر علما مقید کرده اند غبار را بغلیظ و ارمه
باید آن استدلال کرده اند پس قید غلیظ و اکثر مراد این اینست که هر گاه از آن غبار جزئی در حلق
احساس نشود ضرر ندارد و فرق است اگر مراد این باشد که هر چند از آن غبار بحلق جمع شود که به تصریح
برسد لا اینکه هم ضرر ندارد خالی از اشکال نیست و فرق میان غبار حلال و حرام نیست مثل آرد
و خاک و اکثر علما علاوه بر مبطل بودن روزه کفاره هم میدانند و بعضی تنها قضا گفته اند
و مستند ایشان روایتی است مشتمل است بر کفاره و مطلق طرد وجوب کفاره است و بعضی از تصریح
دور غلیظ را هم ملحق کرده اند بغبار غلیظ و این احوط است و بدانکه غالبا در فصل ماه
ماه مبارک رمضان اتفاق می افتد که دخانی بحلق میرسد و ظاهر آن است که آن را ترک کند
نمیتوانند که دخان در شب هم مستلزم حرج عظیم است دخانی دخان و دماغ و اگر لزوم
ترک حرج عظیم چندان نشود پس ظاهر اینست که تا قدری محافظت کند از رسانیدن
دخان و دماغ حرج باشد هر گاه چیزی داخل حلق شود ضرر نباشد مطلب ششم معروف
و مشهور در مذهب علما اینست که هر گاه کسی عمدا بجنابت باقی بماند تا صبح روزه او باطل است
و قضا و کفاره بر او واجب است و قول ابن بابویه بعدم بطلان ضعیف است و احادیثی که دلالت
بر آن دارد محمول بر تقیه است و قول ابن عقیل بوجوب قضا نیز ضعیف است و احتمال صحیح

لیکن اجماعات منقوله دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر کلام علما اینست که این حکم در هر روزه
واجب ثابت باشد لکن اکثر احادیث در ماه رمضان وارد شده و بابی سبب علامه در محقق
تردد کرده اند در تعمیم و اظهر اینست که قضای روزه رمضان حکم رمضان دارد در بطلان روزه و ظاهر
اینست که هر گاه کسی سهوا صبح کند جنب با احتلام شده باشد و نفهمیده تا صبح شد اگر در قضای روزه
رمضان باشد نمیتواند که روزه را بگیرد و بعضی احتمال داده که اگر وقت قضای روزه تنگ شده باشد میتواند
لیکن صبح کند جنب نشود این است و روزه دیگر خواهد بود حکم با وجود احتیاط واجب
پس حکم به بطلان از محل اشکال است احوط اینست که عمدا بجنابت نماند در غیر رمضان و احوط
در غیر رمضان ترک نکند روزه را و روز دیگر را بگیرد و در جائیکه واجب باشد قضا کند و اما
روزه سنت پس قرب بتحقیق است که جایز است هر چند عمدا باقی باشد و این احکام غسل جنابت
اما حیض پس مذهب جمعی از علما اینست که هر گاه حایض در شب از حیض پاک شود واجبست که قبل
از صبح غسل کند اگر عمدا ترک کند روزه او باطل میشود و بعضی گفته اند باطل نمیشود و بعضی توقف
کرده اند و اقوی قول اول است و ظاهر اینست که کفاره هم بر او واجب است و ظاهر اینست که حکم
رمضان است چنانکه مورد روایت است در این وارد شده و دلیل در غیر آن ثابت نیست و اظهر اینست
که حکم نفاس هم حکم حیض است چنانکه از ادله ظاهر میآید حکم اینست و جمعی از علما اختیار
کرده اند و اما غسل مستحاضه پس بخواهد آمد بقول با دلیل احتیاط واجب آن کند این که
روزه بلکه بعضی تصریح کرده اند بعدم آن و اما غسل استحاضه پس مشهور میان علما اینست که باطل شود روزه
او با اخلال بغسل نهار که بر او واجب است و لیکن اشکال دارد و اینکه ایا مبطل است ترک جمیع غسلها
یا بعضی از آنها و این با ترک منضمات مثل وضو که باید از برای نماز بجا آورد و یا باز کند
پنبه را است و کلام علما در این اختلاف شده است و نهایت مشهور آنست که
هر گاه ترک کند غسلها را که بر او شده روزه او باطل است و هر گاه بعضی را ترک کند

پس ظاهر اینست که بغیر طهارت بسر شود ظهر روزه باطل نمیشود یعنی غسل صبح و ظهر و عصر
خواهد بود چنانچه غسل مغرب و عشاء با غسل صبح روزه مدخلیت دارد و اما غسل شب آینده
در اینجا در غسل حیض اینست که نهار و اما صحت روزه مدار صوم و اما غسل شب آینده
جنب ای در مجدد صحت روزه ندارد و اما غسل جنب که گفتیم بیوتات صحت روزه است
در صحت روزه شرط باشد و اینکه مدخلیت صحت روزه صبح در جنب باشد
از استمنا شده غسل را که از استحاضه کرده باشد و علما اینست که غسل حیض در صبح پس از صبح
بلکه است که باید غسل بکار است شرط صحت روزه است پس در این
و این غسل اگر ماند تا صبح واقع شود تاخیر کند در صحت روزه اشکال است
که گذشته و اما آنکه گفتیم معلوم شد هر گاه زن منی شود از ... صبح با ...
بر او واجب نیست روزه ... احکام جایز ...
شد محرم ماه رمضان و در عراق ... است ...
اول اینکه هر گاه جنب ... واجب است تیمم بر او
باشد ... واجب است اینکه هر گاه عمدا ترک کند قضا و کفاره بر او
واجب است و بنا بر قول بر خلاف ... واجب است تیمم ... باید و چون
اینست که حکم تیمم ... تیمم حاصل شود ... غسل کردن پس هر گاه
... تیمم کند
... تیمم لازم باشد قضا
و کفاره ... دلالت میکند بر اینکه مانند
بجنابت ... تیمم ... از جنابت
او اینست که از جماع یا احتلام در اول امر حاصل شود بهر حال حکم بوجوب قضا مشکل است بر وجوب

کی را بغسل بر دارد ظاهر آنست که ترک نیم نکند و اگر کرده باشد قضای آن روزه برو لازم نیست

دوم بر آنکه تعمد بقا بر جنابت تا صبح [illegible] بعزم [illegible]

جنابت باشد تا صبح و بیدار باشد [illegible] که جنابت است تا صبح دوم اینکه با وجود این عزم

بخوابد خواه غافل از جنابت شده باشد خواه بیدار [illegible] تعمد بقا بر جنابت

باشد سیم تردد دارد در غسل بکند [illegible] تا صبح خواه بیدار باشد تا صبح یا بخوابد

اما هرگاه غافل شود از جنابت یا از مطلق غسل یا از غسل کردن پیش از صبح یا اینکه جنب

شب روزه است پس حکم بوجوب قضا در آن مشکل است [illegible]

مسئله [illegible] سیم هرگاه جنب نیت غسل داشته باشد [illegible] بیدار

شود تا صبح [illegible] صحیح است [illegible]

در فقره ها یا بخواب و بیدار [illegible] نکرده باشد اما با تقیید باینکه تا آخر

کند غسل را تا اینکه [illegible] وقت [illegible] غسل کفایت داشته باشد پس اگر اینست

قضا بر او واجب باشد هر چند که عزم غسل [illegible] داشته باشد هر چند حکم بوجوب قضا هم

خالی از اشکال نیست و ظاهر [illegible]

[illegible]

از باب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعمل آورد بر جمعی گفته اند مراد قضا و کفاره لازم است و جمعی گفته اند قضا تنها واجب است و جمعی انزال
داخل حکم جاهل مسئله و تحقیق این است که هر گاه مقصر است در تحصیل مسئله مراد قضا و کفاره هر دو
لازم میشود و هر گاه مقصر نیست کفاره بر او نیست و لیکن نفس قضا مشکل است احوط بلکه اظهر آن است که باید
قضا کند [illegible] هر گاه کسی پیش از صبح بدون آنکه تفحص کند از حال صبح چیزی بخورد یا جماع کند
جایز است مراد مقصر نیست [illegible]

[illegible]

صم

باید نبند رخو عمل کند

نعنوان لبنان و چهارم واکراه و بهشت اخلال منشود بلکه نذر بر حاجت خیر با تعیین [illegible]

[illegible]

در توحید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین اما بعد چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم بن حسن الجیلانی که این چند کلمه‌ایست در اصول دین با ادله اجمالیه موافق فهم و طاقت عوام نوشته شد تا فایده آن شامل اکثر مردم باشد جناب اقدس الهی به این وسیله از گناهان این حقیر و سایر [illegible] بگذرد و در رحمت خود [illegible] این کتاب را والدین او نماید و این مشتمل است بر مقدمه و چند باب

مقدمه بدانکه اصول دین سه چیز است توحید و نبوت و معاد اما عدل و امامت پس اینها از اصول مذهب‌اند هر کس شک کند از سه چیز اول البته کافر و نجس است و ذبیحه او حلال نیست و سایر احکام کفر برو جاری است اما اگر اقرار به این سه داشته باشد و منکر عدل یا امامت باشد کافر نیست لیکن شیعه اثنا عشری نیست بلکه مخالف است از اهل حق و ... است و اینها را اصول دین میگویند بجهت آنکه اصل عبادت است از برای دانستن و هر چیزی که برای اصلی میگذارند مثل دیوار و ریشه درخت و امثال اینها و سایر عبادات و مسائل حلال و حرام فروع و بعد مثل دیوار و شاخ درخت که فرع‌اند پس اصل هر چیزی اگر برجا باشد فرع بر او قرار میگیرد و اگر اصل نباشد فرع را ثباتی نیست پس هر که اصول دین او صحیح باشد امید نجات از برای او هست هر چند فروع او خراب شود و اعمال او ناقص باشد هر چند بعد از آن مدتی بسیار در جهنم باشد و هر که اصول دین او خراب باشد فروع دین و اعمال او از طاعت و عبادات با او نفعی ندارد هر چند تمام شب و روز عبادت کند باب اول

در توحید است و او را سه فصل است فصل اول در اثبات صانع عالم و اینکه عالم را خداوندی هست و دلیل برای این مطلب بسیار است و آنچه به فهم عوام نزدیک باشد دو چیز است اول اینکه هر عاقلی که به چشم بصیرت نظر کند در عالم و آنچه در اوست از آسمانها و زمینها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه و حرکت شب و روز و نهادها و مختلف بودن آفتاب و ماه و انواع کواکب و آنچه در زمین است از جمادات و گیاهها و درختها و میوه‌ها و آنها و اختلاف چهار فصل و خلقت انسان از اعضا و جوارح و قوای ظاهره و باطنه و قوتهایی که هر یک [illegible] بدن میشود و غذا که به همه اعضا میرسد و سبب آنکه حامل میشود و گوشت و پوست بر اجزای بدن و اخلاط

ازان حاصل میشود و یقین میکنند که این خوب و منافع نیست و یقین میکنند که چنین امر منافعی باید کامل از هر
جهت بوده باشد و نقص و دروغ نباشد دوم اینکه هرگاه طفلی از اندرون خانه بیرون آید و یکی بعد دیگر
در خانه فلان چیز را میخواهند یا فلان واقعه را داده ظنی بصدق آن حاصل میشود و اگر بسیار آمدند این ظن
یقینی یا حاصل میشود و اگر اطفال باشند و بزرگتر صدق بیشتر ظاهر میشود و هم چنانکه هر چه بیشتر شود هرگاه
مردان خبر دهند به جای آنکه مردان بسیار خبر دهند پس هرگاه جمعیت کثیر خبر دهند بسیار اوقات مفید
یقین است خصوص هرگاه مردان خوب و راستگو باشند و حاکم باین عقل است و همچنین است در
اموری که مدرک آن عقل باشد هرگاه جمع کثیری که جمعیت ایشان بسیار باشد و هم خوب و راستگو
صاحب علم و فهم و زیرک و بی نیاز از دنیا متفق الرای هم گشتند نظر بعقل خود یقینی بصدق آنها حاصل میشود
پس چگونه از خبر دادن صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که بعضی از ایشان مثل نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله باشند یقین نمیشود و این معلوم است که از زمان حضرت آدم تا حال جمیع
پیغمبران و اوصیای ایشان و علما و حکما در هر عصری و زمانی همه گفته اند که عالم را خدائی هست یگانه متصف
بهمه کمالات و مبرا از عجز و نقص و عیب و با وجود عقل حکم میکنند بانکه ایشان اشتباه نکرده اند و دروغ
نگفته اند بلکه یقین میکنند که اینها حق و صدق است بلکه وجود صانع فطری است یعنی حق تعالی
خلقت انسان را چنان کرده که بالفطره یقین بوجود خدا داشته باشد بلکه حیوانات نیز این معنی را
فهمیده اند چنانکه از آثار و اخبار و روایات و علامات بسیار ظاهر میشود **فصل دوم** در کمال الوهیت آنچه
مشهور است اینست که خدا قادر و عالم و سمیع و بصیر و حی و مرید و کاره و متکلم و صادق و ازلی و ابدی است
اما قادر یعنی توانا است و هر کار را خواهد بکند میکند و هر چه را خواهد ترک کند میکند و در افعال خود
مجبور نیست مثل آتش نیست که نتواند نسوزاند و مجبور بر سوزانیدن باشد از هر چه خواهد بکند عاجز نباشد
و اگر حکمتش اقتضا کند چندین عالم دیگر میتواند خلق کند و مثل قبیح و ظلم را میتواند بکند اما از راه قبح
آن نمیکند و دلیل برای این معنی اینست که اگر قادر نباشد لازم میآید که عاجز باشد و محتاج باشد

بنود و صانع عالم کسی است که همه اینها از کسی باشد که خدا گوید شد چگونه عاجز میتواند بود و کی نفع
حاجت او را میتواند کرد و نقص که عیب باشد چگونه در عالم بنود خدا دانا است همه را و هیچ چیز از بنده
پنهان نیست آنچه شده و آنچه میشود و آنچه بود و هست و انکار او نمود و جزئی و کلی و همه ذرات همه اینها را او میداند و ظاهر است
و علم او ثابت بر همه چیز است و دلیل برین اینست که هرگاه ثابت شد که حق تعالی صانع عالم است و عالم را
ایجاد کرده چگونه میشود که علم با آن نداشته باشد البته هر کس خلقت چیزی کند و با اختیار او آن را ایجاد کند حقیقت
آن را طبع خواهد بود و دیگر آنکه علم علما که مخلوق او بنده او است از جانب او بوده و کمالات همه از فیض بی منتهای او است و قدرت
همه حاصل از قدرت او است و چگونه میتواند شد که علم و قدرت همه علما از او باشد و خود عالم و قادر
نباشد و دیگر آنکه هرگاه در نظر کنی بر این همه عجایب خلق خدا در آفاق و انفس ظاهر است آنچه تعلق به بدن او است
از اجزا و اعضا چشم و گوش و ابرو و دیگر اعضا و منافع آن و شریک هر یک از اعضا از اجزای بسیار که کسی در حقیقت آن عاجز است
همه از حقیقت او است و حال تو هم است چگونه میتواند بود که خدای کسی نادان باشد و بعد آنکه نه حقیقت علم الهی
نفهمیدی که همچنین قدر باید دانست که علم خدا را با علم ما نسبتی نیست بصورت اشیا از خارج ما حاصل میشود این
علم میگوئیم و نه هم میتوانیم گفت که علم خدا این است که صورت اشیا همه از نزد او حاضر اند اگر چنین لازم میآید که
هر شخص بعد چندین هزار سال خلق شود از ازل با او بوده حق تعالی قریب باشد و این خلاف مذهب عقل و دین بلکه
بجای قدر باید دانست و اعتقاد کند که حق تعالی با اهل دنیا دانا نیست ... چیزی پوشیده نیست اما اینکه دانش او
چگونه است پس نمیتوان دانست نه هم مامور بتکلیف آن بلکه نهی از آن وارد شده و حاصل آنکه علم الهی
ولی بر ما معلوم شد و کمال او عین ذات است بعد اینکه ذات مقدس او تمام معلوم این صفت الهی است
الهی نیک کرد بغیر غرق شدن در بحار ضلالت ثمره ندارد و اما سمیع و بصیر یعنی شنوا و بینا است شنیدنیها
میشنود اما بدون گوش و دیدنیها را میبیند اما بدون چشم از برای آنکه هرگاه ادراک او مانند ما
باشد مثل ما لازم میآید که محتاج باشد و بدون آن از ادراک عاجز باشد و خدا او نه عالم باید کامل باشد
باشد و احتیاج بغیر نداشته باشد و حقیقت این صفت هم العلم بر میگردد و آنچه بعضی از ... ...

از زنده کسی است که آثار علم و قدرت از او ظاهر شود بنا کاه ... تو آثار ... ما در هر شیء از او ... و از اینجا معلوم شد
هرکه عالم و قادر است حی هم هست پس این صفت هم بعلم و قدرت بر میگردد اما مرید و کاره یعنی بانیت او خود کار
میکند و باختیار خود ترک میکند و هر کاری که میکند علم او باینکه حکمت در آن است چه باعث حصول آن کار میشود
پس بر میگردد این صفت باینکه حق تعالی قادر و مختار و عالم بمصالح همه امور است این صفت هم بعلم و قدرت بر میگردد
و اراده خدا نه مثل اراده ما است که خیال ما باشد و فعل را تصور میکنیم و آن بخاطر میرسد و در کار خود ما شک میکنیم و بعد تصمیم میکنیم و بعد فعل
میکنیم و انرا بعمل میآوریم بلکه همینکه حق تعالی اول علم دارد که وجود فلان شیء در فلان وقت مصلحت و حکمت است
همین اراده خدا است و بهمین معنی از احادیث ظاهر میشود که اراده صفت ایجاد است و صفت فعل خدا است
نه صفت ذات خدا و اما متکلم پس اگر مراد از آن خلق کردن کلام است مثل قرآن و توراة و انجیل پس آن صفت
فعل است و از صفت ذات و صفت کمال نیست و اگر مراد علم باین کلامها یا قدرت بر خلق کردن
این کلامها است پس آن نیز بر میگردد بعلم و قدرت و اما صادق یعنی راستگو پس آن از صفت فعل خدا است یا از
صفات تنزیه است یعنی دروغ نمیگوید و دلیل بر آن اینست که دروغ قبیح است به بدیهه عقل و دروغ متصل اینکه
هم از روی لیز بدیهه آنکه آن نیز خالی از قبح نیست و او عاجز نیست از اینکه از نوع فساد که مقصود است بیرون از دروغ
راه دروغ بکند پس باید مجبور بر دروغ از او سر نزند و اما ازلی و ابدی یعنی همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و دلیل
برای او اینست که اگر حادث باشد و ناتوان هم پس لا باشد محتاج بمحدث و مانند برادر و اوراد باشد پس واجب الوجود که خواهد بود و وجود او را از غیر
خواهد بود پس خدا از دیگر خواهد بود که او ازلی و ابدی است اگر قادر است **فصل سیم** در صفات تنزیه خدا است یعنی چیزهائی که
میباید آنها را از خدا نفی کرد و با ید اعتقاد کرد که آنها از برای خدا نیست اول نفی شریک یعنی خدا یکی است و
نیست دیگری که هست که خلق را ایجاد کند و نه کسی است که مستحق پرستش باشد و دلیل برای این هم بسیار است و ظاهر
مناسبت بفهم عوام با خدا نیست هر کسی ملاحظه انتظام عالم را میکند و اینکه همیشه آفتاب بیک نسق سیر کرده
و حرکات افلاک و کواکب و فصول اربعه و طلوع و غروب و نباتات و حیوانات و غیر اینها همه بر یک قرار و انتظام
در افق است یقینی میکنند که این همه کار یک نفر باشد بجهت آنکه هرگاه دو حاکم در یک پادشاهی باشند چنان ملک

باشد
در خراب و فساد است و همچنین هرگاه در شهری دو حاکم باشد بلکه هرگاه در محله ای دو کدخدا و در خانه ای دو کدبانو
باشد در انتها فساد است و باین معنی اشاره کرده است حق تعالی در قرآن مجید و فرموده که لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا و دیگر آنکه اگر خدای دیگر میبود البته اثر جانب او ظاهر میشد و پیغمبری میفرستاد و دینی
بیان میکرد و مردم را راه نمائی میکرد بجهت آنکه خدای عالم باید فیض بخش باشد بلکه یکتا است خداوند عالم و نظیر
ندارد و هرگز کسی در وقت اضطرار بکسی دیگر روی نمیآورد و در آن حال یک و فکر ... اختیار ... ...
و هیچ مرتبه او را اضداد و دیگر در نظر نمیآید و بعضی از مجوس که قائل شده اند بدو خدا که یکی را یزدان میگویند
و دیگری را اهرمن و بعبارت دیگر نور و ظلمت میگویند قول ایشان باطل و شبهه ایشان فاسد است و راه شبهه
ایشان این است که دیده اند شرور در دنیا است مثل مار و عقرب که زهر دارند و ظالم و متغلب و خرابی و ایذا
هم هست خیرات هم هست مثل آب و میوه و امثال آن که کار میکنند و مردمان را است گویا که یکی است اینها از
پنداشتند که فاعل و خالق این همه یک نفر باشد پس میگویند فاعل خیر یزدان است و فاعل شر اهرمن
یعنی شیطان و بعضی از اینها نیز خدا را مبدا خیر میگویند خدا شر را خلق نکرده و او شرور را مباشر
خلق نکرده و جواب ابطال شبهه ایشان بسیار است و همچنین پس است که بدانند آنچه از اینها است همه از خیر
محض است و آنچه در نظر ما شر مینماید بعد از آنکه در آن تفکر میکنی اندک فایده ها در او هست و
هر زهر و آزار که در جنب آن هست فایده ای است بسیار مثل آنکه اگر کسی طفل او در انگشت نخی بسته باشد و چاره نکند
او باعث هلاکت او است اما در ظاهر حجامت آزار طفل است و ضرر و درد و آزار است و اگر حجامت نکند
و اگر جای فاسد را ببرند این شرور از آفات و آزار کثیف و نفع آن بسیار و ... و دایم در اصول اطفال
دواب غلیظ و امثال ... که زوال آن ... پس خواهند ... چنانکه هر یک آنها ... بسیار
در این جهان و بهر آنها ... و از فایده ... منسوب کردن لذات دنیا است و ... کردن
آنها را احکام ... باعث ... و هر ... باشند و ... برای آخرت باشد
و اما ... آن ... یا ... که ... حیوانات پس واضح تر از آن است

و کسی بیان کند بجهة آنکه بعضی از آنها [illegible] و بعضی [illegible] چند و آنکه [illegible]
برای آنها بهیچ وجه ثابت نشده ایم آنکه حق تعالی مرکب از اجزا نیست نه از اجزاء مثل سر و دست و پا
و اگر [illegible] و پوست و استخوان و نه از اجزاء عقلی مثل آنکه مرکب است از حیوان ناطق و او را ماهیت چنانکه
و جسم یعنی چیزی که قابل طول و عرض و عمق باشد نیست و عرض نیست یعنی مانند رنگ و بو و طعم که
بجسم برپا است نیست و مکان و جهت و سمتی از برای او نیست بجهة آنکه مرکب محتاج است باجزاء
خود و جسم محتاج است بمکان و عرض محتاج است بمحلی تا برپا باشد و خداوند عالم [illegible]
محتاج باشد و اگر اینها را [illegible] از برای او قرار داده باشد پس خدا [illegible] نه این [illegible] و نظیر
و مثل ندارد بجهة آنکه هرگاه شبیه و نظیر داشته باشد پس شریک او خواهد بود و بطلان او معلوم شد
و اگر معاون و وزیر داشته باشد عاجز خواهد بود و از آنچه گفتیم معلوم شد خداوند عالم به دیده
سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت بجهة آنکه کسی بچشم سر میتواند دید چیزی را [illegible]
باشد و در سمت [illegible] او باشد و از اینجا لازم میآید که خدا را [illegible] باشد و از آن نقص و احتیاج لازم
میآید و قرآن مجید هم باین ناطق است که فرموده لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و بعضی آیات که
ظاهر آنها بر خلاف این دلالت دارد تأویل دارد و مراد [illegible] یعنی [illegible]
سیم اینکه حق تعالی محل حوادث نمیشود یعنی لذت و الم و خواب و [illegible] و سهو و نسیان و [illegible]
و اینها و امثال اینها از برای او نیست بجهة اینکه همه اینها نقص و عیب و باعث عجز و احتیاج است
چهارم اینکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند و داخل نمیشود و بصورت چیزی ظاهر نمیشود و با چیزی
یکی نمیشود چنانکه جماعتی از صوفیه میگویند که خدا در عارف حلول میکند یا با او یکی میشود
چنانکه مذهب نصاری است [illegible] و مذهب غالیها است و از برای او [illegible]
نمیباشد بجهة اینکه بعضی از اینها محال است مثل یکی شدن دو چیز و بعضی مستلزم نقص و احتیاج
مثل [illegible] و حق تعالی [illegible] است که با او هیچ شبیه [illegible] پس او قدیم [illegible] هم شریک ندارد

چنانکه

چنانکه اجماع همه انبیا است **باب دویم** در عدل است بدانکه عدل از صفات فعل الهیه است
یعنی حق تعالی [illegible] ظلم نمیکند و بدون [illegible] عقاب نمیکند و توضیح این مطلب در ضمن
چند مطلب است **مطلب اول** اینکه فرق میان صفات فعل و صفات ذات خدا این است که صفات ذات را [illegible]
اثبات و نفی آنها [illegible] صفات ذاتی مثل علم و قدرت
پس بجهة آنکه [illegible] از خدا [illegible] و نمیتوان گفت خدا [illegible]
و همچنین قدرت [illegible]
از برای خدا [illegible]
و از [illegible]
ایجاد کرد [illegible]
و همچنین سایر صفات [illegible] بلکه کمال ذات او قدرت
[illegible]
لکن [illegible]
[illegible]
بلکه بجهة [illegible]
با [illegible] **مطلب دویم** اینکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد **مطلب سیم** اینکه [illegible] از خداوند عالم [illegible]
یا بجز خدا [illegible]
و اگر [illegible]

با بدون احتیاج از ارباب لغو میکند پس قبیح است و این هم مستلزم نقص و عیب است و خالق عالم از اینها
بری است هرگاه این را دانستی پس بدانکه اکثر علمای اهل سنت قایل شده‌اند که افعال بندگان مخلوق
خدا است [illegible] و این مستلزم قبح و ظلم [illegible]
عالم و این باطل است و دوم [illegible] این است که حق تعالی بندگان را امر و نهی کرده و [illegible]
ثواب و وعید عقاب داده پس هرگاه بنده قادر بر فعل نیست و افعال بندگان را خدا [illegible] جاری میکند
پس کسی که [illegible] قادر نیست که طاعت بکند پس چگونه او را تکلیف میکند [illegible]
و چگونه او را [illegible] عقاب میکند و او تقصیری ندارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که [illegible] قدرت او نیست عبث و لغو هم هست بجهة آنکه فایده [illegible]
دیگر حق تعالی در قرآن مجید مدح مؤمنان [illegible]
[illegible] طاعت و معصیت [illegible]
وجهی ندارد [illegible] اینکه حق تعالی در قرآن مجید [illegible] نسبت افعال را به بندگان داده [illegible] چنانکه
فرموده وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و اما بعضی آیات [illegible]
[illegible] مثل يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ [illegible]
[illegible]
[illegible] دلالت
میکنند [illegible]
این است که مراد [illegible]
حق تعالی بنده [illegible] و او را عقل داده [illegible]
[illegible]
[illegible]

در افعال

در [illegible] موافق طبع و [illegible] بجهة آنکه مقتضی خواهش
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ
[illegible]
[illegible]
بلکه [illegible] **مطلب چهارم** اینکه
حق تعالی حکیم است [illegible]
[illegible] اگر افعال [illegible] حکمت و مصلحت باشد لغو
خواهد بود [illegible] چنانکه فرموده وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا **باب سیم** در نبوت
یعنی باید اعتقاد کنیم که واجب است بر حق تعالی [illegible]

صلی الله علیه وآله و در این چند مطلب است مطلب اول آنکه بر خدا واجب است که پیغمبری بفرستد و دلیل
بر این آنست که چون نوع انسان بسبب احتیاج بالمأکل و المشرب و الملابس و غیره محتاج اند بمعاشرت با یکدیگر
و در معاشرت بالضروره تعدی و کشش [illegible] حاصل میشود و در طی معاملات اموال و احتیاج [illegible]
مشکلات [illegible] در صورت [illegible] و اتلاف جوارح و اتلاف اموال [illegible]
[illegible] و در علاج [illegible] طریقه [illegible] که موافق باشد حق و عقل [illegible]
[illegible] عاجزاند پس ناچار است که کسی از جانب خدا باشد و عالم [illegible] باشد و عالم [illegible]
[illegible] علم [illegible] الهام الهی باشد [illegible]
[illegible] از برای خلق عالم و آدم باید [illegible]
[illegible]

[illegible]

مطلب دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

مطلب سیم [illegible]

[illegible]

مطلب چهارم در نبوت پیغمبر ما محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صلی الله علیه وآله است

بدانکه [illegible]

[illegible]

کرامات دوا پیدا کرده‌اند و از راههای منهی را اجابت میکردند حتی تعلق بحضرت عیسی معجزه از این باب عطا کرد
که همه اطبای آن زمان عاجز بودند مثل ابرص و اکمه و چه چیزهای امثالهم را ازینها میکرد و اگر مرده زنده میکرد
و از زمین دیگران را اجابت میکرد و هم چنانکه در زمان رسالت پناه محمد علم بلاغت بکمال تمام رسیده
و طایفه عرب بلکه بکرات اشعار بلیغه و کلمات فصیحه تفاخر میکردند حتی قرآن را معجزه آن جناب قرار
داده و فرموده که اگر هر پیغمبر حق نیز که والاید مثل این قرآن را بیاورید یا ده سوره مثل این بیاورید یا چند سوره
یک سوره اگر چه مثل قرآن نتوانستند بیاورند و اکثر متوسلین را هم بالاها حق ترکو قرار نمیدادند و گفتند
بعنوان سحر و اهل هوای خود را باطل بعید از نظام های این حرف هیچ نمیکنند و ضغث فاسد و قراری اکتب
شود و وجه عاجل شدن ایشان میتوانند که از آنها این باشد که حق همه لهان اعجاز را تکرار دادند
معنی که آن ترا انکر نداشت این معنی با اینکه حقیقت بلاغت قرآن که بدایت جمع عالمی میتوانی ترا که مثل او بیاورند
و هر دو وجه صحیح است چنانکه هر که اندک فهمی دارد و فرق میانه قرآن و سایر کلامها را میداند میداند
که هیچ کلامی در برابر او منزلت ندارد و دیگر آنکه نظم قرآن و ترکیب آن به هیچ کلامی نمیمانند نه از باب
شعر است و نه از باب خطبه است و نه از باب رسائل و املا است که درهکا التتب و ایرادیل میکنند
و هیچ کسی را قدرت که بدین اسلوب غریب و طرز عجیب تکلم کند و دیگر آنکه اختلاف در آن نیست
و هر کس که از آن بلیغ‌تر نباشد تفاوت در اول و آخر کلام او هم میرسد خصوص هنگامی که سخن
طولانی باشد خواه در الفاظ آن باشد بسبب تفاوت که در فصاحت و بلاغت و در معانی آن باشد
بسبب غفلت و اشتباه که هم میرسد در قرآن هیچ اختلافی نیست و دیگر آنکه هر کلامی را که کسی
یکبار خواند طبع او دفعه دوم و سیم متنفر میشود هر چند کلام فصیح باشد که از خواندن آن ملال باشد
و این کلام هر چند مکرر شود همیشه تازه است و دیگر آنست که آن جناب مکتب نرفته و درس
نخوانده و جز نوشته و بی پدر بزرگ شده در میان قوم عرب که بلند و نام و حکم و آداب چنین از او
ظاهر شود بغیر اینکه از جانب خدا باشد هیچ وجهی ندارد اما قدم عرب پس این معلوم است

از برای

از برای کسی که اندک معاشرت کرده است خصوص صلاحیت دیهای آن که نه فهم دارند و حیا و نه ادب
و نه عفت و نه ستر و نه سلیقه از باب حیوانات اهم چنانکه از کشف عورت مضایقه ندارند و نه از عیب
و متعفن را متنفر نمیشوند از موش و مار و کثیف روده گوشت و امثال آنها را میخورند اینها را بدون تذکیه و تنقیه ایشان
دامعا خام و چشم مغز رنده ببول شتر و در شرب شیر او و امثال آن اکتفا میکنند با وجود اینکه هزار سال
گذشته که در اسلام تربیت یافته‌اند پس در ایام جاهلیت حال ایشان چگونه بوده است چنانکه سعدی است
از حالات ایشان که عبادات ایشان از بتی قبیل چه چه عریان میشدند و در دیوار کعبه میچسبیدند و دست
بر هم میزدند و صفیر میکشیدند پس معلوم که سایر اعمال ایشان چه بوده و صفت عقیده و صدد عداوت
و سایر صفات ذمیمه در میان ایشان کامل بوده و اما علوم و آداب که از آن حضرت ظاهر شد و صفت
و اخلاق حسنه آن جناب پیدا نمیشود از آن است که اگر کسی بهر دقت در قرآن احصا کند و بحار
و هر که ملاحظه کند و بچند هزار رسالت کرده است علمای محقق اعظم آن ایشان در هر زمان و هر مکان
در علوم آن تفکر میکنند و شرح او میکنند و بیان اخلاق و آداب آن کتاب میکنند هنوز بهیچ جا
نرسیده‌اند و اساس که قرار داده و احکامی که آورده از برای رفع عادت انتقام ظلم و تعدی و جنگ
رفع بد اندامی و وحشت و از آن جان و عرض و مال از احکام معاملات و تمامی حقوق و انتهات
مراتب آن و تحقیق مسائل و تجویز نکرد قطعی در اثبات کردن دیات و قرار دادن ذکر عدالت
و اعتبار رسید تصرف و بی اعتبار و عدول خلاف آن و انتقال اینها و طریقه تقرب بذات اقدس
باری و انواع عبادات و از کار تکالیف میکند که هر دو مکتب نرفته و درسی نخوانده از میان چنین قوم
و طایفه و بستله هر عرض دو چیزی دعوی بکنند و چنین علوم و آداب با فصاحت چنین اطوار و اخلاق که از آن
معلوم شده جز از قبیل وحی و عفت و فهم و زرنگاه و همت و دعا و وجود سخن دعوت علم
در سایر صفات کمال تکلیف میکنند که این نیست مگر از جانب اقدس الهی و از جمله ایمان علوم و آداب
قرآن مجید هر چند قرآن در حقیقت مشتمل بر همه چیز است اما از ظاهر آن هم چیز عرض پیغمبر در و میحه

ظاهر شود از این است که در اعصار متداوله و در هر زمان از ازمنه جمیع علما در آن تفکرهای عمیق کرده‌اند
و تفسیرهای بسیار و نهایت کوشیده‌اند و هنوز بقطره‌ای از دریای آن نرسیده‌اند و الکوپا الحاب سطح
است که بکسی داده و تصرف نکرده و بیانهای معجزات پیغمبر در آن جناب ظاهر شده است که شرح الکتاب
هم ظاهر است پس هر چیزی که داده است و راست در جمله چیزهای او این است که دینی سایر پیغمبران است
پس منذ ابتدا اهل ادیان سابقه از یهود و نصاری همه باطل شده و شریعت که یهود کرده است
نسخ قبیح است از جهت اینکه اگر دینی موسی خوب بوده پس چگونه شده که عمل به آن بد است و هر چیز که
ذات او خوب است دیگر بد نمیشود و اگر بد بوده پس چرا از روز اول خدا آن تکالیف دینی را به او داد جواب
بجهت آنکه میگوییم که واجب نیست که هر چیزی یا بالذات خوب باشد یا بالذات بد باشد
بلکه میشود که یک چیز از یک جهت خوب باشد و از جهت دیگر بد مثل سیلی زدن یتیم اگر کسی بجهت
تادیب بزند خوب است و اگر کسی برای اذیت کردن بزند بد است هم چنین میشود یک چیز در یک
زمان مصلحت امت باشد و خوب باشد و از برای زمان دیگر و امت دیگر فاسد باشد
مثل دواهای طبیب که در زمانی دواهای آن در یک وقت خوب است دوا و تبع دیگر ضرر دارد و
و هر ایشان شخصی مناسب است و برای دیگری مهلک باب چهارم در امامت است و در آن چند
مقصد است مقصد اول در اینکه امام ضرور است و مراد از امام کسی است که پیشوای همه
مردم باشد با نیابت پیغمبر در امور دینی و دنیا و وجود امام نیز مثل وجود پیغمبر واجب است
و دلیل بر وجوب همان دلیل است که قائم شد بر وجوب وجود پیغمبر چرا که در دفع مفاسد که لازم معاش
بلکه تو عالی نعمت است خود را از کسی که عالم بر صلاح دینی و دنیای مردم باشد و حافظ شریعت
باشد خصوص بعد از جناب خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و دیگر پیغمبری نخواهد بود علی الخصوص
آن جناب مبعوث شده بر جمیع خلایق از جن و انس تا بروز قیامت و هنوز از مردم عالم با معالم
بیادرده بلکه مگر قلیلی که از دار دنیا رحلت فرمود و آن قلیل که اسلام آورده بودند اکثر ایشان

منافق

منافق بودند و چه اعتقاد است بمردمی که هنوز دین ایشان محکم نشده و در حفظت شریعت و ارشاد ایشان
بی تمیز و دو دست بیعت بر سایند و فحکامه خلایق با وجود عدم عصمت ایشان و عدم عدالت
الکرات و بلکه عدم ایمان الکراث قادر چگونه تواند بود که آن احتمال را کول خدا صلی الله علیه و آله
در امر دینی داشته و در تعلیم شرایع شریعت و آداب در جمیع جزئیات و کلیات حتی آنکه بر نفس
شریف خود از زحمت و آزار و محنت در مدت عمر در دنیا با وجود ملک در سر در دنیا و لذت بود
و در کمال زهد گذراند که معلوم است که غرض آن جناب از این سعی الا ترویج دین و با وجود این امت
را چنین رها با عدم کمال هدایت و ارشاد و عدم ابلاغ احکام بجای خود بدون نصب جانشینی و تعیینی کسی که ترویج دین
و ملت بکند هم را مهمل بگذارد و هر روز و هر شب ادوار ایشان باز گشتن بعیت و صاحبان سکر کسی به اندک شورای اوصیا
زمانی از خود وصیت ولی امر باز ماند گمان خود کوتاهی نکنند و اهمال امور خود شیعه و شرعیه را امر خود و امید ایشان و چگونه مثل
رسول صلی الله علیه و آله که بر امت مهربان تر از پدر و مادر او است ایشان را اهمال میگذارد نه وصیت و نه تعیین خلیفه میکند و دیگر
جناب اقدس الهی فرموده الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین
شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و از نیست مگر تعیین خلیفه و امام بجهت اتمام دین و اکمال نعمت و حقیقت تمام دارد
بلکه بدون آن همگی نیست پس معلوم شد که این آیه بوجود امام باشد و حق تعالی تعیین خلیفه کرده بلکه این جزء را
و امام از اهل بیت و شیعه باید که افضل مردم باشد و معصوم باشد و همان دلیلها که در نبوت گذشت در اینجا از او نیز
باشد و معصوم باشد چنانکه از اخبار متواتره ظاهر شده است بعد از آنکه امام فضلا از کل خلق بهتر از سر خدا و اول
افضل از همه امت باشد پس هر کسی که دعوی امامت بکند و افضل باشد از همه امت یا از همه اشخاص
دعوی امامت ایشان ثابت نشد پس یا امام بجهت آنکه اگر غیر او امام باشد تقدیم مفضول بر فاضل لازم آید که خود
قبیح است چنانکه دانستی و هم آنکه هر گاه معجزه دعوی امامت کند و بر طبق آن معجزه ظاهر کنند دلیل کند بر
او چنانکه در نبوت گذشت سیم نص خدا و رسول بر امامت او که قرآن یا کلام پیغمبر دلالت کند بر اینکه آن
امام واجب الاطاعه است مقصد دوم در اینکه امام و اجب الاطاعه بعد از جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله جمعی

بگیت بر آنکه امت بعد از رسول خدا صلعم هفتاد و سه فرقه شدند شیعه امامیه قایل شده اند باینکه خلیفه حق بعد از جناب
بلا فاصله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلام علیه و بعد از ان جناب حضرت امام حسن
و بعد از ان جناب سید الشهدا ابی عبد الله الحسین و بعد از ان جناب امام زین العابدین علی بن الحسین و بعد از او فرزندش امام محمد باقر
و بعد از او فرزندش جعفر بن محمد الصادق و بعد از او فرزندش موسی بن جعفر الکاظم و بعد از ان فرزندش [illegible]
الجواد التقی و بعد از ان فرزندش حجة بن الحسن القائم المنتظر المهدی صلوات الله و سلام علیهم اجمعین و اهل سنت
قایل شده اند باینکه امام بعد از رسول خدا صلعم ابوبکر بن ابی قحافه است و بعد از او عمر بن الخطاب است و بعد از او
عثمان بن عفان است و بعد از او علی بن ابی طالب صلوات الله و سلام علیه است و چون این رساله را مختصر جهت
عوام نوشته ام در اینجا متعرض دلیلهائی که از قران و احادیث ظاهر میشود نمیپردازم مگر [illegible] بجهت آنکه
مآل کار را در آنها بر میگردد بقبول قول آن عالمی که او قران و حدیث را از برای ایشان نقل میکند و ترجمه
میکند پس این تقلید میشود و ما نمیخواهیم بگوئیم که عوام هم باید در این مسائل اجتهاد کنند و خود شخصاً بدلیل
بفهمند هر چند که ممکن است این تقلید هم بنوعی از اجتهاد و استدلال بر گردد و بجهت آنکه هر گاه عالمی
عالم [illegible] دیانت و ورع و تقوی [illegible] دروغ میگوید [illegible] حدیث
حرام میداند [illegible] رسول [illegible] حرام میداند پس گاه هست که [illegible] از [illegible] حاصل
میشود [illegible] از برای آن [illegible] کلام آن عالم بهم میرسد [illegible] گاه بر
او بسیار بکار آید و وجوه دلالت [illegible] بیان کنند بیشتر است از آنچه از برای علما بدلیل حاصل میشود [illegible]
ما دلیل اجمالی در باب حقیقت مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل سنت بیان میکنیم و بعد از ان به تفصیل
آنچه مناسب باشد مذکور خواهیم ساخت [illegible] این است که [illegible] تقدیر [illegible] مذهب [illegible]
خواه مذهب سنی و خواه مذهب شیعه [illegible] مذهب [illegible] باطل شد باید [illegible]
صحیح باشد و ما میگوئیم که ثبوت دعوی امامت یا باید بنص خدا و رسول صلعم باشد یا باظهار معجزه
باشد یا آنکه کسی که دعوی امامت میکند افضل از همه مردم باشد یا از آنهائی که مردم [illegible] از آنها [illegible]

امام

امام میدانند در حق او نص و دعوی امامت میکنند سنیان میگویند که امامت به بیعت حاصل میشود یا بآنکه مردم
جمع شوند و یکی را اختیار کنند و امام کنند و این کار را در بیعت [illegible] خواه باجماع جمعی از آن [illegible] باشد
چنانکه در روز اول جماعتی از اصحاب جنازه پیغمبر صلعم در میان گذاشتند و جناب علی بن ابی طالب مشغول
غسل و کفن آنحضرت شدند و جماعت رفتند در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و تدبیر [illegible]
در خلافت از برای ابوبکر قرار دادند و بعد از آن ابوبکر [illegible] وصیت کرد که خلافت از عمر
باشد و بعد از آن [illegible] شش نفر شوری [illegible]
[illegible] عثمان [illegible] خلافت عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ای امر کرد [illegible] خلافت [illegible]

وکشت

فراز [illegible] و طاعت و عبادت [illegible]
این طریقه [illegible]
[illegible]
[illegible] خلافت میکردند [illegible]
[illegible]
از متوکل عباسی [illegible] قران مجید [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible]
[illegible] جماعت جایز میدانند [illegible]
و جایز است نماز در عقب [illegible] ما دلیل داریم بر آنکه بیعت [illegible]
و با اجماع [illegible] اجماع است و اجماع حجت است و مراد از اجماع [illegible]
[illegible]
بر حجیت اجماع [illegible] اختلاف [illegible] اجماع
حجت [illegible]
در عالم [illegible] اجماع [illegible] حجت
حجت است و دلیل بر حجیت [illegible] حجت است [illegible]
[illegible] آیه قران دلالت میکند [illegible]
آیه دلالت ندارد بلکه حدیثی از پیغمبر وارد شده که امت من جمع نمیشوند بر غلط [illegible]
بلکه [illegible]
[illegible] این مقدمات میگوئیم [illegible] اجماع [illegible]

جمع شدن

جمع شدن جمیع علمای امت [illegible] جناب علی بن ابی طالب [illegible] علمای امت [illegible] و سلمان
و ابا ذر و مقداد و غیر ایشان مثل سعد بن عباده [illegible] علمای امت [illegible]
[illegible]
[illegible] ثابت شد [illegible] دعوی [illegible] جماعت حاضر بودند [illegible]
[illegible] مسائل دینی [illegible]
[illegible]
و دیانت اهل عالم باید [illegible] باشد که امامی [illegible] از خطا [illegible]
[illegible] خدا و رسول [illegible]
ما قبول نداریم که خدا و رسول [illegible] اثبات کنند [illegible]
قابلیت امامت [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
در چون مذهب [illegible] خدا و رسول ثابت شود چون [illegible] خدا و پیغمبر [illegible]
باینکه خلیفه بعد از رسول خدا صلعم علی بن ابی طالب است [illegible]
و اولاد [illegible] رسول خدا [illegible]
و بندگان خدا و رسول [illegible] علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و آله خلیفه بلا فاصله است [illegible]
او [illegible] قبول [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

بر ملها او جمعیت نمود و بیرون از آن بخروج شجعی منتقی بود بیخ مباحی ... ییکنند و مال مردم
از برای فرستاده که بجان خود مبادا کنند و انبیا لله بنقل و غارت و غنیمت بیند و د...
و شنیده ام برای بیرون اینست ... مراد که ... مردم خواهند ...
ملوک که ... از برای ... آن ... ایشان ...
اخذ ... بعضی بجهت ... و ...
انکه ... مراد ... بعضی ...
بلشکنده ... اخذ ... بجهت ... بدهند ...
این عالم ... و ... علی ...
علی ابن ابی طالب ... عقیل برادر ... از بیت المال
انقدر ... بخورد ...
خواست ... که ...
بشتر ... که ...
از و برسید که یا عقیل این را از کجا آوردی ... ام ...
چنان ... پس ... که ...
پس از ... باید بر ... مسلمانان داد ... نکنند که ...
خود چهار صد هزار ... آن استیعاب میکنند ... اعظم از این ...
اسرائیل ... حکایت ... گوساله پرستی است
پس چنانکه پیغمبر ... آورده ...
کشیدند تا بنی اسرائیل از قوم فرعون خلاص کرد و رفت بکوه طور که تورات را بیاورد ...
برادر خود هارون را خلیفه کرد ... که ... مراد ...

گوساله ساخت و ... از خاک قدم جبرئیل ... در آن ... که گوساله ... گوساله ...
گفت این گوساله خدای شماست خدای موسی است پس قوم گوساله پرست شدند ...
کار او ... رسید موسی ... قوم خود را ... گوساله پرست ...
بلکه ... حکایت ... موسی که ...
... گوساله ...
و مردم ... ابوبکر ... خلیفه ...
ابوبکر ... گوساله ...
و نظیر این ... علی بن ابی طالب ...
... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...
و ... امامت ...
پس معلوم است ...
امیر المومنین علیه السلام ...
... انحضرت ...
بجهت ... مسلمانان ... اسلام ...
و ... رسول خدا ... منافقان ...
تقویت اسلام کند امیر المومنین ...
افضل ... امیر المومنین علیه السلام ...
و ... مسلمانان ...
اکثر مسلمانان ... منافق بودند ...
و هم ... امیر المومنین ...

فرمان ... در اول کار ... پیغمبر ...
خدا ... حکمت الهی ... دین ...
... الجمله ...
الهی ... کتاب ... پیغمبر ...
... چنانکه معلوم است از حال نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و آیات قرآن ...
صریح است پس ... پیغمبران ...
... دعوی خدائی کردند و جناب اقدس الهی ... حکمت ...
... باشد ...
... امیر المومنین علی بن ابی طالب که امام چهارم ...
عایشه و طلحه و زبیر ... جنگ کنند و قتال کنند و معویه ... و لعن ...
... اجتهاد کرده ...
خود ... اجتهاد ...
... علی بن ابی طالب ... از
ابوبکر و عمر است ... معویه ... علمای ... که معویه ...
در اجتهاد ... عداوت ...
... محمد بن ابی
بکر ... عایشه است ... پیغمبر ...
... معویه ...
اینکه محمد بن ابی بکر ... علی بن ابی طالب ... و معویه ...
... امامت ائمه هدی علیهم السلام ...

امامت خلفا ... چند مطلب ... **مطلب اول** در امامت جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب
و آن ثابت ... آن جناب افضل ... از جمیع امت پیغمبر ... در همه کمالات ...
و ... تقدیم ... حکم ...
منضول ... اعلم ...
... آیه قرآن ... الالت ...
اما بیان افضلیت امیر المومنین پس ... علمای اسلام از علمای فقه و تفسیر و حدیث و کلام
و ... اندک ... در خطبه ها و دعاها که از آن جناب
نقل شده نظر میکنند ... مرتبه علم او ... فصحا و بلغا گفته اند که کلام او فوق کلام مخلوق است
و دون کلام خالق ... بلاغت و فصاحت ... علوم غریبه و حکمتها
... از آن جناب ...
و دیگر فضیلت او ... جهاد در راه خدا از همه کس بیشتر کرده
و ... پیغمبر ... مسلمانان ...
و احد و خیبر و حنین و جنگ خندق و کشتن عمرو بن عبدود که هیچکس در برابر او ... از مسلمانان ... بغیر
علی بن ابی طالب ... که پیغمبر فرموده
ضربت ... روز خندق بهتر است از عبادت تمام جن و انس ... مجاهد در راه خدا افضل
از غیر مجاهد ... چنانکه حق تعالی در قرآن مجید ... کرده و شبهه نیست
... شجاعت ... مرتبه امامت ... امام و خلیفه ... شجاع باشد
... سردار ... لشکر ...
باشد ... سردار ... لشکر ...
... شجاع باشد ... آن جناب از جمیع امت و از خلفای ثلاثه اشجع بودند ... جهاد ...

عظیم را کرده باشد پس او اولی خواهد بود باین مرتبه و همچنان که جناب در مرتبه زهد و بی‌نیازی از دنیا چنان بود

که هیچکس در مرتبه او نبود هرگز در دنیا جز نان جو نخورد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و حدیثی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در وقت نهار و هوای شدت گرما امر فرمود که مردم فرود آیند و منبر از جهاز شتر ترتیب کردند و آن حضرت بالا رفتند بعد از حمد و ثنا و آداب خطبه فرمود من نازل شده و مردم آیا
من بنفسکم اولی نیستم از نفس شما ارشاد فرمودند اشهدا بلی از شما بهتر هستم پس گفتند بلی آن حضرت فرمود
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ
یعنی پس هر کسی که من مولای و اولی‌ام پس علی مولای اوست خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد
و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و مولا در کلام عرب معنی بسیار دارد که هیچیک را این مقام مناسب
نیست غیر از اولی بتصرف بلکه و بمعنی محب اختیار الواحد و بعضی مناسبات از راه مناسبات در اینجا گو
حق از معنیهای مولا اما هر یک عیب است و تمام معنی یا ورد عیب معنی [illegible] مثل اینکه مراد
از مولا اینجا یکی از این معنی باشد هر کسی چشم بینا و دل با انصاف داشته باشد می‌داند که چنانکه در قبیح
در چنین هوائی مثل رسول خدا بزرگ که تا مثل مدینه کثرت آواز صدمتی از ربا نشانید چنانکه امر
جز شان نیز بود در آن روز و دیگر بیشتر که ای مردم هر که من یاورم علی یاور اوست بلکه اگر غرض این
بود که باید علی را یاری کنید و یا بیت این وقت یا دوستی باد بکنند والعلام و اعلام هم مردم در کار نبود
و اگر از برای حلیت کلوب مردم بوده است نسبت به کتب بسیاری بیشتر لازم دلالت برای وارد منحوت
و هم مردم تابع او باشند با وجود اینکه با ذی [illegible] یا رهبرکی را بهتر آنند [illegible] زینت
بنفسهای جنگونه منتزع اند منزلت شأن که در بادیه مردم همه داشته باشد پس ابرهام دلالتی است
و غرض خلافت آن است و هم درین معنی جا ثابتی و دستیار امر باشد و نهایت آنکه دراین معنی حرکی
معنی ولایت ادیم علی است ولایت این معنی هم رونق این [illegible] بنموداید چه [illegible] بسیار بیند
واز امور دیگر هم ازین جهت مقرر داده درین وقت با این منزلت بجهت این مطالب بنفع یاد بخواهیم که
از بسیار آیات قرآن استنباط گو چنانکه فرموده الْمُؤْمِنُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ یعنی مؤمنین با بعض
از بنا دوست بعض ایشان دیگر این هنگام چه ضرور ربط اگر بگوییم جزا از براء جلب قلوب مردم

و دلیل

و دلیل دیگر دعا از آیات کتاب کلیه بیان آن نیز نخواهیم بود مگر از برای متابعت او در اوامر و نواهی که معنی خلافت
با وجود اینکه اول حدیث غدیر را [illegible] بایکه مراد بیان او تربیت و صاحب اختیار است و از برای حب
رسول خدا هم بعد از غدیر اوست مطلب جدید در حقیقت امامت سایر ائمه اثنا عشر اول اینکه با طل
کردیم مذهب اهل سنت که اعظم فرق اهل الاسلام اند و دلیل بر حقیقت سایر ادیان و مذاهب غیر شیعه
و مذهب فرقه امامیه به همین اثنا عشر از ده نفر بعد از رسول خدا امام باشند و چون البته باید دین اسلام
باشد پس منحصر شد در مذهب امامیه و دیگر اینکه گفتیم که باید در هر عصر امامی باشد و شرط امامت آنکه
معصوم باشد و با تفاق کل در عصر هیچ یک از ائمه معصوم یا غیر معصوم پس باید که آن امام باشند و امام مستتر
بعصمت است نا بلند و دیگر اینکه کتب بسیار در کتب بهای معتبر خود احادیث بسیار نقل کرده‌اند از رسول خدا
اینکه امامان بعد از من دوازده نفر بند و همه از قریش‌اند و در بعض احادیث آن [illegible] خلافت قریش
با نقوف تا روز قیامت با این عدد و شرایط و ترتیب هیچکس قابل نشد به غیر امامیه پس آن احادیث
هم دلیل است دیگر شیعه و اخبار بسیار نقل کرده‌اند از رسول خدا که فرمود انی تارک
فیکم الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي یعنی که می‌گذارم میان شما دو چیز بزرگ کتاب
خدا و عترت من که اهل بیت من‌اند و در بعض ازین فرموده إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ لَنْ تَضِلُّوا
أَبَدًا كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي یعنی من می‌گذارم میان شما چیزی را که اگر به آن چنگ زنید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا
و عترت من و این حدیث را همه شیعه قبول دارند و بر فرض قبول آن و تسلیم اینکه این را پیغمبر خدا فرموده
پس یا باید پیغمبر دروغ گو باشد یا عترت و اهل بیت او کسی دیگر باشند غیر ائمه طاهرین یا باید مراد
ائمه طاهرین علیهم السلام باشد و شیعه پیغمبر را دروغ گو نمی‌دانند و از عترت و ذریه آن حضرت از جمله سادات [illegible]
آن حضرت کسی را واجب الاطاعه نمیدانند که بگویند پیغمبر ما او را امر نموده پس منحصر شد در اینکه مراد ائمه علیهم السلام باشند
و دیگر اینکه ما گفتیم که باید امام افضل از غیر باشد و شک نیست در اینکه در هر عصری از اعصار ائمه ما افضل بودند
از جماعتی که دعوی امامت میکردند چنانکه حال هر یک بالبدیهه افضل از معاویه و یزید بودند و علی بن الحسین هم افضل

از عبدالملک مروان و هم چنانی سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس که در هر زمانی که دعوی خلافت میکردند
اقرار بر افضلیت ایشان البته اگر خلفای که در عصر ایشان بوده باید مثل موسی خصوصاً مثل هارون
الرشید و مامون الرشید که با دشمنی دین زیادی کردند و کسی علمای زمان رعیت ایشان بودند و بهار
عالم معلوم است که امثال این خلفاء مخواستند دعوی خلافت پیغمبر بکنند با ایشان در بهارات
بکمالات ظاهر و باطنی نمایند عوام را تراشند تا خیمه و ملاذ آن [illegible] و دشمن ترویج بکنند حاصل
آنکه نا ممکن می‌شود که ایشان احق و قابلیت خلافت باشند تا دعوی او را باشند که چنان
نکنند با آنکه بزور شمشیر و جبر علانیه اختیار کنند پس اگر حکمی می‌شد مثل چنان پادشاهان مبسوط الید
و قدر حق فضیلت آن بزرگواران نمیکنند البته بالیشان خفیف کنند و اظهار عدم قابلیت آنها
بکنند و مردم را چنانکه در ظاهر مطیع ایشان بودند در باطن هم مرید خود بکنند و ملجا و ظاهر با ایشان بزرگواران
بسیار دقیق با غیر ایشان کنند و خود را الوان بنیاد افروخته کنند و با وجود این هم سعیها بسیار کردند چنانکه
مامون الرشید جمیع علمای ممالک را از یهود و نصاری و صابئین و غیر آنها جمع کرد که با جناب علی بن موسی الرضا
گفتگو کنند بلکه قدر حق آن جناب ظاهر کنند و آن حضرت هم را از کتب ایشان و عیان بخود ساخت ملزم
و ساکت کرد و هیچیک از سایر خلفاء با سایر ائمه طریقه آنی ازین جهت که این گفتگو ما نظر گفتگوی است که در
معجزه بود که قرآن کتیم و هر گاه کفار قریش را ممکن نشد که مثل کوچک‌ترین سوره‌های قرآن بیاورند
میاوردند و پیغمبر خدا را ملزم میکردند و حتی با مثل آنها هم جنگ و جدال و قتل و اسیر و غیر اینها
و فضایلی که از ائمه ما ظاهر شده در زمان هر یک از خلق حد و پایان ندارد و با وجودی که در اکثر اوقات
غالباً محبوس و مقهور بودند و شیعیان جرأت نمیکردند که از خدمت ایشان استفاده کنند بلکه از زمان
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که آخر دولت بنی امیه و اول دولت بنی عباس بود
و ایشان با یکدیگر گرفتار بودند با جنگ و جدال داشتند قلیل زمانی فرصت از برای شیعیان شد که خدمت
آن دو بزرگوار رسیدند و این همه کتابهای احادیث از آن مدت قلیل از آن دو منبع رسالت

نشر

نشر کرد و چهار هزار نفر از فضلای آن دوره خدمت حضرت صادق علیه السلام میرسیدند و اخذ میکردند و اصحاب آن حضرت بسیار
ذی فن بودند که افضل از اهل زمان ایشان بودند چنانکه از احوال آنان مشهور و معروف است و مباحث و کلمات چنین
با موسی الرضا و اعجاز ایشان را [illegible] بلکه این احادیث آن حضرت استفاده میکردند و دیگر اینکه معجزات
بسیار از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در هر عصر ظاهر شده و [illegible] بسیار از آنها ضبط کرده‌اند اگر چشم عبرت باشد
همین تعزیه زیارت سید الشهدا و سایر ائمه معجزه عظیمه است که تا ابدالدهر با قیست و مردم در تعزیه آن
چشم گریان و دل بریان دارند هر عزیزی را از آن عزیز تر نخواستند از آنکسی که بمیرد و نهایت آنکه کمال حضرت آن باشد
و بعد از آن اصلاً کی نشود مصیبت آن بزرگواران بعد هزار سال مثل آن در آنست که گویا امروز شده است
و هر که کهنه نمی‌شود و مثل بریان هان و خلفا مشهور که همه جور و ظلم مردم از زمان آنان بود که تیر اهل بیت ما
منبعم محبت سرها و گرما و تنگی دنیای ما عادت داده که در قدم ساخته بیای سگان و بهر و اگر چشم عبرت باشد اینجا
کافیست و هر که فی الجمله فهمی و معرفتی داشته باشد و نظر کند در علومی که از آن بزرگواران مانده بیکر و در الواع
علوم کلام و فقه و تفسیر و اخلاق و تواریخ و طب و سایر علوم و غیره فتاوی میکنند که این نیست مگر از جانب خدا الهام
چنانی در ادعیه و مناجاتهای ایشان که از حد اب و در دگار و الحمد لله تعالی هر که تامل کند میداند که معرفت الهی
کدام است و طریقه بندگی و سلوک مطالب حقیقت حمد و ثنا و تمجید و استغفار و ابتهال و توبه و انابه کدام است
علی الخصوص اصول الکافی که از آن بهتر از دل و جان و شیرین تر از عسل و قصیده [illegible] از هر محبوب حجت
لکن در فصاحت و بلاغت آنها کلامی بغیر کلام الله برابر نیست از آن خصوصاً نهج البلاغه و صحیفه
سجادیه که مشهور به زبور آل محمد و انجیل اهل بیت است در تنها بلکه تنها آسمانی و انجیلی با سایر ادعیه و مناجات
مثل دعای کمیل و دعای ابو حمزه و اکثر ادعیه ماه مبارک رمضان فرانده که خود بعد از اینها هم مبالغه
دلیلی که از برای خود نتیجه خوب باشد آن احادیثی که علمای ما در کتابهای خود ثبت کرده‌اند هر یک
از ائمه روایت کرده‌اند با امامت امام بعد از آخر الله الحمد که از مانده به یقین نمیکند و معلوم است که
علمای دارای و صلحای اتقیا با وجود که بر این علت منفعت دنیا در این نشود و علمای ائمه آن [illegible] البیان

و نحو شیعیان را ترغیب و [illegible] در نقل و ضبط آن احادیث [illegible] از حق نمیبینند و دینی
داری کرده اند اگر این معنی باعث هلاک دنیای ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]
و حال آنکه در ضبط آنها خطر عظیم بجهت جان و مال و عرض ایشان بود با وجود این انهماک تمام در ضبط آن
اخبار کرده اند تا باین حد جمع شد این همه قرائن راستی و صحت است **مطلب سیم** در بیان غایب
بودن امام دوازدهم محمد بن الحسن و زنده بودن آن بدانکه سنیان در کتابهای خود احادیث
بسیار از رسول خدا ص نقل کرده اند که آنحضرت خبر داده از ظهور مهدی [illegible] متولد شدن آن و آنکه
زمین را پر از عدل و داد میکند بعد از آنکه پر از جور و ظلم باشد و اینکه اسم آنحضرت موافق اسم
آنجناب است بعضی از علمای شیعه از صد و پنجاه حدیث متجاوز از کتب علمای سنیان در این باب
نقل کرده اند و اما احادیث شیعیان در کتابهای خود از امامان خود از پیغمبر خدا ص روایت کرده اند
پس آن از هزار حدیث هم متجاوز است و بسیاری از آن کتابها قبل از ولادت آنجناب تالیف شده
و علاوه بر آنها [illegible] از راه تواتر [illegible] از احادیث معتبر [illegible] آنها
بر آنجناب را از [illegible] و وقوع آنچه با خبر داده اند و با قطع نظر از این احادیث بعضی از دلایل
سابقه نیز در اینجا جاری است مثل آنکه هر زمان امامی میخواهد و باید معصوم باشد و کسی که چنین
باشد که دعوی [illegible] کرده بغیر شیعه در باب آنجناب و بعد از بطلان مذهب [illegible]
در برابر دعوی شیعه کسی اقامت دلیلی بر خلاف آن نکرده والبته باید دینی ثابت باشد [illegible]
دین غیر شیعه باطل شد دین شیعه همان است و استبعادی که سنیان کرده اند که چگونه میشود چنین
امامی باشد و ولادت او مخفی باشد و اکثر مردم بر او مطلع نشده باشند و خود او هم مخفی باشد
پس چه باید [illegible] و چگونه [illegible] زنده باشد باطل است [illegible]
هم اینها در امم سابقه حاصل شد چنانکه منجمان خبر داده بودند که در زمان نمرود کسی بهم
خواهد رسید [illegible]

ابراهیم

ابراهیم مخفی ماند [illegible] ابراهیم [illegible] منجمان
[illegible] بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد
[illegible] بنی اسرائیل را میکشتند و حمل و ولادت موسی مخفی ماند [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
شد و این حکایتها همه معروف و مشهور است و در قرآن و احادیث مذکور [illegible]
چون پیغمبر خدا [illegible] خبر داده بود [illegible]
پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] مخفی [illegible]
جمعی [illegible] شیعیان [illegible] آنحضرت رسیدند [illegible] احادیث
[illegible]
[illegible]
[illegible] شیعیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible]

فایده عظیم است و از جمله [illegible] غیبت است [illegible]
[illegible] العقول [illegible]
[illegible] حضرت خضر [illegible]
[illegible]
[illegible] العقول [illegible]
اسرار و حکمتهای الهی [illegible] مطلع شد و حقیقت [illegible] سنی و شیعه حدیثی نقل کرده اند
از رسول خدا ص که فرموده است که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد بمیرد بمردن جاهلیة مسلم
[illegible] امام زمانی [illegible]
[illegible] علمای اهل سنت [illegible] حدیث [illegible]
[illegible]
بسیار مضطرب شده اند بعضی میگویند امام زمان قرآن است [illegible]
[illegible] امام [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] ملا جلال دوانی که از اعاظم فضلای
اهل سنت است روزی در مجلس [illegible] امام زمان
[illegible] ملا جلال [illegible]
[illegible] جلال الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام سنیان [illegible]
[illegible] مذهب شیعه [illegible] مذهب [illegible] است
[illegible] عجل الله فرجه

و فرضا

و فرجنا بحرمة اجداده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و بدانکه آنحضرت را دو غیبت بود
یکی صغری [illegible] بسیاری از شیعیان [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] جواب [illegible]
[illegible] ابو القاسم حسین بن روح [illegible]
[illegible] غیبت کبری [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible]
[illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] احادیث بسیار است
[illegible] **باب پنجم** در معاد است [illegible]
[illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون فتعالی الله الملک الحق المبین یعنی آیا پس
گمان کردید که شما را خلق کردیم عبث و اینکه شما بسوی ما برگشت نخواهید کرد بلند است مرتبه خداوند پادشاه
حق که چنانکه ارباب عقیده فوت شدگان گفته اند بعض اهل معرفت ارباب ایمان گفته اند مراتب و اکرام کردن و شرفی
رسیدن خدا بنده که شرف دار دنیا اگر همای حق حق نعمت لذت دنیا باشد بان بماند به تحقیق بهر جا که
را بیند فوق کنند و خرابه بهشت مدهم که بیرون از ... و عقرب و اژدها و شیر و ببر و گرگ و خوک و غیر آن
و انواع جانوران درنده و زهردار باشد و طعمه ... و بگزند ... بخورد ... جلب
بهر بنده ... بالای ... با شنده همچنانکه طعام را خورد ... هر لقمه ... را
او ... بکنند و ... کنند ... شد و او ... با شنده ... چنانکه ... خدا وند
کریم است ... این خانه دنیا ... است که ... و ... و زهرها ... است ... از
اجل ... تمام ... و تمام ... از ... که جان ... پس ... کریم
خانه ... نعمت ... دایم و لذت ... و طعام ... و ... و هم ... و غم
والم ... دیگر ... که ... از ... بهایت ... لان
ظلم ... مثل ... به ... آنکه ...
و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن علیهم اللعنة والعذاب ... سید الشهدا ... و ...
و اهل بیت ... علیهم افضل الصلوة والسلام کردند ... که این ... شده ...
به ... که ... حق ... و این ... از ... که ... و ...
عالیه ... علیه ... حق ... علم عظیم ... کتاب الله
عن ذلک علوا کبیرا پس ... عالم ... که ... بیند که ...
بندان ... و ... فعل ... و ... الهی ...
چشم ... و ... اول ... قرآن ... که ... تذکره ...

و دیگر از آیات همان سوره که گفتیم در کلام خدا است و هم بر آن عقل است ... معاد جسمانی
یعنی ادم را ... منعم ... بهایی بدن ... بهشت ... مشتمل بر درختان و میوه
انگور و ... انواع فرشها ... و زینتها ... انواع ... و جواهر ... و لذات ... و دیگر
و ... و سایر لذات ... و محبت ... خوردنی ... و غیرها ... که نفس خواهش کند ... بهشت
بر آن ... ذخیره ... که ... است ... شده است و حوران ... از ... مال
... و ... از ... جهنم ... و ...
از انواع عذابها و دلیل ... هم قول خدا و پیغمبر ... است ... انکار معاد جسمانی کند
و ... چنانکه حکمای یونان گفته اند ... که ... پیغمبر
هم ... پیغمبران ... آیات قرآن است و ... را ... است ... خدا و پیغمبر است
... خدا و پیغمبر ... حکمای یونان گفته اند که روح بعد از مفارقت بدن باقی است
اگر ... کرده از آن کردار ... و لذت ... است و اگر ... است
که از آن کردار ... و ... المعرفت وان ... است ... معاد ... است
... قرآن ... معاد جسمانی است ... الیس ... وانا ...
... در ... است وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام
وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم الذی جعل
لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون اولیس الذی خلق
السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی وهو الخلاق العلیم یعنی زده است
از ... و فراموش کرده است خلقت خود را ... گفته است من یحیی
العظام وهی رمیم ... که ... استخوان پوسیده را زنده
... و ... استخوان پوسیده ...

زنده میکند حضرت فرمود ... زنده میکند ... اینها ... شد و ضرب لنا
مثلا ونسی خلقه ... که این ... است ... استخوان پوسیده
را ... زنده ... و ... خلقت ... که ... اول
از خاک بعد از آن از نطفه خلق کردیم و خاک را با قطره آب ... کردیم ...
اعضا و اجزای ... از گوشت و پوست و استخوان و رگ و پی ... چشم و گوش
ظاهر ... و شنوائی و چشیدن ... و ... میان ... و ...
و غیر آن از قوای ... از عقل ... و خیال و ادراک ... و از قوای ... غذا را
به بدن جذب کند و ... بدن ... گوشت و پوست
و ... فضلات ... دفع میکند ... و ...
در بدن ... و ترکیبات که در هر یک از اعضا است و کیفیت ... اکل و شرب و ... و
دیگر ... که ... است ... استخوان
پوسیده ... بعد از آن فرمود قل یحییها الذی انشاها اول
مرة وهو بکل خلق علیم یعنی بگو ... که زنده میکند این استخوانها را ... خلقت
کرد ... اول ... خاک ... از ... و
... خلق کرد ... از ... اول وهو بکل خلق
علیم یعنی ... خلق کرده ... است ... ماده ... خلق
کند چنانکه ... اول ... مرده را زنده کند هر چند این مرده خاک شده باشد
و ... باشد و خاک ... شده باشد ... بدن ... باشد بلکه
هر چند ... خورده ... بدن او شده باشد ... اجزاء ... خورنده را
جدا کند ... زنده کند اجزاء فضلیه که گوشت و پوست ... بدن ... او ... جدا کند خورده شده را

از آن زنده کند و بعد از آن ... از ... آتش ... الذی جعل
لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون یعنی او ... که از درخت سبز
آتش ... از آن آتش ... که ... درخت ... که ...
... از ... آتش ... آتش ... از آن آتش ...
پس ... که آتش را در میان آب قرار دهد که در آن درخت سبز است ... آب ... آتش
... استخوان پوسیده داخل کند ... زنده کند بعد از آن
باز ... اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم
بلی وهو الخلاق العلیم ... که خلق کرده است ... و ...
... و انواع ... و ... در ... و ...
و غیر ... وهو الخلاق العلیم یعنی ...
... خلق کننده و قدرت او تمام ... بسیار دانا است و علم او ... بجمیع ...
... کلام خدا ...
... خدا و پیغمبر ...
... عالم ... دنیا ...
دنیا و ... و عذاب ... زنده ... جمیع خلایق ... حشر ...
... قیامت ... قرآن خبر داده ...
... اعتقاد ...
... است ... خدا و رسول ... است ... خدا و پیغمبر است
پس ... که ... خدا و پیغمبر ...
... صاحب ... الحمد ... انکار ...

او سخنی او نباید برای تو حاصل شود باین معنی که احتمال بدهی که او راست گفته باشد سهو یا خطا نکرده باشد پس بگو
ایلهم در قرآن و کلام پیغمبر است معنا را اعتقاد دارم هرچند تفصیل آنرا ندانم این اصول دین تو بود که گفتیم اما فروع دین
پس در این اوان که دسترس به پیغمبر و امام نیست باید کسی که تواند مسائل فروع را از کلام خدا و اخبار ائمه طاهرین
استنباط کند و بقدر وسع و طاقت خود چنین کسی را مجتهد گویند که حکم خدا این است هرچند ظنی باشد پس بآن عمل میکنند و این شخص
را در اصطلاح مجتهد میگویند و اگر کسی را آن قوه نباشد و آن مرتبه را نداشته باشد تکلیف او آن است که
تقلید آن مجتهد بکند و مسائل دینی خود را از او اخذ کند و بر همه مردم که قابلیت و استعداد داشته باشند در این
زمان واجب است که مجتهد شوند وجوب کفائی یعنی باید آنقدر مجتهد بهم رسد که در ناحیه و شهر رفع حاجت آنها باو
میشود این وجوب ساقط از دیگران شود و اگر نشود همه مسئول و واجب است که جماعتی بجد مشغول تحصیل باشند تا
یک مجتهد او بوده باشد بجهت آنکه هرگاه هیچکس مشغول نباشد و اکتفا بهمان مجتهد بکنند بجز آنکه مرد مجتهد شد [illegible]
بمیرد که در آن وقت فورا دیگری مجتهد شود و مشهور علمای شیعه این است که باید در فروع دین یا کسی مجتهد باشد یا مقلد
مجتهد و اگر احدی که از اینها نباشد عبادات او صحیح نیست هر چند درست باشد پس ای برادر جسم خود را [illegible]
و اصول و فروع دین خود را درست کن که خلقت تو از برای همین شده است و فریب شیطان نخور و خود را
غافل مکن که طاقت عذاب جهنم نداری اعاذنا بالله و ایاکم من النار و ارزقنا بفضله و رحمته الموافقه

الا بر ارقام شد کتاب اصول دین
۱۲۳۲
۱۲۴۴

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین **اما بعد** این چند کلمه ایست در مسائل
مناسک حج بیت الله الحرام نظر بخواهش جمعی از برادران دینی در کمال استعجال در ایام [illegible] و آنها
شرف از نجف اشرف اعلی [illegible] بنده منتقد مرقوم نمود احقر عباد ابوالقاسم بن حسن
ساکن دار الایمان قم میگردد و چون وقت بسیار تنگ بود لهذا بجای دلیل بذکر اقتصار

بر مسائل حج تمتع مقصود چون فرض جمع از مؤمنان همین بود این رساله مرتب شد بر ذکر مقدمه و چند باب
اما مقدمه بدانکه حج تمتع واجب است بر هر مکلفی که خانه او شانزده فرسخ از مکه دور باشد
و کسی که خانه او این قدر دور نباشد فرض او حج افراد و حج قران است و جایز نیست
از برای کسی که فرض او حج تمتع است عدول بکند بحج افراد و قران مگر در حال ضرورت
مثل اینکه بترسد که هرگاه عمره را تمام کند حج او فوت میشود در این صورت نیت عمره را میگرداند
به نیت حج و بعد از اتمام اعمال حج عمره مفرده بجا میآورد و مشهور و اظهر آنست که هرگاه خوف فوت شد حج است
حکمی ما [illegible] داشته باشد که هرگاه عمره را تمام کند وقوف اختیاری عرفه را در نمی یابد
پس ظاهر آنست که هرگاه چنین داند که افعال عمره را تا بعد از ظهر روز عرفه تمام نمیتواند کرد باید
پیش از غروب آفتاب بعرفات برسد عمره که باید تمام کند و جایز نیست عدول بحج افراد و از جمله عذرها
که عدول میتواند کرد از حج تمتع بحج افراد حیض و نفاس است پس هرگاه زنی حائض یا نفساء باشد یا
مستحاضه [illegible] باشد و نتواند طواف کرد و وقت تنگ باشد واجب است عدول کند
بحج افراد پس از آن دست از عمره بر میدارد و بعد از اتمام حج عمره مفرده بجا میآورد و در مسئله قول
دیگر هم هست ولیکن قول اقوی همان است و اما هرگاه عذر حیض و نفاس در اثنای طواف [illegible]
رسید پس هرگاه چهار شوط بعمل آمده است حج تمتع او صحیح است و دست از طواف بر دارد و سعی [illegible]
و [illegible] بیاورد و بعد از پاک شدن تتمه طواف [illegible] هرگاه
[illegible]
[illegible] افعال چند در مکه و نواحی آن [illegible] نوزده فعل است اول احرام بستن بعمره تمتع [illegible]
[illegible] عمره [illegible] طواف کردن [illegible] سعی [illegible] تقصیر یعنی قدری از موی
[illegible] تمام شد عمره تمام میشود [illegible] احرام بحج تمتع [illegible]
و وقوف عرفات [illegible] مشعر الحرام [illegible] منی [illegible]

بجمره عقبه زدن یازدهم قربانی کردن دوازدهم سر تراشیدن یا بجز آن موی کم کردن سیزدهم طواف زیارت
چهاردهم نماز طواف زیارت پانزدهم سعی میان صفا و مروه شانزدهم طواف نساء هفدهم نماز طواف نساء
[illegible] هیجدهم شب در منا ماندن نوزدهم سنگ ریزه بهر سه جمره زدن در ایام تشریق و بعضی دیگر از اینها قربانی لازم
واجب دانسته اند و آن احوط است و تفصیل بیان اینها در چند باب میشود **باب اول** در احکام احرام است
بدانکه شارع مقدس از برای احرام مواضع چند معین کرده که باید در آنجا احرام گرفت اما احرام گاه اهل عراق
از راه نجد هرگاه بمدینه مشرفه نروند پس وادی عقیق است که احرام گاه [illegible] و افضل [illegible] است که [illegible]
شریف [illegible] است و احوط آنست که تاخیر نکنند تا ذات عرق که آخر منازل [illegible] مگر از برای تقیه یا [illegible]
[illegible] این احرام گاه [illegible] و هرگاه از راه مدینه مشرفه
روند [illegible] از راه شام هم [illegible] احرام گاه مسجد شجره است و هرگاه از راه دریا بروند احرام گاه
آن یلملم است [illegible] و محاذات میقات [illegible] و هرگاه
مضطر باشد در محاذات میقات احرام بگیرد [illegible] احرام بگیرد و هرگاه نتواند برگردد
بمیقات [illegible] هر وقت که ممکن شود [illegible] میقات [illegible] فرض او است احرام بگیرد در محاذات احرام
بگیرد و هرگاه بمیقات [illegible] احرام کند و هرگاه [illegible]
و بدانکه احرام باید در ماه شوال یا ذی القعده یا اوایل ذی الحجه باشد و سنت است از برای حاجی که در اول
ماه ذی القعده موی سر و ریش را بگذارد بلکه اگر [illegible] مستحب است
که موی زیر بغل [illegible] از احرام ازاله کند و [illegible]
و بدن خود را از چرک پاک کند و غسل احرام بکند باین نیت که غسل احرام عمره تمتع میکنم قربة الی الله و در
غسل [illegible] است و قبل از غسل هرگاه جامه [illegible] پوشیده باشد [illegible] بکند و بهتر آنست که
نیت کند که [illegible] میکنم قربة الی الله و بعد از غسل [illegible] و نیت کند که
احرام میپوشم در عمره تمتع و عمره اسلام واجب قربة الی الله و [illegible] میکند و دیگر

متاسل

برای

برد [illegible] میاندازد و بهتر آنست که بطریق ردا او بپوشد با آنکه هر دو طرف جامه را بعد از انداختن بدوش
جمع میکند و بر دوش [illegible] اندازد و بهتر آنست که ردا را [illegible] ممکن شود که احرام [illegible]
بلکه [illegible] از برای [illegible] بگذارد و بعضی از آنها را داخل [illegible] و باید [illegible]
ناف [illegible] باید که [illegible] حریر نباشد و [illegible] جامه احرام [illegible] نباشد و [illegible]
نباشد بنجاستی که در [illegible] نماز معفو نباشد بلکه اخبار معتبره دلالت دارد که در سایر اوقات احرام باید پاک
باشد و احوط آنست که بدن او در سایر اوقات پاک نگاه دارد و بقدر مقدور و مغصوب نباشد و [illegible]
و اظهر [illegible] که این [illegible] معتبر است [illegible] و احوط آنست که زنها نیز از حریر محض اجتناب کنند و بعد از پوشیدن
جامه احرام [illegible] و سنت است که احرام را بعد از ظهر بگیرد و اگر وقت آن نباشد یا ممکن نشود عقب نماز
واجب دیگر و اگر ممکن نشود عقب [illegible] نماز [illegible] که در رکعت اول الحمد [illegible] قل هو الله احد بخواند و در دوم
قل یا ایها الکافرون باین نیت که دو رکعت نماز [illegible] احرام میکنم قربة الی الله [illegible]
[illegible] و بهتر آنست که [illegible]
و هرگاه [illegible] است بنیت [illegible] است که چون [illegible] نماز [illegible] فارغ شود
بگوید بسم الله والحمد لله وصلی الله علی محمد و آله اللهم انی ارید ما امرت من التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة
نبیک صلوات الله علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی پس بعد از آن نیت احرام کند و احوط آنست
که اول نیت عمره [illegible] بجا آورم عمره اسلام عمره تمتع واجب قربة الی الله بعد از آن نیت احرام کند باین [illegible] که احرام میگیرم
در عمره اسلام عمره تمتع و چهار تلبیه واجب میگویم واجب قربة الی الله و مراد از احرام اینست که حرام میکنم بر خود آنچه
حق تعالی بر من حرام کرده است تا وقت حلال شدن و آن [illegible] اول شکار کردن حیوانی که [illegible]
[illegible]
آن [illegible] هر چند [illegible] کرده باشد [illegible] کند
بر محل هم حرام است خوردن آن هر چند در غیر حرم [illegible] کرده باشد دوم جماع کردن با زنان و بوسیدن و [illegible]

بگیرد که عمره

با منها مالیدن و نظر کردن هر گاه اینها از روی شهوت باشد و همچنین عقد کردن است خواه از برای خود یا از برای
دیگری و ظاهر اینست که عقد هم فاسد است و همچنین هر گاه وکیل کند دیگری را که عقد کند از برای او
حرام است و همچنین حرام است شاهد شدن از برای عقد خواه عقد از برای محل باشد یا محرم و اما اقامه شهادت
بر عقد پس اظهر در نزد حقیر جواز است خصوصا هر گاه بر ترک آن مفاسد مترتب شود جایز است خریدن
کنیز بجهت خدمت یا غیر آن سیم طلب شاخو کردن بدست مالیدن یا بازی کردن یا بهر نحو که باشد چهارم
استعمال بوی خوش [illegible] خوردن و به بدن [illegible] مالیدن و غیر آن و مراد از بوی خوش چیزی است که
مهیا میکنند آنها را از برای بوی خوش مثل مشک و عنبر و گلاب و [illegible] و زعفران و عود و ورس
و کافور و امثال اینها هر چند که [illegible] از اینها [illegible] اخبار وارد شده و ظاهر
در آن اوقات [illegible] است و اما [illegible] مثل [illegible] و آنچه همچنین مثل
دارچین و [illegible] و امثال آن و همچنین میوه مثل سیب و به و ترنج [illegible] و امثال آن
خلاف است و اجتناب از آنها احوط است بلکه حرمت آنها قوت دارد و احوط اجتناب از هر بوی خوش است
و استثنا شده از بوی خوش خلوق کعبه که آن بوی خوشی است که بیشتر اجزای آن زعفران است و میان [illegible] هر گاه
جامه محرم بآن مالیده شود ضرر ندارد و همچنین استثنا شده بوی خوش بازار عطاران [illegible]
بینی را گرفتن از آن هر گاه [illegible] پنجم دماغ خود را از بوی بد گرفتن که اظهر حرمت است
چنانکه اظهر وجوب گرفتن بینی است از بوی خوش خصوصا در وقتیکه مضطر شود بخوردن آن ششم پوشیدن لباسی
دوخته بجهت مردان مثل پیراهن و قبا و زیر جامه و همچنین [illegible] [illegible] [illegible] مثل [illegible] و کلاه
و امثال آن مثل زره و ظاهر اینست که پوشیدن پاپیچ ضرر ندارد [illegible] [illegible] [illegible]
کمر بجهت [illegible] حاصل [illegible] ظاهر اینست که ضرر نداشته باشد و اگر [illegible] احوط [illegible]
حکم مردانست و اما زنان پس جایز است از برای ایشان پوشیدن جامه دوخته یعنی [illegible] که [illegible] است که زنان
بجهت زینت خود میدوخته اند [illegible] پوشیدن چیزی که [illegible] [illegible] از برای مردان مانند [illegible]

و امثال

و امثال اینها تمام [illegible] پس ظاهر جواز است بلکه ظاهر [illegible] و در پوشیدن نعلین
[illegible] ظاهر اینست که نعلین را [illegible] که [illegible] [illegible] هم ضرر ندارد و هر گاه [illegible]
[illegible] پوشیدن مثل [illegible] جایز است پوشیدن آن لکن بعضی قائل شده اند که واجبست شق کردن [illegible]
و در طریق آن اختلاف است و احوط آنست که اگر مثل [illegible] باشد ساق او را ببرد و چنان کند که [illegible]
بر آمده [illegible] باشد [illegible] [illegible] از جانب طول [illegible] و لکن وجوب اصل شق
معلوم نیست هفتم دروغ گفتن و دشنام دادن و تفاخر نمودن هشتم قسم خوردن بلا والله و بلی والله بلکه
مطلق قسم علی الاظهر و لکن اظهر آنست که قصد خصومت معتبر است [illegible] [illegible] [illegible]
قسم بد بدهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر قسم [illegible] [illegible] اجتناب از همه
و [illegible] [illegible] [illegible] بدن مثل [illegible] و امثال آن در جامه یا در بدن و انداختن [illegible] و در جواز انداختن غیر
[illegible] [illegible] است و احوط ترک است بغیر کند و انداختن آن جایز است [illegible] [illegible] [illegible] از جای
بجای نقل کند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بدون ضرورت روغن بر بدن مالیدن [illegible] در حرمت روغن [illegible] [illegible] بوی خوش [illegible]
مذکور شد ظاهر [illegible] [illegible] [illegible] از احرام [illegible] [illegible] [illegible] احرام [illegible]
خلاف است و اظهر حرمت است و لکن خوردن آن جایز است دوازدهم ازاله مو از [illegible] [illegible] ضرورت
و ظاهر اینست که محرم [illegible] از محرم و غیر محرم هم [illegible] [illegible] [illegible] در حال اختیار
و در حال اضطرار جایز است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] خون بیرون آوردن از بدن بدون ضرورت [illegible] ضرورت [illegible] [illegible]
بدن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بدون ضرورت
هر چند بقصد زینت نباشد و همچنین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible]

بدون ضرورت هر چند بقصد زینت نباشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از برای زینت [illegible]
[illegible] [illegible] بقصد زینت علی الاظهر [illegible] [illegible] پوشیدن زنان زیورهای [illegible] که عادت بآن نداشته
یا آنچه عادت داشته اند بپوشند بقصد زینت اما هر گاه بدون قصد باشد ضرر ندارد هر گاه از برای
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از مطلق مردان پنهان دارد و هر چند [illegible]
و ممکن است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بدون خوف و ضرورت [illegible] پوشیدن سر از برای مردان [illegible] و مراد از سر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دستار و کلاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و جایز است پوشیدن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پوشیدن سر [illegible] واجب است که
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] پس در آن صورت جایز است که [illegible] خود را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] در زیر سایه بان بودن از برای مردان در حال راه رفتن [illegible] [illegible] [illegible] مثل کجاوه یا
محملی که سقف داشته باشد خواه در شب خواه در روز خواه [illegible] باشد یا [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خوانه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و احوط اجتناب است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حرام نیست [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قطع درخت و گیاه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احرام [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احرام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احرام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
احرام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احرام [illegible] [illegible] [illegible]
احرام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احرام [illegible] [illegible] تلبیه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احرام
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لبیک اللهم لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک
لبیک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] لبیک ذی المعارج لبیک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لبیک

مگر آنکه در آن خصوص ... در عقب نماز های واجب و سنت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب ... در احکام طواف ... سنت است چون محرم بحرم برسد پیاده شود ... دخول حرم غسل

کند و پا برهنه کند و نعلین خود بدست بگیرد و داخل شود ... [illegible]

[illegible]

دخول مسجد الحرام نیز غسل سنت است و سنت است که از در بنی شیبه داخل شود ... مسجد الحرام

... پس از باب السلام داخل شود ... [illegible]

و ... داخل مسجد شود ... [illegible]

روانه شود بجانب حجر الاسود ... بجانب حجر الاسود ...

و حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد ... [illegible]

بمالد و ببوسد و اگر نتواند دست بمالد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

قل هو الله احد بخواند در رکعت ... قل یا ایها الکافرون ... حمد و ثنای الهی بجای آورد و صلوات

بر محمد و آل او بفرستد ... [illegible] ... حجر الاسود

... ببوسد و اگر نتواند ... اول مرتبه خوانده است بخواند

باب ... در سعی میان صفا و مروه چون فارغ شود ... سنت است که نزد حجر الاسود

... ببوسد ... از آب زمزم بخورد ... [illegible]

بعد از [illegible] سنت است که [illegible] احرام [illegible]
[illegible] حج [illegible]
[illegible] ولکن سنت است [illegible] احرام حج [illegible]
باب چهارم در احرام حج تمتع
بدانکه بعد از تقصیر عمره تمتع واجب است که احرام حج تمتع بگیرد [illegible] احرام [illegible] مکه [illegible]
در بیرون مکه احرام [illegible] افضل [illegible] مسجد الحرام در مقام ابراهیم است [illegible]
مقام ابراهیم و حجر اسمعیل [illegible] مسجد الحرام [illegible]
[illegible] احرام [illegible] حکم احرام [illegible] حج اسلام حج تمتع
میکنم از جهت آنکه واجب است قربة الی الله و سنت است که هرگاه جامه احرام [illegible]
و نیت کند که [illegible] حج اسلام حج تمتع [illegible] واجب است قربة الی الله [illegible]
[illegible] احرام [illegible]
[illegible] احرام [illegible] حج تمتع حج اسلام میکنم سنت قربة الی الله
و بهتر آنست که اول نیت حج بکند که حج میکنم حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و بعد [illegible] نیت احرام
بکند که احرام میگیرم بحج اسلام حج تمتع و تلبیات اربع میگویم از جهت [illegible] این احرام واجب قربة الی الله
پس تلبیه میگوید [illegible] احرام [illegible]
[illegible] تلبیه [illegible]
[illegible]
احرام [illegible] احکام احرام را از واجبات و تروک و آداب [illegible] احرام
عمره [illegible] تلبیات [illegible]
[illegible] احرام [illegible]
احرام حج که در آنجا احرام میگیرد و تلبیات اربع را [illegible] میگوید [illegible] مستحب است بعد از احرام

و خروج از مکه متوجه منی شود [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]
[illegible] شب عرفه را در منی بعبادت بسر برد و بهتر آنست که در مسجد خیف [illegible]
[illegible] از طلوع صبح [illegible] مستحب است [illegible] طلوع [illegible]
[illegible] نماز صبح و تعقیب [illegible] طلوع آفتاب [illegible] عرفه [illegible] عرفات [illegible]
بخواند **باب پنجم** در وقوف عرفات و مشعر الحرام بدانکه واجب است [illegible] وقوف کند از ابتدای [illegible]
[illegible] نیت کند که وقوف میکنم در عرفات [illegible]
در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله [illegible]
از اول [illegible] تا غروب [illegible] غسل [illegible] ظهر و عصر را در بیرون عرفات [illegible]
موقف [illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
[illegible]
حج او باطل [illegible] عرفات [illegible]
در شب عید در عرفات توقف کند [illegible] مشعر الحرام [illegible] قبل از طلوع
آفتاب [illegible] مشعر الحرام [illegible] طلوع آفتاب [illegible] عرفات توقف
[illegible] غسل کند [illegible]
[illegible] ظهر و عصر [illegible] توقف کند [illegible]
[illegible]
[illegible] دعا [illegible]
[illegible] دعا [illegible] دعا کند [illegible]
در کتب ادعیه مذکور است [illegible] مشعر الحرام شود

[illegible] مشعر الحرام [illegible] مشعر الحرام [illegible] اسلام
حج تمتع واجب قربة الی الله [illegible] قربة [illegible]
تا طلوع آفتاب [illegible] اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله [illegible] واجب [illegible] وقوف [illegible]
طلوع صبح و طلوع آفتاب [illegible] مستحب است که قبل از طلوع آفتاب [illegible]
ولکن [illegible] طلوع آفتاب [illegible]
[illegible] طلوع آفتاب [illegible] مشعر الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible] مشعر الحرام [illegible]
[illegible] نماز صبح [illegible]
وقوف واجب [illegible] سنت است [illegible] غسل بکند [illegible] وقوف [illegible]
بخواند و سنت است که [illegible] مشعر الحرام [illegible] سنت است که [illegible]
[illegible]
[illegible] مشعر الحرام [illegible]
[illegible] مشعر الحرام [illegible]
[illegible]
[illegible] عرفات [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب ششم** در اعمال منی [illegible]
[illegible] واجب [illegible] عید [illegible]
[illegible]

بهفت سنگ ریزه [illegible] سنگ بزرگ نباشد و از جنس [illegible]
[illegible] از حرم باشد [illegible]
اول [illegible] ایست [illegible] جمره [illegible]
سنگ ریزه [illegible] در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله [illegible]
[illegible]
[illegible] جمره [illegible]
[illegible] جمره [illegible]
اینکه با وضو باشد [illegible] دعا [illegible] ذراع [illegible] ذراع [illegible]
[illegible] سنگ ریزه [illegible]
[illegible] افضل
دانسته اند و اول اظهر است [illegible]
[illegible] سنگ ریزه [illegible] انگشت [illegible]
[illegible] سنگ ریزه [illegible]
[illegible]
و [illegible] واجب [illegible] قربانی کردن است [illegible] ذبح کردن [illegible]
شتر باشد [illegible] گاو [illegible]
نیت [illegible] میکنم [illegible] در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله [illegible]
[illegible] حج اسلام حج تمتع [illegible]
[illegible] واجب قربة الی الله و واجب است [illegible] روز عید [illegible] جمره [illegible]
[illegible] در حج [illegible] حج [illegible]

باشد خواه در جای ضرورت و خواه در جای اختیار و هر گاه ممکن نشود حکم دیگر دارد و نه انکه [illegible] ... که در حج
جایز است و واجب است که ... باشد ... و افضل ... است پس ... شتر ... باشد
و واجب است ... که پنج سال آن تمام باشد ... و ... داخل ... باشد
[illegible]
و ... باشد ... و ... بیمار نباشد ... لاغر نباشد ... تمام ...
[illegible]
[illegible]
کفایت ... در ... مکه ... و ... معلوم ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اینکه در وقت ذبح یا نحر دعای ... بگوید اللهم منک و لک ... پس آنکه ذبح میکند بگوید
بسم الله و الله اکبر ... ذبح ... بگوید اللهم تقبل منی ... در کیفیت ...
[illegible]

[illegible]

غروب کند و شب یازدهم را در منی باشد که در این وقت واجب است که شب یازدهم در منی بسر آورده
و احکم کسی است که در حین احرام حج بلکه احرام عمره هم ... از صید و زنان اجتناب نکرده
باشد واجب است ... که ... منی ... آورد ... که ... میان ...
واجب است که در اول ... کند که در این شب ... حج اسلام حج تمتع واجب قربة
الی الله و واجب است که در روز هر یک از این شبها هر یک از سه جمره را به هفت عدد سنگ ریزه
بزند به ترتیب اول جمره اولی را بزند ... و بعد از ان جمره وسطی ... و بعد عقبه را
[illegible]
و ... افضل است و سنت است که ... از منی ... و در جمره اولی ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

دوم آنکه بعد از تمام شک کند در عدد بسته چه اگر بعد از فراغ است صحیح است و اگر در اثنا است باطل اگر
شک ما بین جفت و است باشد در اثنا شوط اجنبیت قطع کند طواف را و صحیح است و اما اگر در اثنا
شوط است پس ظاهر بطلان طواف است [illegible] است میان ما هم چنین و اگر تمام مستلزم
زیاده بر هفت شد که هفت میان شد و یا قطع مستلزم نقص بر هفت باشد و اگر شک ما بین هفت
و اقل باشد مثل هفت و شش [illegible] اشهر بطلان است و وجوب اعاده و در
در طواف واجب [illegible] و اما طواف سنت باشد بنا را بر اقل میگذارد و بلا خلاف [illegible]

7

بسم الله الرحمن الرحیم و بنستعین

بدانکه مقدمات نماز شش است اول طهارت که عبارت است از وضو و غسل و تیمم دوم ازاله نجاست از بدن و لباس و موضع سجود سیم ستر عورت
که عبارت است در مرد از ذکر و بیضتین و حلقه دبر و در زن از جمیع بدن سوای رو و دستها تا زند و احوط ستر قدمین است چهارم اباحه مکان
پنجم دخول وقت داخل شدن و شناختن او ششم قبله شناختن دیگر مقارنات نماز هشت است اول قیام دوم نیت سیم
تکبیرة الاحرام چهارم رکوع پنجم سجدتین ششم قرائت هفتم تشهد هشتم سلام دیگر رکن نماز چهار است
اول قیام متصل برکوع و تکبیرة الاحرام بنابر احوط دوم تکبیرة الاحرام سیم رکوع که عبارت است از انحناء که حکمی باشد که دست خود بر زانوی خود گذارد
چهارم سجدتین و مراد برکنی آن واجب است که داخل نماز بشود ترک آن نماز باطل شود چه عمدا و چه سهوا و از امور نیت هر چند جایز است و
لیکن اظهر آنست که داخل نماز نیست و اما سایر واجبات از قرائت و ذکر رکوع و ذکر سجود و رفع راس از رکوع و از سجده و طمانینهها و
سجده و تشهد و سلام دیگر اینها پس نماز بترک اینها باطل میشود عمدا نه سهوا دیگر قاعده شک در افعال پس اگر کسی شک کند در واجبات
رکوع یا سجود و از هر اینها گذشته باشد یا در نقص سجود یا تشهد و بعض از آن و برخواسته باشد یا در سایر افعال نماز و داخل شده باشد
در فعل دیگر از افعال نماز که مقصود بالذات بوده باشد نباید التفات نماید حتی اگر شک کند در کلمه و داخل کلمه دیگر شده باشد
حتی آنکه از اجزاء مستحبه نماز بوده باشد نباید التفات نماید و اما بکه داخل امور مذکوره نشده باشد پس بر او است که آن مشکوک را بجا
آورد پس اگر شک کند در تکبیرة الاحرام و داخل حمد نشده باشد یا در حمد و سوره نشده باشد یا در سوره و داخل رکوع
قنوت نشده باشد یا در بعض از کلمات حمد و سوره و داخل کلمه دیگر نشده باشد یا در واجبات رکوع و سجود و از هر اینها
نگذشته باشد یا در نقص قیام رکوع و قیام از رکوع و داخل سجده نشده باشد و یا در نقص سجده و داخل قیام یا تشهد نشده باشد
داخل نشده پس بر او است که مشکوک فیه را بعمل آورد و اگر داخل امور مذکوره [illegible] پس نباید التفات نماید اگر شک کند در سوره و حال آنکه
در قنوت باشد و لیکن [illegible] رکوع نرسیده باشد یا در تشهد و حال آنکه در اثنای قیام بوده باشد و لیکن بحد قیام نرسیده باشد پس بر او است رجوع
[illegible] مذکور مقصود بالذات نیست بلکه فعل آن بجهة علاوه در رکوع و قیام است و اینها واجب [illegible] در اثناء نماز پس حکم آن [illegible] است که اگر
ظن [illegible] بلکه فعلی از افعال [illegible] یا رکعتی از رکعات بوده پس [illegible]
نماز اعتبار ندارد و لیکن احوط اعتبار مظنه است و اما شک در عدد رکعات حکم آن در ملاحظه دو جدول ظاهر [illegible]

[illegible]	قبل از رکوع	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	ط	ط	ط	اما اگر در عدد رکعات پس از آن که ازین دو حال ملاحظه نموده منتقل بیگردد دو حال اول در روایت شکیات عامة البلوی دو نماز چهار رکعتی دارد
[illegible]	ط	ط	مح	بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام کند پس دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد
[illegible]	ط	ط	مح	بنا را بر چهار گذارد و نماز را سلام گوید پس دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد
[illegible]	باطل	باطل	صحیح	بنا را بر چهار گذارد و نماز را سلام گوید پس دو رکعت نماز احتیاط نشسته بجا آورد و دو رکعت ایستاده را لازم دارد
[illegible]	صحیح	صحیح	صحیح	در جمیع صور بنا را بر چهار گذارد و نماز را سلام گوید پس دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده بجا آورد
[illegible]	صحیح	صحیح	صحیح	[illegible]
[illegible]	صحیح	صحیح	صحیح	در صورت شک و ثالث بنا را بر سه گذارد و نماز را تمام نموده [illegible]

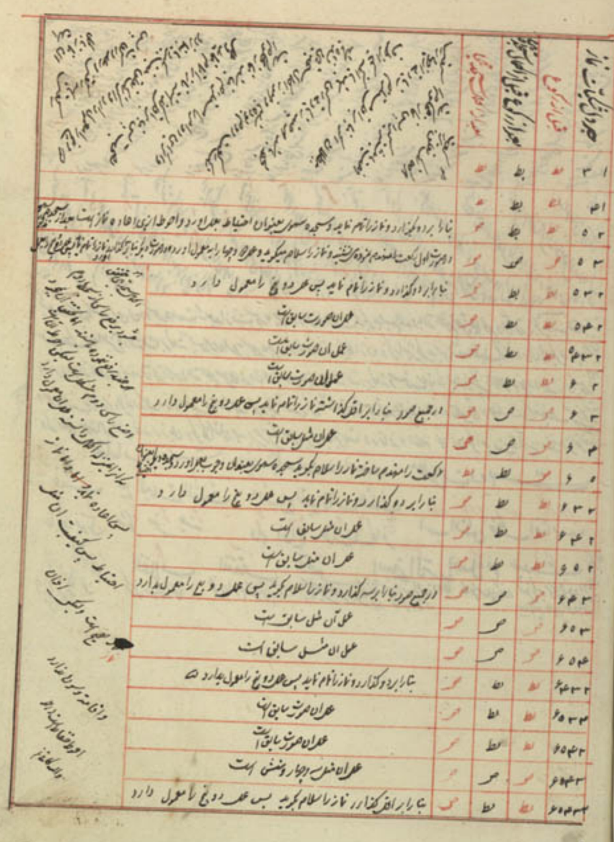

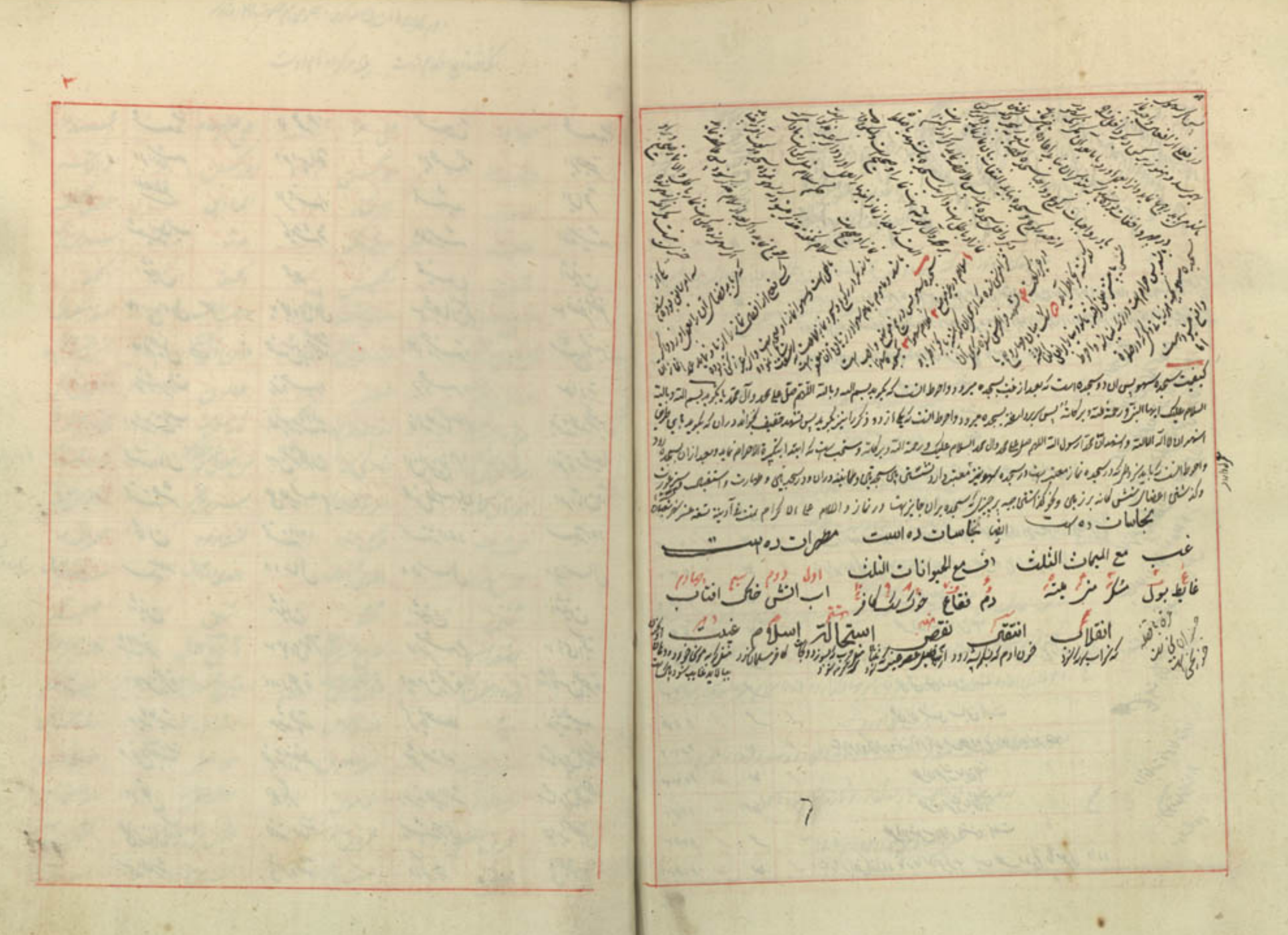

نجاسات ده است

الفا نجاسات ده است مطهرات ده است

غب مع المیمات الثلث

دف مع الحیوانات الثلث

غائط بول شک منی جیفه دم فقاع خوک سگ کافر اب انثی خاک افتاب

انقلاب انتقال نقص استحالة اسلام غیبت

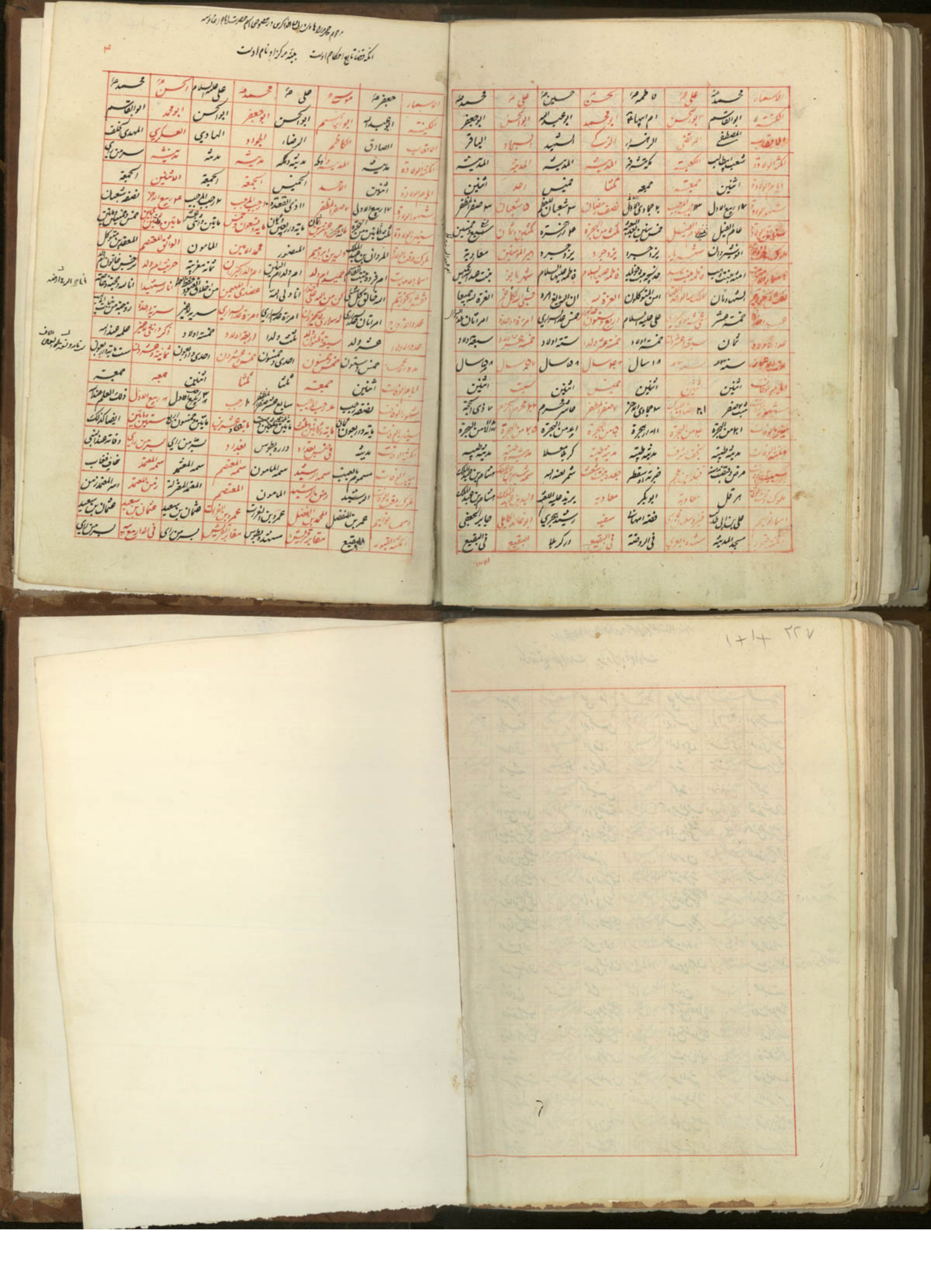

الاسماء	محمد ص	علی ع	فاطمه ع	الحسن	حسین ع	علی ع	محمد ع
الکنیة	ابو القاسم	ابو الحسن	ام ابیها	ابو محمد	ابو عبد الله	ابو الحسن	ابو جعفر
الالقاب	المصطفی	المرتضی	الزهراء	الزکی	الشهید	السجاد	الباقر
امکنة الولادة	شعب ابی طالب	الکعبة	مکه شرفها	المدینة	المدینة	المدینة	المدینة
ایام الولادة	اثنین	جمعة	جمعة	ثلثا	خمیس	احد	اثنین
شهور الولادة	۱۷ ربیع الاول	۱۳ رجب المرجب	۲۰ جمادی الاخر	نصف رمضان	۳ شعبان المعظم	۵ شعبان	۳ صفر المظفر
سنین الولادة	عام الفیل	[illegible]	خمس سنین بعد البعثة	ثلث من الهجرة	۴ از هجرة	ثمانیة وثلثین	سبع وخمسین
ملوک وقت الولادة	انوشیروان	[illegible]	یزدجرد	یزدجرد	یزدجرد	امیر المؤمنین	معاویة
اسماء الامهات	امنه بنت وهب	فاطمه بنت اسد	خدیجه بنت خویلد	فاطمه علیها السلام	فاطمه علیها السلام	شهربانو	بنت عبد الله [illegible]
نقش خواتیم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	العزة لله	ان الله بالغ امره	[illegible]	العزة لله جمیعا
عدد الازواج	خمسة عشر	[illegible]	علی علیه السلام	اربع وستون	[illegible]	امرأة واحدة	امرأتان [illegible]
عدد الاولاد	ثمان	سبعة وعشرون	خمسة اولاد	خمسة عشر ولدا	ستة اولاد	خمسة عشر	سبعة اولاد
مدة العمر	ستة وستین	[illegible]	۱۸ سال	۴۷ سال	۵۷ سال	۵۷ سال	۵۷ سال
ایام الوفات	اثنین	اثنین	اثنین	خمیس	اثنین	سبت	اثنین
شهور الوفات	۲۸ صفر	۲۱ رمضان المبارک	۳ جمادی الاخر	۷ صفر المظفر	عاشر محرم	۱۲ محرم الحرام	۷ ذی الحجة
سنین الوفات	۱۱ من الهجرة	۴۰ من الهجرة	۱۱ از هجرة	۵۰ من الهجرة	۶۱ من الهجرة	۹۵ من الهجرة	۱۱۴ من الهجرة
امکنة الوفات	مدینه طیبه	نجف اشرف	مدینه طیبه	مدینه طیبه	کربلا معلا	مدینه طیبه	مدینه طیبه
سبب الوفات	مرض [illegible]	[illegible]	ضربة [illegible]	جعده بنت اشعث	شمر لعنه الله	[illegible]	هشام بن عبد الملک
ملوک وقت الوفات	هرقل	معاویة	ابو بکر	معاویه	یزید علیه اللعنة	ولید بن عبد الملک	هشام بن عبد الملک
اسماء البوابین	علی بن ابی طالب	[illegible]	فضة	سفینه	رشید هجری	ابو خالد کابلی	جابر الجعفی
امکنة القبور	مسجد المدینه	مشهد [illegible]	فی الروضة	فی البقیع	در کربلا	البقیع	فی البقیع

۴

اکثر قضا تابع احکام اوست جنبه مرکز او نام اوست

الاسماء	جعفر ع	موسی ع	علی ع	محمد ع	علی علیه السلام	الحسن ع	محمد ع
الکنیة	ابو عبد الله	ابو ابراهیم	ابو الحسن	ابو جعفر	ابو الحسن	ابو محمد	ابو القاسم
الالقاب	الصادق	الکاظم	الرضا	الجواد	الهادی	العسکری	المهدی الخلف
امکنة الولادة	مدینه	المدینه ومکه	مدینه ومکه	مدینه	مدینه	مدینه	سر من رای
ایام الولادة	اثنین	الاحد	الخمیس	الجمعة	الجمعة	الاثنین	الجمعة
شهور الولادة	۱۷ ربیع الاول	۷ صفر المظفر	۱۱ ذی القعده	۱۰ رجب المرجب	۲ رجب المرجب	۸ ربیع الاخر	نصف شعبان
سنین الولادة	ثلث وثمانین من الهجرة	مایة وعشرین وثمان	مایة واربعین وثمان	مایة وتسعین وخمس	مایتین واثنی عشر	مایتین واثنین وثلثین	خمس وخمسین ومایتین
ملوک وقت الولادة	المروان بن عبد الملک	ولید بن ابراهیم	المنصور	محمد الامین	المامون	الواثق المعتصم	المعتمد بن متوکل
اسماء الامهات	ام فروه بنت القاسم	حمیده ام ولد	ام ولد ام البنین	ام ولد خیزران	ثمانه مغربیه	حربیه ام ولد	نرجس خاتون ام ولد
نقش خواتیم	الله خالق کل شیء	کن من الله علی حذر	انا ولی الله	عضدی المهیمن	من خلاق [illegible]	انا لله شهیدا	انا لله وحجته وخاصته
عدد الازواج	امرأتان وسراری	سراری کثیرة	امرأة وسراری	امرأة وسراری	سریة لا غیر	سریة واحدة	زوجة من بنات [illegible]
عدد الاولاد	عشر ولد	سبعة وثلثون ولد	ثلث ولدا	اربعة اولاد	خمسة اولاد	ذکر [illegible]	علمه عند الله
مدة العمر	خمس وستون	خمس وخمسون	احدی وخمسون	خمس وعشرون	احدی واربعون	ثمانیة وعشرون	[illegible]
ایام الوفات	اثنین	جمعة	ثلثا	ثلثا	اثنین	جمعة	جمعة
شهور الوفات	نصف رجب	۲۵ رجب	سابع صفر المظفر	[illegible] رجب	۳ رجب	۸ ربیع الاول	ذلک العلم عند الله
سنین الوفات	مایة واربعون وثمان	مایة وثمانین وثلث	مایتین وثلث	مایتین وعشرین	مایتین وخمسون واربع	ستین ومایتین	ایضا کذلک
امکنة الوفات	مدینه	فی حبس بغداد	دار طوس	بغداد	سر من رای	سر من رای	وفاته عند النبی
سبب الوفات	مسموم بالعنب	سمه الرشید	سمه المامون	سمه المعتصم	سمه المعتز	سمه المعتمد	خائف غائب
ملوک وقت الوفات	الرشید	زمن الرشید	المامون	المعتصم	المعتمد المعتز له	زمن المعتمد	اسم المعتمد زمن
اسماء البوابین	عمر بن المفضل	محمد بن المفضل	عمرو بن الفرات	عمرو بن الفرات	عثمان بن سعید	عثمان بن سعید	عثمان بن سعید
امکنة القبور	البقیع	مقابر قریش	مشهد طوس	مقابر قریش	سر من رای	فی الدار مع ابیه	سر من رای

۲۲۷ ۱+۱
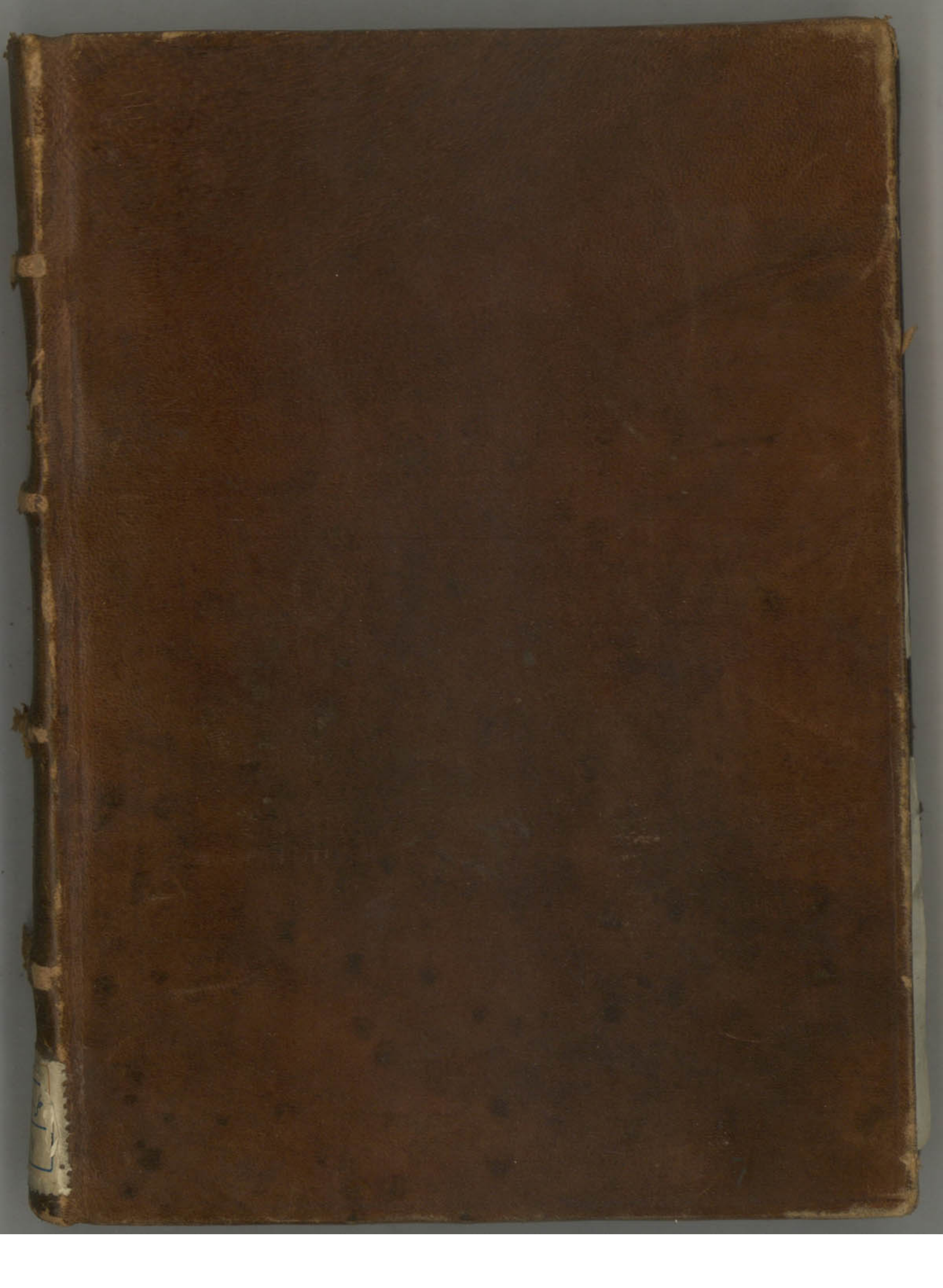
7